

چالش‌ها و موانع پیش رو
در عملکرد ستاد ملی جمعیت
گفت‌وگو با
دکتر انسه کناهی



الزامات فرایند اصلاح ساختار بودجه
با نگاهی به لایحه برنامه هفتم
گفت‌وگو با
دکتر محمدجواد توکلی



خانواده محوری:
راهبردی جامع برای نظام اداری
گفت‌وگو با حجت الاسلام
دکتر ولی الله نئی پورفر



رویکرد مهم در سیاست گذاری
حوزه زنان سرپرست خانوار
گفت‌وگو با
دکتر فاطمه قاسم پور



رهنا برای اندیشه



فصلنامه تخصصی
سال دوم
شماره ششم
تابستان ۱۴۰۲
صفحه ۲۵۲
قیمت: ۲۲۰۰۰۰ تومان

ISSN: 2980-8448



گفت‌وگو با دکتر فریدون عباسی دوانی

چالش‌ها و فرصت‌های

دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران

با گفتارهایی از: دکتر محمدصادق کوشکی، حجت الاسلام دکتر حسین بستان، حجت الاسلام دکتر حسن خیری فاطمه شجاعی، دکتر سجاد مهدی زاده، دکتر سیدمرتضی حسینی، دکتر وحید یاور، دکتر مسلم آقایی طوق دکتر روح الامین سعیدی، دکتر علی چیت سازیان، حجت الاسلام محمد داستانیور، علیرضا میرغفاری

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ



فصلنامه تخصصی

رهافت اندیشه

سال دوم | شماره ششم | تابستان ۱۴۰۲

صاحب امتیاز و مدیر مسئول: محمد مهدی بیکی

سردبیر: نادر زینلی

هیئت تحریریه: سیدعلی سیدی فرد، علیرضا بهرامی،
مجتبی حسینی، جواد کجوری، محمدصابر اسدی، بهنام امینی،
سیدمرتضی احمدزاده، محمدامین مهدی زاده، حمیدرضا طاهری

امور اجرایی: محمدزمگه، محمدرضا میرزایی راوندی

گرافیک و صفحه آرایی: محمدرحیمی، مهدی صادقی

ویراستار: عباس حق خواه

چاپ: اصیل

نشانی: تهران، سعادت آباد، میدان شهید تهرانی مقدم (کاج)،

خیابان سرو شرقی، پلاک ۵۳

کدپستی: ۱۹۹۸۶۴۸۶۹۳ تلفن: ۰۲۱۲۶۷۴۳۷۹۲

رایانامه: rahyafteandisheh@gmail.com

◀ رهافت اندیشه در تلخیص و ویرایش مطالب، آزاد است.

◀ باز نشر مطالب فصلنامه با ذکر منبع بلامانع است.

◀ آرای نویسندگان و گفت و گو شوندگان، لزوماً بیانگر

دیدگاه فصلنامه نیست.

این شماره فصلنامه با مشارکت مالی پژوهشکده کوثر

دانشگاه جامع امام حسین (ع) منتشر شده است.

سرمقاله

رویداد

۹

۱۲

۱۶

پرونده‌رهایی از وابستگی ارزی؛ بهره‌برداری از ظرفیت‌های داخلی و بین‌المللی



دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها

گفت‌وگو با دکتر فریدون عباسی دوانی



روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای همسایه و هم‌منفعت در حوزه انرژی

یادداشتی از عبدالعظیم قربانی



الزامات فرایند اصلاح ساختار بودجه بانگاہی به لایحه برنامه هفتم

گفت‌وگو با دکتر محمدجواد توکلی



چالش‌های موضوع مدیریت دارایی‌های دولت در لایحه برنامه هفتم توسعه

یادداشتی از علیرضا تاجه‌پند



مبادلات تهاثری و مقابله با سلطه دلار

یادداشتی از سیدحسین حسینی

پرونده سیاست، تغییر و جهانی شدن



نگاهی چندسویه به رابطه ایران و عربستان

گفت‌وگو با دکتر محمدصادق کوشکی



بازدارندگی در دیپلماسی ایران بعد از انقلاب؛ موانع و چالش‌ها

یادداشتی از سعید منصوریان



گفتمان سیاسی؛ مقدمه‌ای برای اقناع افکار عمومی

یادداشتی از سعید سلازی



آینده جمهوری اسلامی ایران در نظام بین‌الملل چندقطبی

گفت‌وگو با دکتر روح‌الامین سعیدی



تأملی درباره ابعاد مختلف اعتراض سیاسی به مثابه کنشی اجتماعی

یادداشتی از مصطفی سمیعی

مهندسی شناخت در ارتباطات سیاسی

یادداشتی از یوسف اسمعیل‌زاده



چالش‌های اجرایی سازی مشارکت مردم در عرصه حکمرانی

گفت‌وگو با دکتر مسلم آقایی طوق



درآمدی بر مبانی و مراحل تقریب مذاهب اسلامی

یادداشتی از محمدجواد بهشتی



پرونده فرد، خانواده و جامعه؛ از تربیت تا فرهنگ

مسئله حجاب؛ باید‌ها و ضرورت‌ها و افق آینده

گفت‌وگو با فاطمه شجاعی



تربیت و بایسته‌های آن در جامعه امروزی

یادداشتی از دکتر محمدرضا فتح‌الله بیانی



سیل رونده و شوم به سمت حیات غیرعقیدانه

یادداشتی از حجت جباردخت



مدیریت مواجهه و توجه در فضای مجازی

یادداشتی از سیدعلی موسوی جزایری



تبیین نو از حجاب؛ پاسخی به چالش‌های جدید فکری فرهنگی در مسئله حجاب

گفتاری از دکتر سجاد مهدی‌زاده



چرا محوریت «خانواده» در لایحه حجاب و عفاف، مسئله را حل نمی‌کند؟

یادداشتی از محمدعلی قائمی



مدرسه؛ نهادی که مادر خود را فراموش کرد!

یادداشتی از علی شیرین صحرایی



پرونده زنان و مسائل اجتماعی پیش رو

ثبات و رضایت‌مندی؛ دو ویژگی اصلی برای نهاد خانواده

گفت‌وگو با حجت‌الاسلام دکتر حسین بهستان



چالش‌ها و موانع پیش رو در عملکرد ستاد ملی جمعیت

گفت‌وگو با دکتر انسیه کتابچی



۹۴

۱۲۸



مسائل و چالش‌های سیاست‌گذاری اشتغال زنان در ایران

یادداشتی از محمدآمین مهدی‌زاده

۱۴۲



تحول خواهی لازمه تحول در وضع حجاب

گفت‌وگو با حجت الاسلام محمد داستانیپور

۱۴۴



دوستی‌های قبل از ازدواج؛ فرصت‌سازی یا فرصت‌سوز

یادداشتی از ایمان زاغیان

۱۴۸



توانمندسازی؛ رویکرد مهم در سیاست‌گذاری حوزه زنان سرپرست خانوار

گفت‌وگو با دکتر فاطمه قاسمیپور

۱۵۲



اهرم‌های اصولی در روابط میان فردی و درون خانوادگی

یادداشتی از حسین رشایی

۱۵۶

پرونده محرومیت‌زدایی و اشتغال



ضرورت هماهنگی بین دستگاهی و گروه‌های مردمی در راستای فقرزدایی

گفت‌وگو با دکتر سیدمهرتقی حسینی

۲۰۲



مسائل حوزه حمایتی در نظام تأمین اجتماعی ایران

یادداشتی از جواد کچوری

۲۰۸



تشکیل یابی کارگران؛ دشوار اما ممکن

گفت‌وگو با علیرضا میرزفاری

۲۱۰



تشکیل‌های کارگری، فرصتی برای جمهوریت

یادداشتی از علیرضا محقق

۲۱۶

۲۰۰

پرونده الگوی مطلوب هماهنگی و برنامه‌ریزی در نظام اداری



خانواده محوری؛ راهبردی جامع برای نظام اداری

گفت‌وگو با حجت الاسلام دکتر ولی الله نقی پورفر

۱۶۲



آسیب‌های برنامه‌ریزی در نظام اداری ایران

گفت‌وگو با دکتر وحید یآوری

۱۷۲



تأملی بر برنامه هفتم توسعه در محور نظام اداری

یادداشتی از مصطفی حیدری

۱۸۴



مردمی‌سازی؛ راهبردی بنیادین برای انسان‌سازی و تعالی جامعه

گفت‌وگو با دکتر علی چیت‌سازیان

۱۸۸



مقدمه‌ای بر الگوی مطلوب هماهنگی

یادداشتی از محمد جان‌نثاری

۱۹۶

۱۶۰

انعکاس



آسیب‌شناسی و ظرفیت‌سنجی تحول علوم انسانی از رهیافت دانشگاه آزاد اسلامی

گفت‌وگو با حجت الاسلام دکتر حسن طهیری

۲۲۰

معرفی کتاب



محمد زومگه

تاریخ اندیشه

۲۲۰

۲۳۲

۲۴۲

فعلیت بخشی به اندیشه اجتماعی بومی

سیدعلی سیدی فرد
عضو تحریریه رهیافت اندیشه

ره‌های اندیشه

سرآغاز

ای دو جهان ذره‌ای از راه تو
هیچ از هیچ به درگاه تو
فکرت ما را سوی تو راه نیست
جز تو کس از سر تو آگاه نیست

دانش اجتماعی در میان مسلمانان فرازوفرودهای بسیاری داشته است. در سده‌های نخستین رشد و نمو اسلام، شناخت اندیشه و خواست و کردار مردمان از بایسته‌های فرمانروایی پنداشته می‌شد. از همین روی بیشتر مکتوبات ناظر به شناخت مردم، فرهنگ و سرزمین آن‌ها جنبه کاربردی داشته است.

علم الاجتماع مسلمین: دانشی ناظر به مسائل واقعی

ویژگی مشترک بسیاری از نوشته‌های مرتبط با علم الاجتماع این است که با هدف تدبیر و سیاست عام تنظیم می‌شده‌اند. مثلاً آثاری که تحت عنوان «کتاب الخراج» نگارش می‌یافتند، مسائل مربوط به نحوه دریافت مالیات‌های حکومتی را بیان می‌کردند. این کتاب‌ها آمیخته‌ای از مباحث مربوط به «جغرافیای طبیعی» (تقسیم اراضی و ممالک و موقعیت جغرافیایی و حدود ثغور آن‌ها)، «جغرافیای انسانی» (ویژگی‌های اقوام و جمعیت مناطق مذکور)، «تاریخ» (نحوه فتح اراضی تحت هدایت پادشاه)، «فقه» (جواز و عدم جواز دریافت و گاه صرفاً توجیه دریافت مالیات و خراج) و

گاه «حکمت مدنی» و «پند و اندرزهای خردمندان به شاهان» بوده‌اند.

«کتاب الخراج» ابویوسف قاضی (م. ۱۸۲ق)، «کتاب الخراج» ابن آدم (م. ۲۰۲ ق)، «کتاب الخراج و صناعة الکتابه» متعلق به قدامه بن جعفر (م. ۳۳۷ ق) و «کتاب الخراج» ابن رجب حنبلی (م. ۷۹۵ ق) از جمله این کتاب‌ها هستند. با شکل‌گیری حکومت شیعی قدرتمند و تمرکز قدرت در دوران صفویه، برخی فقهای شیعه نیز با رویکردی فقهی به تدوین کتاب‌های خراج پرداختند. محقق کرکی (م. ۹۴۰) «رساله قاطعه اللجاج فی تحقیق الخراج» و مقدس اردبیلی (م. ۹۹۳) «رساله الخراج» (رساله اولی و رساله ثانیه) را تألیف نمودند. به هرحال، کتاب الخراج‌ها که معمولاً منشیان اصلی دربار آن‌ها را می‌نوشتند، آثاری با ماهیتی میان‌رشته و مربوط به اغراض عملی و واقعی حکومت‌ها بودند. این آثار مبنای عمل حکومت‌ها در تعاملات اقتصادی با مردم قرار می‌گرفته‌اند.

«سیاست‌نامه»‌ها و «نصیحه الملوک»‌ها نیز راهنمای رفتار شاهان و شهریاران محسوب می‌شده‌اند. این آثار هرچند خالی از وجوه ارزشی و اخلاقی نبودند، محتوای آن‌ها بیشتر بر دستورالعمل‌های عملی، معطوف به تحقق اغراض معمول حکومت‌ها و مبتنی بر تجربه‌های متراکم عملی افسران نظامی، وزیران و دبیران و شاهان متمرکز بوده‌اند. ریشه سیاست‌نامه‌ها و نصیحه الملوک‌ها

را باید در آثار هندی و سپس مکتوبات مربوط به دوره ساسانی جست‌وجو کرد. ترجمه کلیل و دمنه در دوره ساسانیان و تدوین خدای‌نامه‌ها در این دوره صورت گرفته است؛ ظاهراً خدای‌نامه مربوط به دوره یزدگرد سوم در دوره خلفای اموی به عربی ترجمه شده است. همچنین نسخه‌های تکامل‌یافته‌تر سیاست‌نامه‌ها متأثر از ادبیات یونانی‌مآبی و هرمسی نیز بوده و ظاهراً پاره‌ای از رساله‌های مختصر یونانی‌مآبانه و هرمسی در دوره هشام - معاصر امام باقر (ع) - و به دستور دبیر او سالم ترجمه شده است. سنت سیاست‌نامه‌نویسی به زبان عربی و پارسی ادامه پیدا کرد و آثاری نظیر سیاست‌نامه خواجه نظام‌الملک - وزیر دربار سلجوقیان - و قابوس‌نامه عنصر المعالی، هر دو مربوط به قرن پنجم هجری قمری، از این دست هستند. این آثار علاوه بر تأثر از مکتوبات هندی، ساسانی و یونانی‌مآبانه از تراث فرهنگی مسلمانان و تجربیات امیران و خلفای اسلامی نیز بهره برده‌اند. به هر تقدیر، مخاطب اصلی این آثار نیز پادشاهان بوده‌اند و حتی به حسب برخی اقوال تاریخی در دوره ساسانی در ماجرای حرکت بهرام چوبین، پادشاه وقت ساسانی از اینکه بهرام کلیل و دمنه را به همراه داشته و راهنمای عمل خویش قرار داده، بیمناک بوده است.

آثار اجتماعی تألیف‌شده در تمدن اسلامی صرفاً جنبه عملی نداشته‌اند. مقدمه پاره‌ای آثار تاریخی نظیر «مقدمه» ابن خلدون بر کتاب تاریخ خویش یا مقدمه قاضی صاعد اندلسی بر «طبقات الامم» شامل بحث‌هایی تحلیلی درباره چگونگی شکل‌گیری اجتماعی و قوانین حاکم بر آن هستند. همچنین اثر بی‌نظیر ابوریحان بیرونی با عنوان «تحقیق ماللهند» نیز شامل ابحاثی نزدیک به مردم‌شناسی فرهنگ و دین‌شناسی تطبیقی است. بنا به اختلاف اقوال ابوریحان برای تألیف این اثر بین ۱۳ تا ۱۷ سال در هند زیست نموده، زبان سانسکریت را آموخته و به تحلیل مشاهدات خود پرداخته است.

مشکل دانش بومی معاصر: فقدان مقدمات تعلیمی و ساختار علمی

آنچه میان «کتاب‌الخراج» ها، «سیاست‌نامه» ها و «نصیحه‌الملوک» ها، «کتاب تاریخی» و مقدمه این آثار، برخی «سفرنامه‌ها» و «رحله‌ها» پاره‌ای آثار «ادب پارسی و عربی»، کتب تألیف‌شده در «حکمت عملی»

(اعم از اخلاق، تدبیر منزل و سیاست مَدُن)، برخی بخش‌های مربوط به «معجم البلدان» ها (بخش‌های مربوط به جغرافیای انسانی) و... مشترک است، نگاه جدی و علمی مؤلفان به آثار خویش است. آن‌ها آثار خود را آثاری ضابطه‌مند و دارای چهارچوب مشخص تلقی می‌نموده‌اند و برخی از فنون مذکور روش‌های مشخص، اصطلاح‌شناسی مختص به خود و پیشینه تاریخی روشنی داشته‌اند.

برخلاف نگاه جدی و علمی دانشمندان گذشته علم‌الاجتماع به آثار خویش، از نقص‌های دانش اجتماعی بومی و دینی امروز کم‌توجهی به اقتضائات ساخت دانش‌های واقعی است. برخی آثار تألیف‌شده عمدتاً بر این مطلب تأکید می‌نمایند که مفروضات دینی یا فرهنگی می‌توانند در ساخت علم مساهمت داشته باشند. اما این کافی نیست و دگردیسی در دانش و گذر از دوره‌ای علمی به دوره‌ای دیگر نه تنها نیازمند بازنگری در بنیادهای دانش و طرح اندیشه‌های نظری نو است، بلکه علاوه بر آن اقتضائات نهادی و پیش‌نیازهای تعلیمی دارد.

در این مکتوب مختصر، در میان نکات گوناگون، بر نکته‌ای تأکید می‌شود: عدم تمهید پیش‌نیازهای تعلیمی برای فهم نظریات اندیشمندان مسلمان و توسعه آن‌ها. بسیاری از دانش‌طلبان رشته‌های معهود علوم اجتماعی و انسانی مجموعه متنوعی از کتاب‌ها نظیر

• «تاریخ نظریات یا اندیشه‌ها» در آن علم (تاریخ اندیشه سیاسی، تاریخ آرای اقتصادی، تاریخ نظریات اجتماعی)،

- «روش»‌های مورد استفاده در آن علم،
- «پیش‌نیازهای آن روش‌ها» (نظیر آمار و ریاضیات)،
- «فلسفه علم» (فلسفه علم اجتماعی، فلسفه اقتصاد، فلسفه سیاسی و...) و
- «مبانی علم» (جامعه‌شناسی عمومی، مبانی اقتصاد، مبانی سیاست و...) را مطالعه می‌کنند. پس از خواندن این مواد درسی و آشنایی با اصطلاح‌شناسی دقیق علوم، کتاب‌های بعدی که با تکیه بر دانش اندوخته دانشجوی و با مفروض‌انگاشتن مواد علمی مذکور تألیف شده‌اند، برای دانشجوی به صورت علم واقعی جلوه می‌کند؛ علمی که پیچیدگی، اصطلاح‌شناسی، زبان فنی و دقت دارد. اما بسیاری از کتب و مقالات منتشرشده نه به قصد مساعدت به تدبیر

زندگی واقعی اجتماعی نوشته می‌شوند و نه معمولاً به اندازه کافی فنی و مبتنی بر پیش‌نیازهای تعلیمی جدی هستند. اندک آثار فنی و جدی هم به دلیل نبود مقدمات لازم به درستی فهم نمی‌شوند. به نظر می‌رسد دانش اجتماعی بومی و مبتنی بر فرهنگ ما نیز در صورتی سامان می‌یابد که در چهارچوب فنی و دقیق مشخصی پیش‌روی کند و این امر خود نیازمند تدوین مجموعه‌ای از دروس پیش‌نیاز برای غالب رشته‌های علوم انسانی و اجتماعی است. پاره‌ای از کتاب‌ها می‌توانند دروس مشترک همه علوم انسانی و اجتماعی باشند:

الف - منطق برای دانش اجتماعی

ب - فلسفه برای دانش اجتماعی

ج - فلسفه علم اجتماعی (فلسفه سیاست، فلسفه اقتصاد و...)

د - آرای اندیشمندان مسلمان در حوزه‌های خاص (سیاست، اقتصاد و...)

ه - تاریخ اجتماعی مسلمانان

ز - فقه برای دانش اجتماعی

ح - روش‌های فهم متن برای دانش اجتماعی

دانشجو پس از مطالعه و فهم مواد درسی مذکور نه تنها برای اندیشیدن به صورت دقیق و تولید فکرهای تازه ابزارهای نظری لازم را دارد، بلکه به تدریج می‌تواند از تراث علمی اندیشمندان اسلامی استفاده کند. بخش شایان توجهی از پژوهش‌های موجود در باب اندیشه متفکران مسلمان به اندازه کافی دقیق نیستند و وجوه بسیاری از اندیشه اندیشمندان مسلمان مغفول مانده است. اگر سلسله‌ای از کتب درسی به صورت فنی و دقیق و در تناسب با هر رشته به رشته تحریر درآید، به نحوی که دانشجوی با اصطلاح‌شناسی مخصوص و ذهن ساخت‌یافته با مطالعه نظریات و فهم نظریات اندیشمندان مسلمان بپردازد، احتمال بروز توسعه روشمند علم بیشتر است. 🔴

۱. امیر خسرو دهلوی

2. mirrors of princes



اختتامیه چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فارابی

مراسم اختتامیه چهاردهمین جشنواره بین‌المللی فارابی با حضور اندیشمندان و نخبگان علوم انسانی و اسلامی، دوشنبه ۱۹ تیرماه ۱۴۰۲ در مرکز همایش‌های صدا و سیما برگزار و جوایز برگزیدگان داخلی جشنواره توسط رئیس مجلس شورای اسلامی و وزیر علوم، تحقیقات و فناوری اعطا شد. برگزیدگان جشنواره بین‌المللی فارابی به گروه‌های علمی، شخصیت‌های پیشگام و پیشتاز علوم انسانی و اسلامی، محققان برتر بخش بین‌الملل، جایزه منشور توسعه فرهنگ قرآنی در حوزه پژوهش و آموزش عالی و برگزیدگان سایر بخش‌ها تقسیم می‌شوند. همچون دوره‌های پیشین، آثار برتر در دو عرصه «بزرگسال» (بیش از ۳۵ سال سن) و «جوان» (کمتر از ۳۵ سال سن) و در دو مرتبه «برگزیده» (رتبه یک، دو و سه) و «شایسته تقدیر»، تعیین و تقدیر شدند. در این دوره از جشنواره، علاوه بر چهار قالب اصلی «کتاب پژوهشی»، «گزارش اختتام یافته پژوهش» (طرح پژوهشی)، «رساله دکتری» و «پایان‌نامه کارشناسی ارشد»، قالب «مقاله پژوهشی در موضوع علوم انسانی اسلامی» (منتشر شده در مجلات علمی مورد تأیید وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و حوزه‌های علمیه) نیز مورد پذیرش قرار گرفت. در بخش ویژه جشنواره، جایزه «شخصیت پیشگام» علوم انسانی و اسلامی، «شخصیت پیشتاز» علوم انسانی و اسلامی، «نظریه پرداز» برجسته، «مترجم» برتر (از زبان‌های خارجی به فارسی و از فارسی به زبان‌های خارجی)، «انجمن/قطب» علمی برتر، و «نشریه علمی» برتر اعطا شد. برگزیدگان آثار بخش بین‌الملل جشنواره فارابی نیز در سه حوزه «ایران‌شناسی»، «اسلام‌شناسی» و «علم دینی» انتخاب شدند.



همایش بین‌المللی خانواده مقاوم (چالش‌های اخلاقی در جهان متحول)

همایش بین‌المللی خانواده مقاوم (چالش‌های اخلاقی در جهان متحول) به همت پژوهشکده زن و خانواده، ۱۲ و ۱۳ اسفندماه ۱۴۰۲ در تهران و قم برگزار می‌شود. پژوهشگران و علاقه‌مندان داخلی و خارجی تا ۱۰ آبان ۱۴۰۲ مهلت دارند چکیده مقالات خود را به دبیرخانه همایش ارسال کنند و مهلت ارسال متن کامل مقالات نیز تا ۳۰ دی ۱۴۰۲ می‌باشد. محورهای همایش، شامل این موارد می‌باشند: ۱. رویکردهای نظری به مقاومت پویا در برابر چالش‌های اخلاقی. بازیرمحورهای: دین و مقاومت اخلاقی پویا، راهبری اهل بیت (علیهم‌السلام) در شرایط مقاومت و دستاوردهای آن برای راهبری مبتنی بر مقاومت در جهان معاصر، نظریه فرهنگی مقاومت پویا، روان‌شناسی مقاومت پویا، مقاومت پویا و گفت‌وگوهای خانواده در علوم اجتماعی، مقاومت پویا از منظر فقه و حقوق ۲. نقش‌های جنسیتی و مواجهه فعال خانواده با چالش‌های اخلاقی و تهدیدات نوپدید ۳. خانواده مقاوم، ارزش‌های اخلاقی و تحولات جنسی ۴. خانواده مقاوم و مواجهه پویا با تحولات اقتصادی و پیامدهای اخلاقی آن ۵. گروه‌ها و نهادهای خانواده‌بنیاد و مواجهه فعال با تهدیدات نوپدید ۶. رویکرد نظام تربیتی رسمی به مقاومت پویای خانواده در جهان متحول ۷. رویکرد حکمرانی به مقاومت خانواده در برابر تهدیدات نوپدید ۸. رویکرد ادبیات، هنر و رسانه به خانواده مقاوم، ارزش‌های اخلاقی و جهان متحول ۹. خانواده مقاوم و پویا، تهدیدها و فرصت‌های فضای مجازی و فناوری‌های نوظهور ۱۰. مدیریت شهری، امداد اجتماعی و فرهنگی و خانواده مقاوم ۱۱. تاریخ اجتماعی و مقاومت پویای خانواده در برابر تحولات اخلاقی در جهان متحول.



کنفرانس حکمرانی دینی و تنظیم‌گری در مسائل اساسی جهان معاصر

چهارمین کنفرانس بین‌المللی فقه و قانون تحت عنوان حکمرانی دینی و تنظیم‌گری در مسائل اساسی جهان معاصر به همت مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی و با حضور شخصیت‌هایی از کشورهای مختلف جهان به صورت حضوری و مجازی در دیماه سال جاری در شهر قم و تهران برگزار می‌گردد. این کنفرانس در چهار محور دین و حکمرانی فرهنگی، دین و حکمرانی سیاسی، دین و حکمرانی اقتصادی و دین و حکمرانی اداری برگزار می‌شود. علاقه‌مندان می‌توانند مقالات خود را با موضوعات حکمرانی دینی و نظام تعلیم و تربیت، حکمرانی دینی و زن و خانواده، حکمرانی دینی و محیط زیست، حکمرانی دینی و حقوق آب، حکمرانی دینی و رمزارزها، حکمرانی دینی و فضای مجازی، حکمرانی دینی و نظام پولی و مالی، حکمرانی دینی و اقتصاد دانش‌بنیان، حکمرانی دینی و معماری و شهرسازی، حکمرانی دینی و عدالت حقوقی و قضایی به دبیرخانه کنفرانس ارسال کنند. این کنفرانس تلاش دارد در جهت تولید علم، تضارب آراء، گفت‌وگوهای علمی به منظور بهینه‌سازی مناسبات دین، فقه و قانون از ظرفیت‌های مراکز علمی و شخصیت‌های برجسته جهان اسلام، مراکز علمی و پژوهشی حوزوی و دانشگاهی در داخل و خارج از کشور استفاده کند. لازم به ذکر است، مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شورای اسلامی پیش از این سه کنفرانس بین‌المللی تحت عناوین «فقه و قانون»، «اخلاق و قانون» و «فقه، قانون و واقعیت‌های اجتماعی» را با حضور شخصیت‌های علمی برجسته جهان اسلام برگزار کرده است. مهلت ارسال مقالات تا پایان آبان ۱۴۰۲ بوده و مقالات برگزیده در مجلات علمی معتبر منتشر خواهد شد.



نخستین همایش ملی زن، خانواده، امنیت

نخستین همایش ملی زن، خانواده، امنیت به همت حوزه علمی خواران استان قم در ۵ اسفند ۱۴۰۲ برگزار می‌شود. این همایش با هدف فراهم‌سازی بستر مناسب جهت انتقال دانش و تضارب آرای اندیشمندان و اساتید و شکوفایی قلم طلاب و دانشجویان علاقه‌مند به حوزه زن، خانواده، امنیت و دستیابی به آخرین دستاوردهای علمی و جدیدترین روش‌های پژوهشی در حوزه زن، خانواده و امنیت و همچنین پاسخ صحیح و مناسب به شبهات مسائل امنیت زن و خانواده و دستیابی به راهکارهای مناسب امنیت بیشتر زن و خانواده در جامعه کنونی برگزار می‌شود.

محورهای همایش «زن، خانواده، امنیت» شامل این موارد می‌باشد: ۱. زن، خانواده، امنیت دینی و اخلاقی با زیرمحورهای: تهدیدات پیشروی امنیت اخلاقی زن در خانواده و اجتماع؛ مؤلفه‌های امنیت دینی و اخلاقی زن در خانواده و... ۲. زن، خانواده، امنیت بهداشتی و روانی با زیرمحورهای: چالش‌های پیشروی امنیت بهداشتی و روانی زن در خانواده و... ۳. زن،

خانواده، امنیت جنسی و جنسیتی ۴. زن، خانواده، امنیت زیست‌محیطی ۵. زن، خانواده، امنیت سیاسی و نظامی ۶. زن، خانواده، امنیت اقتصادی و اشتغال ۷. زن، خانواده، امنیت حقوقی و قضایی ۸. زن، خانواده، امنیت علمی، آموزشی و فرهنگی ۹. زن، خانواده، امنیت رسانه‌های جمعی و ارتباطات نوین ۱۰. آینده‌پژوهی زن و خانواده.

مقالات ارسالی باید به زبان فارسی بوده و ترجمه کتاب و آثار پژوهشی از زبان‌های انگلیسی و عربی نیز پذیرفته می‌شود. مهلت ارسال چکیده مقالات به همایش زن، خانواده، امنیت تا تاریخ ۳۰ مهر ۱۴۰۲ و زمان ارسال اصل مقالات تا ۳۰ آبان‌ماه سال جاری می‌باشد.



فراخوان بیست و پنجمین جشنواره شیخ طوسی

بیست و پنجمین جشنواره شیخ طوسی با عنوان جهاد تبیین و گفتمان تمدنی انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی به همت پژوهشگاه بین‌المللی المصطفی (ع) ۲۶ بهمن ۱۴۰۲ برگزار می‌شود.

این همایش با هدف رصد و پایش سالانه فعالیت‌های علمی-پژوهشی طلاب، فضلا و پژوهشگران المصطفی (ع)، اهتمام، تشویق و زمینه‌سازی جهت پژوهش و تولید دانش و تقویت و توسعه ظرفیت‌های علمی-پژوهشی طلاب، فضلا و پژوهشگران؛ بستر سازی جهت انجام تحقیقات علمی با رویکرد به مسائل و نیازهای جهان اسلام؛ ارائه و معرفی ظرفیت‌ها و توانمندی‌های پژوهشی جامعه المصطفی (ع) در سطح داخلی و بین‌المللی؛ شناسایی و معرفی استعداد های برتر پژوهشی در جامعه المصطفی (ع) از طریق معرفی آثار برگزیده پژوهشی؛ ایجاد انگیزه، تشویق و حمایت از فعالیت‌های علمی-پژوهشی طلاب، فضلا و پژوهشگران المصطفی (ع)؛ ارتقای کمی و کیفی تولیدات و آثار پژوهشی در المصطفی (ع)؛ زمینه‌سازی جهت توسعه تعاملات علمی-پژوهشی بین المصطفی (ع) و سایر مراکز و شخصیت‌های علمی بین‌المللی و آسیب‌شناسی فعالیت‌های پژوهشی به منظور رفع آن برگزار می‌شود. محورهای اصلی فراخوان مقاله جشنواره بین‌المللی پژوهشی شیخ طوسی شامل «عقلانیت و معنویت و گفتمان تمدنی انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی»، «علم و فناوری و گفتمان تمدنی انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی»، «جامعه و فرهنگ و گفتمان تمدنی انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی»، «حقوق و سیاست و گفتمان تمدنی انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی»، «اقتصاد و مدیریت و گفتمان انقلاب اسلامی در عرصه بین‌المللی» می‌باشد.



نخستین همایش ملی مرجعیت علمی

نخستین همایش ملی مرجعیت علمی از سوی مرکز تحقیقات سیاست‌های علمی، ۲۹ آبان ۱۴۰۲ برگزار می‌شود.

محورهای همایش شامل ۱. مرجعیت علمی: چیستی و جرابی با زیرمحورهای مفهوم مرجع و مرجعیت علمی، ویژگی‌ها، بایسته‌ها، نمادها و نمودهای ملی و بین‌المللی آن؛ مرجعیت فردی، مرجعیت نهادی و مرجعیت موضوعی در علم و فناوری و... ۲. مرجعیت علمی در طیف ناهمگون حوزه‌های علمی و فناورانه: وجود تشابه و تمایز با زیرمحورهای تشابه و تمایز وجوه مرجعیت علمی در زمینه‌های آموزش، پژوهش، فناوری و نوآوری؛ شاخص‌های نیل به مرجعیت در حوزه‌های مختلف علم و فناوری و... ۳. ارکان جهت‌ساز مرجعیت علمی: پیش‌ران‌های تحول‌ساز، نظام حکمرانی، اولویت‌گذاری و شبکه‌سازی با زیرمحورهای تأثیرگذاری و تأثیرپذیری عوامل آینده‌ساز در تحقق مرجعیت علمی؛ نظام حکمرانی، اولویت‌گذاری و شبکه‌سازی دستیابی به مرجعیت علمی و... ۴. مرجعیت علمی و نسبت آن با دیپلماسی علم و فناوری با زیرمحورهای مرجعیت علمی و نسبت آن با ارتباطات علمی بین‌المللی؛ نقش مشارکت‌های سازنده بین‌المللی در دستیابی به مرجعیت علم و فناوری؛ دیپلماسی علم و فناوری برخاسته از اقتدار نرم حاصل از مرجعیت علم و فناوری و... ۵. چگونگی نقش‌آفرینی نظام‌های پشتیبان در تحقق مرجعیت علم، فناوری و نوآوری با زیرمحورهای تبیین و قیاس گفتمان‌های بدیل پشتیبان نظام‌های علمی؛ نقش نظام حقوق مالکیت فکری در دستیابی به مرجعیت علم و فناوری؛ نسبت نظام نخبگانی و نظام مرجعیت علمی کشور؛ الزامات و راهکارهای تقسیم کار ملی در تحقق مرجعیت علمی می‌باشد.

علاقه‌مندان تا ۳۱ شهریورماه ۱۴۰۲ مهلت دارند اصل مقالات را به دبیرخانه همایش ارسال کنند.



دومین همایش ملی انقلاب اسلامی و افق تمدنی آینده

دومین همایش ملی انقلاب اسلامی و افق تمدنی آینده به همت دانشگاه جامع امام حسین (ع) و همکاری کمیسیون فرهنگی و اجتماعی هیئت دولت در تاریخ ۱۶ بهمن ۱۴۰۲ برگزار می‌شود.

محورهای همایش شامل دو بخش است: بخش اول، نظام‌سازی اسلامی و مسائل تمدنی ایران معاصر و با زیرعنوان ۱. مردمی‌سازی حکمرانی، شامل حکمرانی و مردمی‌سازی؛ چیستی، چگونگی و تجربه‌نگاری / الگوهای حکمرانی مردم‌پایه در آموزش و پرورش / حکمرانی مردم‌پایه با نقش‌آفرینی نهادهای انقلابی ۲. نظام‌سازی تمدنی، شامل معماری و شهرسازی اسلامی از نظریه تا عمل / بازسازی انقلابی ساختارها در حوزه فرهنگ و رسانه / فضای مجازی و حکمرانی نوین تمدنی. کارکرد دانشگاه در ایران و بومی‌سازی ساختارها / نظام خانواده و مسئله جمعیت / مسجد و جامعه‌سازی محله‌محور.

بخش دوم با عنوان بنیادهای تمدنی ایران معاصر و زیرعنوان ۱. بنیادهای نظری-تمدنی ایران معاصر، شامل انسان‌شناسی تمدنی؛ کیستی انسان تمدن اسلامی / جامعه‌شناسی تمدنی؛ منطق کنش سوژه ایرانی / آینده تمدنی؛ وضعیت ایران و غرب ۲. بنیادهای مدیریتی-تمدنی ایران معاصر، شامل نظام‌سازی تمدنی؛ ظرفیت‌های فقه، واقعیت‌های ایران / حکمران تمدنی؛ نظام تربیت کارگزار ۳. بنیادهای سیاسی-تمدنی ایران معاصر، شامل دوگانه اسلامیت-جمهوریت / دوگانه تقابل-تعامل با نظام جهانی / دوگانه ایرانیت-اسلامیت.

مهلت ارسال آثار به همایش ملی انقلاب اسلامی و افق تمدنی آینده، ۳۰ دی‌ماه ۱۴۰۲ می‌باشد.

سرایان و اوستگایان؛ بهره‌برداران ظرفیت‌های داخلی و بین‌المللی

◆ دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها و فرصت‌ها

◆ گفت‌وگو با دکتر فریدون عباسی دوانی

◆ روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای همسایه و هم‌منفعت در حوزه انرژی

◆ یادداشتی از عبدالعظیم قربانی

◆ الزامات فرایند اصلاح ساختار بودجه بانگاہی به لایحه برنامه هفتم

◆ گفتگو با دکتر محمد جواد توکلی

◆ چالش‌های موضوع مدیریت دارایی‌های دولت در لایحه برنامه هفتم توسعه

◆ یادداشتی از علیرضا تاجه‌بند

◆ مبادلات تهاتری و مقابله با سلطه دلار

◆ یادداشتی از سید حسین حسینی



گفت‌وگو با

دکتر فریدون عباسی دوانی

استاد دانشکده مهندسی هسته‌ای دانشگاه شهید بهشتی
و نماینده مجلس شورای اسلامی

دیپلماسی انرژی جمهوری اسلامی ایران؛

چالش‌ها و فرصت‌ها

رهیافت‌اندیشه چه اهداف و سیاست‌هایی بر حوزه دیپلماسی انرژی کشورمان حاکم است؟ آیا این سیاست‌ها مبتنی بر برنامه مدونی است یا اینکه اقتضایی و کوتاه‌مدت است؟

ما ابتدا باید دیپلماسی کشور را به صورت یکپارچه نگاه کنیم. دیپلماسی بدین مفهوم که ما می‌خواهیم با بقیه کشورهای دنیا ارتباط داشته باشیم و این ارتباط به پیشرفت ما منجر شود؛ نه پس‌رفت ما. لذا با در نظر گرفتن جنبه مثبت آن، باید گفت‌وگو و مکاتبه کنیم یا از طریق صداوسیما و رسانه‌ها با دیگران ارتباط داشته باشیم و ادبیات متفاوتمان را به کار ببریم. نیز موارد دیگر از جمله: داشتن دیپلماسی عمومی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و تجاری. یکی از بخش‌هایی که در حوزه اقتصاد می‌گنجد، دیپلماسی انرژی است؛ یعنی مبنایمان مبنای انرژی باشد. حال اینکه ما کدام کشورها را هدف قرار دهیم، از نظر اقتصادی می‌توانیم با کشورهای دوردست مراوداتی داشته باشیم تا اقتصاد شاید زیرمجموعه دیپلماسی سیاسی و نظامی قرار گیرد؛ یعنی اگر بخواهیم با کشورهای دور دست مراوده کنیم، این‌گونه نیست که همه چیز را اقتصادی ببینیم؛ آن ارتباط حتی در بعد انرژی نیز ممکن است برای ما در کوتاه‌مدت صرفه اقتصادی نداشته باشد. با کشورهای همسایه هم همین‌طور است. با این کشورها اشتراکات مرزی، فرهنگی، اعتقادی و ملی داریم که همه این‌ها در دیپلماسی انرژی یا دیپلماسی اقتصادی ما تأثیرگذارند. لذا به طور کلی روابطمان با کشورهای دیگر باید انسجام داشته باشد و این انسجام می‌طلبد که در قوای سه‌گانه ما هم انسجام وجود داشته باشد؛ یعنی وقتی به مباحث حکمرانی وارد می‌شویم، نباید نظریه‌های متضاد در قوای سه‌گانه کشور وجود داشته باشد. بنابراین ما نیازمند فرماندهی واحد و انسجام مدیریت در کشور هستیم که دیپلماسی‌های مختلف‌مان بر مبنای آن شکل گیرد.

رهیافت‌اندیشه آیا ما چنین برنامه مدونی داریم تا طبق اهداف کلان کشور، دیپلماسی انرژی بتواند به درستی نقش ایفا کند؟ آیا برنامه مدونی با فکر و تدبیر وجود دارد یا اینکه باید طراحی شود؟

من معتقدم که وجود ندارد، یعنی بعد از ۴۴ سالی که از پیروزی انقلاب اسلامی می‌گذرد و ما از دولت

تقریباً سکولار به دولت و نظام ایدئولوژیک رسیده‌ایم، این نظام نسبت به نظام گذشته مرزبندی‌هایی دارد؛ یعنی نمی‌تواند با هر کشوری ارتباط داشته باشد؛ حتی با کشورهایی که ظاهراً موحد هستند؛ ما با آن‌ها ارتباط اقتصادی داریم؛ ولی ارتباط سیاسی نداریم، هم‌سویی‌های نظامی نداریم. آن‌ها حتی در کشورمان دنبال کودتای نظامی و رسانه‌ای بودند و جنگ را بر ما تحمیل کردند. در داخل کشور، برخورد ما با نیروهای متخاصم و کشورهای متخاصم یکسان نیست؛ یعنی با اینکه بیشتر کشورهایی که با ما خصومت داشته‌اند، کشورهای غربی بودند، در داخل کشور افرادی را داریم که به دلیل شیفتگی به غرب و علقه‌ای که به آنجا دارند و آن‌ها را دشمن نمی‌بینند، این تأثیرش را در روابط مختلف اقتصادی، سیاسی و اجتماعی نشان می‌دهد. دلایل هم این است که ارتباطاتی که از قبل از انقلاب بوده، همان‌طور باقی مانده و این‌ها خودشان را تکثیر کرده‌اند. یا از سوی برخی کشورها عوامل جدیدی در داخل کشورمان به خدمت گرفته شده‌اند. این عوامل می‌توانند تجاری باشند که با آن کشورها ارتباط برقرار کرده‌اند یا فارغ‌التحصیلانی باشند که به‌عنوان نخبه در آن کشورها تحصیل کرده و الگوهای رفتاری، تفکرات و حتی نکات مثبت آن‌ها را گرفته‌اند و به داخل کشور آورده‌اند. لذا آن ارتباطات دوباره برقرار شده است و تفکر غربی در جامعه ما وجود دارد که آثار آن دخالت‌ها را در حوزه‌های مختلف سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و هنری کشورمان می‌بینیم.

بنابراین درباره این موضوع معتقدم هنوز آن انسجام را نداریم و باید احزاب ریشه‌دار در کشور به وجود بیایند و این احزاب در داخل خودشان کمیته‌های مختلف تخصصی را داشته باشند که فعالیت‌های تشکیلاتی از شاخه‌های دانش‌آموزی شروع بشود و به حوزه‌های دانشگاهیان، صنعتگران، کشاورزان، بازاریان، اتاق‌های اصناف و... برسد. موضوع دیگر هم اینکه دستگاه امنیتی کشور به اندازه‌ای رشد کرده باشد که بتواند این حوزه‌های فکری را از قسمت دانش‌آموزی و دانشجویی تا رده‌های بالای حزبی کنترل کند. یعنی نباید فقط موقع انتخابات اطلاعات هویتی افراد را بررسی کنیم. این‌ها باید در طول زمان شناسایی شده باشند و روی افراد باید کار شود تا وابستگی‌های خارجی و نفوذ را پایین بیاوریم. اگر این کار را بکنیم، در حوزه دیپلماسی



افرادی را داریم که ممکن است علایق و سلاقی مختلف جناحی سیاسی داشته باشند؛ ولی در چهارچوب نظام فکر می‌کنند. این‌گونه نباشد که افراد یک‌دفعه نظام را به هم بریزند، مثل رفتارهایی که در بیست سال گذشته شاهد آن بودیم که باعث شد در جامعه تلاطم‌هایی رخ دهد و آن را به سمت قطب‌بندی ببرد. این‌ها باعث می‌شود ما در حکمرانی اقتصادی دچار تزلزل شویم و کشورهای مقابل ما چه هم‌سو و چه متخاصم نمی‌توانند با ما رابطه‌ی درستی برقرار بکنند؛ یعنی اینکه دوستان و هم‌سویان نمی‌فهمند که با ما چگونه ارتباط برقرار کنند وقتی می‌بینند هر چهار سال یا هشت سال یکبار، تغییرات شدیدی از نظر ارتباطات با آن کشورها در جامعه به‌وجود می‌آید. دشمنان نیز نمی‌دانند ما تا چه حدی سر حرف‌هایمان ایستاده‌ایم؛ یعنی همیشه امید دارند که جناحی در کشور ما غالب شود که بتوانند به آن‌ها نزدیک شوند و سیاست‌های ما را تغییر دهند. پس ما باید راهبردهایمان به‌درستی در مرکزیتی در نظام تعریف شود و دولت‌ها فقط مسئول اجرا باشند؛ نه تغییر سیاست‌ها.

با توجه به آیین‌نامه داخلی مجلس، حوزه‌های تخصصی مرتبط با هریک از کمیسیون‌ها باید در کمیسیون مربوطه قرار گیرند؛ مثلاً الان پتروشیمی که در حوزه نفتی است، در کمیسیون صنایع قرار دارد. آب در کمیسیون کشاورزی است، سد در کمیسیون انرژی است. در صورتی که سازه سد باید در کمیسیون عمران باشد. چه دلیلی دارد که کمیسیون انرژی نتواند درباره آب پشت سد نظر دهد؟

رهیافت اندیشه ما نهادهای مختلفی از جمله قوای

سه‌گانه و مجمع تشخیص مصلحت نظام و سیاست‌های ابلاغی مقام‌عظم‌رهبری را داریم که روی دیپلماسی انرژی اثر می‌گذارند؛ چه از حیث تئوری و چه از حیث اجرا. چه فرایندی باید طی شود تا اهداف به‌صورت بهینه اجرا شوند؟ زیرا شاهدیم که نگاه منسجمی وجود نداشته و به دلیل تغییر و تفاوت نگاه‌ها بعضاً این اهداف پیاده نمی‌شوند.

با توجه به اینکه خودم نماینده مجلس هستم، از مجلس شروع می‌کنم. آیا فرایندی که به انتخاب نمایندگان مجلس منجر می‌شود، می‌تواند نظر شما را تأمین کند؟ یعنی نمایندگان با چه مؤلفه‌هایی انتخاب می‌شوند؟ آیا طبق فرمایش حضرت امام علیه السلام مجلس در رأس امور است؟ مجلس با چه مشخصاتی در رأس امور است؟ چه افرادی و به چه شکلی رأی می‌دهند؟ افراد متقاضی نمایندگی چگونه خودشان را عرضه می‌کنند؟ سوابق اجرایی‌شان چیست؟ چرا باید اجازه دهیم جوانی که سی‌سالش شده و تازه فوق‌لیسانس گرفته یا دانشجوی دکتری است، بتواند در مجلس ثبت نام کند؟ می‌خواهد بیاید مجلس چه کار کند؟ البته جوان‌گرایی خوب است؛ ولی کجا باید به جوان میدان داد؟ در مجلس؟ یعنی اصلاً قانون اساسی را درست نخوانده باشد، نداند قانون‌گذاری چیست؟ فرق اجراییات را با قانون‌گذاری درست تشخیص ندهد. موقعی هم که می‌خواهد برود تبلیغ، مردم می‌پرسند برای ما چه کاری می‌خواهی انجام دهی؟ چه خدماتی به ما ارائه می‌کنی؟ جاده، پل، سد، آب لوله‌کشی، آسفالت و...؟! نماینده‌های ما چگونه قول می‌دهند؟ با کدام دفتر؟ با کدام ساختار؟ با کدام نیرو؟ با کدام مشاور؟ کسی که می‌خواهد نماینده شود، اگر بخواهد برود روستاها را آسفالت کند، یعنی کار بنیاد مسکن را می‌خواهد انجام دهد. پس بنیاد مسکن با این‌همه نیرو و ساختمان و امکانات می‌خواهد چه کار کند؟ پس اساساً در حوزه حکمرانی، مردم تصور غلطی به مجلس دارند و اگر نماینده‌ای به مردم بگوید من کاری برایتان نمی‌توانم بکنم و به مجلس می‌روم که قانون‌گذاری کنم، به او رأی نمی‌دهند. مردم خیلی از نماینده وعده می‌خواهند و به او می‌گویند شما که پولی ندارید، چرا نماینده می‌شوید؟ نمی‌گویند پول به شخص ما بده؛ بلکه می‌گویند قول بدهید مثلاً حسینیه‌ای برای روستای ما بسازید. به هیئت مذهبی کمک کنید. به گروه موسیقی کمک کنید. به هیئت ورزشی کمک کنید. با این وضعیت نماینده چه موقع وقت می‌کند به قانون‌گذاری بپردازد؟ لذا نماینده اول باید ویژگی‌های لازم را داشته باشد، بعد که انتخاب شد، مجلس به او اجازه می‌دهد که پنج نفر مشاور داشته باشد. مشاوران در حوزه‌های تخصصی بتوانند مشاوره دهند و قانون‌های مربوطه را مطالعه کنند و هر سال که لایحه

بودجه مطرح می‌شود، اطلاعات را از حوزه تخصصی خود جمع‌آوری و جمع‌بندی کنند و به نماینده بدهند. نماینده وقتی می‌خواهد به کمیسیون‌های مختلف برود و در کمیسیون تخصصی، کمیسیون تلفیق و در صحن اظهارنظر کند، باید عقبه کارشناسی داشته باشد. یعنی اگر من در کمیسیون انرژی هستم، حداقل باید یکی از مشاورانم در وزارت نفت باشد و دیگری در وزارت نیرو. با توجه به آیین‌نامه داخلی مجلس، حوزه‌های تخصصی مرتبط با هریک از کمیسیون‌ها باید در کمیسیون مربوطه قرار گیرند؛ مثلاً الان پتروشیمی که در حوزه نفتی است، در کمیسیون صنایع قرار دارد. آب در کمیسیون کشاورزی است، سد در کمیسیون انرژی است. در صورتی که سازه سد باید در کمیسیون عمران باشد. چه دلیلی دارد که کمیسیون انرژی نتواند درباره آب پشت سد نظر دهد؟ لذا به‌نظرم حوزه‌های وزارت نیرو و نفت باید همگی در کمیسیون انرژی باشند و افرادی که برای کمیسیون انرژی انتخاب می‌شوند، لزوماً نباید از مناطق نفت‌خیز باشند. ترکیب کمیسیون انرژی باید از کسانی باشد که در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی و حوزه آب و برق تخصص داشته باشند. الان هم هست اما کامل نیست.

آیین‌نامه داخلی مجلس به شکلی نوشته شده

که کمیسیون‌ها هم خیلی اجازه نمی‌دهند که این ترتیب قرارگیری فعلی دست بخورد؛ یعنی کمیسیون صنایع نمی‌خواهد پتروشیمی از او جدا شود. حال اگر پالایشگاه‌های نفت به کمیسیون صنایع مربوط نمی‌شود، چرا پتروشیمی مربوط می‌شود؟ پتروشیمی و پالایشگاه هر دو کارخانه هستند. لذا به‌نظرم حوزه‌های تخصصی در کمیسیون‌ها باید وزارتخانه‌ای تقسیم شوند. این‌ها مشکلاتی است که ما در مجلس داریم و باید در ساختار حکمرانی این‌ها را اصلاح کنیم یا اینکه ما چه مجلسی و با چه مشخصاتی داشته باشیم؟ کشورهای دیگر مثل انگلیس، مجلس عوام دارند و مجلس خواص. آمریکایی‌ها کنگره دارند و سنا. ما ساختاری درست کرده‌ایم و اسمش را هم گذاشته‌ایم مجمع تشخیص مصلحت نظام که در آن از تمام افراد سیاسی دولت‌های مختلف از جمله رئیس‌جمهور، وزرای مختلف و افراد شاخص حضور دارند؛ مگر اینکه برخی خودشان نخواهند بیایند. یا مثلاً در قانون‌گذاری، آیا شورای عالی انقلاب فرهنگی باید همین روال قانون‌گذاری را ادامه دهد؟ یعنی ما در شورای انقلاب فرهنگی قانون‌گذاری داریم و در مجلس هم این مورد وجود دارد. چرا کمیسیون فرهنگی مجلس را قوی نمی‌کنیم؟ چرا باید کمیسیون

فرهنگی مجلس و کمیسیون قضایی داوطلبان کمی داشته باشد؟

من به همین دلیل می‌خواستم از کمیسیون انرژی به کمیسیون فرهنگی بروم؛ چون دیدم تعداد داوطلب کافی نیست. فرهنگ برای جامعه ما خیلی مهم است. موضوعات زیادی درخصوص مساجد، هنر، سینما، نشریات وجود دارد. همه این‌ها به کمیسیون فرهنگی مربوط می‌شود؛ ولی تعداد داوطلبانی که می‌خواهند برون کمیسیون فرهنگی کم است. اگر بخواهیم تمدن‌سازی کنیم، هنر و فرهنگ مؤلفه‌ای اساسی در تمدن‌سازی است، عدالت هم یکی از ارکان اساسی است. نقش قوه قضائیه هم در آن هدفی که ما در تمدن نوین اسلامی داریم، بسیار مهم است. آیا داریم به آن سمت حرکت می‌کنیم؟ آیا در حوزه عدالت در مسیر درست قرار داریم؟ اگر می‌خواهیم تمدن‌سازی کنیم و کشورهای دیگر از ما الگو بگیرند و هم‌سو شوند، آیا قوانین قضایی ما به گونه‌ای است که کشورهای دیگر آن را بپذیرند؟ بگویند این قوانینی که جمهوری اسلامی نوشته، قوانین درستی است و مردم خودشان راضی و مبلغ آنند؛ یعنی عدالت از جامعه ما موج بزند. یعنی وقتی فردی از جامعه ما آمار بگیرد، استنباطش از وضع عدالت، امنیت و... این باشد که این‌ها چه قضاات خوبی دارند، چه قوانین خوبی دارند، چقدر جرم کم شده است. مجازات‌هایی هم که برای جرایم در نظر می‌گیرند، چه مجازات‌هایی است که بتوانند بازدارندگی داشته باشند؟ آیا قوه قضائیه ما به این سمت حرکت می‌کند و کمیسیون قضایی مجلس توانایی این را دارد که به قوه قضائیه کمک کند که آن رکن عدالت را در تمدن‌سازی ایجاد کند؟ آیا کمیسیون فرهنگی مجلس در حوزه موسیقی، قانون‌های خوبی وضع کرده است؟ درباره بازیگران سینما و در کل، هنرمندان توانسته اوضاعی را ایجاد کند که هنرمندان با نظام اسلامی هم‌سو و هم‌عقیده باشند؟ جواب منفی است. یعنی کمیسیون فرهنگی مجلس در سنوات مختلف نتوانسته است قوانینی تصویب کند که ما امروز مبارزه با نظامان این‌گونه نباشد که چند خانم روسی را سر چوب بگذارند. ما برای این اتفاق آمادگی نداشتیم. یا در حوزه فضای مجازی آیا توانستیم از قبل در کمیسیون فرهنگی و امنیت ملی مجلس، صیانت از فضای مجازی را پیش‌بینی کنیم؟ حقوق کودکان را

در فضای مجازی درست تعریف کرده‌ایم؟ آیا امنیت کشور را تعریف کرده‌ایم؟ کمیته‌های بین کمیسیونی میان امنیت و فرهنگ تشکیل داده‌ایم که موضوعات را کجا امنیتی‌انتظامی نکنیم و فرهنگی کار کنیم و قانون لازم را داشته باشیم و موقع بودجه به چه فکر کنیم؟ چقدر به فرهنگ اهمیت بدهیم؟

رهیافت‌اندیشه لطفاً مقداری به آسیب‌شناسی کمیسیون انرژی هم بپردازید.

ما اگر بخواهیم در حوزه دانشگاهی حتی در حوزه انرژی کار کنیم، کارشناسان و مدیران مملکت را باید از کجا انتخاب کنیم؟ باید از دانشگاه‌ها بگیریم. ما برای حوزه‌های تخصصی کشور در تمام ابعاد چه کار می‌کنیم؟ لشکر استادان را باید چگونه به کار بگیریم؟ آیا استادان با نظام همراهند؟ چند درصدشان با نظام همراهند و چند درصدشان همراه نیستند و به گونه‌ای دیگر فکر می‌کنند و چند درصدشان بی‌اعتنایند؟ یعنی فقط علم را در نظر می‌گیرند. شما دانشگاه امام‌صادق (علیه السلام) را در نظر بگیرید. گزینش‌های خاصی وجود دارد که افراد با استعداد را می‌گیرد و تعداد واحدهای درسی آن هم زیاد است. چرا؟ چون آن مغز متفکری که دانشگاه امام‌صادق (علیه السلام) را طراحی و اداره کرده است، می‌خواهد حکمرانی را به دست بگیرد. یعنی آینده‌نگری کرده، خطر را تشخیص داده و می‌خواهد مدیر و کارشناسان خیره تربیت کند و در گلوگاه‌های نظام بگمارد. امروز آثارش را می‌بینیم. اما سؤال اینجا است که آیا این دانشگاه توانسته برای بقیه دانشگاه‌ها نقش محوری بازی کند که پروژه‌هایش را در آنجا خُرد کند و آن‌ها را با خود همراه کند؟ یا اینکه دانشگاه‌های دیگر را کنار گذاشته و فقط به خودش بسنده کرده است؟ اینجاست که می‌گویم لشگری که می‌توانست کمک کند که ما از مشکلات زودتر عبور کنیم، آن لشگر را به خدمت نگرفته‌ایم، چرا؟ چون مرزبندی‌های ایدئولوژیک را در حوزه تخصصی اعمال کرده‌ایم. برای همین راه را باز گذاشته‌ایم که فکر و ژن هوشمندی که همراه با فکر است، از کشور مهاجرت کند. در صورتی که این‌ها می‌توانستند با حکمرانی صحیح در همین چهارچوب به بازی گرفته شوند و احساس مشارکت کنند.

در مجلس از کمیسیون‌های مهم می‌توان دو کمیسیون انرژی و کمیسیون صنایع را نام برد. این

دو باید ارتباط تنگاتنگی با یکدیگر داشته باشند. باید کمیته تخصصی داشته باشند. چون تأمین برق راه‌انداز صنایع کشور است، راه‌انداز بهداشت کشور است، راه‌انداز کشاورزی کشور است، هیچ‌جا نیست که برق در آن دخالت نکند. برای همین یکی از شاخص‌های کار ما در مجلس یازدهم پرداختن به موضوع برق بود. یکی اینکه ما باید وزارت نیرو را از بدهکاری خارج می‌کردیم. وزارت نیرو باید پول طلبکارانش را می‌داد؛ نیروگاه‌هایی که تولید برق می‌کنند و خصوصی یا دولتی هستند، مستهلک شده‌اند و راندمان‌شان پایین است. وزارت نیرو باید به‌عنوان حکمران، سیاست‌گذار و تنظیم‌گر وارد کار می‌شد و ما نیز در مجلس با وضع قوانین، سعی کرده‌ایم بخشی از بدهی‌اش را جبران کنیم. با همراهی کارشناسان در وزارت نیرو توانستیم قانون مانع‌زدایی از صنعت برق را تهیه کنیم و دو سال زمان برد تا تصویب شود. یا اینکه پول آب و برقی که به خزانه می‌رفت و صرف مخارج دیگر دولت شده و به خود وزارت نیرو داده نمی‌شود و همین امر باعث مستهلک‌شدن نیروگاه‌ها و بدحسابی وزارت نیرو در مقابل پیمان‌کاران برق می‌شود، این بدحسابی باعث می‌شود که سرمایه‌گذاران برای نیروگاه‌سازی در حوزه برق وارد نشوند و به افزایش راندمان هم رغبتی نداشته باشند؛ چون نه پولش هست و نه علاقه‌اش. می‌گوید اگر من تولید برق را هم بالا ببرم، چه اتفاقی می‌افتد؟ باز هم پول من را نمی‌دهند و اگر بیشتر تولید کنم، بیشتر طلبکار می‌شوم. دولت هم هیچ‌وقت بهره پولش را حساب نمی‌کند؛ یعنی خواب سرمایه را حساب نمی‌کند. همان عددی را که پنج سال پیش بوده، می‌خواهد به آن‌ها بدهد، برای همین در حوزه اقتصادی صرف نمی‌کند کسی نیروگاه برق در کشورمان بسازد. در صورتی که دولت می‌توانست آینده‌نگری کند که وقتی رفاه مردم بالا می‌رود، پیشرفت صنعتی و علمی صورت می‌گیرد، ساختمان‌سازی در کشور توسعه پیدا می‌کند، خرید لوازم برقی بیشتر می‌شود و همه این‌ها باعث کمبود برق می‌شوند. یعنی هر رشدی که صورت گرفته، مطابق با آن نیروگاهی ساخته نشده است.

همین‌طور در دیپلماسی انرژی، آیا کشورهای اطراف ما این آمادگی را دارند که از هر جهت بازاری پایدار را ببینند و برایشان صرف کند که با ما از طریق انرژی رابطه داشته باشند؟ آیا آن رابطه از روابط

سیاسی و نظامی تأثیر نمی‌پذیرد؟ یعنی کشورهای همسایه می‌گویند که ما مجبوریم از آن‌ها عبور کنیم و به کشورهای دیگر برویم. اگر ما کشوری بودیم که قدرتمان به اندازه‌ای شده بود که کشورهای دیگر خودشان را در حوزه اقتصادی با ما متعادل می‌کردند، ما می‌توانستیم دیپلماسی انرژی را پیش ببریم؛ ولی این انجام نشده است. به‌نظرم نباید معطل اصلاحات مجلس بمانیم. باید فرایند حداقل سه‌دوره‌ای برای مجلس بگذاریم و به مردم آموزش بدهیم که مردم افراد متخصص در حوزه‌های مختلف را انتخاب کنند. در دوره قبل، وقتی با مردم صحبت می‌کردم، می‌پرسیدند برای ما چه خواهی کرد؛ ما در اینجا حسینه می‌خواهیم، پل می‌خواهیم. بعد وقتی می‌گفتم هیچ‌کدام، آن‌ها هم می‌گفتند پس برای چه آمده‌ای؟ می‌گفتم آمده‌ام با شما حرف بزنم و بگویم روش شما غلط بوده است. برای همین کارهایتان معطل مانده است، هنوز جاده ندارید، آسفالت و آب ندارید. شما باید اول از نماینده، قانون بخواهید و دوم اینکه دولت را درست تعیین کند، چون نماینده‌ها دولت را انتخاب می‌کنند. اگر نماینده درست انتخاب شده باشد، رأی خودش را در مجلس نمی‌فروشد. لذا اگر ما واقعاً به دنبال رسیدن به تمدن نوین اسلامی هستیم، باید در انتخابات مجلس خیلی دقیق باشیم.

ما دوره گذاری را باید طی کنیم که من این را مثبت می‌بینم. دانشگاه مبدأ همه تحولات است. الان مثل بیست سال پیش نیست، تعداد فارغ‌التحصیلان بیشتر شده است، دانشگاه‌ها بیشتر شده‌اند و فرصت تجربه هم هست که افراد می‌توانند از مدیریت‌های پایین یا کارشناسی شروع کنند، بیست سال کار کنند و به نتیجه برسند.

رهیافت‌اندیشه در کمیسیون انرژی، نمایندگان چگونه عضو می‌شوند؟

برای انتخاب کمیسیون، کمیته‌ای تشکیل می‌شود و افراد را انتخاب می‌کنند. اکثر نمایندگان خوزستان، بوشهر، ایلام، هرمزگان می‌خواهند به کمیسیون انرژی بیایند و اولین انتخابشان کمیسیون انرژی

است. این نماینده‌ها با توجه به اینکه نماینده حوزه انرژی کشور هستند، می‌خواهند به کمیسیون انرژی بیایند که از آن طریق به حوزه انتخابی خودشان کمک کنند، چون مردم در مناطق نفت و گاز خیز نماینده‌ای می‌خواهند که به آن مناطق رسیدگی کند.

رهیافت اندیشه لزوماً باید تخصصشان به انرژی مربوط باشد؟

بعضاً مربوط است. بعضی از نماینده‌های قبلی هستند که در کمیسیون بوده‌اند و تجربه پیدا کرده‌اند. برای مثال ما پزشک جراح داریم که در کمیسیون انرژی است. از اقلیت‌ها شخصی را داریم که اقتصاد خوانده است. دوفتر از شرکت ملی گاز داریم که سابقه مدیریت دارند، من تخصصم انرژی هسته‌ای است و سابقه مدیریت در بخش پتروشیمی داشته‌ام، این‌ها برای انتخاب امتیاز محسوب می‌شود.

حال رئیس کمیسیون چگونه انتخاب می‌شود؟ نایب‌رئیس چگونه انتخاب می‌شود؟ این‌ها با لابی‌گری انجام می‌شود. اینکه کدام استان یا کدام حوزه‌ها نماینده بیشتری دارند و اینکه چقدر رئیس می‌تواند نماینده‌ها را با خودش همراه کند، همه لابی‌گری است. در این میان جناح‌های سیاسی هم دخالت می‌کنند؛ چون می‌خواهند به نحوی کمیسیون‌های خاص در دستشان باشد که بتوانند با وزرا بیشتر تعامل کنند.

ما دوره گذاری را باید طی کنیم که من این را مثبت می‌بینم. دانشگاه مبدأ همه تحولات است. الان مثل بیست سال پیش نیست، تعداد فارغ‌التحصیلان بیشتر شده است، دانشگاه‌ها بیشتر شده‌اند و فرصت تجربه هم هست که افراد می‌توانند از مدیریت‌های پایین یا کارشناسی شروع کنند، بیست سال کار کنند و به نتیجه برسند.

نظرم این است که برای سن نمایندگی، سی سال کافی نیست؛ چون افراد سی‌ساله هنوز تجربه لازم را ندارند، مناسب است که چهل سال به بالا باشد. خیلی پیرش هم نکنیم، یعنی می‌توان همان ۷۵ سال یا ۷۰ سال را سقف گذاشت که الان هم همین است که شخص ویژگی‌های جسمی لازم را داشته باشد. ولی اجازه دهیم این‌ها به‌عنوان مشاوران تخصصی نمایندگان باشند. پس مجلس باید درست شود. تأکید من قانون‌گذاری در ابعاد مهم از جمله در حوزه صنایع

و انرژی است؛ برای مثال در کمیسیون صنایع و انرژی که هرکدام ۲۳ نفر عضو دارند، ۴۶ نماینده حضور دارند. اگر هر نماینده از ۵ مشاور استفاده کند یعنی ۲۳۰ نفر مشاور. اگر می‌خواهید مملکت را در حوزه صنایع و انرژی درست اداره کنید اندازه مجلس باید اتاق فکر داشته باشید. ولی آیا الان این‌گونه است؟ اگر این‌گونه باشد، پس ما باید آثارش را دیده باشیم؛ در خودرو، در بالادست نفت، در پایین‌دست نفت، در پایین‌دست پتروشیمی.

الان نماینده‌ها بیشتر درگیر حوزه انتخابیه هستند و مسائل عمده‌شان آب آشامیدنی، آسفالت، بیمارستان و استخدام این و آن است. یعنی چیزی که مردم می‌خواهند، همان چیزی است که با آن زندگی می‌کنند. یعنی من اگر در خیابان‌های شهر راه می‌روم، کمتر کسی از من قانون‌گذاری می‌خواهد. آیا کسی از من می‌پرسد شما چه قانون‌هایی را تصویب کرده‌اید؟ آن‌هایی هم که می‌پرسند، رقابای انتخاباتی‌اند که می‌دانند این شاخصی برای نماینده است؛ اما مطالبه مردم را در بحث‌های عمرانی و سلامت و... بالا می‌برند و می‌گویند نماینده چه کار کرده است؟ این درحالی است که نماینده هیچ وظیفه‌ای در تدارکات شهرستان ندارد، در قانون چیزی نوشته نشده است؛ اما می‌تواند درخواست‌های مردم را بگیرد و دسته‌بندی کند و اتاق‌های فکرش، روی آن‌ها کار کنند و بعد نتیجه را به‌صورت نامه برای وزرا ارسال کند یا در کمیسیون‌های تخصصی مجلس مطرح کند. کارش همین است؛ نه اینکه برود مدام دکمه بزند و سروصدا کند. این‌طوری کاری پیش نمی‌رود. البته این کاربردش برای حوزه انتخابی است که مردم می‌بینند نماینده‌شان شجاع است و نطق می‌کند؛ چه نطق‌های آتشینی هم می‌کند. آیا با نطق کردن، وضعیت خودرو درست شد؟ با استیضاح وزیر صمت، مسئله خودرو حل شد؟ این‌همه به وزیر بهداشت در قضیه کرونا فشار آوردند، چه شد؟ این‌قدر از جاده مرگ صحبت شده است، چه تغییری به‌وجود آمده است؟ نتیجه این است که الان تربیون مجلس بدون اینکه نمایندگان بخواهند، جایگاهی شده که چهره مملکت را زشت نشان بدهد.

شما صحبت‌های ۲۸۶ نفر نماینده که هر سال هفت دقیقه نطق کرده و مشکلات حوزه انتخابی را گفته‌اند،

دریابوید بعد به نرم‌افزار هوش مصنوعی بدهید و بگویید ایران را تصویر کن! با نطق نماینده‌های مجلس که از هر گوشه‌ای از ایران آمده‌اند، به‌هیچ عنوان چهره زیبایی از جمهوری اسلامی نمی‌بینید؛ ایران کشوری است فقیر، بدون جاده و بدون سلامت، بدون آب و برق، هیچ‌چیزی نداریم. فکر کنم نماینده‌ای که نمی‌گوید مردم فقیرند، نمی‌گوید نداریم، بلکه می‌گوید این‌ها را داریم، استثناست. اگر کاستی‌هایی هم وجود دارد، تقصیر آمریکا و اسرائیل است؛ چون آن‌ها ما را تحریم کرده‌اند و گرانه ما کشور فقیری نیستیم. می‌گوید مردم بالقوه ثروتمند ایران. درست هم می‌گوید، مردم ما ثروتمندند، نفت و گازشان درجه یک است، چقدر معدن داریم، چقدر دریا داریم، ولی چرا رفاه‌مان خیلی بالا نیست؟ چرا اشتغال نداریم؟ این‌ها برای آن عملکردهای اشتباه ماست که مجلس را درست انتخاب نمی‌کنیم و مجلس هم دولت را درست انتخاب نمی‌کند؛ یعنی باید رئیس‌جمهوران بدانند این مجلس قوی است، لذا کسانی را به‌عنوان وزیر انتخاب کنند که مجلس قوی به آن‌ها رأی بدهد.

رهیافت اندیشه با توجه به تجربه خودتان در مجلس، رویکردها و کنش‌های کمیسیون انرژی در حوزه دیپلماسی انرژی را بفرمایید.

مثلاً گفته می‌شود مسافرت‌ها را نوبتی کنیم. موضوع سفرهای نمایندگان روال خاصی در مجلس است که می‌گویند مسافرت‌های خارجی را نوبتی کنیم. من این را قبول ندارم. یعنی چه که نوبتی کنیم؟ مثلاً سهمیه بدهیم نماینده کمیسیون آموزش و پرورش، این در سفر به کشورهای ونزوئلا و کوبا در حوزه انرژی چه می‌خواهد بگوید؟

البته یک‌وقت ممکن است رئیس مجلس بخواهد به مسافرت برود، می‌گویند باید رئیس کمیسیون انرژی نیز همراه او برود، ایرادی ندارد؛ چون یکی از مباحثی که می‌خواهند در آنجا صحبت کنند، بحث انرژی است، نفت، گاز و پتروشیمی حوزه‌های مرتبط با انرژی است. حال رشته تحصیلی این رئیس کمیسیون انرژی چه باشد خوب است؛ به‌نظر شما رئیس کمیسیون انرژی چه نباید تخصص در نفت، گاز یا پتروشیمی داشته باشد؟ فرض کنید مدیریت کارخانه بزرگی را در رزومه‌اش داشته باشد. آیا سابقه دیپلماسی دارد یا نه؟ یعنی قبلاً مذاکره کرده است؟ قراردادهای بین‌المللی بسته است؟

حوزه تخصصی‌اش چه بوده است؟ آیا واقعاً رئیس کمیسیون این‌طور انتخاب می‌شود؟ به‌نظر بنده خیر. باید لابی‌گری کند. نمی‌گویم همه‌اش این است، ولی این هم وجود دارد.

با وضعیت لابی‌گری، نماینده مجبور است به حوزه انتخابی‌شان برود و به آنجا رسیدگی کند یا با وزرا قرار بگذارد و با آن‌ها همراه شود یا به‌عنوان رئیس کمیسیون غیر ورزشی مجبور است درباره تیم فوتبال صحبت کند. این‌ها موارد اجتناب‌ناپذیری است که حوزه انرژی ما را هم تحت‌تأثیر قرار می‌دهد؛ ولی ریشه‌اش در نحوه انتخابات غلطی است که داریم. وضعیت لجام‌گسیخته فضای مجازی هم مطالبات غیر منطقی بعضی از مردم را افزایش داده است و کنترلی هم نمی‌شود؛ زیرا ما این امکان را نداریم که همه‌جا را برق‌رسانی کنیم، به همه‌جا جاده بکشیم، در همه‌جا درمانگاه بسازیم. این‌ها در فضای مجازی چه کسانی هستند؟ این‌ها عوامل ضد انقلاب نیستند که مطالبات اجتماعی و اقتصادی مردم را بالا می‌برند؟ چرا دستگاه امنیتی ما برای این مسائل اقدامی نمی‌کند؟ نمایندگان در اینجا تحت فشار قرار می‌گیرند. لذا اگر قرار است مجلس در رأس امور باشد، این‌ها باید حتماً درست شود؛ یعنی نماینده‌ها حق دادن وعده‌های عمرانی را نداشته باشند، این را باید درست کنیم و این هم فرایندی حداقل دوازده‌ساله نیاز دارد؛ یعنی باید سه دوره به مجلس برویم تا مجلس درست شود. فکر نکنیم که اگر امروز این تصمیم را بگیریم، انتخابات درست می‌شود. اگر می‌گوییم حداقل سن نمایندگی نباید سی‌سال باشد، برای همین است که باید کار کرده باشد و تجربه به‌دست آورده باشد و به پختگی رسیده باشد و به مردم وعده ندهد. بگویم من می‌خواهم بروم قانون‌گذاری کنم و وزرا را به‌درستی انتخاب کنم. وقتی وزرا، مدیرکل‌ها و مدیران ادارات درست انتخاب شوند و کارشان را درست انجام دهند، آن‌وقت نماینده می‌خواهد چه وعده‌هایی به مردم بدهد؟ از طرفی اگر شما برای پروژه‌های نفتی، گازی، پتروشیمی‌تان، پیوست فرهنگی، اجتماعی، سلامت و ورزشی نداشته باشید؛ می‌شود همین مشکلات و آسیب‌های اجتماعی که الان با آن‌ها مواجه هستیم. لذا اگر ما می‌خواهیم مملکت را درست کنیم، نباید اول برویم به وزارت نفت و به این‌ها گیر بدهیم؛ بلکه باید اول بیاییم انتخابات

را درست کنیم و مجلس را واقعاً در رأس امور قرار دهیم. برای آن اعداد و ارقامی که درباره مشاوران به شما گفتیم، می‌توان آن قدر مشاور خوب و باتجربه آورد؛ مشاورانی که برخی‌شان تجربه نمایندگی مجلس داشته‌اند و قانون‌گذاری بدانند. جوان‌های باهوشی را بیاوریم که اطلاعات را از اینترنت، دانشگاه‌ها و... جمع‌آوری کنند و با انرژی موضوعات مختلفی طراحی کنند و به مجلس بیاورند. اگر ما این کار را در سه دوره مجلس انجام دهیم، حتماً مجلس را در رأس امور می‌آوریم و بعد در حوزه نفت و گاز و مسائل حکمرانی که در اندیشکده‌ها به آن می‌رسند، آن را به قانون تبدیل می‌کنیم و قانون‌های دست‌وپاگیر را برمی‌داریم. نکته‌ای که باید در حکمرانی نفت و گاز و انرژی به آن دقت شود، نهادهای نظارتی است. آیا چهار نهاد نظارتی می‌خواهند کشور را اداره کنند؟ یا دستگاه‌های اجرایی می‌خواهند کشور را اداره کنند؟ دادستانی را هم ما اضافه می‌کنیم. اخیراً ادبیاتی با عنوان ترک فعل درست کرده‌اند؛ یعنی با عنوان ترک فعل می‌دانید چه جرم‌هایی در کشور ایجاد می‌شود! اما دیگر کسی حاضر نیست به‌خاطر حق مسئولیتی که تازه برای آن سقف هم قرار داده‌ایم و مالیات را هم بالا برده‌ایم، قبول مدیریت کند.

اگر بین وزرا در مدیریت انسجام نباشد، در بُعد خارجی خود آثارش را نشان خواهد داد. این به نام دولت جمهوری اسلامی است و نه دولت این حزب و آن حزب. یعنی اگر جایی ضعف نشان داده است، حتماً جایی انسجام داخلی نبوده است که آنها توانسته‌اند با حربه تحریم بر ما اثر بگذارند، پس ما باید حواسمان باشد که این دولتمان است که با کشورهای دیگر قرارداد می‌بندد.

شما سراغ هرکسی می‌روید، می‌گویند نهاد نظارتی. بعضاً شده است فردی که از مسئولان بالای کشور هم هست، وقتی می‌خواهد خصوصی صحبت کند، بعضاً صدایش را پایین می‌آورد یا روی کاغذ می‌نویسد و نشان می‌دهد. مدیران بی‌تجربه یا بی‌جُرْزه از اطلاعات سپاه، وزارت اطلاعات، سازمان

بازرسی کل کشور، دیوان محاسبات می‌ترسند. حالا هم در چند سال آخر دولت آقای روحانی، دادستانی هم اضافه شده است تا ترک فعل صوت نگیرد. بعضاً دادستانی در جایی اقتداری از خودش نشان داده است که دیگر کسی حاضر نیست مدیریت کند. تصمیمات اجرایی، بعضاً اشتباهاتی را به همراه دارد؛ اما با این اوضاع هیچ کاری نمی‌کنند تا اشتباه نکنند. مهندسی می‌گفت اگر در بستن قرارداد داخلی یا خارجی دقت لازم انجام شود و حق و حقوق ملت ایران و دولت را در آن ببینند، آن وقت هر اتفاقی هم در حین انجام قرارداد بیفتد، ایرادی ندارد؛ زیرا در قرارداد ناظر هم پیش‌بینی شده است تا قرارداد درست انجام شود. به این ترتیب لازم نیست مثلاً دوسال‌ونیم برای یک قرارداد سه‌ماهه وقت گذاشت. الان مسئولان بعضاً از ترس اشتباه اصلاً کارها را قفل می‌کنند. چرا کار این‌طور قفل می‌شود؟ چون هیچ‌کس شجاعت ندارد، همه می‌ترسند و می‌گویند مبدا شبیه کرسنت اتفاقی واقع شود. این درحالی است که کشورهای دنیا برای ما صبر نمی‌کنند. وقتی روسیه نفت و گازش را روی اروپا قطع کرد، چقدر طول کشید که آن‌ها خودشان را روی سی‌ان‌جی و زغال سنگ تنظیم کردند.

ما برای این کار باید همانند جنگ، فرمانده میدان داشته باشیم. وزیر باید اختیار داشته باشد. باید فرمانده عملیات باشد. مثل فرماندهان زمان جنگ که بدون بی‌سیم و ارتباط با عقبه باید تصمیم می‌گرفتند که الان به خط دشمن بزنند، عقب‌نشینی کنند، موضع دفاعی بگیرند، مجروحین را چه کار کنند، غذا را چه کار کنند. این‌ها کجا تجربه پیدا کرده‌اند؟ همان جا. آیا این‌ها اشتباه نکرده‌اند؟ زمان جنگ اشتباه نشد؟ آیا این شجاعت‌ها را الان ما در حوزه اقتصاد داریم تا بگذاریم وزیر تصمیم بگیرد و وقتی تصمیم گرفت، بگوییم سازمان بازرسی کاری با شما ندارد؟ الان حتی وزیر و معاون وزیر هم درست نمی‌تواند تصمیم‌گیری کند. باید اختیار داده شود. الان شما چهار نهاد نظارتی را بیاورید و به همه‌شان بگویید کجا قفل شده است تا ما باز کنیم. من به استانداری گفتم از شما می‌خواهم چهار نهاد نظارتی را دعوت کنی؛ رئیس سازمان بازرسی استان، اطلاعات سپاه استان، مدیر کل اطلاعات استان و دیوان محاسبات استان. دادستان استان هم می‌تواند بیاید. مدیران استان را هم بیاورید، برخی از

مدیران می‌گویند نهادهای نظارتی گیر می‌دهند. وقتی پیگیر می‌شویم، می‌بینیم مشکل سوءمدیریتشان است و بلد نیستند از مشاورانشان استفاده کنند. یا اینکه خودشان را به دست کارشناس وابسته سپرده‌اند که ذهنیتی غرب‌گرا دارد. علاوه‌بر این فساد و رشوه و... نیز وجود دارد. اگر قوانینی وجود داشته باشد که وقتی احراز شد که طرف دارد سنگ‌اندازی می‌کند، آن‌ها را بگیرد و به خدمتشان برسد، آن وقت کسی جرئت می‌کند کار را عقب بیندازد و مثلاً فرایند دوسال‌ونیم که به شما گفتیم، ببیند نمی‌شود سه ماهه انجام داد؟ **رهیافت‌اندیشه** به لحاظ سابقه تاریخی، وضعیت انرژی جمهوری اسلامی ایران در ارتباط با کشورهای مختلف اعم از همسایه، دوست و متخاصم چگونه بوده است؟ لطفاً در توضیحاتتان از لحاظ سابقه تاریخی، تفکیک قبل از انقلاب و بعد از انقلاب را لحاظ کنید. در ضمن در حوزه دیپلماسی، حوزه‌های برق، نفت، گاز، فرآورده‌های نفتی یا پتروشیمی را تفکیک کنید. ما قبل از پیروزی انقلاب اسلامی خیلی ارتباط منطقی و دقیقی در حوزه انرژی با کشورهای دیگر نداشتیم، به‌خصوص اینکه ایران به‌عنوان ژاندارم منطقه عمل می‌کرد و کشورهای حاشیه جنوب خلیج فارس آن قدر توسعه پیدا نکرده بودند، فقط ایران و عربستان با یکدیگر رقابت داشتند. ما با عراق از زمان رژیم گذشته خصومت داشتیم و به فاصله چند سال ارتش در مرز مستقر بود. این‌ها نشان‌دهنده آن است که رقابت تنگاتنگی وجود نداشت. درباره قسمت‌های شمالی هم به دلیل آنکه اتحاد جماهیر شوروی حاکم بود و سیاستمان بیشتر با غرب تنظیم بود، رابطه‌ای با آنجا نداشتیم و در افغانستان و پاکستان هم آن‌ها بیشتر منابعشان را از جای دیگری تأمین می‌کردند؛ یعنی در حوزه انرژی با ایران ارتباط نداشتند.

بعد از پیروزی انقلاب اسلامی دوباره به دلیل اوضاعی که بعد از انقلاب پیش آمد و در آن مدتی که با رژیم صدام وارد جنگ شدیم و کشورهای عربی و حاشیه‌های جنوب خلیج فارس با او همراهی کردند، ما با آن‌ها ارتباط چندانی نداشتیم. ترکیه نیز به دلیل منافع اقتصادی خودش و عبور از بحران و رکود و نیاز به انرژی، با ما قرارداد گازی منعقد کرد. در سال‌های نه‌چندان دور بحث گاز ترکمنستان هم مطرح شد؛ یعنی وقتی که کشور ما با مشکل فروش محصولات

انرژی‌زا مواجه شد، ما به مصرف داخلی روی آوردیم؛ یعنی سیاستی پیش گرفته شد که به همه‌جا گاز منتقل کنیم. بعضی‌ها هم می‌گفتند با این کار دیگر درختان قطع نشده و محیط‌زیست حفظ می‌شود و دیگر کسی لازم نیست ذغال یا نفت بسوزاند. شاید آن سیاست بر برق‌رسانی غالب شد؛ یعنی راه دیگر این بود که ما در داخل برق‌رسانی کنیم، یعنی روی نیروگاه‌ها سرمایه‌گذاری کنیم، اما بالأخره تصمیم گرفتند گاز را به همه‌جا برسانند، این گاز داده شد و کسر گاز آوردیم. اینجا ارتباط با ترکمنستان برای تأمین گاز در استان‌های شمالی و شمال شرق برای ما اهمیت یافت؛ ولی باز هم مسائل تحریم و تحریک آمریکا و اسرائیل باعث شد ترکمنستان هم با ما به مشکل بخورد؛ به‌خصوص اینکه وقتی تحریم بانکی هم صورت گرفت، اجازه ندادند که ما از طریق بانک بخواهیم پول ترکمن‌ها را پرداخت کنیم، پس طلب آن‌ها تا چند سال عقب افتاد و آن‌ها هم با تحریکی که می‌شدند، حاضر نبودند کالا از ما تحویل بگیرند. بالأخره ما باید در حوزه دیپلماسی اقتصادی گزینه‌های مختلفی داشته باشیم، یا ممزوجش کنیم با دیپلماسی سیاسی‌مان. اما مجموع عملکرد خوب نبود که به قطع گاز از طرف ترکمنستان منجر شد؛ حتی ما می‌توانستیم دیپلماسی صنعتی هم داشته باشیم؛ یعنی متخصصانمان را بفرستیم نیاز صنعت گاز آن‌ها را برطرف کنیم؛ چون ما تخصص‌های لازم را داشتیم که مشکلات آن‌ها را مثلاً در میزان رطوبت موجود در گاز حل کنیم که دستگاه ما آسیب نبیند. مجموع عوامل باعث شد که ما ارتباطمان با همسایه شمالی خوب نباشد و روابط انرژی‌مان قطع شود.

اگر بین وزرا در مدیریت انسجام نباشد، در بُعد خارجی خود آثارش را نشان خواهد داد. این به نام دولت جمهوری اسلامی است و نه دولت این حزب و آن حزب. یعنی اگر جایی ضعف نشان داده است، حتماً جایی انسجام داخلی نبوده است که آنها توانسته‌اند با حربه تحریم بر ما اثر بگذارند، پس ما باید حواسمان باشد که این دولتمان است که با کشورهای دیگر قرارداد می‌بندد. دولت‌های اطراف هم نگاه می‌کنند که دولت شما چقدر به کشورهای همسایه اهمیت می‌دهد، وقتی دولتی بر سر کار می‌آید که به کشورهای همسایه اهمیتی نمی‌دهد، این‌ها هم

روابطشان را با دیگران تنظیم می‌کنند و تقریباً کاری می‌کنند که کشور ما مرکز انرژی نشود. در صورتی که می‌تواند در موقعیتی قرار بگیرد که به شمال و جنوب سرویس بدهد. کشوری مثل افغانستان، می‌گوید که نفت، بنزین و گازوئیل بده تا به شما آب بدهم. این‌ها حرفی بود که اشرف‌غنی، رئیس‌جمهور افغانستان زد. دیگران به این صراحت نمی‌گفتند؛ یعنی آن‌ها هم به‌گونه‌ای فهمیده بودند که مثلاً وزیر نفت ما با وزیر نیروی ما همراهی ندارد؛ یعنی ما وقتی فردی را به‌عنوان وزیر مسئول برای افغانستان انتخاب می‌کنیم، وقتی می‌خواهد با آن‌ها صحبت کند، باید از معدن صحبت کند؛ یعنی بگوید من سنگ معدن می‌خواهم، سنگ‌های گران‌قیمت می‌خواهم، معادن آهن می‌خواهم، می‌خواهم برای انتقال مواد معدنی راه‌آهن به آنجا بیاورم، در عوض به شما پالایشگاه یا نفت یا گاز یا برق می‌دهم، آن وقت از شما آب می‌گیرم. برای این کارها باید وزیر مسئول باشد؛ یعنی از طرف دولت به وزیر بگویند شما مسئول عراق هستید، وزیر دیگر مسئول افغانستان است و دیگری مسئول پاکستان است. باید در دولت تقسیم‌بندی شود و به این‌ها وزرای اقتصادی می‌گویند. سیاست‌گذاران باید دیپلماسی اقتصادی را در شورای اقتصادی یا کمیتهٔ اقتصادی دولت تقسیم‌بندی کنند و آن وزیر به‌عنوان فرمانده عملیات با همراهی سایرین کارها را انجام دهد؛ نه اینکه مثلاً وزیر نفت بگوید من کاری به وزیر نیرو ندارم، او برای خودش دنبال ارز باشد، این هم برای خودش باشد و بخواهند جزیره‌ای فکر کنند. ما این موارد را در این ۴۴ سال تجربه کرده‌ایم. البته الان وضعیتمان بهتر است؛ دولتی روی کار آمده است که فرمایش‌های مقام‌معمظم رهبری را دربارهٔ ۱۵ کشور همسایه نه‌تنها اصل قرار داده، بلکه با بقیهٔ دنیا هم تعامل می‌کند. سفر رئیس‌جمهور به کشورهای دیگر نشانه‌ای از این است که عقلانیتی در جمهوری اسلامی ایران وجود داشته و الان رشد کرده است و با روش جدیدی با کشورهای دنیا بحث دیپلماسی را جلو می‌برد. من امیدوارم این انسجام در وزیرانمان باشد و برای هر کاری فرمانده عملیات تعیین کنیم. چرا می‌گویم فرمانده و نمی‌گویم مسئول؟ چون جنگ اقتصادی است و در جنگ اقتصادی ما باید فرمانده داشته باشیم و به او اطمینان کنیم و اختیار هم بدهیم.

مثلاً اگر ما در خارج از کشور برای پالایشگاه‌سازی سرمایه‌گذاری کرده بودیم، نفتمان را می‌توانستیم به کشورهای دیگر ببریم، به فرآورده تبدیل کنیم و برای ما سودآور باشد و ارزش افزوده و ارز ایجاد شود. آن پالایشگاه یا پتروشیمی می‌توانست برای ما خرید کند و جنس ارسال کند؛ چون پولشان به نام آن کشور آزاد بود؛ یعنی باید مغز متفکری می‌نشست و آن کار را انجام می‌داد؛ اما ما در داخل کاری کردیم که دشمن تا حدی برنده شود و آن هم بحث فتنهٔ ۸۸ است. من هم از تعبیر فتنه‌ای استفاده می‌کنم که مقام‌معمظم رهبری به‌کار برده‌اند. ایشان عمیق دیدند که فتنهٔ ۸۸ یعنی چه و چه تأثیری در اقتصاد، مسائل اجتماعی، فرهنگی و آسیب‌های اجتماعی خواهد داشت. برای همین از کلمهٔ فتنه استفاده کردند؛ چون وقتی غبار آن‌قدر زیاد می‌شود، حق و باطل مبهم است. ما حرکتی را در دولت نهم داشتیم که مقداری قیمت نفت بالا رفته بود و می‌توانست به جامعهٔ ما کمک کند و آن تبعیضی را که بعد از جنگ در جامعه به‌وجود آمده بود، می‌توانست از بین ببرد و سطح درآمد عمومی را بالا ببرد. مردم هم به آن اقبال کرده و به دولت اطمینان پیدا کرده بودند. حال چرا دشمن از اول دولت نهم تحریم‌ها را شروع کرد و قطعنامه‌های شورای امنیت صادر شد؟ چون می‌دانست دولتی آمده که با رهبری سازگار است. آن شکافی که بین حاکمیت و مردم و همچنین در حاکمیت بعد از دورهٔ تبعیض اتفاق افتاده بود، می‌توانست برطرف شود. پس آن دیپلماسی انرژی می‌توانست ادامه پیدا کند که رئیس‌جمهور وقت با یک‌سری سفرها به ونزوئلا و کشورهای دیگر شروع کرد و در دولت دهم هم ادامه داد. اما وقتی به‌ظاهر اصلاح‌طلبان در سال ۸۸ درگیری ایجاد کردند و آن اغتشاش‌ها در جامعه به‌وجود آمد، دیپلماسی انرژی‌مان هم ضربه خورد و تحریم‌ها از همان موقع شدت گرفت و سرمایهٔ اجتماعی هم آسیب دید. با این وضعیت معلوم است که ما نمی‌توانیم در حوزهٔ دیپلماسی انرژی پیش برویم. آن دولتی هم که بعداً سرکار آمد، وعده‌هایی داد که بتواند این کارها را انجام دهد؛ یعنی به شناسنامه و پاسپورت ایرانی اعتبار ببخشد؛ اما وعده‌ها هیچ‌کدامشان عملی نشد.

رهیافت‌اندیشه مواردی را گفتید که تطابق‌های بیشتری با اهداف داشته‌اند و دولت فعلی یا دولت نهم

را هم مثال زدید. آیا این‌ها واقع‌نگرانه هم بوده است؟ یعنی وقتی ما خودمان کسری گاز داریم، آیا درست است ما به عراق و ترکیه گاز صادر کنیم؟ یا حتی نگران این باشیم که چرا به پاکستان گاز نمی‌دهیم یا مثلاً بگوییم که اروپا زمستان سختی دارد و ما می‌توانیم انرژی اروپا را تأمین کنیم؟

من به شما عدد و رقم می‌دهم. شما سه تا چهار میلیون مترمکعب گاز در روز می‌توانید بدهید، چیزی هم کم نمی‌آورید؛ مشروط بر اینکه از ترکمنستان هم بتوانید گاز بگیرید. ما خودمان بگیریم و سوآپ هم نکنیم. ما اگر می‌توانستیم برای شمال و شمال شرق کشور از ترکمنستان گاز بگیریم، تا چهارمیلیون مترمکعب در روز می‌توانستیم صادر کنیم و ترکیه این را می‌خواست بگیرد. می‌خواست بگیرد و چه کار کند؟ می‌خواست به قیمت خودش به اروپا بفروشد. با قیمت خودش از ما بگیرد؛ نه آن قیمتی که افزایش پیدا کرده است. در این قضیه اتفاقاً مجلس پیش‌قدم شد. ما ابتدای مجلس نهم اولین سفیری که به مجلس دعوت کردیم، سفیر ترکمنستان بود. ما سفیر را دعوت کردیم که مسائلمان را با آن‌ها حل کنیم و پیامی به سران ترکمنستان دادیم که ما با دولت یکی هستیم (دولت دوازدهم) و حرف واحدی می‌زنیم. آن‌ها از ما چه می‌خواستند؟ بندر می‌خواستند. به ما گفتند ما از شما روزی بندر خواستیم و شما هم با ما این‌گونه رفتار کردید، ما هم به آن‌ها گفتیم گذشته تمام شده است، جایی شما ناراحت شدید و جایی هم ما. الان می‌خواهیم پنجاه‌ساله فکر کنیم. گفتیم مرادوات سی تا پنجاه‌ساله داشته باشیم، راه‌آهن می‌خواهی؟ ترانزیت می‌خواهی؟ کامیون‌هایتان می‌خواهند از ایران عبور کنند؟ بندر می‌خواهید؟ بیایید صحبت کنیم. ما گاز می‌خواهیم، شما نفت می‌خواهید که ما به شما می‌دهیم. فرآورده می‌خواهید؟ مواد غذایی می‌خواهید؟ ما در مجلس دیپلماسی اقتصادی را پیش گرفتیم و گفتیم که دیپلماسی انرژی هم در دیپلماسی اقتصادی است و هم در دیپلماسی سیاسی. یعنی رفتیم در حوزه‌های دیگر هم شروع کردیم به صحبت کردن. ولی برخی در دولت دوازدهم همان ابتدا گارد گرفتند که سفیر ترکمنستان به اینجا نیاید. گفتند این‌ها می‌خواهند بروند از خارجی اطلاعات بگیرند تا وزیر نفت را تحت فشار قرار دهند. خوشبختانه عقلایی در وزارت

خارجه بودند که آنجا به آقای دکتر ظریف توضیح دادند که این‌ها را می‌شناسیم، این‌ها می‌خواهند به ما کمک کنند. بعد به شکلی مجبور شدند یا جناح عقلا در وزارت خارجه غالب شدند که همان خواست کمیسیون انرژی را برآورده کنند و صحبت کنند تا سفیر ترکمنستان بیاید و برای انتقال گاز فتح باب باشد. حتی ما برنامه‌ریزی کردیم که خط دوم لولهٔ گاز را هم از ترکمنستان به سمت ایران بکشیم که حجم بیشتری از گاز را وارد کشور کنیم که الحمدلله این کارها توسط وزیر محترم نفت انجام شده است و ما هم داریم از کمیسیون انرژی با کانال‌هایی که خودمان ایجاد کرده‌ایم، به وزارت نفت کمک می‌کنیم؛ یعنی هر جایی که کمک می‌خواهند، مجلس وارد عمل می‌شود.

ما باید چندساله فکر کنیم. باید دولت را پای کار بیاوریم و مجلس و دولت تیم مشترک تشکیل بدهند. با دولت بنشینیم و مشکلات بخش انرژی را در بیاوریم و ببینیم برای هر کدامشان چه قوانینی می‌خواهیم. با هم لایحه تنظیم کنیم؛ یعنی کمیسیون ویژه برای دیپلماسی انرژی تشکیل شود و دولت به فرمودهٔ رهبری لایحه بدهد و مجلس هم دیگر طرح ندهد.

نکتهٔ دوم ارمنستان بود. ما سفیر ارمنستان را هم بعد از سفیر ترکمنستان دعوت کردیم و به مجلس آمد و دیگر این مشکل را با وزارت خارجه نداشتیم؛ چون اساساً نحوهٔ ملاقات ما با خارجی‌ها و رعایت اصول دیپلماتیک را در مجلس دیدند. دیدند که نماینده‌های مجلسی که حضور دارند، کاملاً حرفه‌ای رفتار می‌کنند و منافع ملی را در بخش خارجی در نظر می‌گیرند و از دولت حمایت می‌کنند. ما بحث تبادل انرژی را با ارمنستان داشتیم؛ به‌خصوص بحث برق را هدف قرار دادیم. یکی از مسائل دیگری که در بحث با ارمنستان در نظر داشتیم، ولی به کمیسیون انرژی مربوط نبود، بحث دام و آوردن گوشت از ارمنستان بود؛ یعنی ما از کمیسیون انرژی به‌نحوی با کمیسیون کشاورزی هماهنگ بودیم که بین نهادهای دامی و آوردن

گوشت با حوزه انرژی ارتباطی برقرار کنیم که مثلاً از آن‌ها چه بگیریم و چه بدهیم؟ مسئله فقط برق نبود که بخواهیم از کانال روسیه یا ارمنستان به کشور برق بیاوریم. متأسفانه روزی که سفیر ارمنستان آمد، همان روزی بود که جنگشان با آذربایجان شروع شد و ما نتوانستیم با سفیر درست صحبت کنیم؛ حتی به شکلی به آن‌ها پیام دادیم که ما در جنگ رفتار معقولانه داریم و منافع مشترک منطقه را در نظر می‌گیریم و می‌توانیم به‌عنوان میانجی در این قضیه عمل کنیم.

پیشنهاد دیگری که ما در حوزه دیپلماسی انرژی داشتیم، این بود که ما نفت عراق و کویت و گاز قطر را وارد ایران کنیم؛ یعنی با این‌ها قراردادی داشته باشیم که تضمینی بدهیم که ما نفت این‌ها را از داخل خاک ایران با توجه به خط لوله گوره-جاسک انتقال می‌دهیم. ما دیپلماسی انرژی را در پیش گرفتیم تا با این کشورها رابطه انرژی پیدا کنیم. گاز قطر را از طریق دریا در خطوط لوله خودمان انتقال دهیم و از اینجا هم می‌توانیم به شبکه اروپا وصل کنیم، به ترکمنستان وصل کنیم. از طریق پاکستان هم به چین وصل کنیم. پیشنهادی که ما به دولت دادیم، این بود که ما مرکز نفت و گاز در این منطقه شویم و بتوانیم برای شمالی‌ها سوآپ کنیم. روس‌ها هم گازشان را به این طرف بیاورند که این کار الان از طریق ترکمنستان موضوعیت پیدا کرده است. روس‌ها گازشان را می‌توانند به ترکمنستانی‌ها بدهند و آن‌ها نیز به ما. ما هم این طرف گازشان را منتقل کنیم. یعنی وقتی گاز روسیه و ترکمنستان را بیاوریم، حق سوآپ‌مان این باشد که کمبود گازمان را در پیک مصرف جبران کنیم و بعد به عراق و ترکیه بدهیم. از آن طرف هم گاز قطر را بیاوریم که نخواهد از خلیج فارس عبور کند و با کشتی برود. چون ما پیش‌بینی بحران را در شرق آسیا می‌کنیم که هنوز هم این بحران محتمل است و چین هم به صلاحش نیست که در حوزه خلیج فارس جنگی صورت بگیرد که منافع و تأمین انرژی‌اش به خطر بیفتد و نمی‌خواهد مسیر عبور انرژی‌اش از تنگه هرمز و اقیانوس هند باشد؛ چون اینجا آسیب‌پذیر است پس بهتر این است که به خاک ما بیاید و ما از طریق پاکستان مستقیم به چین انرژی بدهیم. پس باید حواسمان به مسیرهای انرژی باشد. اینجاست که قانون‌گذاری می‌تواند کمک کند؛ یعنی مجلس برای

دولت ریل‌گذاری انجام بدهد. این مسیر دیپلماسی انرژی را باید در مجلس درست ترسیم کنیم. باید کمیسیون تلفیقی از متخصصان مجلس درست کنیم که اقتصادی‌ها، سیاسی‌ها و بین‌الملل در آن باشند و مسائل بررسی شوند.

ما باید چندساله فکر کنیم. باید دولت را پای کار بیاوریم و مجلس و دولت تیم مشترک تشکیل بدهند. با دولت بنشینیم و مشکلات بخش انرژی را در بیاوریم و ببینیم برای هر کدامشان چه قوانینی می‌خواهیم. با هم لایحه تنظیم کنیم؛ یعنی کمیسیون ویژه برای دیپلماسی انرژی تشکیل شود و دولت به فرموده رهبری لایحه بدهد و مجلس هم دیگر طرح ندهد. کمیته‌های کارشناسی تشکیل بدهیم مثل کاری که ما در سال ۹۹ با وزارت نیرو کردیم؛ یعنی حوزه وزارت نیرو بهتر از وزارت نفت با کمیسیون انرژی کار می‌کرد؛ چون دیدند که مجلس می‌خواهد مشکل آن‌ها را حل کند. برای همین طرح مانع‌زدایی از صنعت برق با مشارکت کمیته برق و کمیسیون انرژی و نماینده‌های مجلس با وزارت نیرو درست شد. مستقیم با آقای دکتر اردکانیان کار را شروع کردیم و با معاونانش جلسه می‌گذاشتیم؛ حتی در ایام کرونا. ما در حوزه برق با وزارت نیرو خوب کار کردیم. اگر موضوع آب هم کاملاً دست کمیسیون انرژی بود و این حالت ملوک الطوایفی وجود نداشت، در حوزه آب هم تمرکزمان بیشتر بود.

رهیافت‌اندیشه: از تجربیات جهانی چگونه می‌توانیم درس بگیریم و در حوزه دیپلماسی انرژی استفاده کنیم؟

جهان از متخصصان ما چگونه استفاده می‌کند؟ برای استفاده از تجربیات آن‌ها چقدر با برنامه، متخصصان آنها را به کشور می‌آوریم؟ آیا ما در قالب توریسم سلامت نمی‌توانیم به اینجا نیرو بیاوریم؟ به‌عنوان توریسم گردشگران طبیعت نمی‌توانیم بیاوریم؟ نمی‌توانیم متخصصین دنیا را با عنوان گردشگر بیاوریم؟ مثلاً متخصصان به‌عنوان گردشگر بیایند و آثار باستانی را تماشا کنند و بوم‌گردی کنند و در این مدت برای ما کلاس و کارگاه آموزشی بگذارند؟ یا مدیریت در حوزه انرژی درس بدهند؟ متخصصان دنیا را در حوزه خودرو بیاوریم، بگویم شما مدیر خودروسازی هستید، شما چه کار می‌کنید که خودرویی

با کیفیت تولید می‌کنید؟ این‌گونه می‌شود تکنولوژی را منتقل کرد. در حوزه نفت و گاز و پتروشیمی هم از این متخصصان خیلی وجود دارند. برای مثال برای پیوند گردشگری با حوزه انرژی می‌توان در حوزه آموزشی این‌گونه کار کرد که دانشگاه نفت ما دانشگاهی حاکمیتی باشد و برای بیست تا سی سال آینده فکر کند که چطور دانشجوی خارجی با استعداد به اینجا بیاوریم و بهترین استادانمان در آنجا درس بدهند. حتی متخصصانی را که در صنعت نفت و گاز و نیرو کار کرده‌اند، بیاوریم تا تدریس کنند. البته باید دانشجویان کشورهای هم‌سو را بیاوریم و به آن‌ها درس بدهیم و نیروی خوب و باکیفیت تربیت کنیم و به کشورهای خودشان بفرستیم تا این‌ها در آینده هم‌فکر یا هوادار ما در آنجا بشوند. این‌ها وقتی بعداً کارشناس و مدیر شدند، می‌آیند از تجهیزات ما خرید می‌کنند؛ چون کمپرسورها، شیرها، لوله‌ها و پالایشگاه و نیروگاه‌های ما را دیده‌اند، چرا نیایند از اینجا بخرند؟ چرا ما می‌رویم جنس آمریکایی و اروپایی می‌خریم؟ چون برخی تصمیم‌گیرنده‌های ما آنجا درس خوانده و آموزش دیده‌اند.

من اگر می‌خواهم در مجلس بمانم، دو انگیزه دارم: یکی آنکه مأمور تدارکات شهرستان باشم، مثل الان که هستم. دوم در عین اینکه مأمور تدارکات شهرستان هستم، در آنجا صنعت هم ایجاد کنم؛ یعنی می‌خواهم دیدگاه‌ها را در طی چند سال عوض کنم و حتی در حوزه کشاورزی هم می‌خواهم آن را صنعتی کنم. من می‌گویم کشاورزی سنتی باید کنار برود تا مصرف آب پایین بیاید. باید تصفیه‌خانه فاضلاب راه بیفتد و آب صنعت آنجا را تأمین کند. باید زیرساخت برق را ایجاد کنیم. برای همین نیروگاه خورشیدی هزارمگاواتی را در آنجا باید راه‌اندازی کنیم و برای تأمین مالی آن هم فکر کنیم. خیلی از شهرستان‌های ما این ظرفیت را دارند و باید افرادی را که در صنایع بزرگ کار کرده‌اند و در حاکمیت بوده‌اند، به شهرستان‌ها بفرستیم. اگر می‌خواهیم مملکتان در حوزه انرژی آباد شود، باید افرادی که سابقه وزارت یا معاون وزیری را داشته‌اند، به آنجا بفرستیم و بگویم شما مسئول این منطقه و این کارید. آن‌وقت چند میلیون نفر را آنجا مستقر کنیم. کسی که برای این کار انتخاب می‌شود، باید سابقه حضور چندین‌ساله در

دولت را داشته باشد، تصمیمات دولت در حوزه‌های مختلف را تجربه کرده باشد، چهار یا پنج دوره در مجلس باشد؛ یعنی ملقمه‌ای از قانون‌گذاری و اجراییات را باید داشته باشد.

رهیافت‌اندیشه: جمع‌بندی خود را از مشکلات و راهکارها بفرمایید.

چون ما نفت و گاز و محصولات پتروشیمی داریم، دیپلماسی انرژی خیلی برایمان مهم است. ما باید مصرف داخلی گازمان را کم کنیم. لوازم گازسوز مردم را استاندارد کنیم و برای این کار، دولت باید پیش‌قدم شود. با این کار گاز اضافه می‌آید و می‌توانیم با کشورهای همسایه کار کنیم. یعنی به صرف آن‌هاست که در ایجاد خط لوله سرمایه‌گذاری کنند؛ یکی از جاهای خط لوله‌ای است که می‌توانیم از عراق به سمت سوریه و از سوریه به سمت اروپا ببریم. امکان‌سنجی این را باید درست بررسی کنیم. نرخ بازگشت سرمایه‌اش را محاسبه کرده و اروپایی‌ها را بیاوریم تا سرمایه‌گذاری کنند. بالأخره رابطه دیپلماسی و سیاسی ما که این‌طور نخواهند ماند. بعضی از کشورهای اروپایی تمایل دارند به‌خصوص در حوزه انرژی با ما همکاری کنند. اینجاست که ما گاز قطر را می‌توانیم به سمت اروپا بفرستیم؛ یعنی اندازه لوله را به قدری بگیریم که بتوانیم روزانه صد میلیون مترمکعب گاز را بفرستیم. بعد هم گاز صرفه‌جویی‌شده را به مواد پتروشیمی تبدیل کنیم. ما با همین مواد هیدروکربنی که الان اول و دوم جهان هستیم، می‌توانیم قطب کربن دنیا باشیم. در حوزه نفت، حتی در مازوت می‌توانیم کار کنیم. باید گوگردزدایی از مازوت را خیلی زودتر از این‌ها در دستور کار قرار می‌دادیم. ما باید بتوانیم در کک اسفنجی و کک سوزنی کار کنیم، باید در قیر کار کنیم، ما افزودنی به قیرهایمان نمی‌زنیم، اگر افزودنی اضافه کنیم، قیمت قیر خیلی بالاتر می‌رود. صادرات هم هست، می‌توانیم از کشورهای همسایه مثل ترکمنستان و قطر گاز بیاوریم و به چین بدهیم و اطمینان چین را به انرژی جلب کنیم و دیپلماسی انرژی را درست پیش ببریم و با این روابط بتوانیم مایحتاج خودمان را تهیه کنیم. این کار نیازمند این است که در حوزه انرژی فرماندهی واحدی داشته باشیم. ●

روابط جمهوری اسلامی ایران با کشورهای همسایه و هم‌منفعت در حوزه انرژی



عبدالعظیم قربانی

دانشجوی دکتری اقتصاد نفت و گاز

یکی از مؤلفه‌های اقتصاد مقاومتی به‌عنوان الگویی الهام‌بخش از نظام اقتصادی اسلام که می‌تواند اقتصاد ایران را به‌سمت اهداف مدنظر راهبری کند، مؤلفه برون‌گرایی است. تأکید بر «افزایش قدرت مقاومت و کاهش آسیب‌پذیری اقتصاد کشور از طریق توسعه پیوندهای راهبردی و گسترش همکاری و مشارکت با کشورهای منطقه و جهان به‌ویژه همسایگان» (خامنه‌ای، ۱۳۹۲) یکی از بندهای ذکر شده در سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی ابلاغی رهبر معظم انقلاب است که در راستای همین مؤلفه بدان اشاره شده است. مطابق با این بند از سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، محدود کردن روابط اقتصادی بین‌المللی و ارتباط با چند کشور محدود نظیر کشورهای ۵+۱ شامل آمریکا، آلمان، انگلیس، فرانسه، روسیه و چین با این توجیه که این کشورها بزرگ‌ترین اقتصادهای دنیا را دارند، اقتصاد کشور را با آسیب‌ها و تکانه‌های اقتصادی نامطلوبی مواجه می‌سازد.

صرف‌نظر از چین و روسیه که تعاملات مناسب و پایداری مبتنی بر منافع مشترک با جمهوری اسلامی ایران برقرار کرده‌اند، تجربه تاریخی اقتصاد ایران در تعامل با آمریکا و تروئیکای اروپایی گواه این مطلب است که رویکرد استکباری این کشورها در گشایش روابط اقتصادی میان جمهوری اسلامی ایران با این کشورها همواره مانعی جدی بوده و با اعمال تحریم‌های مختلف اقتصادی اوضاع را از مسیر طبیعی خود خارج کرده‌اند؛ لذا گسترش همکاری با کشورهای مختلف از جمله کشورهای همسایه و هم‌منفعت در سراسر دنیا می‌تواند ضمن خارج کردن عرصه روابط اقتصادی بین‌المللی کشور از انحصار نامطلوب چند کشور، مقاومت اقتصاد کشور را در برابر جنگ اقتصادی تمام‌عیار دشمنان، افزایش دهد. پیگیری سیاست تک‌بعدی تعامل بی‌نتیجه با محدود کشورهای غربی توسط دولت حسن روحانی و کنار گذاشتن ظرفیت تعامل با سایر کشورها به‌خصوص کشورهای دوست، همسایه و هم‌منفعت که طیف بسیار وسیعی از کشورها را دربرمی‌گیرد، فرصت‌سوزی و ازدست‌رفتن منافع ملی را به همراه داشت. رهبر معظم انقلاب اسلامی درخصوص اهمیت گسترش روابط اقتصادی و تجاری با کشورهای مختلف می‌فرماید: «تجارت خارجی خیلی مهم است؛ به‌طور ویژه با همسایگان. ما چهارده، پانزده همسایه داریم که جمعیت عظیمی را تشکیل می‌دهند و بازار وسیعی را به‌وجود می‌آورند؛ لکن نباید به این‌ها منحصر بود و [ارتباط با] دیگر کشورها هم همین‌جور است؛ حدود دویست‌و‌خندهای کشور در دنیا است؛ ما بنا نداریم با تعداد خیلی معدودی، با یکی دو کشور ارتباط داشته باشیم، با بعضی‌ها هم امکانش شاید نیست؛ اما با اکثر این‌ها امکان ارتباطات خوب و روان وجود دارد؛ تلاش لازم است» (خامنه‌ای، ۱۴۰۰). در این یادداشت، روابط جمهوری اسلامی ایران در حوزه انرژی و نفت و گاز با عراق و ترکمنستان به‌عنوان دو کشور همسایه و چین و ونزوئلا به‌عنوان دو کشور دوست و هم‌منفعت بررسی شده و فرصت‌ها و چالش‌های پیش رو برای گسترش روابط در حوزه انرژی و نفت و گاز بررسی می‌شود.

عراق

حجم تجارت ایران و عراق در سال ۱۴۰۱ به‌عنوان یکی از همسایگان با چهل میلیون جمعیت، با ۲۰ درصد افزایش به ۸۰ میلیارد دلار رسیده است. این درحالی است که در سابقه روابط اقتصادی دو کشور، حجم تجارت چهارده میلیارد دلاری نیز به ثبت رسیده است (خبرگزاری ایرنا، ۱۴۰۲). این مسئله نشان می‌دهد که تجارت دو کشور از وضعیت مطلوب فاصله

داشته و لازم است برای ارتقای سطح تجارت، تدابیر مناسبی اندیشیده شود.

انرژی یکی از حوزه‌های مهم روابط اقتصادی ایران و عراق محسوب می‌شود. در سال‌های اخیر، صادرات گاز و برق ایران به عراق یکی از مسیرهای روابط دوجانبه میان این دو کشور در حوزه انرژی بوده است. همچنین ایران و عراق با توجه به داشتن ۱۶۱۰ کیلومتر مرز مشترک و نفت‌خیز بودن این مسیر، میادین مشترک نفت و گاز زیادی دارند که فرصت همکاری و تعامل مناسبی را در اختیار دو کشور قرار داده است. «ایران دو قرارداد گاز با عراق دارد؛ نخست قرارداد بغداد که سال ۱۳۹۲ امضا شد و دیگری قرارداد بصره که در تیرماه ۱۳۹۴ منعقد گردید. قرارداد شش‌ساله صادرات گاز به بصره با هدف ارسال حداکثر روزانه ۳۵ میلیون مترمکعب گاز به این منطقه امضا شد. براساس این قرارداد، ایران در فصل سرد سال، روزانه بیست میلیون مترمکعب و در فصل گرم نیز روزانه ۳۵ میلیون مترمکعب گاز به این منطقه منتقل می‌کند. قرارداد نهایی صادرات گاز ایران به نیروگاه بغداد با خط لوله نخست (ایلام) نیز اجرایی شد. براساس توافق دو طرف، قراردادهای گازی میان دو کشور پس از طی مراحل کارشناسی تا پنج سال آینده تمدید خواهد شد» (شانا، ۱۴۰۲). وابستگی صنعت برق عراق به گاز به دلیل نوع خوراک نیروگاه‌های این کشور از یک‌سو و عدم بهره‌برداری از میادین گازی و جمع‌آوری گازهای همراه نفت در این کشور موجب شده است کشور عراق برای تأمین انرژی به واردات گاز توجه داشته باشد و مسلماً ایران می‌تواند نقش تأمین‌کننده گاز عراق را ایفا نماید؛ زیرا اولاً ایران یکی از بزرگ‌ترین دارندگان منابع گازی جهان محسوب شده و ثانیاً در همسایگی کشور عراق قرار دارد و با هزینه نه‌چندان گزافی به مسیرهای جایگزین، امکان انتقال میلیون‌ها مترمکعب گاز به عراق فراهم می‌گردد. «درحال حاضر ۸۰ درصد برقی که در نیروگاه‌های عراق تولید می‌شود، به گاز وابسته است. باین‌حال همچنان میادین گازی این کشور به بهره‌برداری نرسیده‌اند. همچنین در برهه‌ای از زمان، ایران صادرات گاز به عراق را برای دریافت طلب خود قطع کرد که این موضوع باعث شد واکنش‌هایی در داخل عراق شکل بگیرد. در آن زمان بحث جایگزینی سایر کشورها مطرح شد؛ عراق هم هیئت‌هایی را به عربستان، کویت و... فرستاد و عربستان اعلام آمادگی کرد که برای تأسیس برق خورشیدی، سرمایه‌گذاری می‌کند که قیمت آن یک‌چهارم قیمت برق ایران است؛ اما همچنان خبری از اجرایی‌شدن یا نشدن آن وجود ندارد» (صفری دهکردی، ۱۴۰۲).

قرارداد جدید ایران و عراق در حوزه برق نیز یکی از مصادیق همکاری این دو کشور در حوزه انرژی است. «وزارت برق عراق با ارائه توضیحی درباره جزئیات توافق راهبردی عراق و ایران در حوزه انرژی اعلام کرد که این توافق دو هدف واردات برق از ایران و بهبود ولتاژ آن را محقق می‌کند. احمدموسی سخنگوی وزارت برق عراق اعلام کرد با طرف ایرانی برای تأمین ۴۰۰ مگاوات برق از طریق خطوط ایران قرارداد پنج‌ساله منعقد کردیم. امضای این قرارداد به‌دنبال پرداخت بدهی گاز به ایران و براساس مصوبه هیئت وزیران عراق صورت گرفت و هدف از آن نه‌تنها تأمین برق ۴۰۰ مگاوات برق، بلکه بهبود ولتاژ و درمان افت آن است؛ به‌نحوی که به افزایش ساعات پردازش کمک خواهد کرد. عراق با هدف دستیابی به توافق، خطوطی را به‌طور هم‌زمان با طرف ایرانی مرتبط کرده است که پیش‌تر هم تا سقف ۱۲۰۰ مگاوات برق تولید می‌کرد. پرداخت عراق به ایران متناسب با بهای انرژی، زمان اوج مصرف و نیاز وزارتخانه برق عراق است؛ یعنی ممکن است در مواقع غیر اوج مصرف، عراق به این برق نیازی نداشته باشد» (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۱ الف). قراردادهای حوزه برق و گاز میان جمهوری اسلامی ایران و عراق ممکن است از منظر تحلیل اقتصادی و انرژی کشور با اما و اگر روبه‌رو بوده و توجیه‌پذیر نباشد؛ زیرا ناترازی انرژی در کشور ناشی از کمبود گاز به‌عنوان خوراک نیروگاه‌های برقی کشور و درنتیجه کمبود برق مصرفی خانگی و صنعت در فصول گرم سال، کمبود گاز مصرفی خانگی و صنعت برای گرمایش در فصول سرد سال در کنار مصرف غیربهرینه انرژی در کشور، اتلاف انرژی در مسیر توزیع، عدم بهره‌برداری از میادین گازی جدید، افت فشار میادین گازی فعال کشور و لزوم تزریق گاز به میادین نفتی برای ازدیاد برداشت از میادین نفتی نشان‌دهنده این مسئله است که مسائل داخلی کشور از حیث نیاز به برق و گاز بر صادرات آن به عراق و سایر کشورها اولویت دارد؛ اما توجه به مسائل راهبردی منطقه‌ای و سیاسی می‌تواند بر مسائل اقتصادی و انرژی غلبه کرده و قراردادهای برقی و گازی میان ایران و عراق را به‌صورت منطقی و علمی توجیه‌پذیر سازد و البته این مسئله، ظرفیت بالا و نقش آفرینی مناسب حوزه انرژی در همکاری‌های بین‌المللی ایران با همسایگان و سایر کشورها را نشان می‌دهد.

یکی دیگر از زمینه‌های همکاری ایران و عراق در حوزه انرژی، همکاری برای توسعه میادین مشترک نفت و گاز است. البته این حوزه کمتر مورد استفاده قرار گرفته و ظرفیت‌های فعال نشده زیادی در این زمینه وجود دارد. جمهوری اسلامی ایران و عراق میادین نفت و گاز مشترک متعددی دارند. میادین نفتی ایران و عراق شامل ۱۲ میدان است که میادین مهم

ذیل، بخشی از اقدامات دولت سیزدهم برای احیای روابط جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان به‌خصوص در حوزه انرژی اشاره شده است.

جدول شمارهٔ ۱: مروری بر روابط گازی ایران و ترکمنستان در دولت سیزدهم

تاریخ	اقدام
۱۴۰۰/۰۶/۲۲	سفر جواد اوجی وزیر نفت دولت سیزدهم به ترکمنستان برای انجام مذاکرات به‌منظور احیای تجارت گاز با ترکمن‌گاز
۱۴۰۰/۰۹/۰۷	سفر یک‌روزهٔ وزیر نفت به ترکمنستان و دیدار و گفت‌وگو با رئیس‌جمهور، وزیر امور خارجه و معاون رئیس کابینهٔ وزیران در امور نفت و گاز ترکمنستان دربارهٔ موضوعات انرژی، تبادلات انرژی، پتروشیمی، صادرات فرآورده، کاتالیست صدور خدمات فنی و غیره
۱۴۰۰/۱۰/۱۱	امضای قرارداد عملیات سوآپ سه‌جانبه میان ترکمنستان، ایران و آذربایجان
۱۴۰۱/۰۳/۱۳	عملیاتی‌شدن توافق سه‌جانبهٔ سوآپ گاز میان ترکمنستان، ایران و آذربایجان و کمک به پایداری شبکهٔ گاز در شمال و شمال شرق کشور
۱۴۰۱/۰۸/۲۵	امضای تفاهم‌نامهٔ افزایش دوبرابری سوآپ گاز ترکمنستان به آذربایجان از طریق ایران در باکو
۱۴۰۱/۱۱/۲۶	برگزاری چهاردهمین نمایشگاه اختصاصی جمهوری اسلامی ایران در عشق‌آباد ترکمنستان
۱۴۰۱/۱۱/۲۹	دیدار و گفت‌وگوی هیئت ایرانی از وزارت نفت با هیئت‌های ترکمنی در عشق‌آباد ترکمنستان
۱۴۰۲/۰۳/۱۰	تفاهم برای امضای قرارداد واردات گاز ترکمنستان به ایران

منبع: (شانا، ۱۴۰۰)

با صرف بیست ماه تلاش و دیپلماسی فعال توسط دولت سیزدهم به‌منظور تسویهٔ بدهی ایجادشده توسط دولت قبل به ترکمنستان، جلب اعتماد ترکمنستان برای احیای روابط پس از پنج سال اختلاف و احیای قرارداد واردات گاز از سوی جمهوری اسلامی ایران، روابط دو کشور در حوزهٔ اقتصاد و انرژی به حالت قبل بازگشته است؛ بنابراین لازم است با استمرار و تقویت این رویکرد توسط مسئولان امر به‌خصوص در قبال سایر همسایگان و کشورهای دوست و هم‌منفعت و فعال‌شدن روزافزون دیپلماسی اقتصادی کشور در حوزه‌های مختلف از جمله انرژی، جنگ و تحریم اقتصادی علیه کشور خنثی شده و موانع پیشرفت اقتصادی کشور مرتفع گردد.

چین

برنامهٔ همکاری راهبردی ایران و چین که به ابتکار و پیشنهاد رهبر معظم انقلاب مطرح گردید، فصل تازه‌ای از روابط راهبردی در حوزه‌های مختلف اقتصادی نظیر نفت و گاز و حوزه‌های غیراقتصادی میان این دو کشور گشود. همچنان که ذکر شد، پس از رویکرد کم‌توفیق دولت دوازدهم در ایجاد روابط اقتصادی با غرب در مسیر امضا و اجرای برجام و احیای ناموفق آن پس از خروج آمریکا از توافق، دولت سیزدهم با درپیش گرفتن رویکردی متوازن در ایجاد روابط اقتصادی با شرق و غرب، زمینهٔ را برای پیگیری و اجرای سند همکاری راهبردی میان ایران و چین و جبران تعلل دولت قبل در این مسیر فراهم نمود. رهبر معظم انقلاب در دیدار شی‌جین‌پینگ رئیس‌جمهور چین با ایشان در اواسط دههٔ ۹۰، توافق رؤسای ایران و چین برای روابط راهبردی ۲۵ساله را کاملاً درست و حکمت‌آمیز دانسته و ضمن تأکید بر عملیاتی‌سازی توافقات و اشاره به این نکته که جمهوری اسلامی ایران هیچ‌گاه همکاری‌های چین در دوران تحریم را فراموش نخواهد کرد، انرژی را یکی از مسائل مهم دنیا خوانده و خاطرنشان کردند: ایران تنها کشور مستقل در منطقه است که در زمینهٔ انرژی می‌تواند مورد اطمینان قرار گیرد؛ زیرا برخلاف برخی کشورهای منطقه، سیاست انرژی ایران تحت‌تأثیر هیچ عامل غیرایرانی قرار نمی‌گیرد (خامنه‌ای، ۱۳۹۴). در همین راستا و مطابق سند همکاری راهبردی ایران و چین که بخشی از آن

آن از این قرار است:

- «میدان مشترک نفتی آذر در بلوک اناران واقع در کوه‌های زاگرس که در امتداد مرز ایران و عراق و در قسمت جنوب غربی استان ایلام بین دو شهر مهران و دهلران قرار دارد که مساحت آن به ۴۸۴ کیلومترمربع می‌رسد. این میدان نفتی در عراق میدان البدره نامیده می‌شود.
 - میدان مشترک آزادگان که در مجاورت میدان نفتی مجنون عراق قرار دارد، بزرگ‌ترین میدان نفتی مشترک دو کشور ایران و عراق است. این میدان مشترک با عراق در ۸۳ کیلومتری جنوب غربی اهواز قرار دارد که وسعت آن به بیش از ۹۰۰ کیلومترمربع می‌رسد.
 - میدان یادآوران که در مجاورت میدان سنباد عراق است، از دیگر میادین نفتی مشترک دو کشور است که از آن دو نوع نفت سنگین و نفت سبک استخراج می‌شود.
 - همچنین دیگر میادین نفتی مشترک ایران و عراق از جمله میدان نفت‌شهر (در عراق با نام میدان نفت‌خانه)، میدان دهلران (در عراق با نام میدان ابوغریب)، میدان پایدار غرب (در عراق با نام میدان فکه) است» (عموی، ۱۳۹۹).
- متأسفانه در طول سالیان مختلف، توسعهٔ صحیح و اصولی میادین مشترک نفت و گاز کشور مبتنی بر مشارکت و همکاری با کشورهای همسایه کمتر مورد تأکید قرار گرفته و در عمل پیشرفت محسوسی در این زمینه ملاحظه نمی‌گردد. عدم همکاری، مشارکت و دستیابی به توافقی دوجانبه با کشورهای همسایه در این حوزه موجب می‌شود به دلیل تحریم و مشکلات مالی و فناوری صنعت نفت و گاز کشور، طرف دیگر یعنی کشور همسایه، از این فرصت استفاده کرده و با توسعهٔ میادین نفت و گاز خود، ضمن بهره‌برداری و کسب منافع مالی و غیرمالی، به مهاجرت نفت و گاز موجود در میادین نفت و گاز در طرف ایران به‌سمت طرف دیگر منجر شده و ضمن آسیب‌رسیدن به مخازن نفت و گاز کشور برخلاف اصول تولید صیانتی، منافع مالی و غیرمالی کشور از دست برود؛ لذا حرکت در مسیر همکاری با کشورهای همسایه از جمله عراق و توسعهٔ دوجانبهٔ میادین مشترک نفت و گاز به‌نحوی که هم اصول تولید صیانتی رعایت گردد و هم دو کشور منافع مورد انتظار و منطقی خود را به‌دست آورند، ضروری بوده و فوریت دارد. در همین راستا، «جواد اوجی وزیر نفت کشور درخصوص توسعهٔ میادین مشترک نفت و گاز با کشور عراق اعلام کرد که ظرفیت‌های خوبی در زمینهٔ میادین نفتی، گازی و ظرفیت‌های پالایشگاهی و پتروشیمی داریم و موافقت شد در زمینهٔ توسعهٔ میادین مشترک نفتی و گازی بین ایران و عراق، در بحث تبادل اطلاعات، اکتشاف و توسعه در قالب یکپارچه‌سازی، اقدامات لازم را انجام دهیم» (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۲). رویکرد همکاری در این حوزه می‌تواند مناقشات را رفع کند و در سایر حوزه‌های انرژی و اقتصاد و روابط دوجانبه میان جمهوری اسلامی ایران و عراق زمینه‌ساز همکاری باشد.

ترکمنستان

ترکمنستان یکی دیگر از کشورهای همسایهٔ ایران است که از سالیان گذشته تعاملات مختلفی از جمله در حوزهٔ انرژی با ایران داشته است. «براساس قرارداد ۲۵ ساله‌ای که در سال ۱۳۷۵ میان جمهوری اسلامی ایران و ترکمنستان امضا شده است، این کشور باید سالانه بین هشت تا ده‌میلیارد مترمکعب گاز به ایران صادر می‌کرد و ایران هم باید پول واردات را به‌حساب شرکت ترکمن گاز واریز می‌کرد. این قرارداد در سخت‌ترین اوضاع تحریم‌ها هم ادامه داشت و به‌طور مثال در اوایل دههٔ ۹۰ که تحریم‌های ایران شدت گرفت، این کشور به قیمت تبادل مستقیم طلا هم که شده، مبادلات گازی خودش را استمرار بخشید. باین‌حال در سال ۱۳۹۵ به دلیل نزاعی بدون توجیه میان وزارت نفت بیژن زنگنه و ترکمن‌ها بر سر تسویه‌حساب‌های مالی، اختلافات دو کشور بالا گرفت و با وجود سفر حمیدرضا عراقی، مدیرعامل وقت شرکت گاز، واردات گاز از ترکمنستان متوقف شد. ماجرا به اینجا ختم نشد و طرف ترکمن با شکایت از ایران در دادگاه ICC سوئیس خواستار تسویه‌حساب‌های پیشین به همراه دیرکرد آن‌ها شد که در نتیجه با صدور رأی دادگاه، کشور ایران به پرداخت دومیلیارد دلار جریمه محکوم شد» (خبرگزاری مهر، ۱۴۰۰).

پس از روی کارآمدن دولت سیدابراهیم رئیسی، با مدنظر قرارگرفتن سیاست‌های اقتصاد مقاومتی و همچنین کسب تجربه از سیاست تک‌بعدی و ناکارآمد دولت پیشین، همکاری و تعامل گسترده با کشورهای دوست، همسایه و هم‌منفعت در دستور کار قرار گرفته و دیپلماسی اقتصادی در قبال این کشورها فعال شده است. در حوزهٔ انرژی و نفت و گاز، احیای روابط با ترکمنستان از ابتدای شروع به‌کار دولت سیزدهم مدنظر قرار گرفت و نهایتاً علاوه بر گسترش روابط با ترکمنستان در حوزه‌های مختلف اقتصاد و انرژی، قرارداد گازی محل نزاع دو کشور احیا شده و بدهی ایران نیز تسویه شد. در جدول

در جدول شماره ۲ نشان داده شده است، زمینه‌های مختلفی در حوزه نفت و گاز امکان همکاری میان دو کشور را فراهم می‌سازد (وزارت امور خارجه، ۱۳۹۹).

جدول شماره ۲: مسیر همکاری راهبردی و جامع ۲۵ ساله ایران و چین در حوزه نفت و گاز

عنوان	محتوا
زمینه‌های همکاری	تأمین امنیت بلندمدت انرژی تلاش مشترک برای ایجاد مکانیزم واردات پایدار نفت خام از ایران تشویق شرکت‌های طرفین برای توسعه میادین نفتی ایران از طریق مشارکت با سرمایه‌گذاری مشترک تأمین انرژی موردنیاز چین گفت‌وگو درباره مشارکت در ایجاد و تجهیز مخازن ذخیره نفت، گاز و محصولات پتروشیمی در دو کشور تشویق مشارکت شرکت‌های چین در سرمایه‌گذاری و تأمین مالی طرح‌های انرژی مشارکت چین در انتقال دانش فنی و انتقال تجربیات در زمینه تدوین برنامه‌ریزی‌های راهبردی انتقال منابع انرژی شامل نفت و گاز از غرب به شرق ایران تأمین گاز برای پاکستان و چین با استفاده از کریدور اقتصادی چین - پاکستان (CPEC) طراحی و اجرای برنامه‌های مشترک توسعه منابع و انتقال انرژی در عراق مشارکت در ساخت پالایشگاه و گسترش صنعت پتروشیمی در طرح توسعه سواحل مکران
کوتاه‌مدت	عرضه پایدار نفت خام به چین انعقاد قرارداد همکاری در پروژه‌های بالادستی و پایین‌دستی در صنعت نفت ایران با شرکت‌های توانمند چینی مشارکت در ساخت و تجهیز مخازن ذخیره‌سازی نفت و فرآورده‌های نفتی در ایران، چین و یا سایر نقاط جهان مشارکت در احداث و توسعه ظرفیت خطوط انتقال انرژی ایران از جمله خطوط لوله نفت، گاز و فرآورده‌های نفتی افزایش صادرات محصولات پتروشیمی ایران به چین
اقدامات اجرایی	تجهیز و توسعه بنادر منتخب با هدف ایجاد مراکز پتروشیمی برقراری مشوق‌های مناسب برای سرمایه‌گذاری و مشارکت طرف چینی در پروژه‌های نفت و گاز کشور در چهارچوب قوانین ایران تسهیل سرمایه‌گذاری طرف چینی در پروژه‌های پالایشگاهی و صادرات فرآورده‌های نفتی از جاسک جذب سرمایه‌گذاران چینی برای سرمایه‌گذاری در پروژه‌های شهرک پتروشیمی چابهار با برقراری تسهیلات و سیاست‌های ترجیحی توسعه جزایر منتخب با هدف ایجاد مراکز منطقه‌ای پتروشیمی و... طراحی و ساخت پالایشگاه مشترک در چین مبتنی بر خصوصیات نفت ایران سرمایه‌گذاری در زمینه پالایشگاه‌های کوچک و متوسط در شرق، غرب و جنوب ایران برای صادرات فرآورده‌های آن به کشورهای همسایه سرمایه‌گذاری برای ذخیره گاز در کویر

منبع: (وزارت امور خارجه، ۱۳۹۹)

در راستای اجرای سند همکاری راهبردی ایران و چین، در سفر اخیر رئیس‌جمهور و برخی وزرا از جمله وزیر نفت به چین، قراردادهای مختلفی در حوزه نفت و گاز مدنظر قرار گرفته که پیشنهاد بسته چهل میلیارد دلاری جمهوری اسلامی ایران به چین برای سرمایه‌گذاری در زنجیره ارزش صنعت نفت و گاز کشور (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۱ ب) به‌عنوان بخشی از سرمایه‌گذاری حدود چهارصد میلیارد دلاری چین در اقتصاد و بخش نفت و گاز ایران (خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۱) و بازدید هیئتی از سرمایه‌گذاران چینی از منطقه ویژه اقتصادی پتروشیمی ماهشهر برای انعقاد قرارداد (شانا، ۱۴۰۱) در همین راستا صورت گرفته است. از آنجا که چین با مصرف روزانه ۱۴۰۷۶ میلیون بشکه نفت خام و ۳۸۰ میلیارد مترمکعب گاز طبیعی به‌عنوان دومین و سومین مصرف‌کننده بزرگ نفت خام و گاز طبیعی، تأمین پایدار انرژی را امری راهبردی می‌داند، در این توافق سازوکاری مدنظر قرار گرفته که می‌تواند با ایجاد مسیر بلندمدت فروش نفت خام و تأمین تقاضای انرژی چین، اطمینان ایران از امکان فروش نفت و بهره‌برداری از منافع آن را نیز به‌خصوص در دوران تحریم فراهم کند.

ونزوئلا

آمریکای لاتین یکی از مناطق مهم دنیا از حیث منابع طبیعی، انسانی و فرصت‌های اقتصادی در حوزه‌های مختلف محسوب می‌شود. کشور ونزوئلا که در این منطقه واقع شده است، به‌خصوص از دوران ریاست‌جمهوری هوگو چاوز و نیکلاس مادورو همواره روابط خوبی با جمهوری اسلامی ایران داشته است. یکی از زمینه‌های همکاری دو کشور، حوزه اقتصاد و انرژی است که با تحریم دو کشور، بیش‌ازپیش بدان توجه شده است. ایران و ونزوئلا در مجموع حدود ۴۰ درصد از ذخایر نفت جهان را در اختیار دارند؛ اما هر دو کشور با تحریم‌های یک‌جانبه آمریکا علیه صنعت نفت روبه‌رو هستند.

با روی کار آمدن دولت سیدابراهیم رئیسی و توجه به سیاست‌های اقتصاد مقاومتی، همکاری‌های نفتی جمهوری اسلامی ایران و ونزوئلا رونق بیشتری گرفته و این همکاری‌ها که از سال گذشته با امضای قرارداد اولیه برای توسعه پالایشگاه‌های این کشور با دانش فنی و تجهیزات ایرانی وارد مرحله‌ای تازه شد، با سفر سیدابراهیم رئیسی و هیئت همراه و امضای چند سند همکاری توسعه می‌یابد. در جدول ذیل به برخی زمینه‌های همکاری دو کشور اشاره می‌گردد.

جدول شماره ۳: تفاهات و تعاملات اخیر دولت جمهوری اسلامی ایران و ونزوئلا در حوزه انرژی

ردیف	عنوان
۱	سوآپ میان نفت سنگین ونزوئلا و میعانات گازی ایران به‌منظور کاهش انباشت میعانات گازی ایران و امکان افزایش تولید گاز طبیعی و همچنین استفاده از میعانات گازی ایران برای افزایش کیفیت نفت خام ونزوئلا
۲	افزایش ظرفیت پالایشی در پالایشگاه‌های موجود ونزوئلا با هدف بازسازی مطلوب برای فروش و صادرات میعانات گازی و نفت خام کشور
۳	توسعه پایانه نفتی خوزه ونزوئلا
۴	تعمیرات اساسی و راه‌اندازی پالایشگاه‌های از کار افتاده ونزوئلا توسط شرکت‌های ایرانی دانش‌بنیان
۵	تعمیرات اساسی یکی از مجتمع‌های پتروشیمی (تولید آمونیاک) ونزوئلا به دست شرکت‌های ایرانی
۶	نوسازی و روزآمد کردن ایستگاه‌ها و تأسیسات تقویت فشار و انتقال گاز در ونزوئلا از سوی شرکت‌های ایرانی

منبع: (وزارت نفت، ۱۴۰۲)، (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۰) و (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۲)

همچنین مذاکرات و توافقات دیگری نیز بین ایران و ونزوئلا درباره نوسازی پالایشگاه ۳۱۰ هزار بشکه‌ای کاردون، توسعه میادین نفتی و صادرات تجهیزات و... انجام شده است که تاکنون جزئیاتی از آن‌ها در فضای رسانه‌ای به‌صورت رسمی اعلام نشده است (خبرگزاری فارس، ۱۴۰۲). پیگیری روابط راهبردی جمهوری اسلامی ایران و ونزوئلا در حوزه اقتصاد و انرژی اهمیت بسیاری دارد که مورد تأکید دولت سیزدهم نیز قرار دارد؛ بنابراین با پیشرفت روزافزون و تحکیم روابط دو کشور در حوزه‌های مختلف از جمله اقتصاد و انرژی، موجبات تقویت جایگاه ایران در منطقه راهبردی آمریکای لاتین نیز فراهم می‌گردد. ●

۱. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۲)، سیاست‌های کلی اقتصاد مقاومتی، مؤسسه پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، ۱۳۹۲/۱۱/۲۹، قابل‌دستیابی در: khl.ink/f/۲۵۳۷۰
۲. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۳۹۴)، بیانات در دیدار رئیس‌جمهور چین با ایشان، مؤسسه پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، ۱۳۹۴/۱۱/۰۳، قابل‌دستیابی در: khl.ink/f/۳۲۰۵۹
۳. عمومی، رضا (۱۳۹۹)، میداین مشترک نفتی ایران و عراق؛ اوضاع به‌نفع کدام طرف است؟ ۱۳۹۹/۰۷/۲۷، قابل‌دستیابی در: tahlilbazaar.com/news/۴۸۳۳۷
۴. وزارت امور خارجه (۱۳۹۹)، ویرایش نهایی برنامه همکاری‌های جامع (۲۵ساله) ایران و چین، دبیرخانه سازوکار عالی مشارکت جامع راهبردی ایران و چین، خردادماه.
۵. خامنه‌ای، سیدعلی (۱۴۰۰)، بیانات در نخستین دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت دولت سیزدهم، مؤسسه پژوهشی - فرهنگی انقلاب اسلامی وابسته به پایگاه اطلاع‌رسانی دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای، ۱۴۰۰/۰۶/۰۶، قابل‌دستیابی در: khl.ink/f/۴۸۵۸۸
۶. خبرگزاری مهر (۱۴۰۰)، روابط گازی ایران ترکمنستان احیا می‌شود؟ قابل‌دستیابی در: mehrnews.com/xW۶sx
۷. شانا (۱۴۰۰)، مروری بر روابط گازی ایران و ترکمنستان در دولت سیزدهم، شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی، قابل‌دستیابی در: shana.ir/photo/۴۷۳۶۹۶
۸. خبرگزاری فارس (۱۴۰۰)، صفر تا صد قرارداد نفتی ایران و ونزوئلا/ اتحاد استراتژیک برای خنثی‌سازی تحریم آمریکا، خبرگزاری فارس، قابل‌دستیابی در: fna.ir/۶lho۲
۹. خبرگزاری فارس (۱۴۰۱ الف)، جزئیات قرارداد صادرات ۴۰۰ مگاوات برق ایران به عراق، خبرگزاری فارس، ۱۴۰۱/۰۵/۰۱، قابل‌دستیابی در: fna.ir/۱qique۴
۱۰. خبرگزاری فارس (۱۴۰۱ ب)، پیشنهاد بسته چهار میلیارد دلاری به چین برای سرمایه‌گذاری در صنعت نفت ایران، قابل‌دستیابی در: fna.ir/۱u۸wyj
۱۱. خبرگزاری تسنیم (۱۴۰۱)، منافع سند همکاری ۲۵ساله با چین برای ایران / چهارصد میلیارد دلار سرمایه‌گذاری در راه است، قابل‌دستیابی در: tn.ai/۲۸۵۳۲۸۱
۱۲. شانا (۱۴۰۱)، چین متقاضی سرمایه‌گذاری پنجاه میلیون دلاری در منطقه ویژه اقتصادی پتروشیمی ماهشهر شد، شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی، قابل‌دستیابی در: shana.ir/news/۴۶۹۱۴۹
۱۳. شانا (۱۴۰۲)، دیپلماسی انرژی ایران توسعه می‌یابد؛ ایران و عراق دردد گسترش تبادلات انرژی، شبکه اطلاع‌رسانی نفت و انرژی، ۱۴۰۲/۰۴/۱۸، قابل‌دستیابی در: shana.ir/news/۴۷۵۲۸۹
۱۴. صفری دهکردی، فاطمه (۱۴۰۲)، برق عراق وابسته به گاز ایران؛ هیچ جایگزینی نیست، خبرگزاری مهر، ۱۴۰۲/۰۳/۰۷، قابل‌دستیابی در: mehrnews.com/x۳۲h۶K
۱۵. خبرگزاری ایرنا (۱۴۰۲)، رشد ۲۰ درصدی تجارت ایران و عراق در سال ۱۴۰۱ / ایجاد دو شهرک صنعتی در مرز دو کشور، خبرگزاری جمهوری اسلامی، ۱۴۰۲/۰۱/۱۱، قابل‌دستیابی در: irna.ir/xjLZ۸R
۱۶. خبرگزاری تسنیم (۱۴۰۲)، توافق ایران و عراق برای توسعه یکپارچه میداین مشترک و تمدید قراردادهای صادرات گاز، خبرگزاری تسنیم، ۱۴۰۲/۰۲/۲۰، قابل‌دستیابی در: tn.ai/۲۸۹۳۲۱۶
۱۷. وزارت نفت (۱۴۰۲)، گسترش همکاری‌های ایران و آمریکای لاتین در حوزه انرژی، پایگاه اطلاع‌رسانی وزارت نفت، قابل‌دستیابی در: mop.ir/s/I۴
۱۸. خبرگزاری فارس (۱۴۰۲)، جزئیات سه قرارداد ایران و ونزوئلا شامل بازسازی پتروشیمی فراسرزمینی و بندر خوزه، قابل‌دستیابی در: fna.ir/۳d۰۵۶u



هیافت‌ان‌پیشه موضوع این گفت‌وگو، بحث الزامات اصلاح ساختار بودجه در فضای برنامه هفتم و ناظر به ارزیابی خود لایحه برنامه هفتم در بحث اصلاح ساختار بودجه است. در طرح کلی بحث، ابتدا به نقاط مثبتی که در لایحه وجود دارد که منظور لایحه ناظر بر فضای بودجه و به‌خصوص اصلاح ساختار بودجه اشاره‌ای کنید و در گام بعدی اگر نقاط منفی و اشکالات و ابهاماتی در این لایحه ناظر بر فضای بودجه وجود دارد، بیان فرمایید.

بحث اصلاح ساختار بودجه سابقه نسبتاً دیرینه‌ای دارد. سابقه‌ای که از جهت مطالبه‌گری مقام معظم رهبری در این زمینه دارند، حدود چهار تا چهارسال ونیم است که از مطالبه ایشان می‌گذرد که ایشان درخواست کردند این اصلاح اتفاق بیفتد؛ منتها آن روندی که مطلوب بوده، اتفاق نیفتاده است. فکر کنم از سال ۹۷ بود که ایشان فرمودند باید اصلاح ساختار صورت گیرد. دراین باره اتفاقاتی در دولت قبل افتاد و آن‌ها طرحی دادند که بر آن انتقادات زیادی وارد بود و اینکه از جهت اصلاحات ساختاری در راستای منویات مقام معظم رهبری بود یا خیر، اشکالاتی بر آن وارد بود.

اتفاقاتی هم در مجلس افتاد و اصلاحاتی را پیشنهاد دادند که یک بند آن همان بود که شاخصی برای تخصیص‌های بودجه تعریف کردند و مواردی از قبیل پرداخت به ذی‌نفع نهایی و این موارد را جلو بردند و اتفاقی هم که افتاد، این بود که کمیته‌ای در مجلس برای اصلاح ساختار بودجه ایجاد شد و آن‌ها هم کارهایی را انجام دادند که یک مقداری کند شد؛ ولی درنهایت به آن چیزی رسید که در سند برنامه هفتم وارد شده بود و اصلاحاتی که آنجا مورد توجه قرار گرفت. این سابقه‌ای است که اتفاق افتاده؛ ولی تأکیدات مقام معظم‌رهبری نشان می‌دهد که آن چیزی که مد نظر ایشان بوده، محقق نشده است.

من کمی به برنامه هفتم اشاره می‌کنم از آن جهت که مشخص شود آجا چه اتفاقاتی افتاده است. شاید همین نگاه بتواند دربارهٔ این اتفاقی که قرار است در برنامه هفتم بیفتد، ارزیابی ارائه دهد که تا چه اندازه واقعاً می‌توان اسم آن را اصلاح ساختار بودجه گذاشت و اینکه آیا واقعاً این برنامه ریل‌ها را عوض می‌کند یا نه؟

کاری که ما در دو سه سال اخیر با عده‌ای از دوستان در مرکز تحقیقات اسلامی مجلس شروع کردیم که منتهی شد به گزارشی پیشنهادی برای اصلاح ساختار بودجه که البته هنوز جای کار داشت؛ ولی یک نسخه و ویرایش آن را ارائه دادیم که منتشر هم شد. بنده گزارشی از آن را هم خدمت شما ارائه می‌دهم که به نظر می‌رسد می‌تواند به گونه‌ای بحث را منعکس کند؛ اما قبل از آن تحلیلی از خودم با دسته‌بندی خدمتتان ارائه می‌کنم تا بعد به ماجرایی برنامه هفتم نگاهی کنیم.

در بحث بودجه، زاویه نگاهی به بحث ساختار بودجه‌ریزی دارم که به آن از منظر اقتصاد سیاسی نگاه می‌کنم؛ چون بودجه‌ریزی عملاً همه فضای اقتصادی ماست و تکلیف همه چیز در بودجه مشخص می‌شود؛ پس براساس قانون برنامه بودجه که مصوب سال ۱۳۵۱ است، قاعدتا ما برنامه‌های توسعه‌ای داریم و اگر بخواهیم آن را پنج‌ساله درنظر بگیریم، این برنامه پنج‌ساله برش‌های یک‌ساله‌ای در بودجه دارد و این برش‌ها به تحقق سند پنج‌ساله و درنهایت سند چشم‌انداز کمک می‌کند.

اگر شما نگاهی کلی بیاندازید، می‌بینید که عملاً این اتفاقات نیفتاده است؛ مشکل اساسی گسست بین برنامه و بودجه است. یعنی شما برنامه‌ای دارید که چشم‌انداز آن هم این است که هر سال ۸ درصد رشد اقتصادی داشته باشید و همچنین تورم تک‌رقمی و نرخ بیکاری پایینی را داشته باشید؛ ولی خروجی‌اش را الان می‌بینید که بنابر اعلام مرکز آمار، تورم اکنون ۴۷/۵ درصد است، نرخ رشد اقتصادی در این دههٔ اخیر بسیار پایین بوده است؛ یعنی عملاً به یک درصد هم نرسیده است. البته نرخ بیکاری به‌گونه‌ای تک‌رقمی شده است؛ ولی متغیرهای دیگر مثل شاخص ضریب جینی بعد از کاهشی که داشت، دوباره در کانال ۴۰ یا ۴۱ آمده است و نشان می‌دهد که آن برنامه‌های توسعه‌ای شما موفق نبوده است؛ پس برنامه‌های بودجه شما هم موفق نبوده است. حال چرا این اتفاقات افتاده است؟

به نظر من قبل از اینکه ما بخواهیم اصلاح ساختار بودجه کنیم، باید آسیب شناسی کنیم که چرا این روند اتفاق افتاده است. من بین دو چیز آسیب شناسی را تفکیک کرده‌ام؛ یکی بحث اصلاح ساختار بودجه ریزی



عضو هیئت علمی مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره)
و رئیس پژوهشکده امور اقتصادی

الزامات فرایند اصلاح ساختار بودجه

بانگاہی به لایحہ برنامه ہفتم

است که به‌عنوان فرایندی در بودجه‌ریزی تدوین، تصویب، اجرا و درنهایت نظارت می‌شود. داستانی هم به خود سند بودجه مربوط است که سندی است که درحال منتشرشدن است و عناصر و اقتضائاتی دارد. به‌نظر بنده این قسمتی که از زاویه اقتصاد سیاسی در برنامه هفتم مغفول است، بحث اصلاح روند بودجه‌ریزی است؛ چون روند بودجه‌ریزی ما به‌شدت تحت‌تأثیر اقتصاد سیاسی است. شما می‌بینید که در آن مداخلات غیر کارشناسی انجام می‌شود و در آن تعارض منافع وجود دارد. در این بودجه دستکاری صورت می‌گیرد؛ یعنی بودجه‌ای که پیشنهاد می‌شود، با بودجه‌ای که تصویب می‌شود، خیلی تفاوت دارد و درصد تغییرات بسیار زیاد است و عملاً در این فرایند فضای اقتصاد سیاسی لابی‌گری هم اتفاق می‌افتد و البته در فضای دموکراتیک کشورمان طبیعی است و نمایندگان مجلس که می‌خواهند این بودجه را تصویب کنند، باید به نحوی از حق و حقوق حوزه انتخابی خودشان دفاع کنند. در این فرایند ممکن است مقداری دعوا و درگیری‌های حزبی هم صورت بگیرد؛ ولی خروجی آن نشان می‌دهد که این مداخلات در بودجه‌ریزی و برنامه تأثیر خوبی نداشته است.

مثلاً صنایع آب‌بر مانند پتروشیمی و فولاد به کویر آمده است و وقتی این‌ها در کویر احداث شده، آب افت کرده است. وقتی آب افت می‌کند، شما به آب نیاز دارید. حال باید مشکل آب را حل کنیم. برای این کار مجبوریم خط انتقال آب ایجاد کنیم. در اینجا هزینه‌های برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی زیاد می‌شود، مشکلات زیست‌محیطی ایجاد می‌شود و بین مناطق بر سر آب دعوا صورت می‌گیرد.

به‌نظر می‌رسد که در این فرایند بودجه‌ریزی، عملاً بودجه‌ریزی، بودجه‌ریزی توسعه‌ای نیست بلکه بودجه‌ریزی برای توزیع منابع بین ذی‌نفعان در شهرستان‌ها و استان‌هاست. یعنی براساس برنامه مشخصی پیش نمی‌روید؛ بلکه قدرت نمایندگان و قدرت لابی‌گری آن‌ها می‌تواند تعیین‌کننده باشد.

به‌نظر من آنچه که از نظر اصلاح ساختار بودجه نیاز است، وجود اصلاحاتی در نظام سیاسی است. نظام سیاسی که الان درباره اقتصاد تصمیم می‌گیرد. نظام سیاسی که کارکرد آن توزیع قدرت است، در

کنار نظام اقتصادی که کارکرد آن تولید و توزیع ثروت است، قرار می‌گیرد و فضایی را ایجاد کرده که فضای اقتصاد سیاسی بودجه‌ریزی را تعیین می‌کند. نمایندگان مجلس را نمی‌توان تخطئه کرد؛ زیرا نماینده هم باید در این فضا جواب‌گوی حوزه انتخابی خود باشد و مردم هم درست یا غلط گاهی اوقات از نمایندگان انتظارات نادرستی دارند؛ به‌گونه‌ای که گاهی نماینده نیز مسئول آسفالت جاده روستایی است، علی‌رغم اینکه نباید باشد. یعنی بیشتر مسئول این کار است تا مسئول قانون‌گذاری. لذا می‌بینید که نمایندگان در تنگنایی قرار می‌گیرند و بعضاً پیش می‌آید که حوزه تخصصی نماینده به کمیسیونی که در آن هست، مربوط نیست. آفت دیگر این است که ما دچار تعدد قوانین و طرح‌ها هستیم و نمایندگان عملاً به همه کارهای مربوطه خود نمی‌رسند. شما فضای بودجه را که نگاه کنید، متوجه می‌شوید که نزدیک سه ماه وقت نمایندگان را می‌گیرد و اگر این برنامه‌های توسعه هم در کنار آن قرار گیرد، حداقل دوسه ماه وقت نمایندگان گرفته می‌شود و بعد شما می‌بینید که با کمبود وقت حادی مواجه می‌شوند و اصلاً نماینده در این سیستم نمی‌تواند تمرکز کافی داشته باشد.

همچنین خود مسئله بودجه پیچیدگی‌های زیادی دارد و اگر ما از نمایندگان آزمون بگیریم، شاید لایحه‌هایی از بودجه را به‌صورت کامل مسلط نباشند. شما وقتی می‌بینید که بالای ۶۰ درصد بودجه، بودجه شرکت‌های دولتی است، با سلام و صلواتی تصویب می‌شود و نماینده نمی‌داند رابطه شرکت ملی نفت و گاز با دولت چگونه است و عده‌های شفاف نیست و خودشان هم چون در فضای تنگنایی قرار دارند، باعث می‌شود فرصت نکنند بودجه را بخوانند.

بنده خودم تجربه کرده‌ام و با گروه مطالعاتی چند بودجه را مورد بحث قرار داده‌ایم و ابهام زیادی در این راستا داشتیم که پرسش و تحقیق می‌کردیم. برخی نمایندگان با قوانین بودجه آشنا نیستند و عملاً چنین می‌شود که خواسته یا ناخواسته از مسیر فرایند بودجه‌ریزی حذف می‌شوند و دخیل نیستند و این بودجه‌ریزی در فرایند دیگری اتفاق می‌افتد.

به عقیده من اگر شما بخواهید روند بودجه‌ریزی را درست کنید، باید فکری به حال فضای انتخابات

کنید. الان گزارش‌هایی پخش می‌شود که در کمیسیون کشاورزی متخصص کم است؛ چون فضای انتخاباتی این‌طور نیست که شما بگویید من حتماً ده نفر متخصص کشاورزی می‌خواهم، ده نفر متخصص اقتصاد بهداشت و... می‌خواهم. در اینجا مجلس ما مجلس متخصصان نیست؛ کسانی هستند که به هر دلیلی مقبولیتی پیدا کرده‌اند و رأی آورده‌اند و حال ممکن است در بین آن‌ها متخصصانی هم وجود داشته باشند؛ اما به اندازه کافی نیستند. به همین دلیل ممکن است اعضای بعضی از کمیسیون‌ها، تخصصشان در آن حوزه نباشد.

در ساختار مجلس مثلاً کمیسیونی به نام کمیسیون اقتصاد داریم و در کنار آن، کمیسیون کشاورزی هم داریم و همچنین کمیسیون صنعت هم داریم؛ ولی بخش خدمات هیچ کمیسیونی ندارد. با توجه به اینکه ۵۵ درصد اقتصادمان خدماتی است. البته در دولت دعواست که وزارت بازرگانی را از وزارت صنعت جدا کنند؛ اما من تا به حال در مجلس نشنیده‌ام که دعوا سر این باشد که چه کسی متصدی بخش خدمات است و آیا کسی می‌خواهد برای این حوزه قانون‌گذاری کند؟ چیزی که من مشاهده می‌کنم، این است که این قسمت در ساختار و چینش کمیسیون‌ها وجود ندارد یا اینکه کمیسیون برنامه عملاً ترکیبی از همه کمیسیون‌هاست. علت هم این است که می‌خواهد منافعی در آنجا اثرگذار باشد؛ ولی ممکن است حتی اقتصاددان که در داخل کمیسیون قرار دارد، به کمیسیون تلفیق نرود و این چیزی است که اتفاق افتاده است؛ چون نماینده آن کمیسیون می‌خواهد برود و احیاناً علایق حوزه انتخابی او می‌تواند مؤثر باشد و همچنین می‌تواند علایق بخشی از آن کمیسیون در این کار مؤثر باشد. در اینجا می‌تواند اصلاحات ساختاری صورت گیرد که قسمتی از آن، از سنخ اصلاحات سیاسی باشد. مثلاً بعضی‌ها می‌گویند باید احزاب قوی داشته باشیم که حزب بدنه کارشناسی داشته باشد و بدنه کارشناسی هم بلندمدت فکر کند، نه اینکه الان فکر کند که اگر آب را در فلان حوزه انتخاباتی بیاوریم، رأی می‌آوریم. ایده دو مجلسی‌شدن مطرح است؛ مثل خیلی از کشورها یک مجلس متخصصانی داشته باشید و یک مجلس نمایندگان. قبلاً هم ما چنین

ساختاری را داشتیم.

همچنین ایده علامه مصباح در کتاب حقوق و سیاستشان که مجلس متخصصان را پیشنهاد کرده بودند و گفته بودند که باید عده‌ای متخصص بنشینند و قاعدتاً قانون‌گذاری کنند که هم قانون را بدانند و هم در حوزه‌های مختلف تخصص داشته باشند. همچنین ما پیشنهاد کردیم که مجلس کمیسیون‌های تخصصی در سایه داشته باشیم، مثلاً ما بگوییم در مرکز پژوهش‌های مجلس یا هر جایی دیگر ساختاری باشد و انتخاباتی اتفاق بیفتد؛ مثلاً اقتصاددانان و حتی دانشجویان رأی بدهند، فرض کنید کمیسیون اقتصاد سایه‌ای تشکیل شود که متشکل از ۳۰ نفر از اقتصاددانان برجسته باشد، ممکن است بعضی از آن‌ها انتخابی باشند و بعضی‌ها هم انتسابی و این‌ها پخت‌وپز کنند، سپس به کمیسیون اقتصادی بدهند و آن‌وقت اتقانی هست، نه اینکه از سر جایش بلند شود و طرحی بدهد یا در بودجه دستکاری کند.

بحث برخی از این‌ها سیاسی است. برای مثال ما در قوانین انتخابات دخالت کنیم و بگوییم مثلاً ترکیب کسانی که می‌آیند، باید این‌طور باشد که عده‌ای حقوق‌دان باشند و عده‌ای اقتصاددان و حالا اینکه می‌شود یا نمی‌شود، جای فکر دارد؛ چون باید استادان علوم سیاسی در این فضا وارد شوند که مدلس را به چه نحوی چینش کرد که خروجی آن خوب و پسندیده باشد. یک مقدار که بالاتر برویم، مثلاً ایده‌هایی مطرح می‌شود که ممکن است مجمع تشخیص مصلحت نظام را به‌عنوان مجلس متخصصان تغییر کاربری بدهیم و کنار مجلسی که الان داریم، مثلاً آن حوزه تخصصی شود و سپس حیطه ضوابطی داشته باشیم که مداخلات غیر تخصصی کمتر شود و در قانون‌گذاری و مثلاً بودجه‌ریزی ثباتی انجام شود. این‌ها ایده‌هایی است که می‌شود روی آن کار کرد و بعضی از آن‌ها ممکن است به اصلاح قانون اساسی نیاز داشته باشد و برخی نیاز نداشته باشد و همین چیزی که هست را می‌توان اجرا کرد.

این قسمت‌ها به‌نظر من خیلی مغفول است و فضایی بین رشته‌ای است که باید بین اقتصاددانان و جامعه‌شناسان و... وجود داشته باشد و باید سیستمی را طراحی کنند که خروجی آن لابی‌گری نباشد. الان در شهرهای بزرگ کسانی که در لیست هستند، رأی

می‌آورند و در شهرهای کوچک کسی که پولدار و ثروتمند است، رأی می‌آورد؛ ولی اگر شما صاحب ایده باشید و اقتصاددان هم باشید؛ اما پول نداشته باشید و وعده خوب ندهید، هیچ کاری نمی‌توانید انجام دهید؛ حال چه قوانین و مقرراتی بگذاریم و چه سیستمی برای تغییر این روند طراحی کنیم؟ الان در این زمینه نظام آموزشی نداریم. برخی نمایندگان مجلسی که اسفندماه تازه به مجلس می‌آیند، تازه‌کار هستند. حال ایشان تازه بیایند و بفهمند که قانون چیست، چگونه باید عمل کرد و مواردی از این قبیل، شش ماه وقت می‌برد. از آن طرف هم شش ماه آخر را هم می‌خواهد برای انتخابات مجدد تلاش کند و مجموعاً یک سال می‌شود و سه سال در این میان وجود دارد و یک سال آن هم معمولاً به سرعت می‌گذرد و شاید دو سال مفیدی است که آن را هم یاد بگیرند که چگونه باید کار کنند، زمان از دست رفته است. این یک آفت است و بنده عملاً سیستم آموزشی در این زمینه ندیده‌ام که نمایندگان مجلس در بازه زمانی که انتخاب می‌شوند، آموزش مستمری داشته باشند یا حزبی وجود داشته باشد که احیاناً بخواهد آن‌ها را آموزش بدهد و از آن‌ها مطالبه‌گری کند.

رهیافت اندیشه شما اصلاح ساختار بودجه را با نگاهی کلان‌تر، فارغ از خود سند بودجه در نظر گرفتید و جدا کردید و اینکه با نگاه اقتصاد سیاسی می‌توان به این سند رسید؟

بله، الان مسئله اصلاح روند بودجه‌ریزی مطرح است که یک بُعد آن اقتصاد سیاسی است، یک بُعد آن هم سازمانی است که شما به چه طریقی سازمان‌ها را پشت‌سر هم می‌گذارید. برای مثال اتفاقی که درباره قانون کار افتاد که مجلس قانون کار را مطرح کرد، شورای نگهبان رد کرد، مجمع تشخیص مصلحت نظام آن را تأیید کرد و الان بسیاری می‌گویند قانون کار خودش یکی از موانع توسعه است؛ به این دلیل که دست کارفرما را به شدت بسته و به نفع کارگر است؛ ولی باعث شده قراردادها غیررسمی شوند، کارگرا بیمه نشوند و... . اکنون شما می‌خواهید این را درست کنید. اگر دست به آن بزنید، اعتصابات شروع می‌شود که آن وقت از اصلاح آن منصرف می‌شوید. این خودش مشکلی ساختاری است. یا مثلاً مجلس چیزی را می‌نویسد، سپس شورای نگهبان

رد می‌کند و حال نهادهای را میان این‌ها قرار دهیم تا واسطه‌گری کند و می‌بینید که خروجی آن خوب نمی‌شود؛ یعنی براساس مصلحتی انجام می‌شود یا در تشخیص آن اشتباهی صورت می‌گیرد. باید برای این‌ها فکر کرد و درحال حاضر حضرت آقا مطلبی را که در باب اصلاح ساختار بودجه می‌فرمایند، به نظر من فقط بحث سند نیست؛ یعنی آن کسی که می‌خواهد سند را تدوین کند، کیست؟ آیا شناخت، انگیزه و مهارت کافی را دارد؟ ظاهراً این‌گونه نیست و به دلایلی آن مجلس تخصصی که خروجی‌اش یک سند خوب می‌شود، این اتفاق نمی‌افتد. نکته دوم بحث اصلاح سند بودجه است. اگر من سند بودجه‌ای را که مشکلات آن عدم ارتباط با برنامه است، به طور خلاصه فهرست کنم، شما آن شاخص‌ها را که نگاه کنید، می‌بینید که برنامه در خیلی از جاها تحقق پیدا نکرده است. یعنی آن چیزی که در برنامه مدنظر شما بوده، محقق نشده است. مثلاً برنامه ششم می‌خواست که درآمدهای نفتی ۱۳۲ همت شود، لایحه ۱۴۰۱ شد ۳۸۱ همت، یعنی ۲/۸ برابر بیشتر است، یا اعتبارات و هزینه‌ها را کم می‌کنید که بودجه عنوان زیاد شود، مثلاً ۴۴۹ همت شود؛ ولی ۹۶۵ همت شده است، یعنی ۱۱۵ درصد بیشتر. یا بودجه عمرانی را بیایم با انتشار اوراق تأمین کنیم. این‌ها نشان می‌دهد که آن چیزی که در برنامه بوده، نتوانسته است در بودجه محقق شود.

یکی از مشکلاتی که وجود دارد، شفاف نبودن بودجه است. بودجه آن قدر پیچیده است که خود نمایندگان هم با آن ارتباط برقرار نمی‌کنند. عدد و ارقام در خیلی از جاها واضح نیست. بسیاری مدعی این هستند که داخل آن فرابودجه زیاد است و همین رابطه بین شرکت نفت و گاز با دولت واضح نیست و این پول‌ها در جدول‌های مختلف می‌رود. یک وقت یکی از آن‌ها به تبصره ۱۴ می‌آید و یک سری از آن‌ها به جدول یک می‌آید و...، شما می‌بینید نماینده غیر از اینکه وقت لازم را ندارد، اصلاً متوجه این هم نمی‌شود که این‌ها کدام به کدام می‌خورد. در دو قسمت عمده بودجه، یعنی قسمت درآمدها و هزینه‌ها نیز شما مشکل دارید. در مشکل درآمدی، سهم زیادی از بودجه شما وابسته به نفت است که بالای ۳۰ درصد نفتی است. قسمتی از آن که اکنون

درحال گسترش پیدا کردن است، بحث آینده‌فروشی و مبتنی‌شدن بر استقراض اوراق است. اگر خیلی گسترش پیدا کند، خودش آفاتی را ایجاد می‌کند که غیر از اینکه دولت بدهکار می‌شود و باید هم اصل و هم سود را پرداخت کند، به نحوی اوراق به سیستم بانکی تحمیل می‌شود، آن‌ها هم خلق پول می‌کنند و این نقض غرض اتفاق می‌افتد. در بخش‌های هزینه‌ای هم ما مشکلاتی داریم. به گونه‌ای می‌شود که بودجه ناکارآمد استفاده می‌شود و تخصیص نامناسب است. برخی اوقات در بودجه اسراف اتفاق می‌افتد. برای مثال سهم درمان ۷۵ درصد است و بهداشت هم ۲۵ درصد است؛ درحالی که باید معکوس باشد؛ یعنی شما باید برای بهداشت بیشتر در نظر می‌گرفتید تا مردم مریض نشوند؛ ولی الان سیستم حتی همان اقتصاد سیاسی که به هرحال نمایندگانی که آنجا هستند، خودشان ذی‌نفع هستند و خودشان این را ایجاد می‌کنند که این قسمت بودجه بیشتری را بگیرد. شما می‌بینید که می‌تواند برعکس باشد و اگر جاهایی از بودجه شما منابع کمتری داشت، بهتر بود؛ ولی الان سیستم به گونه‌ای دیگر است. یا به گونه‌ای در بخش هزینه‌ای علی‌رغم اینکه مثلاً فرض کنید می‌گوییم که فرهنگ مهم است، شما می‌بینید که فرهنگ در تقسیم‌بندی ذیل تربیت‌بدنی و تفریح قرار گرفته است. مذهب هم همین وضعیت را دارد، کل بودجه فرهنگ ۲ یا ۲/۵ درصد است و حتی در بحث حسابداری‌اش هم یک مقدار اشکالاتی دارد که ما خیلی خوب این را شاخص‌بندی نکرده‌ایم و به طریقی شاخص‌های مان اقتصادی است. اکنون GFS که مبنای حسابداری بودجه است، آن چیزی است که به IMF مشهور است.

شما وقتی به آمار نگاه می‌کنید، می‌بینید که سهم مذهب در بودجه نیم درصد شده است، حتی شاید به نیم درصد هم نمی‌رسد، خود فرهنگ و تربیت بدنی و گردشگری حدود ۲ درصد است؛ ولی این هم وقتی موقع تخصیص بودجه می‌شود، بسیاری می‌گویند که چرا این قدر به حوزه علمیه داده‌اید و چرا این قدر به علما داده‌اید و این داستان‌ها که اتفاق می‌افتد.

کلیتی هم که در بودجه وجود دارد و مشکل حادی است، این است که تقریباً نسبت، هفتاد به سی بوده است که ۷۰ درصد بودجه جاری و ۳۰ درصد عمرانی

بوده که البته در سال‌های اخیر کم شده است. برای مثال سال ۱۴۰۱ به حدود ۱۸ درصد رسیده بود. فکر کنم الان هم به حدود ۱۶ درصد رسیده است.

اگر شما بخواهید برنامه‌ای توسعه‌ای ایجاد کنید، عامل اصلی آن بودجه عمرانی است و وقتی شما پول کمی دارید، خروجی‌اش چنین می‌شود که شما بالای ۸۷ هزار طرح نیمه‌کاره دارید که این‌ها را دولت می‌خواهد مولدسازی و واگذار کند و تخمین زده شده که بالای ۱۲۰۰ همت پول می‌خواهد تا این‌ها را تکمیل کند.

یک فضای دیگر هم در بحث اقتصاد سیاسی برای بودجه‌ریزی است که نمایندگان طرح مطالعاتی و جدیدی را اضافه می‌کنند و آن را زخمی کرده و وارد بودجه می‌کنند و سپس جزء پروژه‌های نیمه‌کاره‌ای می‌شود که احیاناً در آن لیست‌های آخر بودجه مبلغی برایش تخصیص پیدا کند.

این مشکلاتی که عرض کردم، از جهت سند بودجه است. نوع دیگر از مشکلات بودجه که اگر اسمش را سندی یا فرایندی بگذاریم، آن قدر اولویت‌بندی مشخصی ندارد؛ یعنی این پول محدود را چگونه می‌خواهید هزینه کنید؟ عملاً ما نوعی نظام برنامه‌ریزی توسعه متوازن داریم و بودجه‌ریزی هم بر همین مبناست. یعنی ما می‌خواهیم این پول کم را به همه‌جا اختصاص دهیم که این به دریایی با عمق خیلی کم تبدیل می‌شود. آن وقت می‌شود این همه پروژه نیمه‌تمام. ما پیشنهادی درباره برنامه هفتم داشتیم که رویکرد برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی را غیر متوازن کنیم و روی یک‌سری بخش‌های پیشران متمرکز شویم. پیشنهاد ما این بود که روی بحث باز آمایش جمعیت متمرکز شویم و ترکیب جمعیت شهرهای بزرگ را مقداری عوض کنیم و ببریم در شهرهای کوچک‌تر یا روستاها و پیوست حمل‌ونقل سریعی هم بزنیم که می‌تواند به ترانزیت‌مان هم کمک کند. دو بخش پیشگام ما هم بشوند بخش مسکن و حمل‌ونقل. بقیه بخش‌ها را در اولویت‌های بعدی بگذاریم. اگر این کار را می‌کردیم، خودش می‌توانست گره کور حتی اقتصاد بین‌الملل ما را حل کند. الان کریدورهای شرق غرب و شمال جنوب مانده است و این همه ظرفیت داریم آن وقت مثلاً معطل هندیم که بیاید چابهار.

اگر آن سه‌گانه خود را کمی تقویت کنیم که گفتیم یکی روند بودجه‌ریزی و دیگری اصلاح سند است و مورد سوم بحث خود رویکرد است؛ یعنی فرض کنید بودجه‌ریزی و برنامه‌ریزی شما متوازن باشد یا غیر متوازن، خودش محل رویکردی است. اینکه آیا بودجه‌ریزی براساس آن سیستم بازاری باشد یا نباشد، محل تأمل است. در برنامه‌های توسعه به نظر من و در بودجه‌هایی که ما بعد از جنگ داشتیم، سه نقطه که نامطلوب بوده و اتفاق هم افتاده است، یکی بحث جمعیتی بوده که ما به شدت به کنترل جمعیت دامن زدیم و الان هم داریم آفت‌های آن را می‌بینیم که پیری جمعیت درحال اتفاق افتادن است و صندوق‌های بازنشستگی دچار ناترازی شده‌اند و ورودی و خروجی‌هایشان به هم خورده است و الان هم نمی‌دانند چه کنند. دومین مورد این بود که خصوصی‌سازی و به‌خصوص بانک‌های خصوصی را ایجاد کردیم که این هم خودش تحولی بود که ۲۰ سال قبل به آن روی آوردیم و اکنون نتایج آن کم‌کم درحال ظهور است و یکی هم که شاید بسیاری با من موافق نباشند، بحث هدفمندی یارانه‌هاست که از سال ۹۰ اجرا شد. در آن زمان هم خیلی‌ها مخالفت کردند که این اتصال بحث عدالت به بحث اصلاح حامل‌های انرژی خودش می‌تواند مشکل‌زا باشد؛ ولی کسی به آن توجه نکرد و عملاً ما رفتیم به سمت اینکه برای حل مشکل انرژی و ایجاد کارایی، قیمت‌ها را بالا بردیم و گفتیم از محل آن یارانه بدهید؛ ولی این یارانه، یارانه‌ای خود تخریب‌گر بود. چون دارد از محل ایجاد تورم اتفاق می‌افتد. وقتی قیمت حامل بالا می‌رود، تورم ایجاد می‌شود و آن تورم، این یارانه‌ای را که شما می‌دهید، مستهلک می‌کند. من حساب کرده‌ام که مثلاً با یارانه ۴۵ هزار تومانی، اگر قبلاً هفت کیلو برنج می‌شد گرفت، اکنون هفتصد گرم می‌توان گرفت و قدرت‌ش به یک‌دهم کاهش پیدا کرده است.

پیشنهاد شد که اگر قرار است ما کار بهتری انجام دهیم که الان هم دنبال آن هستیم، این است که یکپارچگی نظام مالیاتی و حمایتی صورت بگیرد؛ یعنی شما باید از قسمتی مالیات بگیرید و به قسمتی یارانه بدهید و به عبارت دیگر از قسمت پر خون، خون بگیرید و به طرف دیگر تزریق کنید. لذا

ماجرای انرژی و صرفه‌جویی باید در داستان دیگری غیر از این داستان اتفاق بیفتد؛ ولی شما می‌بینید این رویکردی که اتفاق افتاده، رویکردی است که صندوق بین‌المللی پول توصیه کرده که مبنای شما می‌شود دولت کوچک، آزادسازی قیمت‌ها، یارانه‌زدایی و رویکرد بازاری.

حال اگر بخواهیم این سه‌گانه را منظم کنیم، باید گفت که ما برای اصلاح ساختار بودجه، اصلاح رویکردی می‌خواهیم که شما رویکردتان را ببرید به سمت الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت و اقتصاد مقاومتی، نه اقتصاد بازار آزادی که با وضعیت بومی ما در فضای انحصارات، عدم شفافیت و... سازگار نیست و مشکل عدالتی دارد. یک مورد دیگر خود ساختار و روند بودجه‌ریزی است و سومین مورد خروجی سند است.

نکته این است که شاید بخشی از مشکل بین اصلاح روند با سند این است که شما می‌بینید بودجه شما مصوب شده؛ اما سه، چهار ماه طول کشیده که بیاید روی سایت‌ها؛ من بسیار منتظر همین بودجه امسال شده‌ام که پی‌دی‌اف آن با جداولش بیاید و بعد که آمد، دیدیم که مشکلاتی در جداول وجود داشت. ما هیچ قانونی نداریم که سازمان برنامه‌بودجه چه زمانی باید سند بودجه را در سایت خودش بارگذاری کند. تنها کاری که می‌کنند، این است که می‌آیند و عکسش را می‌گذارند و شما می‌بینید که جداول داخل آن نیست و این جداول ممکن است با فاصله‌ای بیاید. حال اگر شما بخواهید از جداول اطلاعات داشته باشید، قاعدتاً شفافیت این است که در دسترس شما باشد و گاهی اوقات در دسترس نیست و تا این جداول بیاید، بسیار طول می‌کشد.

نکته دیگر این است که می‌بینید ما امسال برنامه هفتم‌مان با یک سال تأخیر تازه می‌خواهد مصوب شود. در ساختار قانونی هم نمی‌توان یقنه کسی را گرفت. مثلاً سراغ دولت قبلی بروید و بگویید آن‌ها باید می‌نوشتند؛ چون در قانون است که شش ماه قبل از انقضای برنامه باید این نوشته شده باشد. می‌گوییم پایان دولت قبلی افتاده که انگیزه‌ای برای آن نبوده است و دولت بعدی هم تا بیاید و مسلط شود، طول می‌کشد. لذا در طراحی سیستم، به نحوی بوده که خودش این وقفه‌ها را ایجاد می‌کند. این وقفه‌ها هم

در فرایند برنامه، تکرار شونده بوده است. به نظر من در این بحث روند هم که به آن اشاره کردیم، در اصلاح سندی بحث ساده‌سازی سند مطرح است. همچنین بحث فرایند اصلاح رابطه شرکت ملی نفت و صندوق توسعه در بودجه مطرح است و...

احساس می‌کنم که پروژه اصلاح ساختار بودجه، پروژه سنگینی است که همه ارکان سیاسی اقتصادی را باید درگیر کند و کار خیلی سختی است و به نظر می‌آید اجماع نخبگانی می‌خواهد؛ یعنی باید خیلی‌ها وارد شوند و الان دارد به‌صورت کج‌دار و مریز در لویج می‌آید.

نکته آخر من درباره لایحه است. چیزی که در لایحه عملاً اتفاق افتاده، مثل پرداخت به ذی‌نفع نهایی و شفاف‌سازی معافیت‌های مالیاتی و تعیین بهای تمام‌شده طرح‌ها و مواردی مثل اینکه در لایحه آمده. برخی جاهای آن هم بحث اما و اگر دارد و باید درباره آن‌ها بحث شود؛ مثلاً اصلاح رابطه شرکت نفت و گاز با دولت آمده است، طرح اولیه این بوده که سهم پول‌های نفت در صندوق توسعه برود، صندوق توسعه هم ۲۰ تا ۲۵ میلیارد یورو به دولت بدهد، بعد بانک مرکزی معادل آن را ریال بدهد و این خود حکایتی دارد؛ زیرا عملاً دارید سازمان جدیدی ایجاد می‌کنید که ممکن است تخصص نفتی نداشته باشد. مثل همین کاری که در بودجه آمده بود که ما در تهاتر نفت با نیروهای مسلح گفتیم بودجه نداریم در عوض به شما نفت می‌دهیم که آن را بفروشید و همانند این‌ها که در اصلاح ساختار آمده است و هنوز هم خیلی چکش‌کاری نشده است. ما برای این، نشستی با استادان مختلف داشتیم، ابعاد این امر نقد و گفت‌وگو شد و برخی پیشنهادها هم شد که برای مثال بودجه دو مرحله‌ای شود؛ یعنی یک‌بار کلیات آن مصوب شود و بعد جزئیاتش بیاید، یا ایده‌ای مطرح شد که بودجه به وزارت‌خانه‌ها اختصاص پیدا کند و جزئیاتش هم در مجلس مطرح نشود و هر وزارتخانه‌ای خودش تعیین کند که چقدر می‌خواهد تخصیص دهد. مثلاً وزارت علوم بودجه دانشگاه‌ها را خودش مشخص کند. خود برهم‌زدن این نظم هم سؤال‌برانگیز بود که آیا نظم جدید نظم بهتری خواهد بود؟

ما نتایج برخی اتفاقات را دیدیم مانند اینکه برخی مراکز را که زیر بخش وزارت‌خانه‌ها قرار گرفتند،

نتیجه این بود که ممکن است وضع بدتر شود. به‌طور مثال اگر فضای لابی‌گری از مجلس به وزارت‌خانه‌ها بیاید، آیا نظم آن بهتر می‌شود؟ الزاماً این‌گونه نیست. برخی احکام در این برنامه هفتم آمده است که برای مثال من فهرست‌های آن را هم که در ماده دوازده نوشته بودم، آمده و یک سری اهداف کمی مشخص کرده است که مثلاً سهم بودجه عمرانی ۲۵ درصد شود و بدهی دولت ۴۰ درصد شود. ماده ۱۳ نظم‌بخشی و انسجام بودجه است، ماده ۱۴ روی بحث درآمد نفت و گاز است، ماده ۱۵ رابطه دولت با شرکت ملی نفت است و ماده ۱۶ مدیریت دارایی‌ها و انتقال شفافیت است.

رهیافت‌اندیشه در ماده ۱۶ که بحث مولدسازی در آن مطرح شده، تبصره‌ای می‌گوید منابع حاصل از مولدسازی دستگاه‌های اجرایی در چهارچوب قوانین بودجه مصرف شود. در اینجا فقط منابع حاصل از مولدسازی آمده است؛ اما در بند پ هم درباره مولدسازی گفته و هم درباره فروش آن صحبت کرده است. سؤال این است که چرا در بند ت فقط درآمد مولدسازی مطرح شده است؟

به نظر من خود این در بحث بودجه‌ریزی پارادوکس است. چون وقتی ما گفتیم مولدسازی؛ یعنی اینکه می‌خواهید کاری کنید که منابع کارا باشد و هم چیزی برای دولت داشته باشد و به نفع اقتصاد باشد؛ ولی آن چیزی که در سند دارید، اسمش مولدسازی نیست؛ بلکه واگذاری دارایی‌های سرمایه و... است. خود این، تنش ذاتی دارد که بالأخره الان می‌خواهید بفروشید برای اینکه کسری تراز عملیاتی را جبران کنید؛ فرض کنید شما ۳۰۰ همت کسری تراز دارید که باید یا دارایی‌های‌تان را بفروشید یا اوراق منتشر کنید. اگر می‌خواهید بفروشید، باید پولش را بگیرید و با آن کسری تراز، بودجه جاری را پر کنید و اگر می‌خواهید واقعاً مولدسازی کنید، این مسئله هم تنش‌های خود را دارد.

موادی که در سند آمده، شما با آن اصلاح ساختار را انجام می‌دهید. برای مثال ماده ۱۸ برای کاهش هزینه‌های جاری است و ماده ۹ سازمان‌دهی طرح‌های عمرانی است و ماده ۲۰ مشارکت بخش خصوصی تعاونی است. ماده ۲۱ سند نظام فنی اجرایی یکپارچه است، ماده ۲۲ استانداردهای محیط زیستی

است، ماده ۲۳ مدیریت طرح‌های تملک دارایی سرمایه است، ماده ۲۴ نظم‌بخشی به تعهدات و ماده ۲۵ سامان‌دهی افزایش کارایی و سرمایه شرکت‌های دولتی است. نکته این است که این مواد صرف نظر از آن رویکرد اصلاح ساختار اقتصاد سیاسی است و شما بیشتر می‌گویید که قوانین و مقرراتی می‌خواهیم بگذاریم؛ اما چه کسی می‌خواهد این قوانین را اجرا کند؟ اگر فرض کنیم می‌خواهیم رابطه نفت و بودجه را اصلاح کنیم، وقتی خود سیستم آن را قبول نکند و تعارض منافع وجود داشته باشد، این فقط روی کاغذ می‌ماند.

به نظر بنده یکی از چیزهایی که باید در این سند دیده می‌شد، بحث اصلاح خود فرایند بودجه‌ریزی است؛ یعنی در فرایند بودجه‌ریزی هم شما خیلی چیز خاصی را نمی‌بینید و دغدغه این نبوده است که ما روند بودجه‌ریزی را عوض کنیم. اگر روندی می‌خواهد عوض شود، باید سازمان‌های آن هم عوض شود و قوانین و مقررات آن هم عوض شود و شاخص‌های آن هم تغییر کند. جاهایی آمده است؛ مثلاً ماده ۱۴ وقتی می‌گوید رابطه نفت و بودجه را اصلاح کنیم، ولی با این نوع اصلاح با توجه به عملکرد صندوق توسعه الان ما مدام از بودجه‌های عمرانی زده‌ایم و به صندوق توسعه برده‌ایم. صندوق توسعه هم به بخش خصوصی تسهیلات داده است. آن‌ها هم پس ندادند و عملاً خروجی آن هم خیلی خروجی مطلوبی نبوده است.

پیشنهاد ما این است که به جای اینکه شما بگویید سهم ثابتی از این نفت از صندوق توسعه به سمت دولت برود، بگویید درصدی از درآمدهای شان برود. کاری که باید در صندوق‌های توسعه انجام شود، این است که بخش درآمدی بودجه اصلاح شود، یعنی شما حقوق مالکانه از انفال را بتوانید بگیرید. روشی مبتنی بر درآمد، یعنی مولدسازی ما درواقع این شود؛ یعنی شما پتروشیمی بزنید، پالایشگاه بزنید، پالایشگاه یک درآمد دارد و درصدی از آن را به بودجه ببرید و استفاده کنید، نه اینکه الان دوباره در طرح این باشد که یک رقم ثابت بیاید، حال سؤال اینجاست که اگر نفت را نتوانستید بفروشید چه؟ باید دوباره از صندوق توسعه بگذارید. الان این مشکل نفتی بودن بودجه را عملاً حل نمی‌کند و داخل آن

می‌تواند مشکلات جدیدی را ایجاد کند.

به هر حال کلیت آن در بحث اصلاح ساختار بودجه باید فراتر از برنامه هفتم باشد؛ یعنی شاید یکی از چالش‌های برنامه‌ریزی ما این است که با توجه به مشکلات زمان‌بر بودن تصویب قوانین، برخی قوانین در دل برنامه‌های توسعه می‌آیند و تصویب می‌شوند؛ برای مثال وقتی می‌گویند می‌خواهیم مالیات دریافت کنیم، تا این بخواهد برود و لایحه آن تصویب شود، یک بند داخل برنامه ششم می‌گذارند تا فعلاً مشکلشان حل شود. اگر این چنین شود، بلندمدت فکر نکرده‌ایم. به نظر من باید لایحه‌ای برای اصلاح ساختار داشته باشیم و بدنه کارشناسی روی آن لایحه کار کند. الان ما آمده‌ایم طرح اصلاح ساختار بودجه را به برنامه توسعه وابسته کرده‌ایم و آن هم یک بند آن است و عملاً آن را تقلیل موقعیت دادیم؛ یعنی مطلوب آن است که شما می‌خواهید چیزی بنویسید که آن اتفاقاً بر مبنای این نوشته شود؛ ولی آن خودش را در دل ساختار معیوب قرار داده است؛ یعنی ساختار برنامه‌ای دارد برای بودجه‌ریزی مینا می‌شود که خودش هم دچار مشکل است و می‌خواهد در دل همان برنامه اصلاح ساختار را ایجاد کند. نکته بعدی هم همان‌طور که عرض کردم، بحث تغییر سازمان‌دهی در نظام بودجه‌ریزی کشور است که شما چه کارهایی انجام دهید تا تعارض منافع در آن کم شود و مجلس آن تخصصی شود. این‌ها فراتر از این موارد است؛ یعنی جاهایی عرض کردم حتی اصلاح از سنخ قانون اساسی می‌خواهد که شما برای مثال می‌خواهید سازمان‌هایی را تغییر کاربری بدهید، به‌خاطر همین احساس می‌کنم باید یک مقداری جهت‌گیری در بحث اصلاح ساختار بودجه هم تغییر کند و به سمت این برود که ما اصلاح رویکردی به اضافه اصلاح روند ساختار بودجه‌ریزی و سند بودجه می‌خواهیم و این شاید الزاماتی داشته باشد؛ الزامات سیاسی ممکن است داشته باشد، الزامات قانونی ممکن است داشته باشد و همچنین ممکن است الزامات سازمانی داشته باشد. شاید لازم باشد برخی سازمان‌ها را به هم بزنیم، این روال موجود ثبت‌نام نماینده و سپس رأی‌گیری آن را که خروجی‌اش مجلس غیرتخصصی می‌شود، باید فکری در فضای بحث اقتصاد سیاسی کرد. به‌نظرم ما به شاخص‌هایی

نیاز داریم که دقیقاً مشخص کند، مثلاً اگر بخواهیم به سمت عدالت در بودجه‌ریزی استانی برویم، شاخص‌های آن چه باشد؟ یک زمانی مجلس آمد و شاخص زد و بعد معکوس درآمد سرانه را به عنوان شاخص مطرح کردند، آن وقت سر و صدای نمایندگان جنوبی بلند شد؛ چون درآمد سرانه آن‌ها بالاست، چون نفت در آن منطقه ثبت می‌شود، بعد دیدند که اتفاقاً برعکس است، اگر بگوییم درآمد سرانه آن‌ها بالاست، پس باید بودجه کمتری به آن‌ها بدهیم. شورای نگهبان و مجلس هم قید بحث شاخص‌های عدالت بودجه‌ریزی استانی را زدند که یکی از نقاطی است که به‌نظر بنده در فضای دانشی هم ما بسیار کمتر کار کرده‌ایم. الان فرض کنید بودجه‌ها را باید سرانه بدهیم. برای این کار باید بیشتر بودجه را به تهران و اصفهان و شیراز و مشهد و تبریز بدهیم. اگر سرانه نباید بدهیم، معیارهای آن چیست؟ عدالت جبرانی آن را چه کار کنیم؟ مدت زیادی است که شما بودجه را به شهرهای بزرگ داده‌اید و شهرهای کوچک از بی‌بودجه‌گی رنج می‌برند. چه کار کنیم تا این روند را اصلاح کنیم؟ وقتی شما می‌بینید ۲۰ درصد بودجه نهایتاً بودجه عمرانی است و بقیه آن‌ها بودجه جاری است، بودجه جاری هم عمدتاً براساس سرانه است، پس شهر بزرگ‌تر بیشتر بودجه می‌گیرد و دوباره تراکم بیشتر خواهد بود؛ یعنی به چه طریقی می‌خواهیم آن را حل کنیم؟ باید تحولات رویکردی مثل اینکه از بودجه‌ریزی و برنامه‌ریزی توسعه متوازن بروید به سمت نامتوازن و بازی را بشکنید و گرنه این چاه ویل تهران کل بودجه‌ها را می‌گیرد.

ما پیشنهادی دادیم که عملاً برای برنامه هفتم به جایی نرسید. بحث تمرکز آمایش جمعیت، همین‌طور ترانزیت به‌خصوص درباره تهران که ایده انتقال پایتخت یا حتی پراکنده کردن وزارتخانه‌ها هم مطرح شد که نمونه موفق آن در مالزی اجرا شد. مالزی پایتخت و اداره‌ها را به فاصله ۵۰ کیلومتری منتقل کرد و در خط ده کیلومتری کل وزارتخانه‌های خود را احداث کرد و به بخش خصوصی هم داد و گفت شما این‌ها را احداث کنید و زمین‌های اطراف آن هم برای شما. یک بار جمعیتی را از روی پایتخت قبلی خود برداشتند. در اروپا هم وزارتخانه‌ها را پخش کرده‌اند. الان نیازی نیست که وزارت نفت در تهران

باشد، ببرید در جنوب که نفتان هم آنجاست و وزارت کشاورزی می‌تواند در شمال کشور باشد و بعد اگر حمل‌ونقل سریع دولت الکترونیک هم داشته باشید، دیگر به این تمرکزها نیازی نیست. این‌ها تحولاتی است که من برای یکی از نمایندگان مجلس بعد از زلزله ترکیه فرستادم و ایده را هم گفتم که اگر در تهران زلزله شود، پیش‌بینی می‌شود که بالای چهارمیلیون کشته خواهیم داشت. خسارت‌هایش را هم نمی‌توان جبران کرد و تبعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی خواهد داشت. ایشان به من جواب دادند که این طرح چندین بار در مجلس مطرح شده و جزء اولویت‌های نظام نیست. این تغییر رویکرد به‌نظر من نیاز است، چه در برنامه‌ریزی و چه در بودجه‌ریزی. بعد برویم به سمت اینکه کاری کنیم ساختارهای بودجه‌ریزی به‌صورت کارآمد کار کند و خروجی این نشود که صنایع آبر به کویر برود و مدام مجبور شوید که آب بیاورید و دوباره دچار مشکلات زیست‌محیطی شوید. همین‌طور سند بودجه که عرض کردم به اصلاحات جدی نیاز دارد. این سه مورد چون به‌گونه‌ای درهم‌اند، شما اگر سند بودجه را شفاف و مختصر کنید، شاید آن مشکلات اقتصادی سیاسی بودجه‌ریزی هم کمتر شود و نمایندگان وقت می‌کنند این را بخوانند یا متوجه آن می‌شوند یا رویکرد اصلاح می‌شود. نکته‌ای به‌عنوان جمله آخر این است که اگر بخواهد اتفاق خوبی در بحث اصلاح ساختار بودجه بیفتد، به‌نظر من نقطه شروع آن در نظام علمی ماست؛ یعنی این‌ها دقیق کارشناسی شوند و ایده‌ها مطرح شود و درباره مردم نوعی آگاهی می‌خواهد که با این همراه شوند و بعد ذی‌نفعان سیاسی را هم راستا کند که آن‌ها در این داستان وارد شوند و مقابل آن نایستند؛ چون باید خود مجلس این را تصویب کند و این دوباره خودش محل اشکال است و این کار را بسیار دشوار می‌کند؛ یعنی این می‌شود که به قول کسی که روی شاخه نشسته است، نمی‌آید شاخه را از بیخ ببرد. به‌نظر من تا این اتفاقات نیفتد، خیلی از مشکلات ما پابرجا خواهند ماند و فرایند برنامه‌ریزی و بودجه‌ریزی مدام با مشکلات روبه‌رو خواهد بود و اتفاق خوبی نمی‌افتد. 

چالش‌های موضوع مدیریت دارایی‌های دولت در لایحه برنامه هفتم توسعه



علیرضا تاجه‌بند
دانشجوی دکتری اقتصاد

یکی از مشکلات مهم اقتصادی ساختاری که نظام اسلامی با آن مواجه است، معضل اساسی نظام بودجه‌ریزی یعنی کسری بودجه و به عبارت ساده‌تر غلبه هزینه‌ها بر درآمدهای کشور است که مورد اتفاق مسئولان و کارشناسان اقتصادی کشور است. اهمیت این مشکل در حدی است که مقام‌معمظم‌رهبری از آن به «ام‌الخبائث مشکلات اقتصادی» تعبیر نموده‌اند. (بیانات، ۱۴۰۱/۰۳/۰۴) اهمیت و جایگاه این مسئله سیاست‌گذاران و کارشناسان اقتصادی را برای ایجاد منابع مالی مناسب پایدار برای رفع این مشکل به تلاش و داشته است. یکی از منابع درآمدی که چند سالی است در سطح جهانی موردتوجه دولتمردان قرار گرفته است، استفاده از دارایی‌های موجود نزد هر دولت و تأمین مالی از طریق آن‌ها برای افزایش منابع عمومی دولت و حل مشکل کسری بودجه است. دارایی‌هایی که بعضاً به دلیل گذشت زمان و کار نکردن پروژه مدنظر یا به دلیل نبود اهداف دقیق برای استفاده از منابعی که در اختیار دستگاه مربوطه قرار گرفته، به صورت مازاد و بلااستفاده رها شده است.

همچنین اموالی در اختیار دستگاه‌های دولتی وجود دارند که از ایشان به نحو احسن استفاده نشده و بهره‌وری لازم را نداشته‌اند. علاوه‌براین اموال منقول و غیرمنقول، شرکت‌های دولتی نیز از بخش‌های مهم دارایی‌های دولت‌هاست که در بسیاری موارد بهره‌وری بسیار پایینی را در کارنامه خود ثبت نموده‌اند.

اما این منبع درآمدی با وجود اینکه هم در آموزه‌های اسلامی یکی از منابع مهم درآمدی دولت اسلامی را بهره‌گیری از انفال و دارایی‌های دولت دانسته‌اند (رضایی دوانی، ۱۳۸۷) و هم مزایای متعارفی دارند چون در دسترس بودن دارایی‌های مرتبط، پایداری منابع حاصل از این منبع درآمدی، امکان جلوگیری از هزینه‌های وارده و در آخر رشد اقتصادی متناسب ناشی از آن، در میان دولتمردان کشور تا سالیان سال بسیار بدان‌ها کم‌لطفی شده و از آن استفاده‌ای نمی‌شد و سعی می‌شد با توسل به راهکارهای راحت‌تر مانند فروش نفت خام و نیز در مواردی راهکارهایی تورم‌زا مانند خلق پول، منابعی به‌دست آمده و به بودجه تزریق شود.

اما در سال‌های اخیر با توجه به بروز برخی مشکلات در فروش نفت و وجود ملاحظات قانونی در بحث انجام خلق پول و البته افزایش نسبی آگاهی سیاست‌گذاران و کارشناسان جامعه علمی و اجرایی، دولتمردان نیز به سمت این موضوع رفته‌اند تا با مولدسازی و مدیریت بهینه دارایی‌ها و اموال دولت، منابع درآمدی چشمگیری را برای دولت ایجاد نمایند و کشور را از گرفتاری در دام کسری بودجه رهایی بخشند.

در ماه‌های اخیر، دولت لایحه برنامه پنج‌ساله هفتم توسعه (۱۴۰۶-۱۴۰۲) را پس از طی فرایندی طولانی به مجلس تقدیم کرد که یکی از موارد مطرح‌شده در آن، با بحث حاضر مرتبط است. دولت در ماده ۱۶ در فصل ۳ لایحه برنامه پنج‌ساله هفتم توسعه یعنی اصلاح ساختار بودجه به موضوع مدیریت دارایی‌های دولت و ارتقای شفافیت دارایی دستگاه‌های اجرایی پرداخته است و در بندهای مختلف درباره ابعاد متعدد آن نکاتی را تبیین نموده است.

شایان ذکر است که ناظر به موارد ذکرشده درباره مدیریت دارایی‌های دولت در لایحه پیشنهادی دولت برای برنامه هفتم توسعه، باوجود صحیح‌بودن اصل این مسیر و رویکرد به دلیل فواید زیاد آن برای دولت و عموم جامعه، در برخی بندهای این لایحه مطالبی مطرح شده که به‌نظر می‌رسد ممکن است در صورت اصلاح‌نشدن آن‌ها، چالش‌هایی را در مسیر مدیریت دارایی‌های دولت ایجاد کند و نهایتاً غلبه این چالش‌ها بر فواید این راهبرد صحیح و اصولی، فرصت مدیریت دارایی‌های دولت یا به اصطلاح مولدسازی آن‌ها را به حاشیه برده و آن را به تهدیدی برای دولت و جامعه تبدیل کند. در ادامه به اهم این موارد اشاره خواهد شد.

در بند پ ماده ۱۶ درباره روش‌های مدیریت دارایی‌های دولت این‌گونه نوشته شده است: «وزارت امور اقتصادی و دارایی مکلف است ضمن رصد، شناسایی، مستندسازی، آماده‌سازی و پایش اموال غیر منقول نسبت به فروش اموال غیرمنقول مازاد دولتی یا مولدسازی آن‌ها از طریق تغییر کاربری، فروش، اجاره معاوضه و تهاتر با دستگاه‌های غیردولتی یا بخش خصوصی، تبدیل به احسن کردن، ترهین، توثیق، انتشار اوراق مالی اسلامی به پشتوانه دارایی‌ها، ایجاد صندوق‌های املاک و مستغلات، نوسازی و بهینه‌سازی با مشارکت بخش غیردولتی اقدام نماید.» درباره این بند نکته‌ای شایان ذکر است و آن اینکه کلمه «فروش» در متن فوق دوبار تکرار شده، یکبار به‌عنوان راهکاری مجزا درباره اموال غیرمنقول مازاد دولتی و یکبار هم به‌عنوان یکی از راهکارهای مولدسازی آن اموال که به‌نظر می‌رسد تکرار آن اضافی است و نباید کلمه «فروش» در بخش راهکارهای مولدسازی که ماهیتاً درباره راهکارهای غیر از فروش است، تکرار شود.

البته در همین جا باید گفت یکی از مسائلی که در فضای اجرایی این سال‌ها درباره مدیریت دارایی‌های دولتی دیده شده و اتفاقاً دولت در بخش مدیریت اموال خود باید از آن برحذر باشد و متأسفانه این تکرار واژه «فروش» احتمال وجود آن در بدنه اجرایی و اندیشه کارگزاران را در ذهن متبادر می‌کند، چند مورد است: تمرکز بالای دولت بر راهکار فروش، واگذاری اموال و دارایی‌های خود، بی‌توجهی و رغبت‌نداشتن به استفاده از دیگر شیوه‌های مولدسازی دارایی‌ها نظیر بهره‌گیری از عقود اسلامی، اوراق پشتوانه دارایی، وثیقه‌گذاری، انواع شیوه‌های مشارکتی مانند (قراردادهای ساخت، بهره‌برداری و واگذاری)، انتقال اموال بین دستگاه‌های دولتی و هر روشی که لزوماً به انتقال مالکیت اموال و دارایی‌های دولت نیاز نداشته باشد. علت این توصیه به دولت این است که با غلبه و تداوم رویکرد فروش دارایی‌های دولتی و بی‌توجهی به سایر روش‌ها، به اصطلاح از دولت جز پاره‌استخوانی بدون گوشت باقی نمی‌ماند.

در انتهای بند پ ماده ۱۶ نیز به ترکیب هیئت‌عالی مولدسازی و وظایف آن‌ها اشاره شده است که به‌نظر می‌آید که ساختار طراحی ممکن است به تعارض منافع دچار باشد و کل پروژه مولدسازی و مدیریت دارایی‌های دستگاه‌های اجرایی را منحرف کند؛ چون اولاً تعداد اعضای دولتی در این ترکیب بر سایر گروه‌ها غلبه دارد و ثانیاً در این ترکیب علاوه‌بر معاون اول رئیس‌جمهور به‌عنوان بالاترین پست اجرایی دولت بعد از رئیس‌جمهور، نیازمند افراد سطح بالایی از قوای دیگر و البته سایر نهادهای تأثیرگذار هستیم. ثالثاً ترکیب فعلی ممکن است خلأهای اجرایی در دو حوزه اقتصادی و فرهنگی داشته باشد. در نتیجه پیشنهاد می‌شود ساختار هیئت‌عالی مولدسازی تغییر کند و در سه لایه به این تفکیک تنظیم شود: ۱. هیئت‌امنای سیاست‌گذار کلان حوزه مدیریت دارایی‌های دولت متشکل از نماینده رهبری، معاون اول رئیس‌جمهور، نایب‌رئیس مجلس و معاون اول رئیس قوه قضائیه ۲. هیئت‌مدیره اقتصادی-فرهنگی برای تعیین ضوابط و چهارچوب و آیین‌نامه اجرایی حاکم بر مدیریت دارایی‌های مازاد دولت متشکل از وزرای اقتصاد، راه‌وشهرسازی، نفت، نیرو، کشور، رئیس سازمان برنامه و پنج نفر از نمایندگان قوه مقننه و دو نفر از نمایندگان قوه قضائیه و همچنین یک نفر از شورای عالی انقلاب فرهنگی و یک نفر از سازمان تبلیغات اسلامی ۳. هیئت عامل حرفه‌ای متشکل از مدیران اقتصادی خوش‌نام و کارآمد برای مدیریت مناسب دارایی‌های دولت.

مشکل دیگر این لایحه در بخش مدیریت دارایی‌های دولت در بند ت ماده ۱۶ وجود دارد؛ آنجا که وضعیت تخصیص منابع حاصل از مولدسازی دارایی‌های دولت را مشخص می‌کند که باید صرفاً در مسیر طرح‌های تملک دارایی‌های سرمایه‌ای هزینه شود. در اینجا این سؤال مطرح می‌شود که چرا در ابتدای این بند فقط گفته شده است

منابع حاصل از مولدسازی دارایی‌های دولت و از منابع حاصل از فروش دارایی‌های دولت صحبتی نشده است؟ این اتفاق می‌تواند این تصور را ایجاد کند که دولت برای تخصیص منابع حاصل از فروش در مسیر طرح‌های زیربنایی تمایلی ندارد و می‌خواهد آن منابع را خرج نیازهای جاری خود کند که این مسیر بسیار خطرناکی است؛ چون دولتی که به استفاده از منابع فروش دارایی‌ها در مسیر نیازهای جاری خود عادت کند و از آن منابع برای توسعه امکانات زیربنایی و درنهایت خلق مجدد ارزش جدید اقتصادی استفاده نکند، روزی که اموال و دارایی‌هایش به انتها برسد، با بحران مالی جدی مواجه می‌شود.

در راستای طرح مسئله فوق، در ادامه بند ت می‌توان برای مدیریت بهتر فضای مدیریت دارایی‌ها و استفاده بهتر از منابع مالی حاصل از این مولدسازی و فروش دارایی‌های دولت، پیشنهاد انجام دو کار را ارائه کرد:

۱. تشکیل «صندوق ثروت ملی» برای مدیریت و مولدسازی اموال و دارایی‌های منقول (ماشین‌آلات و...) / غیرمنقول (املاک و منابع طبیعی اعم از نفت، معدن و زمین و...) و نقد/ غیرنقد دولت با اهداف توسعه‌ای/ تثبیتی/ بین‌نسلی.

۲. ایده تشکیل بانک / شرکت سرمایه‌گذاری پیشرفت ایران ذیل صندوق ثروت ملی برای مولدسازی ظرفیت‌ها و منابع مالی (نقدی/ غیرنقدی) موجود در صندوق در راستای تحقق پروژه‌های مهم و زیربنایی کشور و رسته‌های دارای مزیت مناسب.

در ادامه قبل از ورود به ماده ۱۷، پیشنهاد می‌شود بند دیگری به ماده ۱۶ اضافه شود برای تکمیل ساختار مدیریت دارایی‌های دولت به شکل جامع و دقیق با این مضمون: تدوین «لایحه/ طرح جامع مدیریت اموال و دارایی‌های دولت» با لحاظ جامعیت در سه بخش هدف (اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی)، روش (عدم انحصار روش مولدسازی در فروش دارایی‌ها و استفاده از انواع مختلف روش‌های مولدسازی از جمله حفظ مالکیت دارایی‌ها و واگذاری مدیریت بهره‌برداری از آن‌ها به مردم و بخش خصوصی) و زمان (برنامه مرحله‌بندی‌شده و عدم تأخیر در اجرا به بهانه شناسایی‌نشده کامل و البته دوری از شتابزدگی در اجرا) تا پایان سال اول برنامه.

در انتها لازم است نکته مهمی به‌صورت کلی درباره یکی از عناوین به‌کاربرده‌شده در این بخش از برنامه بیان شود و آن اینکه از آنجا که لایحه برنامه هفتم توسعه باید با بهره‌گیری از ظرفیت کل نهادها و بخش‌ها و ابزارهای موجود در کشور برای توسعه مناسب کشور برنامه ارائه دهد، لذا نباید در ماده ۱۶ مدام از لفظ مدیریت دارایی‌های «دولت» استفاده کرد و در بندهای مختلف فقط برای آن برنامه‌ریزی کرد؛ بلکه باید برای توسعه کل کشور، روی کل دارایی‌های کشور و نه فقط دارایی‌های دولت حساب و برنامه‌ریزی کرد. لذا پیشنهاد می‌شود در این ماده از لایحه برنامه هفتم توسعه و بندهای مختلف آن و همچنین مطالبی که در سطور فوق اشاره شد، به‌جای عبارت مدیریت دارایی‌های دولت، از عبارت مدیریت دارایی‌های ملی/ کشور استفاده کرد تا در نتیجه این تغییر، قواعد و ضوابط ماده ۱۶ اعمال گردد که درباره مدیریت بهتر دارایی‌هاست، نه فقط برای دارایی‌های دولت، بلکه بر سایر اموال و دارایی‌های حاکمیتی که در سایر قوا، نهادها و بخش‌های لشکری و کشوری مختلف وجود دارد و از ظرفیت کل کشور برای توسعه آن در برنامه هفتم استفاده گردد. *

منابع

۱. رضایی دوانی، مجید، ویژگی‌های منابع مالی دولت اسلامی و اثر آن بر سرمایه‌گذاری اقتصادی، پژوهشنامه مالیات، ج ۱۶، شماره ۱، ۱۳۸۷.

۲. بیانات مقام معظم رهبری در دیدار با نمایندگان مجلس، ۱۴۰۱/۳/۴.



این هدف مورد قبول همهٔ آحاد ملت ایران است. کشوری آباد داشته باشیم، ملتی آزاد و سربلند داشته باشیم، از ظرفیت‌های ملی خودمان به‌خوبی استفاده کنیم، بتوانیم پیشرو باشیم، پرچم عدالت اجتماعی را در دست داشته باشیم، پرچم ایمان اسلامی را در پیشاپیش همهٔ ملت‌های مسلمان به دوش بگیریم؛ این چیزی است که همهٔ ملت ایران طالب و عاشق آن هستند و می‌توانیم به این هدف دست پیدا کنیم؛ هم شناخت ظرفیت‌های ملی به ما این امید را می‌دهد، هم تجربه‌ها این را تأیید می‌کند.

بیانات مقام معظم رهبری

در اجتماع زائران و مجاوران حرم مطهر رضوی

۱۳۸۶/۰۱/۰۱

مبادلات تهاتری و مقابله با سلطه دلار



سید حسین حسینی
دانشجوی دکتری اقتصاد

همان‌طور که در یادداشت «نوع ارز در جریان در نظام ارزی کشور» اشاره شد،^۱ در پاسخ به این سؤال که «آیا می‌توان هر نوع ارزی را به‌عنوان ارز مرجع در نظام ارزی پذیرفت و ملاک و معیار پذیرش و رواج هر ارز در نظام ارزی چیست؟» گفته شد که در نظام ارزی نمی‌توان بر ارز خاصی تأکید کرد؛ بلکه مهم آن است که نوع ارز در جریان به‌گونه‌ای باشد که از «کاهش ارزش ذخایر ارزی» و «سلطه ارز واحد بر اقتصاد» کشور جلوگیری کرد. با نگاهی به وضعیت موجود نظام ارزی مشاهده می‌شود که این وضعیت، از الگوی مطلوب این حوزه فاصله زیادی دارد. اگرچه طبق آمارها سهم دلار آمریکا به‌ویژه در معاملات خرید ارز بابت واردات بسیار اندک است و سهم بازار اسکناس دلار از کل معاملات ارزی کشور کمتر از ۵ درصد برآورد می‌شود، متأسفانه با وجود اندک بودن دو سهم مذکور، دلار همچنان نقش مهمی در نظام ارزی کشور ایفا می‌کند و اقتصاد کشور به دلار و تحولات و نوسانات آن وابسته است.

یکی از راهکارهای کاهش این فاصله و نزدیک‌شدن به الگوی مطلوب، کاهش نقش دلار در تجارت بین‌الملل از طریق «مبادلات تهاتری یا پایاپای» است. این امر از طریق تجارت کالا و خدمات ذیل «اتاق‌های تسویه پایاپای دو یا چندجانبه» صورت می‌پذیرد.

با اجرای روش تهاتری، فعالیت‌های اقتصادی و معامله‌های بازرگانی از راه‌گردش اعتبار بین اعضا تحقق یافته و دیگر به عبور از تنگنای محدود نقدینگی و مشکلات ناشی از آن نیاز نخواهد بود. این امر به کاهش ریسک مشکلات ناشی از تحریم بانکی توسط نهادهای بین‌المللی از طریق ایجاد کانال امن و بدون ارتباط با نظام‌های مالی تحت کنترل غرب، حل چالش نقل‌وانتقال ارز خارجی، بی‌نیازی از سیستم سوئیفت، کاهش هزینه‌های انتقال ارز مانند تبدیل و حواله ارز و کارمزد بانکی، کاهش ریسک ارزی کشور، تسهیل و تنوع در روش‌های پرداخت تجارت خارجی و مدیریت نرخ انواع ارز در بازار منجر خواهد شد.

در این‌باره تداوم طراحی و عملیاتی‌کردن مدل‌های تهاتری در تمام بخش‌ها از جمله ساختمانی، گردشگری، کشاورزی یا صنعتی به نحو کافی امری ضروری به‌نظر می‌رسد؛ چون سیستم بازار تهاتر فقط به مبادله کالا مربوط نیست؛ بلکه خدماتی نظیر حمل‌ونقل، صدور خدمات فنی و مهندسی، ساختمانی و کشاورزی از راه این بازار امکان‌پذیر است.

هم‌اکنون برخی کشورها از این روش در تعاملات خود بهره می‌برند. بیشترین اقدامات انجام‌شده در حوزه معاملات پایاپای توسط کشور چین صورت گرفته است؛ دومین اقتصاد بزرگ جهان که طبق پیش‌بینی‌ها تا سال ۲۰۴۰ اقتصاد سه‌برابر بزرگ‌تر از اقتصاد آمریکا خواهد داشت. ژاپن، عربستان سعودی، امارات متحده عربی، کشورهای شورای همکاری خلیج فارس، پاکستان، برزیل، ایتالیا، کره جنوبی، کره شمالی و روسیه از جمله دیگر کشورهایی هستند که اتاق‌های تسویه پایاپای فعال بین یکدیگر دارند. چین در این زمینه در حال ایجاد شهری مختص به فعالیت‌های تهاتری است و ترکیه نیز در حال راه‌اندازی مرکز تهاتر جهانی در شهر استانبول است.

در روش تهاتری معادله‌ها براساس مبادله مستقیم کالا یا خدمات یک‌طرف با کالا و خدمات طرف دیگر بدون

دخاله ارز انجام می‌شود. در این روش پس از توافق بین حاکمیت‌های دو کشور، نهاد مالی ویژه‌ای توسط هریک از دو کشور شکل می‌گیرد. این نهاد که وظیفه تشکیل دو حساب ویژه واریز و برداشت را برعهده دارد، عملیات حسابداری و مالی، فرایندهای تجاری و بازرگانی و ارائه خدمات اعتباری اعم از اعتبار اسنادی (LC) بین دو کشور در حوزه تجارت خارجی را به‌عنوان کارگزار از سوی دولت متبوع خویش مدیریت می‌کند.

در اتاق‌های تسویه پایاپای هیچ تراکنشی بین دو کشور اتفاق نمی‌افتد و عملاً یک کار حسابداری در جریان مبادلات انجام می‌شود و بدون نیاز به ارزهای جهان‌روا مبادلات بین کشورها سامان‌دهی می‌شود؛ بنابراین در اتاق تسویه پایاپای یک حساب واریز در داخل کشور و حساب برداشت در کشور مقابل افتتاح می‌شود. عملیات حسابداری برای این حساب ویژه براساس دارایی ارزشمند باثباتی مانند طلا، دلار یا نفت خام انجام می‌شود.

مبنا قراردادن طلا یا نفت به‌عنوان مقیاس ارزیابی، به‌منظور جبران ضرر هریک از کشورها در صورت سقوط ارزش پول ملی کشور دیگر اهمیت می‌یابد. ضمانت جبران کاهش ارزش پول موجود در هریک از حساب‌ها برعهده دولت‌هاست، نه بازرگانان؛ زیرا قیمت قطعی معامله و نرخ تبدیل ارز در زمان تشکیل اعتبار اسنادی به‌صورت قطعی محاسبه می‌شود.

در صورتی که بازرگانی بخواهد از کشور مقابل کالایی خریداری کند، صرفاً با مراجعه به اتاق تسویه پایاپای، اعتبار اسنادی دریافت کرده و می‌تواند از کشور مذکور کالایش را خریداری و حمل نماید. وجه معامله را نیز به حساب اتاق واریز می‌کند. در سوی دیگر، اگر تاجر کشور هدف بخواهد کالایی بخرد، با مراجعه به اتاق تسویه پایاپای در کشور خویش، کالایش را خریده و وجه معامله را به حساب اتاق مذکور واریز می‌کند. از سوی دیگر، در صورتی که دو بازرگان از دو کشور مختلف بخواهند کالاهای خویش را با یکدیگر معاوضه کنند، ذیل مکانیزم‌های این اتاق این کار صورت می‌پذیرد. در نهایت اتاق‌های بین دو کشور از طریق برقراری تعادل مالی بین خود، تسویه را انجام می‌دهند.

هم‌اکنون در ایران ۲۵ تا ۳۰ درصد تجارت جهانی به شیوه تهاتر انجام می‌شود. بیشترین رغبت برای تهاتر نیز از سوی فعالان بخش خصوصی بوده است؛ زیرا هزینه‌های اجرایی را برای آن‌ها کاهش می‌دهد. از سال ۱۴۰۰ تاکنون بخش خصوصی توانسته است معادل پنج میلیارد دلار محصولات معدنی را در مقابل ماشین‌آلات تهاتر کند. در سال ۱۴۰۱ نیز این بخش توانسته هفت میلیارد دلار واردات در مقابل صادرات را بر پایه تهاتر به انجام برساند.

همان‌گونه که گذشت، مبادلات تهاتری در عمل توانسته بخشی از نقش دلار در عرصه تجارت بین‌المللی را برعهده بگیرد و از سلطه آن در این عرصه بکاهد. حجم مبادلات تهاتری انجام‌شده اگرچه مسرت‌بخش است، کافی نیست و باید درباره سایر کالاهای تجاری کشور نیز پیگیری شده و به انجام برسد؛ محصولاتی مثل خشکبار و علی‌الخصوص نفت که متأسفانه عمده وصولی‌های آن به‌صورت نقد انجام می‌شود. ❖

منابع

- خاشعی ورنامخواستی، وحید، مصطفی گوهری‌فر، زهره دهدشتی شاهرخ و ولی‌الله سیف، (۱۴۰۰). واکاوی آینده نظم پولی جهانی و تأثیرات آن بر نظام بانکداری بین‌الملل ایران، پژوهش‌های مدیریت منابع سازمانی، دوره ۱۱، شماره ۲.
- بی‌نام، اظهارنظر کارشناسی درباره «طرح حذف دلار از معاملات بین‌المللی»، (۱۳۹۸). گزارش معاونت پژوهش‌های اقتصادی مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی؛ دفتر مطالعات اقتصادی، دوره دهم، سال سوم، شماره ثبت: ۵۵۸، شماره مسلسل: ۲۲۰۱۶۴۸۴
- دژمان، محمدامین. اتاق تسویه پایاپای راه‌حل بی‌اثر کردن تحریم‌های بانکی، خبرگزاری مهر، ۹ آذر ۱۳۹۹، یادداشت: <https://www.mehnews.com/xT796>
- خاندوزی، احسان. استفاده از تهاتر در تجارت خارجی، خبرگزاری صداوسیما، ۱۰ مرداد ۱۴۰۲، کد خبر: ۳۹۳۳۰۰۷ <https://www.iribnews.ir/00GV9B>
- ۱. این یادداشت در تارنمای اندیشکده رهیافت به آدرس <http://rahyafit.ir> منتشر شده است.

سیاست تغییر وجه‌الحدیث

◆ نگاهی چندسویه به رابطه ایران و عربستان

◆ گفت‌وگو با دکتر محمدصادق کوشکی

◆ بازدارندگی در دیپلماسی ایران بعد از انقلاب؛ موانع و چالش‌ها

◆ یادداشتی از سعید منصوریان

◆ گفتمان سیاسی؛ مقدمه‌ای برای اقناع افکار عمومی

◆ یادداشتی از سعید سالاری

◆ آینده جمهوری اسلامی ایران در نظام بین الملل چندقطبی

◆ گفت‌وگو با دکتر روح‌الامین سعیدی

◆ تأملی درباره ابعاد مختلف اعتراض سیاسی به مثابه کنشی اجتماعی

◆ یادداشتی از مصطفی سمیعی

◆ مهندسی شناخت در ارتباطات سیاسی

◆ یادداشتی از یوسف اسمعیل زاده

◆ چالش‌های اجرایی سازی مشارکت مردم در عرصه حکمرانی

◆ گفت‌وگو با دکتر مسلم آقایی طوق

◆ درآمدی بر مبانی و مراحل تقریب مذاهب اسلامی

◆ یادداشتی از محمد جواد رضائی

رهیافت‌ان‌پیشه با توجه به شکل‌گیری توافقات و بازگشایی سفارت‌خانه‌های ایران و عربستان و اینکه عربستان داعیه نفوذ سیاسی و اقتصادی بالایی در جهان عرب دارد و همین‌طور ایران نیز به دنبال نفوذ عمیق در جهان اسلام است، این توافق تا چه حد می‌تواند توافق واقعی باشد و تا چه حد می‌تواند توافق صوری باشد؟

در ابتدا بهتر است توضیح دهیم چه شد که این توافق برای احیای روابط اتفاق افتاد. بن سلمان جوان‌ترین و بی‌تجربه‌ترین و به‌نوعی خام‌ترین سیاست‌مدار ارشد سعودی در طول تاریخ این کشور است. قبلاً حکمرانان سعودی افرادی بودند که میانگین سنی بالای شصت سال داشتند. تجارب و رفتارهایشان ناشی از تجربه‌های اجرایی بود؛ اما روی کار آمدن بن سلمان کاملاً متفاوت از گذشته بود. بن سلمان با به‌هم‌زدن بازی قدرت در خاندان آل سعود به قدرت رسید و عملاً سکان‌دار این کشور شد در حالی که نگرشی به‌شدت تهاجمی و روایتی کودکانه از مسائل منطقه‌ای داشت. مقارن با این مسئله، ما با حاکمیت ترامپ در آمریکا مواجه بودیم که او و تیمش با درکی که از منافع آمریکا داشتند، از ماجراجویی‌های بن سلمان استقبال کردند. چون این ماجراجویی‌ها در آن مقطع آورده‌های زیادی برای آمریکایی‌ها داشت. یکی از این دستاوردها، انعقاد قراردادی سنگین به مبلغی بیش از شصت میلیارد دلار بین عربستان و آمریکا بابت خرید سلاح بود. در آن مقطع سعودی‌ها در بحران سوریه یک طرف ماجرا بودند و جنگ با یمن را آغاز کرده بودند. در عراق هم به دنبال سرنگونی دولت قانونی عراق بودند و علیه دولت عادل عبدالمهدی به‌شدت فعالیت می‌کردند و در لبنان نیز به دنبال این بودند که با همکاری آمریکایی‌ها، رژیم صهیونیستی و فرانسه، حزب‌الله را به‌شدت منزوی کنند و حتی اگر بتوانند، ضربات کاری به آن وارد کنند. در چنین اوضاعی، سعودی‌ها نگاه خصمانه خود به جمهوری اسلامی را هم شدت بخشیدند و در رسانه‌ها و در همه عرصه‌ها، مواضع خصمانه‌ای علیه جمهوری اسلامی در پیش گرفتند؛ مثلاً افزایش حمایت از گروه‌های تروریستی تکفیری که در نقاط مرزی و درون ایران فعال شده بودند یا افزایش حمایت از مخالفان ج.ا.ا در خارج از کشور و... .

در این اوضاع بحث حمله به سفارت عربستان در تهران پیش آمد که مسئله‌ای کاملاً مشکوک بود. متأسفانه دولت وقت ایران هم برای باج‌گیری‌های سیاسی از رقبای سیاسی مایل بود این اتفاق رخ دهد؛ یعنی حرکت اعتراضی که دو، سه روز مقابل سفارت عربستان در تهران جریان داشت (در اعتراض به اعدام شیخ باقر النمر)، منجر به حمله به سفارت شد. اما واقعیت این نبود و داده‌های دقیقی وجود دارد که نشان می‌دهد سعودی‌ها از این حمله مطلع بودند و به همین علت، روزی که حمله اتفاق افتاد، سفارت عربستان تخلیه شده بود. حتی اسناد و مدارکی هم در سفارت‌خانه وجود نداشت و از درب دیگر همه چیز تخلیه شده بود و کسانی که حمله را انجام دادند، از معترضین نبودند. حال این مسئله‌ای است که بعدها رمزگشایی خواهد شد؛ یعنی حرکتی بود که به نوعی سعودی‌ها سامان دادند. متأسفانه دولت وقت هم این حرکت سعودی‌ها را پشتیبانی کرد و این حرکت را به نیروهای انقلابی نسبت داد و از این طریق خواستند رقبای سیاسی خودشان را از میدان به در کنند. این ماجرا بهانه‌ای برای قطع روابط دو کشور شد. در آن مقطع، سعودی‌ها از آمریکا و رژیم صهیونیستی به‌طور جدی خواستار حمله به ایران شدند. یعنی در سال‌های ۹۵ و ۹۶ شمسی سعودی‌ها به جد می‌گفتند که مذاکره با ایران (چون در آن مقطع بحث برجام مطرح بود)، فایده نداشته، پس به ایران حمله کنید. آمریکایی‌ها نمی‌پذیرفتند؛ چون منافعشان ایجاب نمی‌کرد که حمله کنند. سعودی‌ها حتی کلیپ‌هایی می‌ساختند که نشان می‌داد نظامیان آن‌ها میدان آزادی را گرفته‌اند و در میدان آزادی تصاویر بن سلمان و پرچم سعودی به اهتزاز درآمده است. (این کلیپ‌ها را در فضای مجازی منتشر می‌کردند) در آن مقطع آمریکایی‌ها از دخالت سعودی در بحران‌های منطقه، حمایت جدی کردند و به همین علت سعودی‌ها در یمن، سوریه، لبنان و عراق حرکت تهاجمی خود را ادامه دادند. نتیجه این شد که شورش‌هایی که به تحریک سعودی‌ها در عراق رخ داد، به سرنگونی دولت عادل عبدالمهدی منجر شد و دولتی که به جای آن روی کار آمد، کاملاً آشکار همراه و هماهنگ با آمریکایی‌ها و مخالف محور مقاومت بود. این رویداد سعودی‌ها را دلگرم کرد که روند تهاجمی را ادامه دهند و در تمام این مدت، یعنی از سال ۲۰۱۱ به بعد، دستگاه رسانه‌ای آل سعود و متحدانش، بی‌وقفه تبلیغات مسموم خودشان را علیه جمهوری اسلامی منتشر می‌کردند.

البته حمایت جدی اپوزیسیون ایران را از سوی سعودی‌ها هم شاهد بودیم؛ پشتیبانی از شبکه‌ای مثل اینترنت‌شال و حتی حمایت‌های جدی از سایر اپوزیسیون ایران به‌ویژه مجاهدین خلق. این موارد نمونه‌هایی از اقدامات خصمانه سعودی‌ها بود. به تدریج با گذشت زمان، فضای منطقه روشن کرد که اقتدار از آن کیست. در مسئله سوریه، سعودی‌ها به پیروزی نرسیدند. در لبنان، شکست خوردند. اجرای طرح منزوی کردن حزب‌الله از سوی سعودی، آمریکا، رژیم صهیونیستی و فرانسه به هیچ نتیجه‌ای نرسید. در یمن شکست خوردند. در عراق با روی کار آمدن دولت سودانی روند چهارگانه شکست سعودی‌ها کامل شد. در چنین اوضاعی دولت بایدن هم که بعد از ترامپ آمده بود، با رفتارهای تهاجمی سعودی‌ها موافق نبود. دولت بایدن اعتقاد داشت رفتارهای تهاجمی سعودی‌ها علیه محور مقاومت، هزینه‌های آمریکا را در منطقه افزایش می‌دهد و به منافع آمریکا در منطقه کمکی نخواهد کرد و سعودی‌ها باید بپذیرند در سناریوی آمریکا بازی کنند اما سعودی‌ها زیر بار نرفتند، در نتیجه



گفت‌وگو با

دکتر محمد صادق کوشکی

عضو هیئت علمی دانشکده حقوق و علوم سیاسی
دانشگاه تهران

نگاهی چندسویه

به رابطه ایران و عربستان

اختلافات به حدی رسید که آمریکایی‌ها تصمیم گرفتند سعودی‌ها را تنبیه کنند. در سخت‌ترین اوضاع جنگ سعودی‌ها با مردم یمن، آمریکایی‌ها پشتیبانی تسلیحاتی‌شان از سعودی را کاهش دادند و همین امر سعودی‌ها را به نقطهٔ شکست رساند. یعنی سعودی‌ها مجبور شدند برای خرید موشک‌های سامانه‌های پدافند ضد هوایی پاتریوت، در دنیا دوره بپیفتند و از کشورهای واسط به دو، سه برابر قیمت خرید کنند که باز هم موفق نبودند. سعودی‌ها از خشم آمریکا خیلی آسیب دیدند؛ چون آمریکا تصمیم گرفته بود آن‌ها را تنبیه کند تا دیگر خارج از سناریوی آمریکا بازی نکنند. در چنین اوضاعی بود که مذاکرات ما و سعودی‌ها سه سال در عراق دنبال می‌شد و نتیجه‌ای نداشت. ما به احیا و بهبود روابط مایل بودیم، آن‌ها مایل نبودند. فضا به سمتی رفت که در سوریه، لبنان، عراق و یمن برنده مشخص شد و حتی رژیم صهیونیستی هم حاضر نبود که در راستای کمک به سعودی گامی بردارد. یعنی سعودی‌ها برای بهبود روابط با رژیم صهیونیستی هر اقدامی انجام دادند؛ اما صهیونیست‌ها می‌گفتند ما برای فشار بر ایران حرکتی به نفع شما انجام نخواهیم داد. در اینجا سعودی‌ها دو حرکت را طراحی کردند تا به خیال خودشان به رژیم صهیونیستی و آمریکا فشار بیاورند و به آن‌ها اعلام کنند که چون شما از پشتیبانی نکردید، پس ما با دشمنان شما ارتباط برقرار می‌کنیم. گام اول نزدیک شدن به چین بود و خرید تسلیحات از آن. گام دوم، نزدیک شدن به ایران و احیای روابط با ایران. به همین خاطر هم شاهد بودیم که چین بین ما و سعودی‌ها واسطه شد. در اینجا سعودی‌ها علی‌رغم خصومت، نفرت و رقابت‌شان با ما مجبور شدند به این نتیجه برسند؛ یعنی دیدند رژیم صهیونیستی و آمریکا آن‌ها را در انزوا قرار داده‌اند، پس باید دری را روی خودشان باز کنند که این باز شدن در، از آن طرف به اسرائیل و آمریکا فشار بیاورد و به نوعی، آمریکا و اسرائیل تنبیه شوند. به همین خاطر، آن‌ها سیاست نزدیکی به چین، توسعهٔ روابط با چین و نزدیک شدن به ایران را در حد احیای سفارت‌خانه‌ها در پیش گرفتند. با این سیاست آن‌ها امیدوار بودند روابطشان با آمریکا و رژیم صهیونیستی دوباره صمیمانه شود. این که سعودی‌ها برای بهبود رابطه با ج.ا.ا پیش قدم شدند، آن هم با وساطت چین، برای فشار به آمریکا و رژیم صهیونیستی بود. به همین خاطر، در همان مقطع ادامهٔ روابطشان با رژیم صهیونیستی را هم متوقف کردند. یعنی روند ایجاد روابط با رژیم صهیونیستی را متوقف کردند و به جای آن بحث احیای روابط با جمهوری اسلامی را دنبال کردند.

در ماه‌های اخیر شاهدیم که آمریکایی‌ها فشارشان را بر آل سعود بیشتر کردند و به آنها هشدارهای سنگین دادند و به همین خاطر، سعودی‌ها روند نزدیکی به سوی چین و ایران را کندتر کردند؛ آمریکایی‌ها فشار را بیشتر کردند تا تکلیف آل سعود روشن شود و بداند بازیگر کدام سناریو باشد!

طبیعی است که سعودی‌ها مجبورند در سناریوهای آمریکا بازی کنند. آمریکا قدرت مسلط در عربستان است. آمریکایی‌ها اگر اراده کنند، بن سلمان یک روز هم در عربستان باقی نخواهد ماند. بن سلمان بعد از ماجرای خاشقچی، فشار آمریکایی‌ها را تجربه کرد. یعنی در آن مقطع آمریکایی‌ها به بن سلمان هشدار دادند اگر بخواهد به حرکت‌های شبیه قتل خاشقچی ادامه دهد، نه تنها از او دفاع نمی‌کنند، بلکه او را حذف خواهند کرد. بن سلمان از سوی آمریکایی‌ها بر سر مسئلهٔ خاشقچی تنبیه شد؛ چون این اقدام او برای واشنگتن هزینه داشت. الان آمریکایی‌ها فشار را بیشتر کرده‌اند و جالب است که سعودی‌ها سرعت بهبود رابطه با ما را کاهش داده و دوباره به سراغ روند توسعهٔ روابط با اسرائیل رفته‌اند.

سعودی‌ها بازیگر مستقلی نیستند. وقتی مستقل نیستند، سعی می‌کنند زیر چتر آمریکا باشند و از حمایت‌های آمریکا بهره ببرند. اگر کسی فکر کند سعودی‌ها می‌خواهند از این به بعد مستقل عمل کنند، کاملاً غلط است. اگر کسی فکر کند سعودی‌ها می‌خواهند بازیگر سناریوی چین باشند، کاملاً غلط است. این برای سعودی‌ها آرزوست که بتوانند هم‌زمان با چین و آمریکا کار کنند. هم‌زمان با چین، آمریکا، هند و اتحادیهٔ اروپا کار کنند. حتی هم‌زمان با روسیه هم کار کنند. کما این که در این مقطع، سعودی‌ها در بحران اکرین، به نفع اکرین ورود نکردند و حتی با روسیه وارد گفت‌وگو شدند به همین علت است. آرزوی سعودی‌هاست که بتوانند با همهٔ قدرت‌های جهانی تعامل کنند. چرا؟ چون قدرت واقعی و اصلی در سطح منطقه نیستند. حتی در کشور خودشان تثبیت نشده‌اند. اگر آمریکا با انگلستان اراده کند، فردا احمد بن عبدالعزیز، پادشاه خواهد بود. این نکته‌ای است که انگلیسی‌ها به سعودی‌ها نشان داده‌اند و بن سلمان متوجه شد که تصوراتش از واقعیت خیلی فاصله دارد. فهمید که باید بازیگر مطیع سناریوی آمریکایی‌ها باشد و مستقل عمل نکند. البته استقلال که می‌گویم، حرکت‌هایی مثل قتل خاشقچی و تهاجم بی‌محابا به یمن و حرکت‌هایی از این دست است. و گر نه هیچ‌وقت سعودی‌ها بازیگر مستقلی نبودند.

در آیندهٔ روند کنونی، در بهترین حالت، سفارت‌خانه‌های دو طرف، یعنی ایران و عربستان بازگشایی می‌شود. اما اختلافات کما فی السابق وجود خواهد داشت و فقط یک مقدار از تنش بین سعودی‌ها و ما کاسته می‌شود. این شکل، بهترین حالت است؛ ولی حالت‌های دیگری هم هست که سعودی‌ها برگردند به همان رفتار خصمانه‌ای که از قبل داشته‌اند. این هم از سعودی‌ها بعید نیست؛ چون سعودی‌ها بازیگر مستقلی نیستند. البته منافع واقعی عربستان ایجاب می‌کند که آن‌ها همگرایی و همکاری منطقه‌ای را بپذیرند. ایجاب می‌کند که آن‌ها با ایران وارد شراکت و تعامل بشوند، خصومت با ایران را کنار بگذارند.

اگر سعودی‌ها مستقل بودند، به این سمت حرکت می‌کردند، اما اراده و امکان تصمیم‌گیری در این سطح را هم ندارند. **رهیافت‌اندیشه** - ماجرای توجه بیش از حد عربستان به فوتبال ... که در یک سال اخیر شکل گرفته، آیا می‌تواند پازلی از همین روند وابستگی بیش از حد و ماجراهای اخیر باشد؟

خیر. گرایشی که حاکمان عربستان به فوتبال دارند و بزرگ‌نمایی مسئلهٔ فوتبال، اتفاقی است که عمدهٔ کشورهای جنوب خلیج فارس هم تجربهٔ آن را داشته‌اند. در سال‌های اخیر قطری‌ها و اماراتی‌ها در این قضیه ورود کرده‌اند.

برای این کار چند دلیل وجود دارد. یکی اینکه سعودی‌ها از این طریق می‌خواهند جایگاهی برای حکومت در بین مردم باز کنند. به هرحال حکومت سعودی فاقد مشروعیت داخلی است؛ یعنی مشروعیت حکومت سعودی نه قانونی و با انتخابات است و نه به گونه‌ای است که مورد وفاق همهٔ گروه‌ها و قبائل این کشور باشد. عملاً حاکمیت یک قبیله است. این پرسش که چرا باید یک قبیله در کشوری که قبایل مختلفی دارد، بتواند حکومت کند و بقیه نتوانند؟ سؤال بزرگی است. آل سعود هیچ نوع مشروعیتی ندارد. در گذشته سعی می‌کرد به عنوان خادم‌الحرمین و امثالهم از نوعی مشروعیت دینی بهره‌برداری کند. در کنار آن هم سعی می‌کرد که برای خودش در زمینه‌هایی مانند فوتبال مشروعیت ایجاد کند. سرمایه‌گذاری در فوتبال، از یک طرف کانون توجهی را در کشور ایجاد می‌کند که نسل جوان را به خود جذب کند. شهروندان را به خودش جذب می‌کند و مانع از این می‌شود که آن‌ها در اعتراضات، سیاست و غیره تمرکز کنند. یعنی از این طریق، به نوعی انحراف در افکار عمومی ایجاد می‌کند و احساس رضایتمندی به آن‌ها می‌دهد. وقتی سعودی‌ها در فوتبال سرمایه‌گذاری سنگین می‌کنند تا مثلاً وارد جام جهانی شوند یا در جام ملت‌های آسیا رتبه بگیرند، این باعث می‌شود که حس رضایتمندی درون جامعه شکل بگیرد. یعنی جامعه بگوید حکومت، حکومت کارآمدی است که توانسته ما را در جهان صاحب رتبه کند. از آن طرف، این حرکت پاسخی به بحران هویت در کشورشان است. در عالم واقع هویتی به نام شهروندی حکومت سعودی وجود ندارد؛ چون این کشور، واقعی و طبیعی نیست؛ کشوری مصنوعی و برآمده از مرزهای سایش‌پیکو است. در تأسیس این کشور، شهروندان هیچ نقشی نداشته‌اند. در این کشور تا الان یک انتخابات، به معنی واقعی وجود نداشته است. این کشور هنوز چیزی به اسم قانون اساسی مدون و حقیقی ندارد. با این وضعیت، شهروند سعودی احساس هویت نمی‌کند. پرداختن به فوتبال، آن هم در شکل کاملاً پر زرق و برق، تلاشی از سوی سعودی‌هاست که به نوعی این حس هویت را ایجاد کنند.

بحث دیگر، چشم‌اندازی است که بن سلمان برای افق مطلوب عربستان طراحی کرده است. البته طراحی نکرده، طراحی شده و او فقط مجری است. الگوی افق ۲۰۳۰ عربستان، امارات است و می‌گوید عربستان، امارات است؛ ولی در مقیاسی بزرگ‌تر و ثروتمندتر. تلقی سعودی‌ها این است که بتوانند به نوعی از امارات سبقت بگیرند و آزادی‌های غربی را در جامعه ترویج دهند. چرا؟ چون به شدت زیر فشار آمریکا و اروپا بوده‌اند که شما حقوق بشر را نقض می‌کنید. به همین دلیل، بن سلمان برای این که از فشار حقوق بشری آمریکا و اروپا نجات پیدا کند، گام‌های بلندی برداشته است: ایجاد کلپ‌های شبانه، کاباره، پلاژهای مختلط و حمایت از کنسرت‌های موسیقی گران‌قیمت غربی در عربستان با الگوهای غربی یعنی با زنان بی‌حجاب و برهنه و با مشروبات الکلی و ... سواحل عربستان را در دریای سرخ به سمت پلاژهای مختلط بُرد. چشم‌اندازی را با نام نوم (شهر جدید نوم)، در ساحل دریای سرخ مطرح کرد که یک شهر صد درصد اروپایی با همهٔ ارزش‌های اروپایی است. در این مسیر، زرق و برق فوتبال خیلی کمک‌کننده است.

بن سلمان اعتقاد دارد نسل جوان سعودی با او هستند و آن‌ها را پشتیبان خود می‌داند. وقتی می‌خواهد این نسل جوان پشت‌سرش حرکت کنند، باید انگیزه داشته باشند. وقتی مثلاً ستارگان مشهور فوتبال به عربستان می‌آیند، بخشی از نسل جوان این را به عنوان اتفاقی مثبت و هویت‌بخش قلمداد می‌کنند. به این دلیل که حکومت سعودی، واقعاً با نسل جوانش نمی‌تواند گره بخورد. این نسل فاقد هویت است. بحران هویت در این کشور جدی است. حکومت برآمده از جامعه نیست. مردم مشارکتی در حاکمیت ندارند. آزادی‌های سیاسی وجود ندارد. در اینجا است که حکومت تصمیم می‌گیرد به جای آزادی‌های سیاسی و مشارکت سیاسی، ولنگاری فرهنگی را به نام غربی‌سازی در جامعه توسعه دهد و بخشی از جوانان سعودی هم از این ولنگاری استقبال می‌کنند و آن را نشانهٔ پیشرفت می‌دانند. در مسیر حرکت به سوی غربی‌سازی فانتزی و هویت‌سازی فانتزی، فوتبال کمک‌کننده و مؤلفه‌ای تأثیرگذار است.

رهیافت‌اندیشه - در این مسیر هیچ‌گاه قرار نیست انتخابات واقعی و توسعهٔ سیاسی اتفاق بیفتد؟

خیر. وقتی بن سلمان تلاش می‌کند نسل جوانش را به سمتی ببرد که مطالباتشان پلاژ مختلط، کنسرت به شیوهٔ غربی، آزادی مصرف مشروبات الکلی و فرار از قیدوبندهای اجتماعی و سنتی باشد، به نوعی می‌گوید مطالباتان این است و حرکت من هم به این سمت است و شما بیاوید همراه شوید. با این چشم‌انداز بن سلمان ادعا دارد که اکثر جوانان سعودی پشت سر او هستند. ❁

بازدارندگی در دیپلماسی ایران بعد از انقلاب؛ موانع و چالش‌ها



سعيد منصوريان
پژوهشگر علوم سياسي

نظریه بازدارندگی در حوزه امنیت بین‌الملل مطرح است که با استفاده آمریکا از جنگ‌افزار هسته‌ای و آغاز جنگ سرد بیشتر به چشم آمده است. اهمیت این نظریه در جلوگیری از پدیده‌هایی است که ممکن است آثاری زیان‌بار بر زندگی مردم کشورهای مختلف داشته باشد و نظام بین‌الملل را با چالش مواجه سازد. اگرچه پدیده‌هایی نظیر جنگ در طول تاریخ روابط بین‌الملل وجود داشته و انکارناپذیر است، می‌توان با ایجاد بازدارندگی از این موارد جلوگیری کرد یا آثار آنها را به حداقل رساند.

نکته اساسی این است که هرچند بازدارندگی برای نخستین بار در حوزه امنیت بین‌الملل مطرح شد، محدود به آن نبوده و می‌تواند در موضوعات مختلف استفاده شود؛ امری که هنوز در ایران با نگاهی نظامی و امنیتی دنبال می‌شود. آنچه درباره اقدامات بازدارنده ایران و اسناد مربوط به بازدارندگی (سند چشم‌انداز ۲۲ ساله، برنامه سوم توسعه، برنامه پنجم توسعه) مشاهده می‌شود، اهمیت توجه بیشتر به توانمندی نظامی است که یادآور برداشت جنگ سردی از بازدارندگی است.

این درحالی است که آنچه درباره بازدارندگی در جنگ سرد وجود داشت، اکنون ارزش سؤال‌برانگیز دارد؛ زیرا جزئیات خاص نظیر زمان، مکان، فرهنگ، سیاست، تصمیم‌گیری درباره رهبری و حتی شخصیت افراد تصمیم‌گیرنده، در بازدارندگی نوین با وضعیت جنگ سرد متفاوت است (انصاری فرد و حاجی‌یوسفی، ۱۴۰۰: ۱۵). بنابراین نمی‌توان امروزه براساس برداشتی سنتی بازدارندگی را بازتعریف نمود و لازم است به ابزارهای نوین نیز توجه کرد.

برهمن اساس در این زمینه لازم است از ابزارها و تاکتیک‌های متنوعی برای ایجاد بازدارندگی بهره برد. در همین راستا به‌کارگیری راهبرد بازدارندگی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به‌عنوان راهبردی فراگیر برای حداقلی کردن مخاطرات و تهدیدها امری ضروری است. در این زمینه به‌صورت خلاصه می‌توان گفت که توان نظامی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران بازدارندگی نسبتاً مطلوبی ایجاد کرده است؛ اما ابزارهای دیپلماتیک بازدارندگی دچار آسیب‌هایی جدی بوده که باید رفع شود.

وقوع انقلاب اسلامی نقطه عطفی در تاریخ سیاست خارجی ایران محسوب می‌شود و تحولات بزرگی را در سه حوزه سیاست‌ها و اصول، راهبردها و راهکارها به‌وجود آورده است. در این میان راهبرد بازدارندگی نیز اهمیت ویژه‌ای پیدا کرده و با راهکارهای امنیتی و دفاعی تقویت شده است. آنچه در سال‌های پس از انقلاب اسلامی ضعف فراوان داشته و لازم است به آن توجه شود، بهره‌گیری از راهکارها و ابزارهای دیپلماتیک در راستای تحقق راهبرد بازدارندگی است.

اولین رویداد مهم پس از انقلاب اسلامی در سیاست خارجی تسخیر سفارت آمریکا و گروگان‌گیری بود که آثار مهمی برجای گذاشت. به‌نظر می‌رسد این موضوع چالش‌هایی را برای جمهوری اسلامی ایران در سطح بین‌المللی

ایجاد کرد. از جمله این چالش‌ها مخدوش شدن اعتبار بین‌المللی ایران و کاهش نقش سازنده و مؤثر در سازمان‌های بین‌المللی بود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۳۲۶ و ۳۲۷). به‌نظر می‌رسد لازم بود با انجام اقداماتی دیپلماتیک این چالش‌ها را مهار کرد؛ همان‌طور که چالش حمایت آمریکا از عراق در جنگ هشت‌ساله با تقویت توان دفاعی و امنیتی مهار شد.

در دوران ریاست‌جمهوری هاشمی رفسنجانی و خاتمی وقایع و رویدادهای متعددی در سیاست خارجی به وقوع پیوست. به‌طور خلاصه در این دوران تلاش شد روابط با اروپا و آمریکا عادی‌سازی شود و اقدامات متعددی مخصوصاً در دوران خاتمی با هدف عادی‌سازی انجام پذیرفت. برای مثال می‌توان از سفر خاتمی به اروپا و حضور در کشورهای مختلف اروپایی با اهداف سیاسی و اقتصادی یاد کرد. در سومین روز این سفر که نخستین سفر رئیس‌جمهور ایران به کشورهای اروپایی بود، خاتمی در اجلاس سالانه یونسکو حضور یافت و دیدگاه خود را درباره پیش‌شرط‌های اساسی برای تحقق عینی گفت‌وگوی تمدن‌ها بیان کرد. به‌نظر می‌رسد دو ضعف عمده در بهره‌گیری از تاکتیک‌های دیپلماتیک بازدارندگی در این دوره وجود داشته است:

۱. گرایش شدید به اروپا و آمریکا و ضعف در روابط با سایر کشورها؛ از جمله تاکتیک‌های دیپلماسی در تحقق بازدارندگی، استفاده از ائتلاف‌های گوناگون با کشورهای مختلف در راستای افزایش قدرت چانه‌زنی و تحقق اهداف سیاست خارجی است. اگر این تاکتیک رعایت نشود، روابط ایران با اروپا و آمریکا نیز سازنده نبوده و بازدارندگی لازم را در طرف اروپایی و آمریکایی ایجاد نمی‌کند.

۲. فقدان نگاه همه‌جانبه دیپلماتیک در مناسبات با اروپا و آمریکا؛ مذاکره، صلح و استفاده از ابزارهای تنش‌زدا فقط بخشی از ابزارها و تاکتیک‌های دیپلماسی هستند که می‌توانند استفاده شوند. طبیعتاً بخش مهمی از ابزارهای دیپلماتیک به فنون و تاکتیک‌های تهاجمی در راستای فشارآوری بر طرف مقابل بازمی‌گردد؛ امری که کمتر به آن توجه شد.

این نکات و آسیب‌ها با جزئیاتی متفاوت و متناسب با اقتضائاتی جدید در دوران ریاست‌جمهوری روحانی نیز به وقوع پیوست. در دوران احمدی‌نژاد تجربه متفاوتی در سیاست خارجی پدید آمد و چالش‌هایی متفاوت با دوران‌های قبلی در این عرصه به وقوع پیوست. این چالش‌ها را می‌توان در دو دسته خلاصه کرد:

۱. ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت سازمان ملل و صدور قطعنامه‌های متعدد مبنی بر تحریم جمهوری اسلامی ایران؛

۲. اختلاف منافع کشورهای حوزه شرق و فشار آمریکا بر آنها در راستای عدم توسعه روابط با ایران.

به‌نظر می‌رسد برعکس آنچه در دوران هاشمی، خاتمی و روحانی به وقوع پیوست، در دوران احمدی‌نژاد روی داد و بر همین اساس صرف‌نظر از برخی جزئیات، ضعف‌هایی برعکس آنچه برای سه دولت قبلی بیان شد، برای احمدی‌نژاد در حوزه بازدارندگی دیپلماتیک پدید آمد. در پایان می‌توان گفت ضعف عمده در استفاده از تاکتیک‌های دیپلماتیک بازدارندگی، به استفاده نامتوازن از تمامی ابزارها و ضعف در تعامل و ائتلاف با تمامی کشورها در سطوح مختلف بازمی‌گردد. ❖

منابع

- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال. (۱۳۸۸)، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات سمت، چاپ هشتم، ۱۳۹۶.
- انصاری فرد و حاجی‌یوسفی؛ معصومه و امیرمحمد. (۱۴۰۰)، «بازدارندگی به مثابه استراتژی امنیتی-دفاعی جمهوری اسلامی ایران؛ چالش‌ها، الزامات و مدل راهبردی آن»، فصلنامه علمی مطالعات روابط بین‌الملل، دوره ۱۴، شماره ۳، پاییز ۱۴۰۰، صص ۷-۳۱.

گفتمان سیاسی؛ مقدمه‌ای برای اقناع افکار عمومی



سعید سالاری

پژوهشگر جامعه‌شناسی سیاسی

مقدمه

مفهوم گفتمان در عصر کنونی، موضوعی بینارشته‌ای است که در بسیاری از رشته‌ها و رویکردها مانند زبان‌شناسی، فلسفه و علوم اجتماعی و سیاسی کاربرد دارد. نظریه گفتمان یکی از نظریات جدید و تأثیرگذار در عرصه علوم سیاسی نیز به‌شمار می‌رود. تحلیل‌گران و جامعه‌شناسان بزرگی در عصر حاضر، این نظریه را در تحلیل پدیده‌ها و ساختارهای اجتماعی و سیاسی به‌کار گرفته‌اند. از این‌رو، می‌توان آن را یکی از نظریات غالب در حوزه روش‌شناسی در «عصر فرامدرن» به‌حساب آورد.

گفتمان سیاسی را می‌توان منظومه‌ای معنایی - شناختی دانست که استعداد و امکان تولید معنا و اندیشه را برای کسب، تثبیت یا تلطیف قدرت داشته باشد، بتواند ذهن و اندیشه عاملان اجتماعی را در تملک بگیرد و به‌جای زور و سلطه قانع کند؛ بنابراین گفتمان سیاسی استراتژی، آیین، راه، منظومه معنایی و زیست جهانی است. به همین جهت مواجهه ما با گفتمان و نظریه گفتمان، مواجهه روشی صرف نیست و نظریه گفتمان دایره شمول بسیار گسترده‌تری از مباحث روشی و تحلیلی دارد. به تعبیری می‌توان گفت نظریه گفتمان با امر سیاسی و زندگی سیاسی سروکار دارد. امر سیاسی در این صحنه نمایش بر پایه قواعد گفتمان سیاسی مفصل‌بندی، بازنمایی و شبیه‌سازی می‌گردد.

اهمیت گفتمان از آنجایی است که انسان در زندگی روزمره خود پیوسته متون اجتماعی گوناگونی را تولید می‌کند. او زبانی را به‌کار می‌برد که از سویی، معانی آشکار و از سویی دیگر، معانی نهفته دارد؛ ولی آن معانی نهفته آثار و نتایج زیادی دارند. نقش زبان لزوماً در بازنمایی خلاصه نمی‌شود؛ بلکه زبان واقعیتی اجتماعی را بیان می‌کند (تیلور، ۱۳۹۷).

گفتمان و گفتمان‌سازی سیاسی

گفتمان در نظام اندیشه سیاسی و اجتماعی جایگاه تعیین‌کننده‌ای دارد. اندیشه‌های جدید برای گفتمان اهمیتی بیش از خود تاریخ در نظر گرفته‌اند. در دیدگاه فوکو «کردار گفتمانی مجموعه‌ای است از قواعد بی‌نام‌ونشان تاریخی که در زمان و فضایی که دوران معینی را می‌سازد و برای قلمرو اجتماعی، اقتصادی، جغرافیایی یا زبانی مشخص، همواره شرایط کارکرد بیانی را تعیین می‌کنند (Focault, 1972: 117). از نگاه مک دانیل نیز «گفتمان؛ پدیده، مقوله یا جریان اجتماعی است. به تعبیر بهتر گفتمان جریان و بستری است که دارای زمینه اجتماعی است.» (نوذری، ۱۳۷۹: ۲۰۵). لاکلاو و موفه نیز گفتمان را «مجموعه معنی‌داری از علائم و نشانه‌های زبان‌شناختی و فرازبان‌شناختی» می‌دانند. گفتمان در این مفهوم، تأکیدی است بر این «واقعیت» که هر صورت‌بندی اجتماعی معنی دارد؛ همچنین گفتمان نه تنها جای «ایدئولوژی» بلکه در مقام «اجتماع» تلقی می‌شود و آن را به مثابه یک متن، تصویر و تحلیل می‌کند؛ گفتمان هرگز به مثابه سیستمی بسته از تمایزات فهم نمی‌شود، لذا از این منظر، گفتمان‌ها به انسداد و اتمام مفاهیم و هویت‌ها قادر نیستند. هویت‌های اجتماعی و سیاسی در این نگرش محصول

گفتمان‌ها فرض شده و به این وسیله در تقاطع بین دوگانه‌هایی همچون اندیشه و واقعیت، ایدئالیسم و رئالیسم راهی سوم می‌یابد (Mouffe & Laclau, 1985).

توجه به مفهوم گفتمان را می‌توان در آثار متفکر بزرگ و تأثیرگذار فرانسه، گاستون باشلارد نیز جست. باشلارد مبدع رویکرد ساخت‌گرایی در دهه ۱۹۶۰ در فرانسه است. او با هدف کشف رابطه میان صورت‌های خیالی با مفاهیم علمی، نظریه خود را در مقابل ساخت‌گرایی آمریکایی متأثر از تالکوت پارسونز بنا نهاد. مراد باشلارد از «مفهوم بنیادی ساخت‌گرایی» در مقابل ساخت‌گرایی پارسونز و اصالت کارکرد این است که در هر زمانی ساخت‌های تازه‌ای از جامعه و از معرفت از نو برپا می‌شود. گرچه جامعه کلیت و ساختی به هم پیوسته است، ساخت تاریخی است و ازلی نیست (Bachlard, 2003).

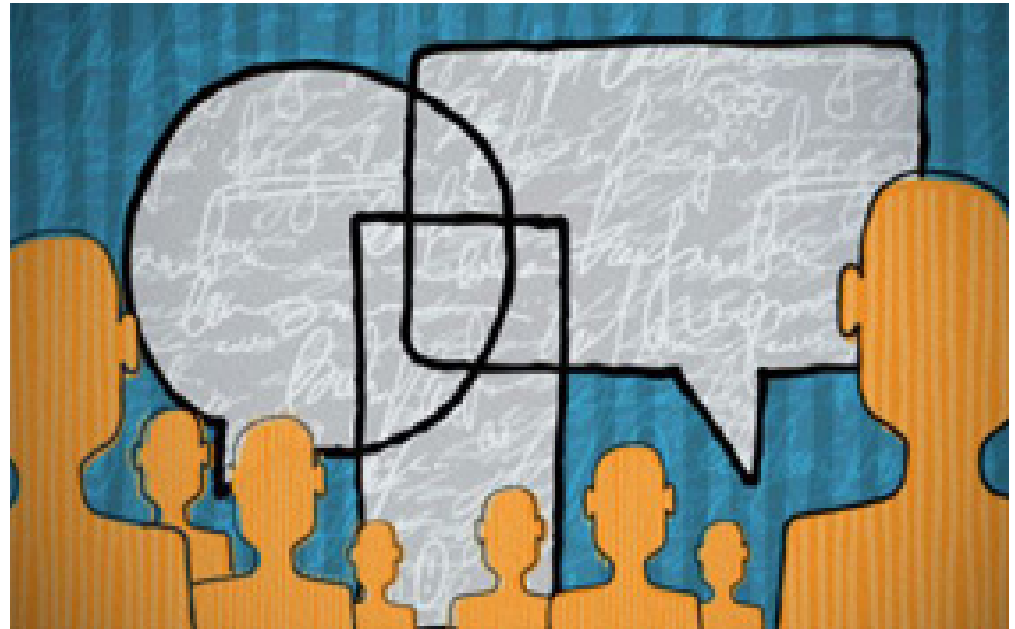
لاکلا و موف از دیگر اندیشمندان نظریه گفتمان هستند که سهم بزرگی در پیکربندی این نظریه داشته‌اند. لاکلا و موف نظریه خود را بر بسط مفهوم هژمونی و پیامدهای آن متکی می‌کنند و از طریق بسط این مفهوم به این نتیجه می‌رسند که هویتی که به کارگزاران اجتماعی داده می‌شود، فقط با مفصل‌بندی در درون صورت‌بندی هژمونیک به‌دست می‌آید و هیچ ثبات و عینیتی ندارد. فرایند هژمونی و صورت‌بندی‌های هژمونیک نیز خود موقتی‌اند و لذا هیچ‌گاه جامعه به تثبیت نهایی نمی‌رسد. بنابراین لاکلا و موف با استفاده از نظریه گرامشی و مفهوم هژمونی، نظریه گفتمانی خود را توضیح می‌دهند. از مهمترین اجزای نظریه گفتمانی لاکلا و موف می‌توان به مفاهیمی همچون مفصل‌بندی (هر عملی که میان عناصر پراکنده ارتباط برقرار کند، به نحوی که هویت و معنای این عناصر در نتیجه این عمل اصلاح و تعدیل شود)، عناصر (دال‌ها و نشانه‌هایی که معنای آنها تثبیت نشده است و گفتمان‌های مختلف در معنادگی به آن‌ها می‌کوشند)، دال‌های شناور (عناصری که هنوز در قالب گفتمان قرار نگرفته‌اند)، دال مرکزی (نشانه‌ای که سایر نشانه‌ها در اطراف آن نظم می‌گیرند) (Laclau & Mouffe, 2001).

گفتمان و اقناع افکار عمومی

رسانه‌ای شدن گسترده سیاست در عصر جدید و وابستگی روزافزون آن به تکنیک‌ها، خلاقیت‌های تبلیغاتی و کارشناسان خبره رسانه‌ای، بیانگر این نکته است که ترسیم مرزی برای تمایز گفتمان سیاسی، گفتمان رسانه و گفتمان تبلیغات مشکل است و این سه به‌نوعی با یکدیگر هم‌پوشانی دارند. گفتمان سیاسی در قرن‌های بیستم و بیست‌ویکم به‌شدت متأثر از گسترش فزاینده رسانه‌ها بوده است و نظام‌های ارتباط جمعی صورت‌های متنوعی به خود گرفته است که گفتمان سیاسی در قالب آن‌ها شکل می‌گیرد. دستیابی به مباحث سیاسی، دیگر به شنیدن سخنرانی‌های چهره‌به‌چهره با سیاستمداران منحصر نیست. امروزه، به مباحثات پارلمانی، مصاحبه‌های تلفنی-رادیویی، سخنرانی‌های احزاب سیاسی، مناظره‌های تلویزیونی و نشست‌های خبری و همچنین مبارزات انتخاباتی چندرسانه‌ای که به شکلی بسیار منظم و حساب‌شده طراحی شده‌اند، در سطحی گسترده و به‌صورت الکترونیکی دسترسی داریم.

این حجم از اطلاعات از جهتی می‌تواند فرصتی مغتنم باشد تا به وسیله آن زبانی را که سیاستمداران در گفته‌های خود استفاده می‌کنند، بررسی کنیم. اما در واقعیت خلاف این امر صادق است. حقیقت این است که واقعیت‌های دنیای سیاست پشت درهای بسته رقم می‌خورند که در بریتانیا از این امر با عنوان «سیاست مبلی» یاد می‌شود و مشاهده این واقعیت‌ها به‌طور کلی از طریق فیلترهایی امکان‌پذیر می‌شود که رسانه‌های مذکور به دقت آن‌ها را مدیریت می‌کنند. به این موضوع، دست‌کم در بریتانیا، باید تمایل روزافزون به استخدام مشاوران غیرانتخاباتی نیز که طراح خط مشی و سیاست آن‌ها هستند، اضافه شود. این موارد خصوصیات و ویژگی‌های نظام سیاسی است که ارتباطات بسیار محرمانه دارد که برای رأی‌دهندگان به‌هیچ‌وجه توجیه‌پذیر نیستند.

آلفرد سووی اندیشمند اجتماعی معاصر معتقد است «افکار عمومی» ضمیر باطنی یک ملت است. افکار عمومی به‌عنوان قدرتی گمنام، غالباً در مقام نیرویی سیاسی عمل می‌کند که در هیچ قانون اساسی پیش‌بینی نشده است (متولی، ۱۳۸۴: ۹۶). افکار عمومی از افکار رایج و تمایزی است که از شیوه قضاوت یا نگرشی نسبتاً گسترده اما بدون پویایی یا حالتی خنثی به‌دست می‌آید؛ اما افکار عمومی تشکیل‌دهنده نیرویی جمعی است که به اعمال فشار



قادر است (Binzer Hobolt & Klemmensen, 2005: 379-380).

از جهتی نیز باید گفت رسانه یکی از مهم‌ترین ابزارهای جهت‌دهنده به افکار عمومی است. گروه‌های اجتماعی بر اثر کنش‌های متقابل که واسطه آنها وسایل ارتباط جمعی است، تحرک پیدا می‌کنند و اعضای آنها بر یکدیگر تأثیر می‌گذارند (نیرومند و همکاران، ۱۳۹۰: ۱۳۴). ظهور و بروز عصر رسانه‌های دیجیتال به‌خصوص فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی نحوه تأثیرگذاری بر افکار عمومی را تا حد شایان توجهی پیچیده کرده است. رسانه‌های نوین نوع جدیدی از روابط بین فردی را سامان داده‌اند که به ارتباط مجازی تعبیر می‌شوند. این ارتباط مجازی بین افراد در قالب شکل‌های مجازی همچون شبکه‌های اجتماعی و... بر پایه مشارکت همگانی بنا شده‌اند. با افزایش روزافزون استفاده عموم مردم از فضای مجازی، شاهد رشد و نفوذ شبکه‌های اجتماعی در تحولات سیاسی و اجتماعی مختلف، جهت‌دهی افکار عمومی هستیم که حتی ظرفیت و توانایی فروپاشی نظام‌های سیاسی و اجتماعی را دارند (ابراهیمی‌فر و یعقوبی‌فر، ۱۳۹۳).

افکار عمومی در عصر رسانه‌ای جدید یا به تعبیر دقیق‌تر عصر رسانه‌زده کنونی مانند دریای متلاطمی است که پیش‌بینی آن دشوارتر از دوران سنتی آن است. با در نظر گرفتن تمام ویژگی‌های افکار عمومی در عصر رسانه‌ها باید گفت یکی از مؤلفه‌های مهم ثبات‌زا یا ثبات‌زدا که دولت‌ها با آن مواجه هستند، افکار عمومی است. از مباحث مهم ارتباطات رسانه‌ای و انسانی، اقناع است. موفقیت در مسیر اقناع لوازمی دارد که رسانه یکی از آنهاست. رسانه‌ها باید به عمق «ذهن» انسان‌ها و نیز ژرفای «دل» آنها دست یابند. به دیگر معنا رسانه‌ها باید به نحوی عمل کنند که پیام خود را به‌صورت عقلی به مخاطب ارائه دهند و سپس با ابعاد قلبی و احساسی آن را تثبیت نمایند. (ساروخانی، ۱۳۸۳).

همان‌طور که گفته شد، رسانه، مهم‌ترین ابزار جهت‌دهی به افکار عمومی است. این ابزار به‌تنهایی نمی‌تواند دریای متلاطم افکار عمومی را متأثر کند؛ چراکه افکار عمومی دایره وسیعی از موضوعات، رهیافت‌ها، نظرات و ایده‌ها را شامل می‌شود که یافتن نقاط مشترک فراوان و ادعای وحدت رویه در آن ممکن نیست. در همین راستا، اقناع افکار عمومی برای موفقیت و ثبات هرچه بیشتر و همچنین دایره نفوذ و تأثیرگذاری بالاتر نیازمند چهارچوبی است تا مخاطب خود را سامان داده و سپس در قالب همان چهارچوب، پیام‌های اقناعی را به مخاطب منتقل نماید. یکی از چهارچوب‌های پرکاربرد و البته ناشناخته در دنیای رسانه‌ای کنونی، گفتمان است. هر گفتمانی مفاهیم،

مواضع و موقعیت‌هایی را به‌وجود می‌آورد که از طریق آنها معانی خاصی پدید می‌آید. با این وصف گفتمان‌ها لزوماً نظام‌ها و روش‌های دیگر را مسدود نمی‌سازند؛ بلکه درصدد آن هستند تا ضمن به‌کارگیری عناصر دیگر گفتمان‌ها، آنها را در درون شبکه معنایی خود جایابی نمایند. پس در مجموع می‌توان گفت گفتمان‌ها همچون ایدئولوژی دربرگیرنده مجموعه‌ای از احکام و عقاید هستند که نوعی شناخت را در اختیار مخاطب قرار می‌دهند و این شناخت در خدمت علایق گروه یا طبقه خاصی قرار می‌گیرد (هال، ۱۳۸۲) و این ویژگی گفتمان، حلقه گمشده اقناع افکار عمومی در عصر رسانه‌هاست.

نتیجه‌گیری

در مقام جمع‌بندی و نتیجه‌گیری باید گفت، گفتمان‌سازی سیاسی یکی از راه‌های مهم و ناشناخته برای ارتقای اعتماد سیاسی مردم به دولت‌ها و در نتیجه فراهم‌آوردن زمینه‌های لازم برای اقناع افکار عمومی در موضوعات مختلف است. گفتمان‌سازی سیاسی باعث می‌شود اهداف، رسالت‌ها و کارویژه‌های دولت در شکلی منسجم و معتمد به مردم ارائه شود و از این طریق دولت‌ها می‌توانند روند معتبرسازی خود و اهداف دولت را پیش‌ازپیش بازنمایی کنند. نتیجه این بازنمایی معتبر، اعتماد سیاسی مردم به دولت و شکل‌گیری برداشت عمومی دولت متخصص نزد مردم است. اعتماد سیاسی مردم به دولت زمینه را برای اقناع افکار عمومی فراهم می‌کند. به تعبیر دیگر زمانی که مردم به دولت‌ها اعتماد سیاسی نداشته باشند، اهداف و برنامه‌های سازنده آن را نیز نخواهند پذیرفت. اما همین روند زمانی که با اعتماد سیاسی مردم همراه باشد، اقناع افکار عمومی در وضعیت بهتری پیگیری می‌شود و مردم در مقابل آن بازخورد منفی کمتری خواهند داشت. *

منابع

۱. تیلور، استفنی (۱۳۹۷)، تحلیل گفتمان چیست؟، ترجمه عرفان رجبی و پدram منیعی، تهران: انتشارات نویسه پارسی، چاپ اول.
۲. لاکلا، ارنستو؛ موف، شنتال؛ فرکلاف، نورمن؛ فن دیک، تئون؛ وداک، روث؛ فن لیوون، تتو؛ پشو، میشل؛ هوارث، دیوید؛ فرکلاف، ایزابلا؛ بر، ویون (۱۳۹۵)، تحلیل گفتمان سیاسی: امر سیاسی به مثابه یک برساخت گفتمانی، ترجمه امیر رضائی‌پناه و سمیه شوکتی مقرب، تهران: انتشارات تیسرا، چاپ اول.
۳. سرخیل، بهنام (۱۳۹۸)، رسانه‌ها و قدرت گفتمانی با تأکید بر انقلاب اسلامی، فصلنامه پژوهش‌های سیاسی جهان اسلام، سال نهم، شماره سوم، صص ۱۷۷-۲۰۵.
۴. هال، استوارت (۱۳۸۲)، غرب و غیر غرب؛ گفتمان و قدرت، ترجمه جلال جلیلونند، مجله نامه فرهنگ، شماره ۴۸.
۵. نیرومند، لایلا و تاجیک اسماعیلی، سمیه و الوندی، هومن (۱۳۹۰)، بررسی نقش رسانه‌های جمعی در شکل‌گیری افکار عمومی نسبت به هدفمندی یارانه‌ها، فصلنامه مطالعات رسانه‌ای، شماره سیزدهم، صص ۱۶۳-۱۳۳.
۶. ابراهیمی‌فر، طاهره و یعقوبی‌فر، حامد (۱۳۹۳)، تأثیر شبکه‌های اجتماعی بر افکار عمومی، فصلنامه علمی-تخصصی دانش انتظامی پلیس پایتخت، صص ۹۴-۶۹.
۷. حسین‌زاده، سیدمحمدعلی (۱۳۸۸)، نظریه گفتمان و تحلیل سیاسی، فصلنامه علوم سیاسی، شماره بیست‌وهشتم.
8. Binzer Hobolt, Sara. & Robert Klemmensen. (2005). "Responsive government? Public opinion and government policy preferences in Britain and Denmark." Political Studies 53, no. 2 379-402.
9. Laclau, E and Mouffe, C, Hegemony and socialist strategy (2001) (London: Verso, second edition) p. xv.



گفت‌وگو با

دکتر روح‌الامین سعیدی

عضو هیئت علمی دانشکده علوم سیاسی
دانشگاه امام صادق (ع)

آینده جمهوری اسلامی ایران

در نظام بین الملل چندقطبی

همیافت‌ان‌پیشه نقش منافع مشترک در ایجاد ائتلاف و همگرایی بین‌المللی حائز اهمیت بوده و می‌تواند در راستای دستیابی به اهداف و تأمین منافع ملی مورد استفاده قرار گیرد. در این میان با توجه به وضعیت جمهوری اسلامی ایران در عرصه بین‌المللی و لزوم ایجاد ائتلاف‌های متعدد به منظور دستیابی به منافع ملی لازم است منافع مشترک شناسایی شده و استفاده شوند. این کار به جلوگیری و خنثی‌سازی فشارهایی که از سوی کشورهای غربی و مخصوصاً آمریکا بر ایران وارد می‌شود نیز کمک فراوانی می‌رساند. یکی از منافع که می‌توان آن را در زمره منافع مشترک محسوب کرد، مقابله با بحران‌هایی است که کشورهای غربی و آمریکا در مناطقی ایجاد کرده‌اند که سه کشور چین، روسیه و ایران به‌عنوان محور در آن مناطق حضور دارند. ایجاد تنش میان چین و تایوان، جنگ روسیه و اوکراین و بحران‌های متعدد در جنوب غرب آسیا از این جمله‌اند. حال بنابر این موارد درباره بحران‌هایی که آمریکا و کشورهای غربی در مناطق مذکور به وجود آورده‌اند، توضیحی مختصر بفرمایید که وجه مشترک این بحران‌ها در نسبت با روسیه، چین و ایران چگونه تعریف می‌شود؟

ما می‌توانیم براساس نوعی تقسیم‌بندی، کشورهای عرصه بین‌الملل را به دو دسته تقسیم کنیم و آن‌ها را از یکدیگر بازشناسیم؛ کشورهای طرفدار وضع موجود و کشورهای تجدیدنظرطلب. ایالات متحده و هم‌پیمانان اروپایی آن طبیعتاً جزء کشورهای طرفدار حفظ وضع موجود هستند؛ وضع موجودی که به نفع آن‌هاست؛ یعنی آمریکا حتی اگر نگوییم الان وضعیت تک‌قطبی دارد، وضعیت یک چندقطبی دارد و طبیعتاً تنها ابرقدرت نظام بین‌الملل است و هم‌پیمانان اروپایی آن هم به‌عنوان قدرت‌های بزرگ در هماهنگی کامل با منافع ایالات متحده در عرصه بین‌المللی عمل می‌کنند؛ ولی کشورهایی مثل روسیه و چین در سطح جهانی و کشورهایی مثل ایران در سطح منطقه‌ای طبیعتاً کشورهای تجدیدنظرطلب هستند که از نظم موجود راضی نیستند و از نظم تک‌قطبی با محوریت ایالات متحده نیز راضی نیستند و طرفدار تغییر در نظم موجود به سمت چندجانبه‌گرایی و چندقطبی شدن و کاسته شدن از محوریت آمریکا و غرب به صورت کلی در عرصه بین‌المللی هستند. طبیعتاً اینجا تضاد

منافع بین کشورهای حافظ وضع موجود و کشورهای تجدیدنظرطلب در سطوح مختلف یعنی در سطح جهانی و همچنین در سطح منطقه‌ای به وجود می‌آید. تقابلی که الان آمریکا با چین و روسیه دارد، در سطح جهانی است. اینجا از جمهوری اسلامی ایران خبری نیست؛ یعنی الان وقتی در سطح جهانی صحبت می‌شود، تراز قدرت، تراز جهانی در بین مهره‌هایی است که می‌توانند در این سطح بازی کنند. اینجا آمریکا و هم‌پیمانان اروپایی آن در مقابل چین و روسیه هستند و رفته‌رفته کشورهای دیگری هم خودشان را به این سطح می‌رسانند؛ مثل هند و برزیل. اما جمهوری اسلامی ایران در این تراز و این سطح نیست.

آمریکا برای مهار روسیه و چین به‌عنوان دو رقیب اصلی خود در عرصه جهانی تلاش بسیار زیادی می‌کند؛ خصوصاً چین. یعنی روسیه هم حتی به‌عنوان رقیب هم‌تراز آمریکا در نظر گرفته نمی‌شود. فعلاً چین است. روسیه هم با توجه به قدرت نظامی و وسعتی که به‌عنوان پهناورترین کشور جهان و همچنین با توجه به قدرت هسته‌ای و جایگاهی که در شورای امنیت سازمان ملل دارد و همچنین موقعیت ژئوپلیتیکی و ژئواستراتژیکی، برای آمریکا بسیار حائز اهمیت است و یادگار تقابل‌های دوران جنگ سرد با اتحاد جماهیر شوروی است.

بنابراین تعارض منافع سبب می‌شود که آمریکا برای مهار چین و روسیه تلاش بسیار زیادی انجام دهد. واضح است که آمریکا درباره روسیه، سیاست‌هایی را اعمال می‌کند و درباره چین هم سیاست‌های دیگری را اعمال می‌کند. در رابطه با روسیه، گسترش ناتو به شرق، گسترش اتحادیه اروپا به شرق و گسترش دموکراسی به شرق، سه راهی است که آمریکا و غربی‌ها برای مهار روسیه دنبال می‌کنند تا کشورهای اطراف روسیه را - که روسیه آن‌ها را کشورهای قلمرو خودش در زمان اتحاد شوروی می‌دانسته و این‌ها را به‌عنوان خارج نزدیک خودش می‌داند - در جرگه کشورهای غربی و اتحادیه اروپا و ناتو قرار بدهند و در این کشورها سیستم‌های دموکراسی ایجاد کنند که با سیستم روسیه تقابل داشته باشند و از این طریق قدرت روسیه را مهار کنند. روسیه هم به همین خاطر در ماجرای اوکراین و قبل از آن در ماجرای کریمه

واکنش نشان داده است. در ارتباط با چین هم به همین ترتیب در مسئله تایوان، دریای چین جنوبی، حضور آمریکا در این دریا و هم پیمان شدن با همسایگان چین که به هژمون شدن چین در منطقه شرق آسیا تمایلی ندارند که منظور ژاپن، مالزی، کره جنوبی، تایوان، سنگاپور و کشورهای دیگر است و این‌ها مایل نیستند که هژمونی چین در شرق آسیا ایجاد شود. این‌ها هم تمایل دارند پای آمریکا را به منطقه بکشانند، برای اینکه بتواند چین را موازنه کند و به همین ترتیب دعوای و جنگ‌های تجاری و نزاع بر سر فناوری و اینترنت نسل پنجم و هواوی و تیک‌تاک، تلاش‌های آمریکا برای مهار چین است که در عرصه‌های مختلف، آن را دچار چالش‌هایی کند؛ اعم از چالش‌های امنیتی مثل تایوان یا در دریای چین جنوبی یا چالش‌های تجاری و اقتصادی که مشاهده می‌کنید. این اموری که ذکر شد، اقداماتی بود که در سطح جهانی شکل گرفت. در سطح منطقه‌ای ممکن است ایالات متحده با کشورهای مختلف در مناطق مختلف به رقابت یا حتی دشمنی دچار باشد. از آمریکای لاتین گرفته تا منطقه خاورمیانه تا آفریقا و سایر مناطق دیگر. در منطقه خاورمیانه که اهمیت ژئوپلیتیک و ژئو اکونومیک و ژئو استراتژیک کاملاً برای آمریکا بدیهی است و خیلی به توضیح نیازی ندارد. جمهوری اسلامی ایران یکی از چالشگران مهم آمریکاست و جزء کشورهایی است که آمریکایی‌ها اصطلاحاً با عنوان دولت‌های چالشگر از آن‌ها نام می‌برند یا در زمان بوش عنوان «محور شرارت» به آن‌ها اطلاق شد. ایران جزء کشورهای است که از زمان انقلاب اسلامی در ۱۹۷۹ بیشترین چالش‌ها را نه در سطح جهانی، بلکه در سطح منطقه‌ای برای آمریکا ایجاد کرده است. محور مقاومت و شبکه‌ای از گروه‌های نیابتی و گروه‌های شبه‌نظامی مثل حزب الله و حماس را ایجاد کرده و در مناطق و کشورهای مختلف این منطقه از فلسطین و لبنان گرفته تا عراق و سوریه و یمن چالش‌های زیادی برای آمریکا ایجاد کرده و در منطقه‌ای که آمریکا خصوصاً برای مهار چین و روسیه در این منطقه کار دارد و باید که نبض صادرات انرژی و صادرات حامل‌های انرژی در این منطقه را در دست بگیرد و تغییرات سیاسی را در این منطقه رقم بزند که در زمان آقای بوش و خانم رایس به عنوان وزیر خارجه تحت عنوان خاورمیانه

بزرگ تلاش شد که اجرا شود و تلاش شد که برخی دولت‌ها در این منطقه سرنگون شوند و جغرافیای سیاسی دگرگون شود که البته خیلی موفق نبوده است. بنابراین در این منطقه هم ایجاد بحران برای جمهوری اسلامی به عنوان مهم‌ترین چالشگر آمریکا در خاورمیانه، کاملاً می‌تواند بدیهی باشد و اتفاقات زیادی بیش از چهار دهه در اینجا رقم خورده است؛ مانند جنگ نظامی، حمایت از عراق و اقدامات براندازانه، حمایت از منافقین و گروه‌های تروریستی، تلاش برای ایجاد انقلاب‌های رنگی و بحران‌های داخلی، منزوی کردن ایران و تحریم آن، ایجاد تقابل میان ایران با همسایگانش و اتفاقات دیگر مواردی بود که آمریکا تلاش کرده برای ایران در منطقه بحران آفرینی کند. بنابراین بحران آفرینی در سطح جهانی برای چین و روسیه، بحران آفرینی در سطح منطقه‌ای برای مهار جمهوری اسلامی ایران در سیاست‌های آمریکا همواره قرار داشته است.

رهیافت‌ان‌پیشنه عللی که باعث می‌شود آمریکا و کشورهای غربی در مناطق مذکور به ایجاد بحران دست بزنند چیست؟ آیا تا کنون به اهداف خود دست یافته‌اند؟

طبیعتاً دستاوردهای هرکس در عرصه سیاست خارجی نسبی است و برای اینکه بتوان سنجید چقدر موفق بوده، باید اهداف را در نظر گرفت. سیاست خارجی قرار است کشور را به هدفش برساند. بنابراین یکی از سنجه‌های مهم برای اینکه دید آیا سیاست خارجی موفق بوده یا نه، این است که ببینیم که چقدر توانسته آن کشور را به اهدافش نزدیک کند.

تلاش ایالات متحده از ابتدای سال ۲۰۰۱ به بعد این بوده که محیط بین‌الملل را امنیتی کند؛ چون خودش در عرصه امنیتی و نظامی دست برتر را دارد. در حالی که در عرصه اقتصادی و تجاری باید با دیگران رقابت کند و تلاشش این بوده محیط بین‌الملل را امنیتی کند و رقبای خودش را چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه‌ای مهار کند و همچنین وضعیت تک‌قطبی را که بعد از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی برای آمریکا حاصل شد، حفظ کند. حال باید دید که آیا این اتفاقات محقق شده یا نه؟ آمریکا در سال ۲۰۰۱ با ماجرای یازده سپتامبر و حمله به افغانستان و عراق در سال ۲۰۰۳ و سپس سال ۲۰۰۳ تلاش کرد

محیط بین‌المللی را مبتنی بر میلیتاریسم و نظامی‌گری امنیتی کند؛ اما هر دو پروژه افغانستان و عراق به نتیجه نرسید. درباره افغانستان قرار بود که طالبان در افغانستان از بین بروند و آمریکا در زمان بایدن مجبور شد از افغانستان خارج شود؛ در حالی که افغانستان در اختیار طالبان قرار گرفت و الان دولت طالبان بر سر کار است. در عراق دولت صدام سرنگون شد و یکی از تهدیدات مهم منطقه‌ای ایران به دست آمریکایی‌ها از بین رفت و قرار بود در آنجا دولت سرمشقی ایجاد شود؛ در حالی که کشور در زمان حیات حاج‌قاسم سلیمانی کاملاً تحت نفوذ جمهوری اسلامی ایران قرار گرفت و ما آنجا توانستیم شبکه‌ای از گروه‌های نیابتی ایجاد کنیم. تلاش آمریکا این بود که عراق به عراق کرد و عراق شیعه و سنی تجزیه شود. همچنین می‌خواست داعش در آن منطقه باقی بماند تا کشورها تضعیف شوند. قرار بود که در منطقه خاورمیانه، ما با دولت‌های ضعیف و تجزیه‌شده چه در عراق و چه در سوریه سروکار داشته باشیم. این اتفاق در عراق نیفتاد و داعش در عراق سرنگون شد و دولت ملی عراق با حمایت جمهوری اسلامی باقی ماند. در سوریه نیز به همین ترتیب تلاش کردند تروریست‌ها در آنجا به قدرت برسند؛ اما در نهایت این اتفاق نیفتاد. در فلسطین و لبنان، تلاش آمریکا برای پشتیبانی از رژیم صهیونیستی بی‌نتیجه بود و امروزه رژیم صهیونیستی در ناامن‌ترین و متزلزل‌ترین وضعیت خود قرار دارد.

پس در منطقه خاورمیانه به هیچ‌وجه آن چیزی که آمریکا می‌خواسته، محقق نشده و به همین خاطر امروزه آمریکا برای ایجاد پروژه‌های دیگر در منطقه انگیزه آن‌چنانی ندارد و حضورش تا حدود زیادی در منطقه و خلیج فارس کم‌رنگ شده و یکی از دلایل مهم تغییر سیاست عربستان که به ایران و همسایگان خود نزدیک شد، همین خروج آمریکا از منطقه و بی‌انگیزه شدن آن برای حضور و نقش‌آفرینی در منطقه بود؛ چه در زمان ترامپ، چه در اواخر دولت اوباما و چه در دولت بایدن. در سطح جهانی هم مثلاً در رابطه با چین همچنان چینی‌ها بر سر مواضع خود هستند و از سال ۲۰۰۸ به بعد و حتی بعد از بحران کرونا رقابتی جدی جریان دارد و چین در هیچ کدام از مواردی که با آمریکا چالش داشته، کوتاه نیامده و در ارتباط با روسیه هم آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها برای کشیدن ناتو

به سمت خودشان کوشیدند که در نهایت به جنگ بسیار جدی منجر شد؛ هرچند می‌توان گفت که آمریکا از این جنگ منافع بسیاری هم برده، اروپایی‌ها به شدت ضربه خوردند؛ اما روسیه پا پس نکشیده و پرونده جنگ اوکراین همچنان باز است و جنگ ادامه دارد و بنابراین روسیه تسلیم نشده و وضعیت نظام بین‌الملل هم حرکت به سمت چندقطبی شدن و چندجانبه‌گرایی است و دیگر نظم تک‌قطبی آمریکامحور و حتی غرب‌محور از جانب کنشگرانی که نوظهور هستند و آن‌ها را به عنوان قدرت‌های نوظهور می‌شناسیم، برتافته نمی‌شوند. بنابراین چه در سطح جهانی و چه در سطح منطقه، آمریکا از رهگذر این بحران آفرینی‌ها به اهداف خود نرسیده است. البته همان‌طوری که گفتم، چه بسا یکی از ذی‌نفعان مهم از جنگ اوکراین بدون تردید آمریکا بوده است. این جنگ دستاوردهای زیادی برای آمریکا داشت، به این دلیل که اروپایی‌ها از بازار انرژی روسیه ناامید شدند و به سمت آمریکایی‌ها رفتند. لذا آمریکا دستاوردهای زیادی در پرتو جنگ اوکراین به دست آورده؛ اما باید معدل‌گیری شود و سرجمع اتفاقاتی که افتاده، اتفاقاتی نبوده که بتوان گفت آمریکا پیروز صددرصد ماجرا بوده است.

رهیافت‌ان‌پیشنه آیا می‌توان از ائتلاف میان سه کشور ایران و چین و روسیه در مقابله با ایجاد بحران سخن گفت؟ سازوکار پیشنهادی شما برای ایجاد ائتلاف چیست؟

اولاً باید در نظر داشت که مواردی که از آن به عنوان ائتلاف ایران با روسیه و همچنین ایران با چین نام برده می‌شود، هرگز ائتلاف راهبردی نیست؛ بلکه ائتلاف تاکتیکی است. دلیل آن هم این است که هم چین و هم روسیه، ایران را در قواره مؤتلف راهبردی نمی‌دانند و نیاز راهبردی به جمهوری اسلامی ایران ندارند.

روسیه و چین دو کنشگر در سطح جهانی هستند. در حالی که ایران کنشگری منطقه‌ای است. چین هم کنشگری است که فعلاً به شدت خود را کنشگر اقتصادی تعریف می‌کند؛ در حالی که ایران از لحاظ اقتصادی به هیچ‌وجه در قواره چین نیست و امتیازات آن‌چنانی ندارد که بتواند چین را کاملاً به خودش وابسته کند. چین گزینه‌های بسیار متعددی دارد. برای همین پروژه کمربند جاده‌ای که دارد پیش می‌برد، گزینه‌های

بسیار متعددی روی میز چین است. این گونه نیست که چین کاملاً به جمهوری اسلامی ایران وابسته باشد. اقتصاد ایران، اقتصادی نیست که بتواند چین را کاملاً به خودش وابسته کند. ایران صادرکننده حامل‌های انرژی است و اگر ایران نباشد، چین می‌تواند این نیاز را از کشورهای عربی تأمین کند. همان‌طور که اخیراً با عرب‌ها در خصوص صادرات انرژی پیمان‌های خوبی هم بستند؛ روسیه هم به همین ترتیب. روسیه مثل ایران صادرکننده نفت و گاز است و بنابراین در این عرصه حتی با ایران رقابت دارد. پس ما باید در اینجا واقع‌بین باشیم.

همکاری‌هایی که طی سال‌های اخیر با چین و روسیه انجام شده، هرگز نباید ما را دچار این توهم کند که پس ما به مؤتلف راهبردی روسیه و چین تبدیل شده‌ایم و مثلاً این دو کنشگر قرار است در تقابل‌هایی که ما با آمریکا داریم، پشتیبان جمهوری اسلامی ایران باشند. هیچ‌گونه انگیزه‌ای برای پشتیبانی از جمهوری اسلامی ایران، مثل انگیزه ایدئولوژیک و انگیزه دوستی وجود ندارد و ممکن است در برخی بزنگاه‌ها روسیه و چین پشت ایران را خالی کنند و این امر خیلی طبیعی است. به‌خاطر اینکه آن‌ها به دنبال منافع خودشان هستند. روسیه در منطقه منافع زیادی دارد. به همین خاطر برای نیل به این منافع، ممکن است دوبرابر ارتباطی که با جمهوری اسلامی ایران دارد با اسرائیل هم داشته باشد؛ یعنی خیلی طبیعی است که پوتین با رهبر انقلاب دیدار کند و بلافاصله به اسرائیل برود و با نتانیاهو دیدار کند. این کاملاً طبیعی است. اینکه ما بعضی وقت‌ها در داخل دچار ابهام می‌شویم که چرا روسیه که این‌قدر به ما نزدیک شده بود، به اسرائیل رفته و چرا چینی‌ها که قرارداد ۲۵ ساله با ما بسته‌اند، با عرب‌ها هم قرارداد خیلی بهتری بسته‌اند، امری کاملاً طبیعی است. قرارداد ۲۵ ساله ما با چین که در زمان دولت آقای روحانی توسط آقای ظریف بسته شد، هیچ‌چیز عجیب و غریبی نیست. یک‌سری همکاری‌های اقتصادی تعریف شده که اگر ما به دنبال آن نباشیم، چینی‌ها هم آن‌چنان انگیزه و علاقه‌ای برای تداوم آن ندارند؛ یعنی ما هستیم که باید تلاش کنیم این‌ها نقد بشود؛ در غیر این صورت یک‌سری همکاری‌های معمولی است و به‌هیچ‌وجه جنبه راهبردی به خودش نمی‌گیرد.

نکته مهم اینجاست که اگر قرار است ما در مقابله با بحران‌سازی‌های آمریکا از ظرفیت چین و روسیه استفاده کنیم، این هوشمندی سیاست خارجی ماست که باید بتوانیم حوزه‌های همکاری مشترکی را تعریف کنیم. نمونه خیلی موفق آن همکاری روس‌ها و ایرانی‌ها در سوریه برای بقای بشار اسد بود. در ماجرای سوریه به‌صورت اتفاقی منافع ایران و روسیه با همدیگر هم‌راستا شد که بشار اسد باید بماند و داعش در سوریه به قدرت نرسد؛ هرچند که ما انگیزه‌های متفاوتی داشتیم. اگر ما در ماجرای حفظ بشار اسد، انگیزه‌های ایدئولوژیک و ایمانی داشتیم، مثل حفظ حرم اهل‌بیت (علیه السلام) و حفظ محور مقاومت و حفظ حزب‌الله لبنان، روسیه هیچ‌کدام از این‌ها را نداشت. روسیه تصور می‌کرد که اگر دولت بشار اسد در سوریه سرنگون شود و آنجا تکفیری‌ها به قدرت برسند، چند صباح دیگر نوبت آبخازیا و اوستیا و داغستان و چیچنستان است و خود قلمرو روسیه هم تهدید می‌شود. بنابراین حفظ بشار اسد با تمام مشکلاتی که داشت، برای روس‌ها خیلی بهتر بود تا آن منطقه به محلی برای ترک‌تازی و قدرت‌نمایی تروریست‌های تکفیری و سلفی تبدیل شود. اینجا منافع ما با همدیگر تلاقی کرد و هوشمندی حاج‌قاسم سلیمانی و دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران منجر شد که این همکاری با روسیه در این زمینه اتفاق بیفتد و دستاوردهای زیادی هم برای هر دو طرف داشته باشد. حالا اگر قرار است این مسئله ادامه پیدا کند، این هوشمندی دستگاه سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را لازم دارد و اگر ما قرار است که از بازار تجاری روسیه استفاده کنیم، باید زیرساخت‌های آن را آماده کنیم. حال منظور، زیرساخت حمل‌ونقل و صادرات و واردات است که آماده نیست و به همین خاطر نمی‌توان بازار روسیه را به‌دست آورد. الان ارتباطات تجاری ما با روسیه رقم قابل اعتنایی ندارد. درباره چین هم به همین ترتیب. اینکه مواضع چین و روسیه تا حدودی در برخی حوزه‌ها به ایران نزدیک شده، به‌خاطر این است که آن‌ها هم با آمریکا در سطوح مختلف تقابل دارند و این تقابلی که برای آن‌ها در سطح جهانی است و برای ما در سطح منطقه‌ای، در برخی موارد ممکن است ما را به هم نزدیک کند؛ اما ممکن است در خیلی از موارد ما را از هم دور

کند. یعنی نباید توقع داشت که الان روس‌ها صددرصد پشت برنامه هسته‌ای ایران بایستند. چند وقت پیش یک هیئت روسی در دانشگاه امام‌صادق (علیه السلام) آمده بود و یکی از دانشجویان از آن‌ها سؤال کرد که آیا روس‌ها از گسترش برنامه هسته‌ای ایران حمایت می‌کنند و آن کارشناس روس خیلی واضح و شفاف و صادقانه پاسخ داد که خیر؛ یعنی قدرت‌گیری هسته‌ای شما تهدیدی برای ماست و البته برای این حرف خود دلایلی هم داشت که بحثش مفصل است. پس این را باید در نظر گرفت که اگر در عرصه سوریه همکاری شکل گرفت یا در عرصه قرارداد ۲۵ ساله شکل گرفت، این امر سبب نشود که ما تصور کنیم چینی‌ها و روس‌ها به متحد استراتژیک‌مان تبدیل شده‌اند و قرار است که در همه پروژه‌های امنیتی از ما حمایت کنند. خیلی شفاف بگویم که چین به‌عنوان کنشگر اقتصادی و تجاری در حال حاضر در منطقه غرب آسیا یا خاورمیانه از هیچ پروژه امنیتی جمهوری اسلامی ایران حمایت نخواهد کرد؛ در تقابل با اسرائیل و عربستان و آمریکا و هیچ پروژه‌ای به ما کمک نخواهد کرد. مدام به ما می‌گویند که FATF را قبول کنید و برجام را بپذیرید؛ به‌خاطر اینکه منفعتی از این وضع کنونی نمی‌برند.

حال آیا اینکه این ارتباط و ائتلاف به نفع ماست یا نه، باید گفت که ما براساس تجربه در سیاست خارجی تصمیم می‌گیریم. تجربه سال‌ها تلاش ما برای نزدیک‌شدن به غرب و اروپایی‌ها در هشت‌سال دولت آقای هاشمی، خاتمی و روحانی بسیار گویاست. حال باید بررسی کنیم در این هشت‌سال، تلاش برای نزدیک‌شدن به اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها چه دستاوردی برای ما داشت؟ آقای هاشمی و خاتمی و روحانی چه دستاوردی داشتند؟ ما توانستیم امنیت پایدار داشته باشیم؟ ما توانستیم ائتلاف راهبردی اقتصادی با این کشورها داشته باشیم؟ ما توانستیم منافع خود را تأمین کنیم و از تحریم‌ها خلاصی پیدا کنیم؟ ما توانستیم در منطقه امنیت بیشتری داشته باشیم؟ هیچ‌کدام حاصل نشده است. پس بنا به تجربه و به‌خاطر تقابل‌های ایدئولوژیک و هویتی که ما با اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها داریم، سیاست نزدیک‌شدن به آن‌ها خیلی جواب نداده و برجام هم علی‌رغم تمامی تبلیغاتی که برای آن انجام می‌شد، پاسخگوی ما نبود؛ اما از این طرف، نه نزدیک‌شدن راهبردی به چین و

روسیه و نه تبدیل‌شدن به قمر چین و روسیه، بلکه تلاش برای شراکت با چین و روسیه در عرصه‌های مختلف و تلاش برای تعریف حوزه‌های مشترک در تجربه نشان داده است که آن به نسبت بیشتر توانسته تأمین‌کننده منافع ما باشد. در دوران تحریم چه کسی نفت ما را بیشتر خرید؟ در دورانی که ما به واکسن نیاز داشتیم، چه کسی بیشتر به ما واکسن داد؟ در پروژه‌های امنیتی که توانستیم با روس‌ها طراحی کنیم، چه کسی بیشتر از ما حمایت کرده است؟ در ماجرای جنگ اوکراین که در مسئله پهبادهای مشاهده شد، الان محملی شده برای اینکه خیلی از کشورهای دیگر هم تقاضای خرید پهباد از ما داشته باشند. در خیلی از آوردگاه‌های شورای امنیت چین و روسیه پشت کار ایستادند و... لذا تجربه نشان داده که به تعبیر رهبری ترجیح همکاری‌های اقتصادی با شرق باشد و بعد هم نکته کلانی را در نظر می‌گیریم که امروزه خود دانشمندان روابط بین‌الملل تقریباً با اجماع معتقدند که کانون ثروت و قدرت دارد به شرق برمی‌گردد. این چیزی نیست که ما ادعای آن را داشته باشیم؛ بلکه خود دانشمندان روابط بین‌الملل می‌گویند کانون قدرت و ثروت دارد به شرق برمی‌گردد. بنابراین اگر کسی به دنبال پروژه‌های کلان‌مدت و سرمایه‌گذاری‌های کلان‌مدت باشد، تجربه و آینده‌نگری روابط بین‌الملل به ما نشان می‌دهد که شرق برای سرمایه‌گذاری در قالب ترتیبات همکاری‌های مشترک مثل سازمان شانگهای یا ائتلافات دو جانبه و چندجانبه زمین حاصل‌خیزتری دارد. این‌ها به ما نشان می‌دهد که همکاری با شرقی‌ها می‌تواند دستاوردهای بیشتری داشته باشد؛ اما نباید دچار توهم‌های ائتلاف راهبردی شویم. ما کنشگر منطقه‌ای هستیم؛ درحالی که چینی‌ها و روس‌ها خودشان را در سطح و تراز جهانی می‌بینند و این خیلی کار را متفاوت می‌کند.

رهیافت‌ان‌پیشه آیا می‌توان از گسترش ائتلاف به سایر نقاط نظیر آمریکای لاتین در راستای کاهش نفوذ آمریکا و مقابله با بحران‌های ساختگی این کشور سخن گفت؟

قطعاً ارتباط با هر منطقه‌ای از جهان می‌تواند برای سیاست خارجی کشور نتیجه‌بخش باشد؛ اما باید سیاست خارجی بسیار متنوعی را طراحی کنیم که بتوانیم از ظرفیت‌ها و امکانات سایر مناطق جهان

استفاده کنیم. هیچ منطقه‌ای نباید از چشم ما دور باشد. شما از آمریکای لاتین صحبت می‌کنید و از آن مهم‌تر، چه‌بسا آفریقا باشد که بسیاری از کشورها دارند به آینده آن چشم می‌دوزند و چینی‌ها الان در آفریقا بسیار جدی سرمایه‌گذاری می‌کنند. در آمریکای لاتین هم از تقابل‌های ضد امپریالیستی کشورهای آمریکای لاتین و دولت‌های آمریکای لاتین می‌توان استفاده کرد. البته طبیعتاً اقتصاد آمریکای لاتین چندان اقتصاد توسعه‌یافته‌ای نیست؛ اما می‌تواند در حد خودش بسترها را برای سرمایه‌گذاری و دورزدن تحریم‌ها و فروش نفت برای ما تا حدودی ایجاد کند. شما باید پروژه آمریکای لاتین و آفریقا را داشته باشید و از همه مهم‌تر چه بسا پروژه کشورهای همسایه؛ نگاه به محیط همسایگی که همیشه یکی از غفلت‌های ما بوده و حالا در دولت آقای رئیسی به آن توجه بیشتری می‌شود؛ حتی از این‌ها مهم‌تر نگاه به اروپا و غرب است. یعنی ما نباید تصور کنیم که پروژه آمریکا و غرب برای ما کاملاً بسته شده است. ما باید هوشمندی به خرج دهیم و از تقابل‌های روس با اروپا برای پیوند دوباره با اروپا استفاده کنیم. اگر امکانی فراهم شد تا بتوانیم دوباره مسئله رفع تحریم‌ها را کلید بزنیم، دوباره مذاکرات به پیش برود. ما فهمیدیم که دیگر نمی‌شود با تحریم، اقتصاد را اداره کرد. این حرف‌هایی را که می‌زنیم، مثل اقتصاد در اوضاع تحریم و دورزدن تحریم و اقتصاد مقاومتی، همه گزینه‌های ناچاری است؛ هیچ کشوری با کشوری که تحریم شده و سوئیفت برای آن بسته است، به‌درستی کار نمی‌کند. ما نمی‌توانیم پول‌های مان را از کره و عراق بگیریم، بنابراین باید مسئله تحریم‌ها را حل کنیم و فکر نکنیم دیگر تمام شد و به سراغ چین و روسیه و آفریقا و آمریکای جنوبی می‌رویم و در عین تحریم‌ها با آن‌ها کار می‌کنیم. این‌گونه که نمی‌شود و کار به آسانی صورت نمی‌گیرد. ما نهایتاً می‌توانیم در بازارهای سیاه و روی دریا، یک میلیون بشکه نفت بفروشیم تا حقوق کارمندان دولت و صندوق‌های بازنشستگی بشود. با این پول‌ها نمی‌شود جهش جدی به اقتصاد داد و سرمایه‌گذاری‌های کلان‌مدت کرد و پروژه‌های جدی عمرانی به راه انداخت. ما الان داریم کشور را روزانه اداره می‌کنیم و آقای رئیسی دارد آن را با چنگ و دندان اداره می‌کند و چنین چیزی نمی‌تواند

در طولانی‌مدت ادامه پیدا کند. پس ما باید با آمریکای لاتین، آفریقا و شرق آسیا و آسیای مرکزی و جهان اسلام و هرجایی که می‌شود، سرمایه‌گذاری کنیم و باید با آن‌ها ارتباط بگیریم و پازلی با قطعات مختلف در سیاست خارجی داشته باشیم و ارتباط با چین و روسیه تکافوی نیازهای ما را نمی‌کند و در موازات آن باید همکاری با اروپایی‌ها و کشورهای مختلف را ادامه دهیم. در اینجا سفارت‌خانه‌های ما مهم هستند و همچنین وزارت خارجه ما از این جهت که دارد چه طرح‌هایی را اجرا می‌کند، بسیار مهم است. ضمن اینکه اقداماتی که در این مدت صورت گرفت، مقداری خوش‌بینی ایجاد کرده، مثل نزدیک شدن به چینی‌ها و روس‌ها و ارتباط با عربستان و سفرهای منطقه‌ای و فرامنطقه‌ای که انجام شد؛ اما امیدواریم که این‌ها ادامه پیدا کند و مبتنی بر تفکری راهبردی باشد؛ نه اقدامات تاکتیکی که به‌صورت تصادفی انجام می‌شود. باید قوه عاقله‌ای پشت این اقدامات باشد تا ان شاء الله ادامه پیدا کنند.

رهیافت‌اندیشه: سایر منافع مشترک میان ایران، چین و روسیه را که به شکل‌گیری بهتر ائتلاف و تحقق هدف مذکور کمک می‌کند، بیان فرمایید.

مهم‌ترین نقطه اشتراک ما و چین و روسیه علی‌رغم اینکه آن‌ها کنشگران در سطح جهانی هستند و ما کنشگر در سطح منطقه، تمایل به تغییر وضع موجود جهان است؛ یعنی ایران و روسیه و چین، هر سه به دنبال وضعیت چندجانبه‌گرایانه و چندقطبی، غربی‌زدایی از سیاست و اقتصاد جهان و دلارزدایی از اقتصاد جهانی هستند. این تمایل به تغییر و چندجانبه‌گرایی می‌تواند ما را با یکدیگر پیوند دهد و به ترتیبات همکاری مشترک وصل کند؛ نمونه آن سازمان همکاری‌های شانگهای و قرارداد ۲۵ ساله با چین و همکاری با روسیه در ماجرای اوکراین است؛ اما همان‌طور که گفتیم، به دلیل تفاوت در سطح بازی نباید دچار توهم شویم که خیلی راحت می‌توانیم از این ظرفیت استفاده کنیم. چین و روسیه از تغییر نظام بین‌الملل به دنبال چیزی هستند که ممکن است با چیزی که ما می‌خواهیم، فرق داشته باشد. چین اصلاً چیزی به نام محور مقاومت را مدنظر ندارد. چین به دنبال تقابلی نیست که ما الان با آمریکایی‌ها داریم. چین به هیچ‌وجه به دنبال تقابل نظامی و امنیتی با آمریکایی‌ها نیست. پروژه تایوان معمولاً بعضی

وقت‌ها مقداری حاد می‌شود؛ اما هرگز به سمت جنگ نظامی کشیده نمی‌شود؛ چون چین مایل نیست و آمریکا هم مایل نیست. در ماجرای روسیه هم بر سر اوکراین دیدیم که روسیه وارد اوکراین شد و جنگ با اوکراین شروع شد؛ اما جنگ با آمریکا و اروپا شروع نشد. آمریکا و اروپایی‌ها تنها کاری که کرده‌اند، این بود که از اوکراین یک‌سری حمایت‌های تسلیحاتی کردند و خودشان با روسیه وارد جنگ نشدند.

پس ما فکر نکنیم که روس‌ها حاضرند به‌خاطر ما با آمریکا بجنگند، با اسرائیل بجنگند و در پروژه‌های امنیتی ما مشارکت کنند. لذا تمایل ما به تغییر با تمایل آن‌ها به تغییر فرق می‌کند. ما باید این تفاوت‌ها را بفهمیم و احساس کنیم و مبتنی بر این تفاوت‌ها به این‌ها نزدیک شویم. اگر براساس یک‌سری توهّمات باشد، بعداً ممکن است دچار همان خطرهایی شویم که بسیاری هشدار آن را می‌دهند که مبدا روس‌ها و چینی‌ها پشت شما را خالی کنند. ممکن است این اتفاق بیفتد. فکر نکنیم در هر پروژه‌ای که در شورای امنیت سازمان ملل که بحث ایران باشد، چینی‌ها و روس‌ها به نفع ما رأی خواهند داد. ممکن است منفعت آن‌ها چنین باشد که به ما رأی ندهند. ما باید در این زمینه با هوشمندی رفتار کنیم. من در رابطه‌ای که با روس‌ها در ماجرای اوکراین داشته‌ایم، خیلی هوشمندی ندیدم. یعنی از یک طرف آیا شما پهلپاد داده‌اید یا نداده‌اید؟ اگر پهلپاد داده‌اید طبیعتاً براساس تصمیم راهبردی بوده؛ یعنی شما تصمیم گرفتید که من باید در ماجرای روسیه و غرب پشتیبان روسیه باشم تا طبیعتاً یک‌سری منافع برای من داشته باشد و لذا پهلپاد داده‌ام. اما شما در اظهارات مقامات جمهوری اسلامی ایران یک‌سری سرگشتگی می‌بینید. از یک طرف می‌گویند ما پهلپاد نداده‌ایم و از طرف دیگر می‌گویند قبل از جنگ داده‌ایم و از سوی دیگر می‌گویند فلان و بهمان. بالأخره ما متوجه نشدیم. اگر شما پهلپاد داده‌اید، اصلاً باید پای ریسک آن هم بایستید و بگویید که من پهلپاد داده‌ام و مبتنی بر تحلیلی این کار را انجام داده‌ام که غرب نباید به سمت روسیه بیاید و پای آن هم ایستاده‌ام؛ اما من این را خیلی ندیده‌ام. در مواضع مسئولان ما دوراندیشی مناسبی مشاهده نشد و برای همین خیلی هم انتقاد شد که مواضع شما درباره جنگ اوکراین مواضع درستی نبود. من خودم جزء کسانی هستم که

معتقدم مداخله ما در جنگ اوکراین، مداخله درستی بود؛ یعنی براساس تحلیلی ما به این نتیجه رسیدیم که ما باید اینجا پای روس‌ها بایستیم؛ اما با تحلیل و رفتار دقیق که این رفتار را ما ندیدیم که بالأخره شما پهلپاد را داده‌اید یا نداده‌اید. لذا این هوشمندی باید وجود داشته باشد که ما بعضی از جاها آن را می‌بینیم و بعضی جاها نمی‌بینیم. این هوشمندی در عرصه سیاست خارجی خیلی برای ما ضرورت دارد؛ برای اینکه سال‌های آتی سال‌های سرنوشت‌سازی است و اساساً سال‌های گذار که ما الان در آن هستیم، سال‌های سرنوشت‌سازی است. اگر نتوانیم در دوره گذار نقش خود را تعریف کنیم، از این گردونه گذار عقب می‌افتیم و کسی هم به دنبال ما نمی‌آید. هرکسی هم پروژه خودش را دارد؛ قطر پروژه خودش را دارد. عربستان و روسیه و چین و برزیل و هند هم پروژه خود را دارند. اخیراً خبر آمد که کلان‌ترین سرمایه‌گذاری و پروژه خرید هوایی در تاریخ در اختیار هندی‌هاست و ۵۰۰ فروند هواپیمای ایرباس به ارزش ۵۵ میلیارد دلار خریده‌اند. کشوری که در خرید تجاری خود، ۵۵ میلیارد دلار هزینه می‌کند و ۵۰۰ فروند هواپیمای ایرباس می‌خرد، درحالی که جمعیتش درحال حاضر از چین هم بالاتر زده، یعنی برای آینده سرمایه‌گذاری عجیب و غریب می‌کند. کشورها دارند جدی کار می‌کنند و اگر ما جدی نباشیم و به اجماع نخبگانی نرسیم که چند صباح سیاست همسایگی و رسیدن به شرق و آمریکای لاتین باشد و بعد دوباره ممکن است یک دولت اصلاح‌طلب بیاید و همه این‌ها را کنار بگذارد و دوباره پروژه نزدیک شدن به اروپا را بریزد؛ این یعنی به اجماع نخبگانی نرسیده‌ایم. این یعنی خودمان هم نمی‌دانیم با خودمان چندچند هستیم. باید در بین مسئولان کشور اعم از اصول‌گرا و اصلاح‌طلب در باب اینکه ما می‌خواهیم در این دوران گذار چه کار کنیم، تحلیل نخبگانی شکل بگیرد و بعد بر مبنای این تحلیل، سیاست‌های راهبردی طولانی‌مدت شکل بگیرد و این‌گونه خواهد بود که سیاست‌های خارجی ما می‌تواند در میان‌مدت و بلندمدت دستاورد داشته باشد؛ در غیر این صورت ما باید به اقدامات کوتاه‌مدت آنی دلخوش باشیم. ●

تأملی درباره ابعاد مختلف اعتراض سیاسی به مثابه کنشی اجتماعی



مصطفی سمیعی

پژوهشگر جامعه‌شناسی سیاسی

اعتراض سیاسی یکی از اشکال مهم و اثرگذار مشارکت سیاسی است که به صورت سلبی بروز و ظهور دارد. وقوع هر اعتراضی موجی از تحلیل‌ها را به همراه خود می‌آورد که بعضی از آن‌ها با عبور از لایه‌های تأییدشده به چرخه سیاست‌گذاری وارد می‌شوند و در فرایند حکمرانی به کار می‌روند. نگاشت حاضر بنا ندارد به صورت مستقل تحلیلی از وقوع اعتراض خاصی را بررسی کند، بلکه می‌خواهد با معرفی اعتراض سیاسی به عنوان کنشی اجتماعی، سطح جدیدی از تحلیل را معرفی نماید که افق نوینی را پیش‌روی صاحب‌نظران و سیاست‌گذاران بگشاید. ادعای نگارنده این است که بی‌توجهی به این لایه، تحلیل را از جامعیت خارج می‌کند.

اشاره

اعتراضات سیاسی به ترندی جهانی تبدیل شده‌اند که روندی روبه‌رشد دارند. کاستلز به عنوان یکی از اندیشمندان معاصر علوم سیاسی علت این امر را در بحران نمایندگی جست‌وجو می‌کند و چنین می‌گوید: «بیش از دوسوم مردم کره زمین گمان می‌کنند که سیاست‌مداران، نماینده آن‌ها نیستند و احزاب (تمامی‌شان) منافع خودشان را در اولویت قرار می‌دهند. مجالس قانون‌گذاری منتخب نماینده مردم نیستند و دولت‌ها فاسد، ستمگر، بوروکراتیک و سرکوبگر هستند. ... ماهیت این احساس شایع در نپذیرفتن این شکل از سیاست در کشورها و مناطق مختلف متفاوت است؛ اما در همه‌جا فراگیر است؛ حتی در میان کشورهای اسکاندیناوی که فضیلت دموکراتیک همواره مرجعی امیدوارکننده بوده است. افکار عمومی مدتی است که همین باور را دارند.» این روند در ایران نیز مابه‌ازای واقعی دارد و انباشت نارضایتی‌های متعدد اعتراضاتی را در عرصه اجتماعی بروز داده است.

از سوی دیگر اعتراض سیاسی به لحاظ ماهوی کنشی اجتماعی (social action) قلمداد می‌شوند و در این یادداشت کوتاه قصد داریم ابعادی از اعتراض سیاسی را که در چهارچوب کنش اجتماعی تحلیل می‌شوند، اشاره کنیم. کنش اجتماعی بنابر تعریف آن، با رفتار اجتماعی متفاوت است و مهم‌ترین وجه تمایز در عنصر «خودآگاهی» است. از سوی دیگر رفتار معمولاً به واکنش فرد درباره محرک بیرونی تعریف می‌شود که روان‌شناسان بر آن تأکید دارند. لذا لازم است بر این نکته تأکید کنیم که اعتراض سیاسی به مثابه کنشی اجتماعی حتماً باید دربردارنده عنصر خودآگاهی در کنشگر باشد و رفتارهایی هیجانی در لحظاتی خاص از سوی هر انسانی از دایره بحث خارج است.

اعتراض سیاسی به مثابه کنشی اجتماعی

اعتراض سیاسی به مثابه کنشی اجتماعی باید از سه بُعد بررسی شوند: ۱. قصد کنشگر ۲. پیامد کنش ۳. معنای بین‌الذهانی کنش. قصد کنشگر به آن نیتی اطلاق می‌شود که فرد از انجام عمل خاصی به صورت آگاهانه آن را دنبال می‌کند. دشوارترین و پیچیده‌ترین بُعد از تحلیل پدیده‌های مختلف از جمله اعتراض سیاسی، یافتن قصد کنشگر است. برای یافتن قصد و نیت کنشگر نمی‌توان به روش‌های مرسوم اسنادی یا کتابخانه‌ای یا تحمیل نظریه‌هایی خاص بر پدیده عمل کرد؛ بلکه باید روش‌های مشارکت‌جویانه و پرسش‌های بدون واسطه را از کنشگر (معترض) بررسی کرد. براین اساس اعتراض سیاسی از حیث قصد کنشگر می‌تواند اهداف مختلفی داشته باشد: از مطالبه اصلاحات جزئی تا اصلاحات بنیادین و حتی براندازی، طیف گسترده‌ای را تشکیل می‌دهند که می‌تواند از جمله مقاصد کنشگر به حساب آید. فهم دقیق و تفصیلی قصد کنشگران، مستلزم بررسی و پیمایشی با نمونه آماری درخور تأمل است. هرچند قصد کنشگر به مثابه علت اصلی بروز

اعتراض سیاسی بحث‌برانگیز است، باید توجه داشت پس از بروز هر کنش، قصد کنشگر به حاشیه می‌رود و آنچه بیشتر بررسی و استناد می‌شود، پیامد و معنای بین‌الذهانی است که از آن کنش در جامعه وجود دارد.

باتوجه به اینکه ما به قصد کنشگر و نیت درونی او دسترسی نداریم، به تفسیر کنش رو می‌آوریم. تفسیر هر کنش ممکن است با قصد کنشگر تطابق داشته باشد یا اینکه حتی به صورت کاملاً بالعکس صورت بگیرد. روشنفکران، نخبگان و میانجی‌های اجتماعی عاملیت‌های مهمی هستند که به تفسیر دست می‌زنند. در میان تفسیرهای مختلف، آن گروهی که از نفوذ اجتماعی بالاتری برخوردار است، تفسیر خود را به عنوان تفسیر غالب در افکار عمومی جا می‌اندازد. رسانه در اینجا در شکل‌گیری تفسیر غالب نقش کلیدی و مهمی دارد. نکته مهم دیگر اینکه تفسیر هر کنش، ابعاد سیاسی مهمی دارد که متضمن منافع گروهی است که آن تفسیر را ارائه کرده‌اند و درواقع تفسیر کنش عملی کاملاً سوگیرانه است. براین اساس سیاست‌گذاران باید تلاش کنند از میان تفاسیر مختلف موجود و فارغ از هیاهوهای رسانه‌ای: اول به گونه‌شناسی تفاسیر قائل باشند و توجه کنند که هر کنش اجتماعی مانند بدپوششی که از سوی افراد مختلفی صورت می‌گیرد، براساس نیت واحد و خاصی صورت نگرفته است و لازم است به تفصیل مقاصد مختلف بررسی شوند. دوم اینکه آنچه اصالت دارد و می‌تواند مبنای تغییر اجتماعی قرار گیرد، قصد و نیت کنشگر است و اگر تفاسیر اشتباه، مبنای تصمیم‌گیری باشند، نمی‌توانند به اقدامی اثرگذار در واقعیت‌های اجتماعی منجر شوند.

پیامد، بُعد دیگری است که در کنش‌های اجتماعی مطرح می‌شود و در علوم اجتماعی بسیار جلب‌توجه می‌کند. پیامد هر کنش الزاماً بر قصد کنشگر تطابق ندارد و ممکن است کنشی ساده، پیامدهای بلندمدت و عمیقی بر نظام اجتماعی یا آن محیط بگذارد. خودسوزی محمدبوعزیزی در تونس که جرعه انقلاب‌های کشورهای عربی را زد، مهم‌ترین شاهد بر این مدعاست. پیامد به کنش اجتماعی اختصاصی ندارد و در رفتار اجتماعی که فاقد عنصر خودآگاهی است نیز می‌تواند بررسی شود. برای مثال فوت مهسا امینی در مقر پلیس امنیت اخلاقی به مثابه رخداد یا رفتاری که از سوی حاکمیت -بدون قصد قبلی- صورت گرفت، بر نظام سیاسی و دیگر ارکان نظام اجتماعی پیامدهای عمیقی داشت.

اعتراض سیاسی به عنوان کنشی اجتماعی پیامدهای مختلفی به وجود می‌آورد: بسترسازی برای بروز نارضایتی، کاهش ثبات سیاسی، فرسایش سرمایه اجتماعی (در برخی موارد)، افزایش حساسیت به موضوع، ایجاد آشوب و اغتشاش، ایجاد ناامنی و برهم‌خوردن نظم عمومی از جمله اثرات مهم و پیامدهایی است که هر اعتراض ممکن است به دنبال داشته باشد. ساده‌ترین راه در مسیر سیاست‌گذاری بررسی پیامدهای هر موضوع و تلاش برای بهبود آن پیامدهاست. تمرکز بر پیامدهای هر کنش هرچند لازم و ضروری، اما کافی نیست؛ زیرا همان‌طور که ذکر شد، قصد کنشگر الزاماً با پیامدهای کنش او تطابق ندارد. آنچه می‌تواند به تغییر اجتماعی منجر شود، تغییر در قصد کنشگر است. شکل‌گیری پیامد اجتماعی هر کنش، امری اقتضایی است که با متغیرهای زمانی و مکانی ارتباطی تنگاتنگ دارد. از سوی دیگر پیامد با معنای بین‌الذهانی نیز مرتبط است و یکی از عوامل موثر در ایجاد پیامد هر کنش، معنایی است که جامعه به صورت کلی از هر اقدام مانند اعتراض سیاسی درک می‌کند. برای مثال با توجه به نزدیکی به ایام پاییز ۱۴۰۱ و فوت مهسا امینی وقوع هر اعتراضی، خواه معترض نیت آن را داشته باشد، خواه نداشته باشد، به استمرار اعتراضات سال گذشته تفسیر می‌شود و پیامدهای خاص خودش را دارد.

معنای بین‌الذهانی یا «قصد نوعی» نیز به آن معنایی اشاره می‌کند که جامعه به صورت کلی از آن کنش اجتماعی درک می‌کند. شکل‌گیری معنای بین‌الذهانی در فضایی صورت می‌گیرد که روایت‌های مختلف از هر کنش در رقابت با یکدیگر قرار گرفته‌اند و به میزان نفوذ اجتماعی خود و ابزارهای رسانه‌ای که در اختیار دارند، معنایی را برمی‌سازند. از سوی دیگر قصد کنشگران جدید -یعنی کنشگرانی که آغازکننده اعتراض نبوده‌اند- از معنای بین‌الذهانی تأثیر می‌پذیرد. غلبه معنایی خاص از اعتراض سیاسی در افکار عمومی و در بلندمدت مقاصد متنوع ابتدایی را به مقاصد خاص ثانویه که به صورت برساختی تولید شده‌اند، تبدیل می‌کند. لذا از این جهت معنای بین‌الذهانی هر کنش در استمرار آن و تحولات بعدی مرتبط با آن بااهمیت‌ترین نقش را ایفا می‌کند. ❁

منابع

۱. سیدی‌فرد، سیدعلی (۱۳۹۵). هستی‌شناسی اجتماعی؛ درآمدی بر یک نظریه نو، تهران: انتشارات بسیج دانشجویی دانشگاه امام‌صادق (ع). «نشر سدید»، چاپ اول.

۲. کاستلز، امانوئل (۱۴۰۰). گسیختگی: بحران لیبرال دموکراسی، مترجم: رهبری، محمد. تهران: انتشارات اگر، چاپ اول.

مهندسی شناخت در ارتباطات سیاسی



یوسف اسمعیل زاده
پژوهشگر علوم سیاسی

دارن لیکر دانشیار دانشکده رسانه دانشگاه Bournemouth انگلستان در کتاب ارتباطات سیاسی و شناخت، ارتباطات سیاسی و شناخت فردی را در دو مقوله شناخت منطقی و احساسی بررسی کرده است. یکی از موضوعاتی که او در مقدمه کتاب خود اشاره کرده، رمزگشایی پیام در ارتباطات سیاسی بوده است. او از قول کوپلند (۲۰۰۳) با توسعه این موضوع، چنین بیان می‌کند که کلید درک نحوه پردازش شناختی ارتباطات در این است که چگونه کلمات و تصاویر انتخاب، به کار رفته و سپس منتقل می‌شوند تا معنای خاصی را انتقال دهند. معانی در ذهن مخاطب رمزگشایی می‌شود و از طریق دریچه درک او، به تفسیر آن می‌پردازد. این فرایند در دو سطح آگاهانه و ناخودآگاه صورت می‌گیرد.

در عرصه ارتباطات سیاسی، شهروندان، خبرنگاران و سیاستمداران سه بازوی اصلی شکل‌دهنده به ارتباط سیاسی محسوب می‌شوند. امر ارتباط سیاسی ممکن است بر ساختی بوده یا طراحی و بازنمایی نوین از مسئله عینی یا ملموس در افکار عمومی شکل گرفته باشد. در عصر جدید، ارتباطات سیاسی با جریان‌های دوقطبی، تقابلی و اعتراضی همراه بوده است. برای مثال در جریان اعتراضات سال ۱۴۰۱ موضوع حجاب در جامعه ایرانی، ارتباطات سیاسی برای ساخت و بازآفرینی مسئله سیاسی از حجاب در این رهیافت به تنش میان سه طیف شهروندان اعم از معترض و طرفدار، خبرنگاران یا فعالان سیاسی و فرهنگی و سیاستمداران فعال تبدیل شده بود. دارن لیکر در کتاب خود یکی از موضوعاتی را که در ساخت و بیشینه‌شدن اطلاعات از موضوعی سیاسی در بستر ارتباطات سیاسی دانسته است، خلق مشترک یا بازآفرینی برای تفکر شهروندان در یک موضوع است (لیکر، ۲۰۱۴: ۱۳۰). در این مثال، افراد زیادی برای همراه کردن شهروندان با اعتراض علیه نظام، مسئله رخ داده در واقعیت را بازپردازت و در ضمن این موضوع با نگرش اعتراضی و افزودن شناخت غیر عقلانی و احساسی و حتی عاطفی به آن، به تکرار و برجسته‌سازی این موضوع شروع نمودند.

یکی دیگر از موضوعاتی که او در روند تأثیرگذاری ارتباطات سیاسی به خصوص در ارتباطات سیاسی پست‌مدرن در این کتاب پرداخته است؛ تکنیک‌های رایج در تقابل‌های سیاسی است. او ضمن طرح این موضوع، مدعی است که ارتباطات سیاسی پست‌مدرن داخل ابررسانه‌ای اتفاق می‌افتد. عصر ابررسانه‌ای همه‌چیز درباره داده است. مجموعه‌ای از داده‌هایی درباره شهروندان، براساس عادات مرور، الگوهای مصرف، حزب سیاسی و... اما شهروندان نیز خود خالق داده هستند (لیکر، ۲۰۱۴: ۳۶). جامعه ایرانی پس از اعتراضات سال ۱۳۸۸ مبتنی بر شبکه‌های اجتماعی با روند رشد حضور کاربران و میزان تولید محتوا، این عصر ارتباطات سیاسی پست‌مدرن را ایجاد کرده‌اند. یکی از گزارش‌هایی که درباره میزان توییتر فارسی در توییتر فارسی کار شده بود، این ادعا را تحلیل و ارزیابی نموده است که حدود ۵۰ درصد از توییتهای ارسال شده در کل جهان در توییتر فارسی تولید می‌شود (آزادی و بی‌مسگران، ۲۰۲۱).

تکنیک‌های مهندسی شناخت

دارن لیکر در ارتباطات سیاسی پست‌مدرن تکنیک‌های رایجی را برای تقابل‌های سیاسی و مهندسی شناخت در فرایند ساخت و بازآفرینی مسائل سیاسی-اجتماعی مطرح می‌کند. او از پنج تکنیک مؤثر بر شناخت فردی در طول فرایند

ارتباطات سیاسی در کتاب خود سخن گفته است (لیکر، ۲۰۱۴: ۳۵-۴۰):

اولین تکنیک، چهارچوب‌بندی پیام است. چهارچوب‌بندی شامل انتخاب زمینه‌ای است که درک معینی از موضوعی سیاسی را ممکن می‌سازد؛ چهارچوبی که حول موضوعی سیاسی قرار می‌گیرد. به مطالعات موردی واقعی و روایت‌سازی متقاعدکننده از آن در بستر موضوع سیاسی مدنظر در این تکنیک اشاره‌ای دیده می‌شود. از این طریق موضوع سیاسی انتزاعی نیز برای مخاطب پیام ملموس خواهد بود (لیکر، ۲۰۱۴: ۴۱). در جریان اعتراضات، روایت‌هایی که از ماجرای رخ داده ذیل موضوع اعتراضات حجاب مطرح می‌شد، احساسات و منطق مخاطب را به سمت اقبال و توجه بدان معطوف می‌کرد. دومین تکنیک، شخصی‌سازی و هدف‌گذاری پیام بوده است. با استفاده از این تکنیک، پوش‌هایی چون «من محبهم؛ ولی مخالف حجاب اجباری هستم» برای افرادی که حتی حجاب داشته‌اند ساخته شد؛ حتی به صورت هدفمند و مرتبط به طیف خاص بانوان، جوانان و حتی بخشی از طرفداران نظام طراحی و گسترش پیدا کرد. تکنیک بعدی که خیلی در موضوعات سیاسی رایج دیده می‌شود، تکنیک تکرار و یادآوری است. این تکنیک ابتدایی‌ترین و رایج‌ترین تکنیک تثبیت نفوذ در شناخت و آگاهی مخاطبان در ارتباطات سیاسی بوده است. این تکنیک سطح توجه و اهمیت موضوع را در دایره شناخت مخاطب بیشینه و ذهنیت او را خواهد ساخت. در ماجرای اعتراضات سال ۱۴۰۱، اخبار درباره ماجرا، شعارهای اصلی جریان اعتراضات و بررسی‌های مکرر موضوع به تثبیت آن در ذهن مخاطب منجر شده بود.

دو تکنیک بسیار مهم نیز همواره در سناریوهای مهندسی شناخت ارتباطات سیاسی حائز اهمیت بوده است. اولین تکنیک، تکنیک مدیریت رسانه است. این تکنیک به نوعی جامع تمام تکنیک‌های مذکور بوده و فقط با توجه‌داشتن به اقتضای سیاسی-اجتماعی و مخاطب‌شناسی به چینه‌سازی پیام برای ایجاد تغییر در شناخت ذهنی مخاطب به نفع هدف‌گذاری از آن ارتباط سیاسی دست زده می‌شود. نوع چینه‌سازی پیام‌ها و ارائه مرحله‌ای آن‌ها، ارائه نمادها و تصاویر محرک شناخت، انتخاب بستر رسانه‌ای انتقال پیام و بسیاری دیگر مدنظر ارتباطات سیاسی قرار داشته است. آخرین تکنیک شایان توجه به خصوص در اوضاع سیاسی و اعتراضاتی ۱۴۰۱، استفاده از قالب منفی‌گرایی برای جذب توجه و نگاه کثیری از مخاطبان بوده است. منفی‌بودن به هر شکلی چون حمله به نظام سیاسی، شخص مقدس، ایدئولوژی، سابقه و عملکرد در این قالب کاربرد دارد.

مهندسی شناخت در ارتباط سیاسی، در قرن بیست و یکم به‌ویژه در جامعه ایرانی که فرهنگ‌های سیاسی چون توجه به شایعات و بیشینه‌بودن انفعال سیاسی وجود دارد، توجه سیاستمداران و خبرنگاران را به خصوص در زمینه رسانه‌های اجتماعی فردی شده چون توییتر، جلب کرده است. هر مسئله سیاسی در ۲۴ ساعت از شبانه‌روز، در ارتباطات سیاسی از طریق رسانه‌های اجتماعی، با دو تکنیک منفی‌گرایی و تکرار به تغییر افکار عمومی و شناخت آن منجر می‌شود. اعتراضات ۱۴۰۱، این موضوع را تصدیق می‌کند. رسانه‌های جریان‌های سیاسی نیز از تکنیک‌های مدیریت رسانه، چهارچوب‌بندی و شخصی‌سازی پیام به این موضوع دامن زده‌اند. لازم است مخاطب به این موضوع از طریق افزایش سواد رسانه و اصلاح فرهنگ سیاسی خود آگاهی لازم را کسب کند تا در زمان بحران سیاسی با مهندسی شناخت مقابله کرده و مشارکت‌کننده فعال باشد. بایستی جامعه سیاسی و ارتباطات سیاسی با رهیافتی عقلانی و منطقی شکل گیرد و فرهنگ سیاسی مبتنی بر احساسات به سمت عقلانی حرکت کند. این امر در تربیت سیاسی سیاستمداران، خبرنگاران و جامعه‌پذیری اولیه قشر دانش‌آموزان به خصوص جوان و نوجوان بایستی گنجانده شود. ❖

منابع

1. Lilleker, Darren. Political Campaigning and Communication, First published 2014 by Palgrave Macmillan in the UK.
2. Copeland, G. A. (2003). Strategic political communication: rethinking social influence, persuasion, and propaganda (communication, media, and politics). New York: Rowan & Littlefield.
3. P. Azadi, M. B. Mesgaran, The Clash of Ideologies on Persian Twitter, Working Paper 10, Stanford Iran 2040 Project, Stanford University, June 2021.

دکتر مسلم آقایی طوق

مدرس دانشگاه

چالش‌های اجرایی سازی مشارکت مردم

در عرصه حکمرانی

همیافت‌ان‌پیشه

در حوزه مشارکت مردم در عرصه حکمرانی، اساساً در اسناد بالادستی و در نظام حقوقی ما چه سازوکارهایی برای مشارکت مردم در نظام حقوقی دیده شده است؟ بحث ظرفیت‌های مشارکت مردمی یا مشارکت عمومی در عرصه حکومت، حکمرانی و مفاهیم مشابه، چه در قانون اساسی و چه در اندیشه مبنایی نظام جمهوری اسلامی و چه در اسناد دیگر مثل سیاست‌های کلی نظام و قوانین دیگر تا حدود مطلوبی دیده شده است. اگر ایرادات و اشکالاتی وجود دارد، عمدتاً شاید به نحوه اجرا برگردد و البته در برخی از موارد به قوانین عادی که از مجلس شورای اسلامی انتظار می‌رود این‌ها را به‌روز کرده، یا اصلاح کند و ارتقا ببخشد.

به هرحال مشارکت به معنای سنتی کلمه یعنی حضور مردم پای صندوق‌های رأی دیده شده است. حالا در اینجا کیفیت‌ها مطرح می‌شود که آیا این کیفیت‌ها مطلوب است؟ کیفیت مناسبی دارد یا ندارد؟ آن دایره و گستره مشارکت مردم تا چه حدی جدی است؟ آن‌ها مسائل دیگری است که می‌شود درباره‌شان بحث کرد. ولی به هرحال نفس انتخابی بودن ارکان مختلف نظام در قانون اساسی دیده شده است؛ یعنی نظام به‌صورت جمهوری طراحی شده، نه غیر جمهوری و نه انتصابی. انتخاب مجلس شورای اسلامی، انتخاب رئیس‌جمهور، انتخاب اعضای مجلس خبرگان رهبری و انتخاب اعضای شوراهای اسلامی همگی نشان می‌دهد که مثلاً در عرصه انتخابات که مفهومی سنتی در بحث مشارکت است، مفاهیم و عناصر لازم را دیده‌ایم. علاوه بر صندوق‌های رأی، مشارکت در عرصه‌های دیگر هم تا حدودی دیده شده است؛ برای مثال، امکان همه‌پرسی تقنینی در قانون اساسی شناسایی شده است؛ یعنی این ظرفیت وجود دارد. امکان تشکیل حزب را دیده‌ایم و ممنوعیتی وجود ندارد. بحث تشکله‌ها، تجمعات و راهپیمایی‌ها و برخی موارد دیگر را دیده‌ایم. بحث اصل هشتم قانون اساسی که بحث امر به معروف و نهی از منکر است؛ به‌نحوی تدوین شده است که مشارکت مردم یا مشارکت عمومی را می‌طلبد.

موارد مزبور، ظرفیت‌های مشارکت هستند و حتی فراتر از این موارد هم وجود دارد؛ همان جایی که در قانون اساسی می‌گوید آیین‌نامه‌ها و مصوبات دولت اگر مغایر قوانین باشد، دیوان عدالت آن‌ها را ابطال می‌کند،

همان‌جا از لفظ هرکس استفاده کرده است و تقریباً مشابه این را در نظام‌های دیگر نمی‌بینید که هرکس به معنای دقیق کلمه، یعنی هر ایرانی بتواند علیه هر مصوبه دولت اقامه دعوا کند. این هم نوعی از مشارکت است؛ یعنی مشارکت نظارتی است. یا این حق را به شما در اصل ۹۰ قانون اساسی داده‌اند که از طرز کار قوای سه‌گانه بروید در کمیسیون اصل ۹۰ یا مجلس شکایت، اعتراض و پیگیری کنید. این‌ها همه مواردی هستند که نشان می‌دهد ما ظرفیت‌ها را داریم.

ولی حالا اینکه تا چه حد از این ظرفیت‌ها بهره‌برداری و استفاده کردیم یا در این استفاده آیا همه اصول را رعایت کردیم یا نه، مسائل مربوط به اجراست. یعنی اگر این نقصان در اجرا، اگر این آسیب‌های اجرایی همچنان بخواهد وجود داشته باشد، اگر قانون را عوض کنید و بگویید این قانون اساسی بد است و قانون اساسی بهتری بنویسید، باز توفیقی نخواهید یافت؛ چون اگر اجرا را واکاوی و بررسی نکنیم که چرا این‌طور شده و چه عللی باعث این محدودیت‌ها شده است، طبیعتاً تعویض کردن متن قانون خیلی اثربخش نخواهد بود.

همیافت‌ان‌پیشه

اگر ما خواسته باشیم شاخصه‌هایی را برای فضای حکمرانی در نظام حقوقی خودمان معرفی کنیم که به‌عنوان وجه تمایز ما باشند و نظام حکمرانی‌مان را نظام حکمرانی مطلوب در نظر بگیریم که *good governance* یا تعابیری از این قبیل برایش به کار می‌برند. در مؤلفه‌ها و شاخصه‌هایی که به‌عنوان وجه تمایز می‌شود نام برد که یا در اسناد ممکن است منعکس شده باشند یا به‌عنوان کلیت در روح قانون مدنظر قرار گرفته‌اند، کدام موارد بیشتر وجه بارز دارند که می‌شود روی آن‌ها مانور داد و تمرکز کرد؟ بحث *good governance* عمدتاً بحث شکلی است؛ یعنی اگر شما آن عناصر را ببینید، برای مثال پاسخ‌گویی یا مشارکت‌پذیری یا حاکمیت قانون، این‌ها عمدتاً مسائل شکلی هستند؛ یعنی بر نحوه فعالیت هر نظام حکمرانی ناظر هستند.

به حکمرانی مردمی که اشاره کردید، می‌خواهم نقدی وارد کنم. نظرم این است که حکمرانی داخلی مردمی است؛ یعنی یک وقتی است که از حاکمیت صحبت می‌کنید و حاکمیت به معنای سنتی کلمه، یعنی همان مباحث مثلاً توماس هابز را به ما یاد آوری می‌کند، یا ژان بُدن را در ذهن ما زنده می‌کند و آن اصل را اگر

شما در نظر بگیرید، وقتی از حاکمیت صحبت می‌کنیم، حاکمیت به معنای نهادی است که قدرت را در دستان خودش می‌گیرد و وقتی قدرت را در دستان خودش می‌گیرد، می‌خواهد که امنیت را برقرار کرده و از مرزها دفاع کند و مسائلی از این دست؛ یعنی مسائل حداقلی و بیشتر امنیتی. اینجا در حاکمیت می‌توانیم صحبت کنیم که آیا حاکمیت سوییۀ مردمی دارد یا نه؟ و می‌توانیم تفکیک و تقسیم کنیم و بگوییم که برخی حاکمان در طول تاریخ به مردم توجه کرده‌اند یا نکرده‌اند؟ اما مفهوم حکمرانی درون خودش و درون لایه‌های مفهومی خودش، مردم را دارد و مستتر است؛ یعنی اگر شما می‌خواهید حکمرانی غیرمردمی داشته باشید، یعنی بگویید که ما حکمرانی‌هایی داریم که مردمی هستند و حکمرانی‌هایی داریم که غیر مردمی هستند، شما در واقع دارید از واژه‌ی نادرستی استفاده می‌کنید. شما باید بگویید حاکمیت‌های غیرمردمی و گونه حکمرانی درون خودش مردمی است و فقط شما می‌توانید بگویید که ما تأکید داریم این لفظ را اضافه می‌کنیم. یعنی بیشتر روی آن سوییۀ مردمی حکمرانی مردمی تأکید کنید و اگر غیر از این باشد، اصلاً به لحاظ مفهومی این اصطلاح یا مضاف و مضاف‌الیه اشتباه است.

اگر این را بخواهیم بگوییم، عرض کردم که ما حکمرانی خوب یا حکمرانی مطلوب نداریم. حکمرانی مطلوب اگر به معنای optimal governance باشد، ما در اندیشه‌ی حقوق اساسی و علوم سیاسی optimal system نداریم. optimal system یعنی چه؟ یعنی نظام مطلوب، نظامی باشد که به نظر مثلاً جرمی بنتام که معتقد بود به universal grammar of government؛ یعنی گرامر جهانی حکومت. چنین چیزی را ما نداریم و کشورها خیلی متفاوت هستند؛ از جغرافیایشان گرفته تا دیگر امور و شما هیچ‌وقت نمی‌توانید جغرافیای روسیه را با جغرافیای چین یکی بدانید و همچنین نمی‌توانید جغرافیای چین را با جغرافیای بورکینافاسو یکی بگیرید. این‌ها جغرافیای‌شان خیلی متفاوت است. حداقل از زمان مونتسکیو مشخص بود که این جغرافیا بر خلق و خوی افراد و همچنین بر منش سیاسی حکمرانان تأثیر می‌گذارد و کلیت نظام سیاسی را تحت تأثیر خود قرار می‌دهد و به‌طور کل از جغرافیا گرفته تا فرهنگ، تاریخ، مذهب و مسائل بسیار دیگر، همه تأثیر می‌گذارند که نظام‌های سیاسی متفاوت باشند و متفاوت

جلوه کنند.

تا اینجا را احتمال می‌دهم که بحثی نداشته باشید؛ یعنی نمی‌توانید بگویید که نه، ما نظام جهانی و حکومت جهانی داریم و برای مثال عده‌ای به حکومت جهانی رسیده‌اند؛ اما عده‌ای نرسیده‌اند و در راه هستند که به آن حکومت جهانی برسند. اصلاً ما چنین چیزی نداریم و نمی‌توانیم هم داشته باشیم، مطلوب ما هم فی‌الواقع چنین چیزی نیست. حداقل این مطلب هم از ۱۴۰۰ سال پیش و از زمان نزول قرآن مشخص است که این شعوب و قبائل، هرکدام فرهنگ و فهم و توانمندی خودشان را دارند و باید باهم تعامل کنند.

می‌خواهم این را عرض کنم که ما نباید از حکمرانی مطلوب فارغ از سرزمین‌ها و مردمانشان صحبت کنیم. یعنی کلمه‌ی مطلوب اگر به معنای این باشد که نظامی وجود دارد در عالم خارج که تلاش می‌کنیم به آن برسیم، چنین نظامی در عالم خارج وجود ندارد و هیچ‌کسی هم تا حالا طراحی نکرده است. مسائل بسیار ساده‌ای وجود دارد که نمی‌توانید به آن پاسخ دهید. برای مثال در بحث انتخابات، اگر به کتاب نظام‌های انتخاباتی ترجمه‌بنده مراجعه کرده و آن را بررسی کنید، در آن کتاب گفته شده است که شما هرگز نمی‌توانید نظام انتخاباتی مطلوبی ایجاد یا طراحی کنید. هر نظام انتخاباتی کاستی‌هایی دارد که ذاتی آن است و نمی‌توانید آن را جبران کنید. برای مثال اگر سوییۀ مردم را بگیرید، سوییۀ فنی‌شدن را رها کرده و اگر سوییۀ فنی‌شدن را بگیرید، سوییۀ مردم را رها کرده‌اید و در واقع نمی‌توانید بگویید که من به همه این‌ها می‌خواهم برسم.

حال این مسئله از کشورداری و راجعه به انتخابات است، ده‌ها یا صدها مسائل این‌چنینی داریم که این‌ها سوییۀ‌های مختلفی دارد. پس به‌نظرم نباید این کلمه‌ی مطلوب را در نظام حکمرانی به‌کار برد، باید گفت نظام حکمرانی خوب، یا همان good governance. عرض کردم که good governance بحث عمدتاً شکی است. این شکل را شما می‌توانید در هر جایی به‌کار ببرید؛ یعنی باید عناصرش را نگاه کنید و مثلاً بگویید من یا شما با کدام‌یک از این عناصر همراه نیستیم؛ مثلاً با پاسخ‌گویی موافق هستیم یا نیستیم؟ با مسئولیت‌پذیری موافق هستیم یا نیستیم؟ با این مطلب که حاکمیت با افراد نباشد؛ بلکه حاکمیت با قواعد باشد، موافق هستیم یا نیستیم؟ لذا باید یکی‌یکی این‌ها را

نگاه کنیم و نباید مطلب کلی در ذهنمان باشد که فرضاً حکمرانی خوب، بد است، یا حکمرانی خوب محل نقد است؛ قطعاً هر مفهومی در علوم انسانی می‌تواند محل نقد باشد و شما می‌توانید آن نقدهایش را مبنای اصلاح قرار بدهید؛ ولی به‌نظر من نباید دستاوردها را از بین برد یا نباید آن‌ها را نادیده گرفت. حکمرانی خوب باید ملاک و مبنا باشد و البته در حکمرانی که سوییۀ‌های اسلامی دارد، ممکن است شما برخی از این عناصر خوب را اصلاح کنید یا رزرواسیون برایش قائل شوید. مثلاً بگویید حاکمیت قانون یا مشارکت عمومی باید حد و حدودی داشته باشد، به‌خصوص public participation.

شما برای مشارکت عمومی حد یقینی قائل شوید، ولی نمی‌توانید بگویید این مفهوم اصلاً پذیرفتنی نیست و ما حکمرانی خوب نمی‌خواهیم و به‌جای آن مثلاً حکمرانی مردمی را خواستاریم. عرض کردم حکمرانی مردمی مفهوماً متناقض به ماست و مفهوماً ایراد دارد. حکمرانی ذاتش مردمی است و شما نمی‌توانید از حکمرانی مطلوب صحبت کنید؛ چون ما هیچ نظام موجود در بیرون یا خارج نداریم که بگوییم آن خوب است و ما می‌خواهیم به آن برسیم. حکمرانی خوب، ابزار و شکلی است و محتوای خیلی زیادی ندارد و شما می‌توانید ابزار را با هر سیستم و نظام فکری تطبیق دهید و البته بعضاً برخی اضافات ممکن است وجود داشته باشد که آن‌ها را اصلاح می‌کنید.

رهیافت‌اندیشه اینکه مردم به‌عنوان یکی از عناصر مهم تشکیل‌دهنده‌ی عرصه‌ی حکمرانی هستند و اساساً حکمرانی بدون مردم معنایی ندارد، کاملاً صحیح است. تعبیری که از حکمرانی به‌کار بردم از این جهت است که مردم به‌عنوان یکی از عناصر فعال در عرصه‌ی حکمرانی، در جایگاه تصمیم‌گیر و سیاست‌گذار قرار بگیرند؛ الان مردم بیشتر در جایگاه استفاده هستند تا افاده، ولی بعداً این تعبیر و این جایگاه عوض می‌شود و مردم خودشان درباره‌ی سرنوشت خودشان مؤثر و تصمیم‌گیر می‌شوند. ناظر به فضای حکمرانی مطلوب هم نکته‌ای وجود دارد و آن اینکه بعضی‌ها عناصری که شما ناظر بر good governance بیان کردید، استدلال‌شان این است که این‌ها برگرفته از ریشه‌های نظام حکمرانی غربی است و طبیعتاً محصولی هم که از این عناصر استخراج شده و نتیجه‌ای که می‌دهد متفاوت با نتیجه‌ی ماست.

تأکید خوبی به قسمت آخر کلامتان کردید که گفته می‌شود که حکمرانی خوب محصول غرب است و چون

محصول غرب است، حتماً اسب تروایی است که داخل آن یک‌سری مفاهیمی غربی وجود دارد که با مفاهیم اسلامی ما سازگار نیست. به‌نظر من این نگاه، نگاه بدبینانه است. نمی‌گوییم من خیلی خوش‌بین هستم؛ بلکه باید نگاه علمی داشته باشید. نگاه علمی این است که عناصر حکمرانی خوب بررسی شود. برداشت من از حکمرانی خوب، یک‌سری عناصر و مفاهیم شکلی است. عناصر شکلی یعنی چه؟ مثلاً ماشین در معنای اعم کلمه در نظراتان باشد؛ مثلاً از چرخ‌گشت گرفته تا خودرو و... همگی تولید فرهنگ غرب است؛ یعنی آن‌ها اختراع کرده‌اند؛ ولی به این معنا نیست که اگر در خانه من ماشینی پارک شده باشد، من مسلمان نیستم، یا در خانه من اگر دستگاه چرخ‌گشت باشد، من غرب‌زده‌ام و مسلمان نیستم، یا اگر روحانی را ببینید که در دستش گوشی موبایل است، بگویید او غرب‌زده است. نه، این شکل و ابزار است و محتوا ندارد، محتوا را باید خودمان جایگزین کنیم. شکل و ابزار چه می‌گوید؟ ابزار می‌گوید اگر شما خواستید حکمرانی مناسبی داشته باشید، باید پاسخگو باشید. یعنی کسی که آن بالا قرار می‌گیرد، وقتی درباره‌ی حوزه‌ی فعالیتش از او پرسیده می‌شود که چه کار کرده‌ای، نگویید به شما ربطی ندارد و شما که هستید؟ بلکه پاسخگو باشد. حالا شما همین را تحلیل کنید که در فرهنگ اسلامی ما این وجود دارد یا خیر. نمی‌توانیم بگوییم که وجود ندارد و ما ضد پاسخگویی هستیم؛ یعنی نعوذبالله هرکس از پیامبر ﷺ می‌پرسید که این جنگ را چرا این‌طور عمل کردید، هرگز نگفته است به کسی ربطی ندارد. اصلاً ما چنین چیزهایی را نداریم. حالا یک‌سری مفاهیم خیلی خاص شرعی وجود دارد که ما آن را به‌عنوان حاکم از پیامبر ﷺ نگرفته‌ایم که بگوییم چون حاکم بود، پاسخگو نبود؛ بلکه به‌عنوان پیغام‌بر از پیغمبر ﷺ گرفته‌ایم. مثلاً نماز چهار رکعت است یا سه رکعت است و روزه به این شکل است یا در فلان شرایط روزه نگیرید و در فلان جا نماز شکسته می‌شود. ما این‌ها را به‌عنوان حاکم از پیامبر ﷺ نگرفته‌ایم که بگوییم چون اینجا مثلاً پاسخگویی وجود ندارد، پیامبر ﷺ وقتی که حاکم هم است، پاسخگو نیست. نه، زی پیامبری‌شان را جدا می‌کنید از زی حاکم‌بودنشان؛ یعنی این‌ها مقولات جدایی هستند. وقتی که پیامبر ﷺ در مقام حاکم در جامعه حضور پیدا می‌کند، پاسخگویی خود را دارد و چیزی

در اسلام و اندیشهٔ اسلامی ما وجود ندارد که بخواهد این را تخطئه کند. یا مثلاً بحث مسئولیت‌پذیری یا بحث مشارکت، این‌ها مسائل شکلی هستند که ممکن است گاه با برخی ملزومات یا الزامات یا ضرورت‌ها در تنش قرار بگیرند و این امر، طبیعی است. مثلاً وقتی شما خودروی شاسی‌بلندی می‌گیرید و به پارکینگ خود می‌آورید، ممکن است پارکینگ شما اصلاً جای کافی نداشته باشد و خودرو جا نشود. وقتی این‌گونه موارد را می‌بینید، نمی‌توانید بگویید که شاسی‌بلند بد است و به‌درد نمی‌خورد. باید هماهنگ کنید. این هماهنگی‌ها در همهٔ کشورها وجود دارد و به این معنا هم نیست که حکمرانی خوب صددرصد در عراق اجرا شود یا صددرصد در فرانسه اجرا شود و این اصلاً امکان‌پذیر نیست. همهٔ کشورها در حد و حدود خودشان بسته به بسترهای بومی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی عناصری از این مفهوم، یعنی حکمرانی خوب را می‌گیرند و با اوضاع خودشان سازگار کرده و اجرا می‌کنند. شما قطعاً انتظار ندارید که مثلاً اگر آنجا یک مفهوم پاسخ‌گویی وجود دارد، در همهٔ ۲۰۰ کشور مثل هم رفتار کنند و اصلاً چنین چیزی انتظار نمی‌رود. چه چیزی انتظار می‌رود؟ اینکه من ایرانی که مسلمان ایرانی هستم و با این تاریخ بلند حکومت و حکمرانی، وقتی از من می‌پرسند آیا حاکم شما پاسخگوست، بگویم بله پاسخگوست؛ یعنی آن فهم‌ها مهم هستند، فهم ما انسان‌ها به‌عنوان عناصر اجتماع و عناصر سیاست؛ یعنی تک‌تک ما در این پازل یا در این شطرنج یا این سیستم سیاسی نقشی داریم و بدون نقش نیستیم و حتی آن کوچک‌ترین ذرهٔ جمعیت که به‌عنوان شهروند شناخته می‌شود و در قدیم هم به آن‌ها عضوی از رعیت گفته می‌شد، بخشی از این پازل سیاسی و بازی سیاست است.

وقتی از من عضو این جامعهٔ سیاسی پرسیدند که آیا حاکمیت قانون وجود دارد؟ باید بگویم بله وجود دارد و مهم این است؛ ولی اینکه بگویم دقیقاً عین آن سیستمی وجود دارد که در کشور سوئد است، اصلاً مورد انتظار نیست؛ چون سیستم کشورها و سیستم فهم انسان‌ها به لحاظ مسائل هرمنوتیکی و نگاه و دید و فلسفهٔ شناخت کانت و هر طور که شما نگاه کنید، سیستم دید انسان‌ها از کشوری به کشور دیگر فرق می‌کند. بحث مرزها نیست که شما بگویید چطور شد که از مرزها عبور کردید، تفاوت کرد. آن مرزها حاکمیت‌هایی دارند که

در طول ده‌ها سال و صدها سال نوع خاصی از تبلیغات و نوع خاصی از حقیقت و نوع خاصی از مسائل را به مردم خود تفهیم و تلقین کردند. مردم درواقع سیستم شناختشان با هم هماهنگ شده است. من با فردی سوئدی متفاوت می‌فهمم. پاسخگویی و مفهوم قانون را متفاوت می‌فهمم. اصلاً هیچ انتظاری هم ندارم و هیچ انتظاری هم نباید داشته باشم که دقیقاً همان فهمی که فرد فرانسوی از قانون دارد، من ایرانی هم همان فهم را داشته باشم. این امر در کل اشتباه است و خلط مباحث است. ولی این انتظار را دارم که وقتی از من ایرانی پرسیدند که آیا مشارکت وجود دارد؟ بگویم وجود دارد یا ندارد. یعنی من می‌فهمم که مشارکت وجود دارد یا ندارد و همچنین حاکمیت قانون وجود دارد یا ندارد و این بحث مهمی است؛ یعنی اگر این فهم در ذهن ما شکل بگیرد که حکمرانی خوب بماند حکمرانی خوب شکل و ابزار و ماشین واحدی است که شما می‌توانید روی آن ماشین چیزهای مختلفی را بار کرده و سوار کنید و از آن استفاده کنید، چه در کشور اسلامی و چه در کشور غیر اسلامی. طبیعتاً یک‌سری اصلاحات و تطبیق‌هایی باید صورت بگیرد؛ ولی اینکه بگویید من این ماشین را نمی‌خواهم و به‌جای آن می‌خواهم ماشین دیگری را جایگزین کنم، یک مقدار تردیدبرانگیز است. من دربارهٔ این مسئله فکر و تأمل کرده‌ام و هیچ‌وقت به نتیجه نرسیده‌ام که مثلاً من حکمرانی خوب را کنار بگذارم و به‌جای آن حکمرانی دیگری را تولید کنم که ندانم هم به کجا خواهم رسید، مفهومش چیست و با آن چه کاری می‌خواهم انجام دهم. بحث حکمرانی مردمی را گفتید که ما بیشتر می‌خواهیم بر مشارکت سیاسی مردم تأکید کنیم، آن به همان حکمرانی خوب شما برمی‌گردد؛ یعنی ضعف در حکمرانی خوبتان، در مشارکت مردمی‌تان و در مشارکت عمومی‌تان. حال چه کار می‌شود کرد؟ آن‌ها را می‌توانیم در تعامل با یکدیگر بحث کرده و واکاوی کرده و نقد و ارزیابی کنیم.

رهیافت‌اندیشه طبیعتاً مردم جایگاه دقیقی در نظام حقوقی ما دارند که جایگاه شناخته‌شده‌ای است؛ اما نکتهٔ اینجاست که در مقام عمل تا حد زیادی این اتفاق نیفتاده است و مردم خیلی خودشان هم این حس را ندارند که در فضای حکومت و حکمرانی مشارکت می‌کنند و تأثیرگذاری فعالی دارند و طبیعتاً نتیجه‌ای که از این امر به عمل می‌آید، این است که برای مردم در قبال حکومت

حس مسئولیت ایجاد نمی‌شود. سؤال این است که چه موانعی در نظام حقوقی ما وجود دارد که باعث شده مردم نتوانند نقش گستردهٔ خودشان را چه در عرصهٔ حقوقی و چه در عرصهٔ سیاسی ایفا کنند. یا به عبارت دیگر، چه آسیب‌هایی در نظام حقوقی و نظام سیاسی ما وجود دارد که اجازهٔ اجرای کامل آن پیش‌بینی‌هایی را که برای مردم شده است، به اصطلاح به منصهٔ ظهور نمی‌رساند؟ این سؤال دقیقی است؛ یعنی ما مدام می‌گوییم، مردم‌سالاری و مردم‌سالاری دینی و مردم و این‌ها صاحبان حق هستند و این‌ها مالکان و حاکمان اصلی هستند و...، ولی در عمل ممکن است آن حس درون خود افراد جامعه به‌عنوان مردم تولید نشده و وجود نداشته باشد؛ یعنی خودشان را حاکمان واقعی تصور نکنند و این حس، مهم است. این حس، یعنی این برداشت و این فهم بی‌منا نیست، براساس یک‌سری داده‌هایی در درون ذهن افراد جامعه شکل می‌گیرد.

حال سؤال این است که چرا شکل نگرفته است و نمی‌گیرد؟ برمی‌گردد به برخی فهم‌های حاکمان و بعضی از سنت‌های فکری همچنان پایدار که ما آثار و مصادیقش را باز هم مشاهده می‌کنیم؛ یعنی مثلاً پس ذهن مدیر و وزیر این است که این مردم شاید تصور دقیقی از مسائل ندارند، اطلاعات درستی ندارند، جوانب امر را نسنجیده‌اند و متوجه پیامدهای خوب و بد تصمیمات نمی‌شوند. این را که ما نمی‌توانیم انکار کنیم. این پس ذهن خیلی از دست‌اندرکاران سیاست در کشور است. این مطلب برای همین نظام‌های آریستوکراتیک است؛ اشراف‌سالاری یا الیگارش‌ی یا آریستوکراسی در همهٔ انواع خودش. آن‌ها دقیقاً چه می‌گفتند؟ آریستوکرات‌ها نمی‌گفتند که من حاکم به دنیا آمده‌ام و باید حاکم از دنیا بروم. آن‌ها هم ادبیاتشان دقیقاً این‌گونه بود که می‌گفتند عامهٔ مردم چیزی نمی‌دانند و عامهٔ مردم به مسائل توجهی ندارند و حرفشان هم درست بود؛ حرف آریستوکرات‌ها، الیگارش‌ها و حرف طبقهٔ ممتاز مفهوماً درست بود. یعنی اکثر افراد مردم مطالعات سیاسی و اقتصادی نمی‌کنند و اصلاً دغدغهٔ سیاست و اقتصاد و مسائل این‌چنینی را ندارند و اطلاعات آن را هم ندارند و پیگیر آن هم نیستند. همیشه در هر جامعه فقط طبقهٔ خاصی خواهان و پیگیر این نوع مسائل هستند و این می‌شود همان مباحث اشراف‌سالاری.

حضرت علی علیه السلام تعبیری دارند که شرک و کفر،

حرکتش درون قلب آدمی مانند حرکت مورچه روی صخره در دل شب است، آدم نمی‌فهمد و متوجه نمی‌شود. اشراف‌سالاری شاخ و دم ندارد. اشراف‌سالاری همین افکار بود. دموکراسی یا مردم‌سالاری دقیقاً بر عکس این است. دموکراسی یعنی تصور شما این نباشد که آن کسانی که طراحی نظام‌های مردم‌سالاری کردند، پس ذهنشان این بوده است که حتماً همهٔ مردم نخبه هستند و همهٔ مردم اطلاعات کافی را دارند و همهٔ مردم پیگیر مسائل پیچیدهٔ اقتصادی و اجتماعی و فنی و روابط بین‌الملل هستند. نه، همهٔ آن کسانی که قلم زده‌اند مثل جان استوارت میل یا همهٔ آن اشخاصی که در این عرصه بوده‌اند و قلم زده‌اند، این را می‌دانستند که دموکراسی یا مردم‌سالاری تبعات دارد؛ یعنی مردم می‌توانند در معرض اطلاعات غلط و در افکار پوپولیستی و انحرافات رسانه‌ای قرار بگیرند و فکر نمی‌کنم تصورتان این بود که مثلاً جان استوارت میل، خیلی ساده‌لوح بود و نمی‌دانست که مردم را می‌توان به‌راحتی فریب داد. می‌دانستند، ولی راه چاره‌ای بهتر از این ندیدند. چون اشراف‌سالاری به جاهای بدی ختم می‌شد. چون سالاری هر قشر خاصی که آن‌ها می‌توانستند حاکم باشند، به ناکجاآباد ختم می‌شد. در طول تاریخ، ما شاهد این ادعاها بوده‌ایم که اگر حکومت دست ما باشد، چنین و چنان می‌کنیم و مثلاً به رفاه می‌رسانیم و عدالت را برقرار می‌کنیم و انصاف را رعایت می‌کنیم و...، هرگز این‌طور نشد. تنها راه چارهٔ آن چیزی که درواقع ما می‌فهمیم، این است که باید مردم خودشان حاکم باشند. این مردم، همان مردمی هستند که شما می‌گویید اطلاعات کافی ندارند و بررسی کافی نکرده‌اند، این مردم باید پای تصمیماتشان هم بایستند و اگر اشتباه هم کردند، خودشان بفهمند و این به رشد و ارتقای آن‌ها منجر می‌شود. حال الان چرا مشارکت این مردم ضعیف است؟ چرا مشارکتشان را نمی‌پذیرند؟ یعنی قبول ندارند که درحال مشارکت هستند؟ چون آن افکار پدرسالارانه، پترنالیستیک، آن افکار قیّم‌مآبانه همچنان تحت پوشش‌ها و تحت رنگ و لعاب بهتری وجود دارد. مثلاً می‌گویند فلانی دغدغهٔ فلان موضوع را دارد و این را با ادبیات خیلی خوب هم می‌گویند. این‌ها همان افکار پوسیدهٔ قدیمی است و تا زمانی که این افکار وجود دارد و تا زمانی که فکر بر این است که ما نمی‌توانیم مردم‌سالاری داشته باشیم

چون مردم پیگیر مسائل سیاسی نیستند و توجهی هم به آن ندارند، وضع به همین شکل است و هیچ تفاوتی نخواهد کرد؛ چون ما هرگز اجازه ندادیم که مثلاً آن بچه، بازی‌اش را بکند و بازی را یاد بگیرد و مدام دستش را گرفته‌ایم و گفته‌ایم که این کار را بکن و این کار را نکن. خیرش را هم می‌خواهیم؛ اما گاهی خیرخواهی به ضرر آن شخص تمام می‌شود و درواقع آن بچهٔ آفتاب‌مهتاب‌ندیده می‌شود، از جامعه سر در نمی‌آورد، وقتی وارد جامعه شد، شکست می‌خورد، مضمحل می‌شود، درواقع نابود می‌شود؛ چون هرگز اجازه نداده‌ایم که زمین بخورد، بلند شود و یاد بگیرد و هرگز اجازه نداده‌ایم که دستش زخمی شود، یاد بگیرد که نباید فلان کار را انجام دهد تا دیگر دستش زخمی نشود.

جامعه هم مشابه همین مطلب است. مردم‌سالاری هزینه دارد. همان‌طور که امثال روسو، چند صدسال پیش اشاره کردند، ادارهٔ دموکراسی سخت است. وقتی از دموکراسی می‌گوییم به معنای غرب‌زدگی نیست. دموکراسی کلمه‌ای است که از قدیم هم بوده و به مردم‌سالاری ترجمه کرده‌ایم. نباید روی کلمات گیر کنیم. مردم‌سالاری و دموکراسی سخت است و این‌طور نیست که ما امروز آن را شروع کنیم و فردا از برکات آن منتعم شویم. شاید لازم باشد، ده، بیست سال با هم بر سر آن بحث و جدل کنیم. بعد از انقلاب فرانسه این‌طور نبود که همهٔ آن‌ها خوش و خرم بنشینند و نظام جمهوری را که ایجاد کردند، جشن بگیرند و دیگر بگویند که تمام شد. مشکلات بعد از مشکلات ایجاد شد. نظام دموکراتیک و مردم‌سالار ایجاد کردن و پاسداشت مشارکت مردم بسیار سخت است؛ چون من باید پای بر نفس خودم بگذارم و اجازه بدهم این مردم با همهٔ اشتباهاتی که ممکن است انجام بدهند، مدام آزمون و خطا کنند و پیش بروند و از گذشتهٔ خود عبرت و یاد بگیرند. ما در برخی موارد این امور را رعایت نکرده و نمی‌کنیم. مثلاً برخی قوانین را با آنکه نیاز است شاید به مشارکت عمومی گذاشته بشود، نمی‌گذاریم، چون از تبعات آن خیلی مطمئن نیستیم و به این دلیل مطمئن نیستیم که قبلاً تمرین نکرده‌ایم. شما اجازه ندادید که این مردم بیالند و بزرگ شوند و از اشتباهات خودشان درس بگیرند.

پس مشارکت عمومی و حکمرانی به قول شما

«مردمی» این‌طور نیست که من از امروز دکمهٔ آن را بزنم و از فردا گل و بلبل شود و مردم خیلی فهیم و مردم خیلی آگاه به مسائل و اقتضائات زمان شوند و فرق رویکردهای مختلف در نظام سلطهٔ بین‌الملل را بفهمند و متوجه شوند که دقیقاً آمریکا چه کاری انجام می‌دهد و اروپا به دنبال چه چیزی است. این‌ها یک‌شبه انجام نمی‌شود و سالیان سال و بلکه ده‌ها سال طول می‌کشد که نظام سیاسی به قوام دموکراتیک برسد. همیشه تاریخ را مدنظر قرار بدهیم و انقلاب‌های بزرگ، مثل انقلاب فرانسه و انقلاب آمریکا را مطالعه کنیم و ببینیم که بعد از این انقلاب‌ها ده‌ها سال آشوب و شورش و جنگ، چه داخلی و چه خارجی وجود داشته است. واقعا این‌طور نیست که من از امروز تصمیم بگیرم که از فردا می‌خواهم دموکراتیک باشم و دموکراتیک شوم. یا مثلاً چرا در شورای عالی اداری، مردم عادی را نداریم؟ در شورای توسعهٔ مدیریت چرا مردم عادی را نداریم؟ مردم عادی هم انتخاب بشوند و بروند. این‌ها را می‌دانم و بلدم؛ ولی با این‌ها حل نمی‌شود. آن فکری که در پس ذهن برخی مدیران ماست، باید اصلاح شود و آن فکر هم نیازمند کارهای فرهنگی است. ممکن است من چیزی بگویم، شما چیزی بگویید و تنش و جدال ایجاد شود؛ ولی به‌نظر بنده این‌ها جدال احسن هستند و عاقبت آن هم به‌نفع خود کشور و ملت است.

رهیافت‌اندیشه مفهومی را مقام‌معظم‌رهبری در سال‌های اخیر به آن تأکید داشته‌اند، با عنوان حلقه‌های میانی؛ تعبیری که ایشان به کار می‌برند و نقشی که برای مردم و جریان‌های مردمی فعال و در حقیقت مردم پایه می‌شناسند، به‌نظر شما با توجه به ظرفیتی که ما در نظام حقوقی داریم، با این همه آسیب‌ها و موانعی که بیان کردید، امکان پیاده‌سازی نظامی که مدنظر ایشان است، وجود دارد؟

مطلبی که اشاره کردید، اصلاً غیر از این نمی‌شود؛ یعنی اگر شما مفهوم هابزی حاکمیت را درنظر بگیرید، (هابز می‌گفت: یک حاکم، یک مردم. میان این‌ها هیچ چیز دیگری وجود نداشت.) یعنی حاکم مستقیماً با مردم در تعامل بود. این مفهوم الان در ذهن ما نیست. من به شما در صحبت‌هایم عرض کردم که ما همگی پیکسل‌ها و اجزای عرصهٔ این بازی سیاست هستیم. بازی سیاست به معنای بدش‌منظور نیست که مثلاً بگوییم این‌ها همه بازی است و بازی درمی‌آورند.

من بخشی از این پازل هستم، حالا پازل که می‌گوییم ممکن است مفهوم گیج‌کننده‌ای داشته باشد. این‌گونه بهتر است بگوییم که ما بخشی از این عرصهٔ سیاست هستیم. یعنی رهبر، رئیس‌جمهور و تک‌تک افراد جامعه، همه عضوی از این عرصه هستند و وقتی شما فضا را این‌طور می‌بینید، نه مثل هابز که حاکم و محکومی وجود دارد. این عرصه وقتی همه‌اش سیاسی می‌شود؛ یعنی به مفهوم ارسطویی کلمه عرض می‌کنم. ارسطو کتابی که نوشته بود، دربارهٔ زندگی مدنی بود و اسمش را گذاشته بود سیاست؛ سیاست به معنای کل آن مدنیّت. اگر ما سیاست را به آن معنا درنظر بگیریم و ما هم عنصر و اجزایی از آن باشیم، حتماً باید در طیف‌ها و درجات مختلف، عناصر کم‌رنگ و پررنگ را داشته باشیم؛ یعنی عده‌ای نقش‌های اصلی را بازی کنند و عده‌ای نقش‌های فرعی را بازی کنند و عده‌ای هم از این نقش به آن نقش بروند و غیر از این هم متصور نیست. شاید در ادبیات دیگری این حلقه‌های میانی را تحت عنوان جامعهٔ مدنی درنظر بگیریم و رسانه‌ها و پژوهشکده‌ها و اندیشکده‌ها را درنظر بگیریم، این‌ها هستند که مسئولیت اصلی پررنگ کردن فکر سیاسی مردم و آگاه کردن مردم یا تبیین مسائل را برعهده دارند. اگر آن‌ها نباشند، چه انتظاری می‌توانیم داشته باشیم که مردم در طول زمان آگاه‌تر و مشارکت‌پذیرتر شوند؟ ما می‌خواهیم بر چه اساسی این حرف‌ها را بزنیم؟ حلقه‌های میانی یا آن عناصر واسطه. واسطه یعنی چه؟ یعنی واسطه بین قدرت اصلی و مردمی که تحت این قدرت هستند. این‌ها لازم هستند و باید جایگاه‌هایشان هم دیده شود، یعنی ما به‌گونه‌ای این حلقه‌ها را ایجاد نکنیم که دور از مرکز سیاست هم باشند. مثلاً در مجلس تأثیر مشخصی نداشته باشند، در هیئت وزیران حضور نداشته باشند، در مجمع تشخیص مصلحت نظام این‌ها را قبول نداشته باشند و... این چه حلقهٔ میانی و چه حلقهٔ واسطی است؟ به درد نمی‌خورد. شبیه این نوع مسائل بوده است که مثلاً در برخی کشورها قوانین لایبی داریم. لایبی کردن در پارلمان و کنگره به همین راحتی نیست. طبق برخی ضوابط انجام می‌شود. چرا آن قوانین را وضع کرده‌اند؟ چون می‌خواستند این حلقه‌ها را حفظ کنند. یعنی من اگر بخواهم حلقه‌ای ایجاد کنم و مثلاً در عرصهٔ اقتصاد نفت کار کنم و بعداً ببینم که تأثیری ندارد و تازه چوبش را هم می‌خورم. طبیعتاً

این حلقه را جمع می‌کنم، حلقه‌ها باید مؤثر باشند و باید مشارکت داده شوند و حضور داشته باشند. الان آمار دقیقی نداریم؛ ولی بیش از ۳۰۰ شورا در کشور داریم و در کدام‌یک از این شوراها، کدام‌یک از این حلقه‌های فکرسازی یا تصمیم‌سازی مشارکت دارند؟ منظور از مشارکت هم مشارکت قانونی است، نه اینکه من به همکارم زنگ بزنم و بگویم خواهش می‌کنم شما هم تشریف بیاورید و از محضرتان استفاده کنیم. منظور مشارکت قانونی است. شما فهرست شوراها را ببینید، از شورای عالی اداری و شورای امنیت ملی گرفته تا شوراهای روستا و شوراهای شهر. کدام‌یک از این‌ها قانوناً موظف هستند که از این اندیشکده‌ها، پژوهشکده‌ها، رسانه‌ها و از فلان دانشگاه‌ها دعوت کنند که بیایند و اظهاراتشان را بشنوند و بعد از شنیدن، مکتوب کنند و بعد بگویند من این حرف شما را قبول ندارم و نمی‌خواهد؟ هیچ‌کدام از آن‌ها هیچ وظیفه‌ای ندارند. این‌ها حلقه‌سازی نمی‌کنند و به این صورت حلقه‌سازی و واسطه‌سازی صورت نمی‌گیرد. اگر شما واسطه و حلقه را فقط بگویید و بزنید و منتقدش باشید و آن را قبول نداشته باشید، دیگر ایجاد نمی‌شود یا اگر ایجاد شده، کم‌کم به محاق می‌رود؛ یعنی همان چیزی که الان اتفاق افتاده است. ما بین نهادهای قدرت و نهادهای ملت واسطه قدرتمندی نداریم. ما اصلاً روزنامهٔ قدرتمند و سایت خبری قدرتمندی نداریم. این‌هایی که داریم، واقعا به آن معنایی نیست که مدنظر ماست؛ چون به تجربه دریافته‌اند که نباید باشند و این‌ها به آیندهٔ سیاست ضربه می‌زند و به نحوی ضربه می‌زند که همواره تلاش می‌کنید؛ ولی راه به جایی نمی‌برید؛ چون ضعف‌هایی در این صحنهٔ سیاست وجود دارد که ما آن ضعف‌ها را نمی‌بینیم و فکر می‌کنیم مثل این است که برق‌ها رفته است و دکمه را می‌زنید و برق‌ها می‌آید. این‌طور نیست. همهٔ این‌ها زحمت می‌برد و الان این حلقه‌های میانی و حلقه‌های واسطه یا آن چیزی که در ادبیات علوم سیاسی، جامعهٔ مدنی گفته می‌شود، ایجاد کردن و حفظ‌کردنش زحمت و تلاش می‌برد، وقتی توانستید حفظ کنید، می‌توانید بگویید که من از نعماتش استفاده می‌کنم؛ اما قبل از آن، نمی‌توانیم از نعمات و پیامدهای مطلوب این‌ها بهره‌مند شویم. ❀



محمدجواد رضائی
پژوهشگر علوم سیاسی

درآمدی بر مبانی و مراحل تقریب مذاهب اسلامی

مقدمه

تقریب به معنای ایجاد فهم مشترک و نزدیکی میان طرفداران مذاهب اسلامی است که با هدف آشنایی بیشتر با یکدیگر از طریق همدلی و اخوت دینی و براساس اصل‌های مشترک، مسلم و ثابت اسلامی انجام می‌شود. مذاهب اسلامی در اصطلاح به مکتب‌های فقهی اشاره می‌کند که نظام اجتهادی منسجم و مستند به قرآن و سنت دارند. مکتب‌های فقهی که از نظر مجمع جهانی تقریب مذاهب به رسمیت شناخته شده‌اند، عبارت‌اند از: حنفی، شافعی، مالکی و حنبلی از اهل سنت؛ اثنی‌عشری، زیدی و بهره از شیعه و مذهب اباضی. (تسخیری، ۱۳۸۴)

آیت‌الله خامنه‌ای تقریب را در سه جهت علمی، فقهی و عملی مطرح می‌کند: «غرض از تقریب این است که فرقه‌های اسلامی، در مقام فکر و اعتقاد به یکدیگر نزدیک بشوند. ای‌بسا برخی از تصوراتِ فرق نسبت به یکدیگر، با مباحثه و مذاکره، به استنتاج خوبی منتهی بشود. شاید بعضی از سوء تفاهم‌ها برطرف و بعضی از عقاید تعدیل و بعضی از افکار به‌طور واقعی به هم نزدیک بشود. البته اگر این بشود، بسیار بهتر از هر شکل دیگر است؛ حداقل این است که بر روی مشترکات تأکید بشود. در مرحله فقهی نیز تبادل نظر بین مذاهب مختلف، در بسیاری از ابواب فقهی، به فتاوی نزدیک، بلکه واحدی منتهی خواهد شد. درنهایت و شاید مهم‌تر از همه نتایج تقریب، تقریب عملی است؛ یعنی همکاری مسلمین با یکدیگر، منهای احساس جدایی عقیدتی فرقه‌ای. اگر دشمنان بگذارند و اگر ما عاقل باشیم، این امر بسیار ممکن و سهل‌التوالی است.» (بیانات در دیدار اعضای شورای عالی مجمع تقریب مذاهب اسلامی، ۱۳۷۰/۰۷/۰۱)

تفاوت وحدت با تقریب

موضوع وحدت دو جنبه دارد: نخست جنبه سیاسی و اجتماعی و دوم جنبه علمی و فرهنگی. منظور از بُعد نخست هم‌گرایی مسلمانان سراسر جهان با هدف تأمین مصلحت اسلامی درجه‌ای واحد برابر دشمنان اسلام است. این هم‌گرایی تفاوت‌های ظاهری مسلمانان در زبان، رنگ پوست، قومیت، نژاد و... را به‌خاطر تحقق مصالح و اهداف عالیّه اسلامی کنار گذاشته و همه را متوجه بندگی خداوند متعال می‌کند. (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۴) منظور از بُعد دوم وحدت، همان تقریب میان مذاهب اسلامی است. تأمین این جنبه از وحدت اسلامی نیازمند اجماع نظر اندیشمندان مذاهب اسلامی است. متفکران بزرگ اسلامی از تمامی مذاهب باید در فضایی صمیمی، بدون تعصب و به دور از هرگونه تنش‌های میدانی میان طرفداران افراطی مذاهب، مسائل اختلافی را مطرح و درباره آنها به بحث و تبادل نظر بپردازند تا حقایق و واقعیت‌های مختلف فقهی، روایی، اصولی و کلامی اسلام که مورد اختلاف طرفین است آشکار شود. درنهایت باید نتیجه این مناظرات را به سمع و نظر تمامی مسلمانان برسانند. (بی‌آزار شیرازی، ۱۳۵۴: ۲۵)

تعدد مواضع به تقریب

مبنای سکولار

سکولارها در جهان اسلام گروه‌هایی هستند که با میانه‌روی و گوش‌فرادادن به آرای دیگران مخالفت کرده و

چیزی جز اندیشه‌های انحرافی خود را نمی‌پسندند. اندیشه‌ها، گرایش‌ها و کنش‌های سکولارها در جهان اسلام به منافع کشورها و ملت‌های اسلامی زیان وارد کرده است. مهم‌ترین شعار این گروه «جدایی دین از سیاست» است. سکولارهای جهان اسلام میان مفهوم صحیح سیاست و مفهوم رایج انحرافی آن که درگیری برای رسیدن به قدرت است، دچار خلط مبحث شده‌اند (پورعلی، ۱۳۹۶: ۱۳۰).

«سیاست» همان‌گونه از معنای لغوی آن پیداست، به معنای اداره امور مردم است به گونه‌ای که منافع مادی و معنوی آنان محقق شود. شخص سیاستمدار نیز کسی است که به منظور این خدمت بزرگ به کار گرفته شده و نهایت تلاش خود را در این راه انجام می‌دهد.

معنای صحیح سیاست، خروج از دایره خودپسندی و توجه به خدمت صادقانه به عموم مردم است. درحالی که دعوی قدرت، کوتاه‌آمدن از اصول سیاست‌ورزی اسلامی و انسانی در راستای اهداف انحرافی است. لذا زمانی که ما به پیوستگی دین و سیاست قائل باشیم، یعنی دین از زندگی و خدمت صادقانه به مردم جدا نخواهد بود. متأسفانه برخی رفتارهای احزاب و افرادی که به گروهک‌های اسلام‌گرا وابسته‌اند، این خلط در مفهوم سیاست را به‌وجود آورده است و مردم را به ضرورت جدایی دین از سیاست فرامی‌خواند. آنها گمان کرده‌اند با استفاده از مبنای سکولاریسم قادر خواهند بود تقریب میان مذاهب را اجرایی کرده و از اختلاف میان گروه‌های اسلام‌گرا بکاهند (پورعلی، ۱۳۹۶: ۱۳۲).

اسلام‌گرایان سکولار خیلی آسان به تقریب می‌پیوندند. آنها معتقدند تفکر جدایی دین از امور اجتماعی ازجمله سیاست و انحصار آن در امور عبادی، اصطلاحی در جامعه به‌وجود نمی‌آورد. این گروه راه صحیح اداره جامعه را گم کرده‌اند؛ چراکه مشاهده می‌شود کشورهایی که جوامع خود را با چنین مبنایی اداره می‌کنند، با مشکلات عدیده مواجه هستند. آنها منشأ اصلی اختلاف و اصطکاک در امور سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را دخالت دادن آرای دینی در این امور می‌دانند و اگر دین را در این امور کنار بگذاریم، جایی برای اختلاف مذهبی نمی‌ماند. این مبنا از دیدگاه اسلام اجتماعی مردود است؛ چراکه سرانجامی جز اباحی‌گری و لابی‌گری ندارد (پورعلی، ۱۳۹۶: ۱۴۰). شعار جدایی دین از سیاست به نوعی سکولاریسم جدید، حاکی از جنگ میان دین و افراد متدین منتهی خواهد شد که به‌واسطه آن زشت‌ترین اهانت‌ها را به متدینین وارد کرده و عقاید آنها را به سخره می‌گیرند و همچنین در تظاهر به اعمال مخالف دین افراط می‌کنند.

از دیگر نتایج تفکر سکولاری تقریب، این است که طرفداران این گرایش عقیده دارند فقط خودشان توسعه یافته‌اند و فقط آنان هستند که در عصر توسعه زندگی می‌کنند و گروه‌های مخالف ایشان عقب‌مانده و ارتجاعی بوده و هنوز به عصر تاریکی و ظلمت وابسته‌اند. لذا گفتمان دینی (هرچند که توسعه‌یافته و متمدن باشد) نزد ایشان بی‌ارزش است (پورعلی، ۱۳۹۶: ۱۴۲).

مبنای پلورالیسم

پلورالیسم حق را واحد نمی‌داند. ازجمله بزرگان مروج مبنای پلورالیسم برای تقریب دکتر سروش است. او موافق و مروج تقریب بود؛ اما مبنای او پلورالیسم دینی بود. جمله معروفش این است: «حق نه آن‌چنان کوچک است که به پنجه یک گروه درآید و نه یک گروه آن‌قدر بزرگ است که همه حق را در چننه خود داشته باشد؛ بلکه هر گروه و فرد و فرقه و مذهب تنها بهره‌ای از حق دارد و هیچ‌کدام بر دیگری برتری ندارند. در ادیان مختلف هم این‌گونه است.» (میراحمدی، ۱۳۹۶: ۱۳۶) برخی در همراهی با این مبنا به حدیث تفرق ادیان استشهد می‌کنند. دیدگاه اسلامی، پلورالیسم در حقانیت را قبول ندارد؛ اما پلورالیسم در نجات را پذیرفته است.

مبنای اسلام بلا مذاهب

این نظریه را برخی اندیشمندان عرب ازجمله مصطفی شکعه مطرح نموده‌اند (شکعه، ۱۳۷۵). چند اشکال اساسی به این نظر وارد است:

نخست: تصور شفافی از اسلام بدون مذاهب وجود ندارد. بنابراین امکان اجرایی‌شدن آن هم وجود ندارد. دوم: برخی از این تفکر چنین نتیجه گرفته‌اند که مشترکات اسلامی از شریعت گرفته شود تا تقریب میان مذاهب حاصل شده و اختلافات کاملاً حذف شود. این درحالی است که در این صورت چیزی از اسلام باقی نخواهد ماند.

چراکه مسلمانان در موارد متعدد مانند قبله، کتاب مقدس، پیامبر و... اشتراک دارند. بنابراین این اندیشه به معنای دریافتی به جزء اسلام است و بنابر آیه ۸۵ سوره بقره^۲ گناه کبیره محسوب شده و در روز قیامت عذاب دردناک دارد. سوم: عده‌ای دیگر از این تفکر چنین درک کرده‌اند که مخلوطی از همه مذاهب مبنای عمل تمامی مسلمانان قرار گیرد. در این صورت این سؤال پیش می‌آید که معیار گزینش شاخص‌های رفتار دینی برای مسلمانان چه خواهد بود؟ آیا هرکس هر چیزی را که می‌خواهد، می‌تواند بدون ملاک وارد کند؟ اگر مبنای اسلام بلا مذاهب را اساس تقریب میان مذاهب قرار دهیم، دقیقاً خلاف مصلحت مسلمین به درگیری گسترده میان گروه‌های اسلامی منجر شده‌ایم (زمانی، ۱۳۹۴: ۶۹).

مبنای نص محوری و نفی تقلید و نفی مذاهب

در این دیدگاه گفته می‌شود مذاهب همه دچار بدعت شده‌اند و ضرورتاً بایستی همه آنها را نفی کرد و به‌ظاهر آیات و روایات رجوع نمود. اشکال عمده‌ای که به این نگاه وارد است، این است که متعبدان به مذاهب مختلف با این امر همراهی نمی‌کنند و این معیار را قبول ندارند. چون این نگاه دارای رویکرد سلفی‌گری و متحجرانه است (زمانی، ۱۳۹۴: ۱۵۳).

مبنای وحدت تاکتیکی

پنجمین مبنا وحدت تاکتیکی است. این دیدگاه تقریب را تاکتیک مسلمانان در قبال دشمن مشترک می‌داند و مبنای قرآنی مطابق با آیه ۴۶ سوره انفال^۳ دارد. البته این مبنا بخشی از نظریه تقریب را بیان می‌کند. براین اساس نازل‌ترین و نخستین مرحله تقریب میان مذاهب اسلامی، وحدت تاکتیکی مبتنی بر تعریف دشمن مشترک است. براین اساس وقتی مسلمانان دشمن مشترک دارند، تقریب لازم است؛ اما اگر شرایط دشمن مشترک مسلمانان از بین برود، ضرورت برای تقریب از بین می‌رود (زمانی، ۱۳۹۴: ۱۱۰).

مبنای امت محوری

این مبنا از آیات قرآن دریافت شده است. از جمله این آیات شریفه، ۹۲ انبیاء^۴، ۷۱ توبه^۵ و ۱۰ حجرات^۶ است. همچنین در روایات آمده است حق مؤمن بر مؤمن در برخی روایات هفت و در برخی روایات دیگر چهل حق است که رعایت آن امت واحده را ایجاد می‌کند. نگاه امت‌محور، مختص اوضاع دشمن مشترک نیست و بر توحید ربوبی استوار است. توحید در ربوبیت یعنی پروردگار و گرداننده جهان تنها خداوند است. مربوب واحد، تنها رب واحد را قبول خواهد داشت. لذا اگر قاطبه امت اسلامی به توحید در ربوبیت اعتقاد کامل داشته باشند، همه یکسان و برابر خواهند بود و فردی از امت اسلامی غیر از تقوا و دین‌داری، خود را برتر از سایر مسلمانان نمی‌داند. در این اوضاع تقریب و وحدت قطعاً محقق خواهد شد.

در این دیدگاه، تقریب نباید به تقریب مذاهب فقهی منحصر باشد؛ بلکه باید بین همه دیدگاه‌های کلامی، فقهی، فرق، اقوام، نژادها، زبان‌ها و نگاه‌های مختلف به قرآن تقریب صورت پذیرد. همچنین تقریب باید به تفکرات بیشتری سرایت کند برای مثال قرآن‌گرایان و جماعت اهل حدیث، سکولارها و معتقدین به جامعیت اسلام، همچنین طرفداران اندیشه مقاومت و سازش‌کاران باید در مواضع خود، تقریب را به عنوان اصلی لایتغیر و خط قرمز بپذیرند (زمانی، ۱۳۹۴: ۱۲۱).

مراحل تقریب

مرحله نخست شامل تعایش سلمی، زندگی مسالمت‌آمیز و ترک تنازع و اهانت و تعامل همراه با احترام و تکریم است. هم‌زیستی مسالمت‌آمیز انسان‌ها روشی است که صرف‌نظر از حق‌بودن مکتب‌ها و منش‌ها یا سعادت و شقاوت افراد، به زندگی مسالمت‌آمیز انسان‌ها و به رسمیت شناختن حقوق اجتماعی آنان می‌پردازد. مقصود از هم‌زیستی مسالمت‌آمیز، فراتر از جنگ یا صلح در برابر جنگ و مشتمل بر روشی است که تعاون و احسان به دیگران را نیز فراگیرد. (موحدی ساوجی، ۱۳۹۳: ۱۳۲) مطابق با دیدگاه امت‌محور در مرحله نخست تقریب، جنگ‌های مسلمانان علیه یکدیگر در طول تاریخ اسلام غیرمنطقی است. هیچ‌یک از مذاهب اسلامی اعم از شیعه و سنی، آموزه‌ای ندارند که اجازه درگیری و نزاع را با مذاهب اسلامی بدهد. همچنین اهانت، سب و دشنام علیه مذاهب اسلامی هیچ جایگاهی ندارد. تنها نقد علمی حقیقت‌جویانه مجاز شمرده شده است.

هم‌زیستی مسالمت‌آمیز در اسلام مبتنی بر چند اصل اساسی است که به اختصار به چند مورد از آنها اشاره می‌شود:

۱. گفت‌وگو با مخالف

صحت منطقی با مخالفان به‌ویژه مخالفان عقیدتی به‌جای نزاع و درگیری برای نابودی طرف مقابل از اصول و همچنین از مصادیق هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است. جایگاه گفت‌وگو در اسلام آن‌قدر رفیع است که پیامبر اسلام ﷺ پایه و اساس دعوت خود را بر مناظره‌های منطقی گذاشته‌اند. اماره‌های قرآنی این موضوع در سوره نحل، آیه ۱۲۵ نیز بر اهمیت آن افزوده است.^۷

۲. دعوت به جنبه‌های مشترک

یکی از راه‌های دستیابی به تسالم و رفع اختلاف با شخص مخالف، دعوت او به موضوعات مشترک اعتقادی، عبادی و... است. تعریف منافع سیاسی و اقتصادی مشترک میان طرفین دعوا نیز ازجمله مصادیق دعوت به جنبه‌های مشترک محسوب می‌شود. براین اساس، قرآن کریم در آیات متعدد ازجمله آیه ۴۶ سوره عنکبوت، ایمان مسلمانان به کتب آسمانی سایر ادیان توحیدی را یکی از مشترکات میان ادیان ذکر می‌کند.^۸

۳. آزادی پذیرش مذهب و عقیده

خداوند ایمان‌آوردن به دین آسمانی را مسئله‌ای اختیاری دانسته و اجبار در پذیرش آن را نکوهش کرده است. این نکته در موارد مختلف جالب توجه قرآن کریم بوده و ازجمله در سوره بقره، آیه ۲۵۶^۹، سوره یونس، آیه ۹۹^{۱۰} و... به آن تأکید کرده است.

مرحله دوم همکاری در عرصه‌های مشترک است. البته این تعاون و همکاری در اموری مثل خدمات اجتماعی، اقتصادی، علمی و نظامی آسان‌تر و در امور دینی، قرآنی، تفسیری، مذهبی، فقهی و حدیثی مشکل‌تر است. مسلم و مهم این است که تمامی مذاهب اسلامی این امر را شذنی بدانند.

امروزه اجماعی در محافل علمی مبنی بر این شکل گرفته که نظم تک‌قطبی با محوریت آمریکا درحال تجربه تغییرات جدید است. نشانه‌های این تغییر نیز بیشتر در افول قدرت آمریکا و ظهور قدرت‌های هم‌عرض با این کشور مانند چین، روسیه، هند و... نمایان شده است. درواقع به این وضعیت در نظام بین‌الملل، وضعیت «انتقال قدرت» گفته می‌شود. مهم‌ترین ویژگی وضعیت انتقال قدرت، درگیری کشورهای جهان بر سر قواعد و نهادهای بین‌المللی است. کشورهای اسلامی باید جایگاه و نقش خود را در این تغییر نظم مشخص کنند. به‌نظر می‌رسد جهان اسلام با برطرف کردن مشکلات سه‌گانه مفهومی (فقدان تعریف عملیاتی از مفهوم جهان اسلام)، سازمانی (فقدان سازوکارهای بسیج منابع) و بوروکراتیک (فقدان اجماع در کیفیت اختصاص منابع)، می‌تواند به ظرفیت‌های بالقوه و بالفعل خود در راستای کشف جایگاه و نقش خود در همکاری‌های مشترک بین‌المللی در نظم نوین جهانی واقف گردد (چگنی‌زاده، ۱۳۹۲: ۸۰).

مرحله سوم آشنایی علمای مذاهب اسلامی با اندیشه‌ها، دلایل علمی علمای دیگر مذاهب و نقد علمی میان متفکران آن‌هاست. اصلاح سازوکارهای تعامل میان مذاهب نیازمند مشارکت و همکاری بزرگان هریک از گروه‌های اسلامی است. اگر رهبران فعلی مذاهب اسلامی با لحاظ ویژگی‌هایی چون، رعایت اخلاق نقد، توجیه‌نکردن نسبت‌های ناروا به سایر مذاهب، تحمل شنیدن صدای مخالف و... به فرایند شناخت یکدیگر ورود پیدا کنند، مسئله سوءتفاهم میان مذاهب اسلامی برطرف خواهد شد (جوادی، ۱۳۹۲: ۱۲۶).

مرحله چهارم و پایانی گفتمان علمی پیشوایان و علمای تراز اول مذاهب مختلف اسلامی در تمامی عرصه‌ها برای دستیابی به نظرات مشترک و اتباع احسن است. مرحله چهارم تقریب، بالاترین مرتبه است و استناد قرآنی آن آیه ۱۸ سوره زمر است.^{۱۱} (زمانی، ۱۳۹۴: ۱۵۰).^{۱۲}

منابع

الف. منابع فارسی

- بی‌آزار شیرازی، عبدالکریم (۱۳۵۴)، آیین همبستگی، تهران: انتشارات بعثت.
- پورعلی سرخه دیزج، رضا (۱۳۹۶)، ماهیت تقریب از دیدگاه اخوان المسلمین ایران و اندیشمندان آن؛ پلورالیسم یا تولرانس؟، سراج منیر، شماره ۲۶.

- تسخیری، محمدعلی (۱۳۸۶)، درباره وحدت و تقریب مذاهب اسلامی، تهران: مجمع جهانی تقریب مذاهب اسلامی.
- جوادی (صفری)، قاسم (۱۳۹۲)، اخلاق نقد مذاهب، اخلاق وحیانی، شماره ۳.
- چگنی زاده، غلامعلی (۱۳۹۳)، ایران، جهان اسلام و تغییر در هندسه قدرت بین المللی، پژوهش های راهبردی سیاست، شماره ۷، ۹۲-۶۹.
- زمانی، محمدحسن (۱۳۹۴)، مبانی علمی وحدت و تقریب مذاهب اسلامی، تهران: برگ فردوس.
- موحدی ساوجی، محمدحسن (۱۳۹۳)، همزیستی مسالمت آمیز انسان ها از دیدگاه قرآن و نظام بین المللی حقوق بشر، حقوق بشر، شماره ۱۷ و ۱۸.
- میراحمدی، عبدالله (۱۳۹۶)، تحلیل و نقد دیدگاه عبدالکریم سروش در اثبات پلورالیسم دینی بر مبنای آیات قرآن، دوفصلنامه قرآن پژوهی حسنا، شماره ۳۲.
- ب. منابع عربی
- شکعه، مصطفی (۱۳۷۵)، اسلام بلامذاهب، الدار المصرية اللبنانية، قاهره.
- پ. منابع دیجیتالی
- پایگاه اطلاع رسانی دفتر آیت الله خامنه ای به نشانی www.khamenei.ir

۱. حدیث افتراق حدیث منسوب به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره انشعاب امت اسلامی به بیش از هفتاد فرقه است. بنابر این حدیث، امت اسلامی پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به بیش از هفتاد فرقه منشعب می شود که تنها یک فرقه از آنها نجات می یابد. درباره مصداق فرقه ناجیه میان عالمان مذاهب اسلامی اختلاف نظر وجود دارد. از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل شده که فرقه ناجیه، شیعیان علی علیه السلام هستند.
۲. ثُمَّ أَنْتُمْ هَؤُلَاءِ تَقْتُلُونَ أَنْفُسَكُمْ وَتَخْرُجُونَ فَرِيقًا مِنْ دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِمْ بِالْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِنْ يَأْتُوكُمْ أُسَارَى تَفَادُوهُمْ وَهُوَ مَحْرُومٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفْئُتُومُونَ بَعْضُ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاءُ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ مِنْكُمْ إِلَّا خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ (بقره/۸۵)
۳. وَأَطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ وَلَا تَنَازَعُوا فَيَتَفَشَّلُوا وَتَذْهَبَ رِجْلكُمْ وَأَصْبِرُوا إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ (انفال/۴۶)
۴. إِنَّ هَذِهِ أُمَّتُكُمْ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَنَا رَبُّكُمْ فَاعْبُدُونِ (انبیاء/۹۲)
۵. وَالْمُؤْمِنُونَ وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَيُطِيعُونَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ أُولَئِكَ سَيَرْحَمُهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ (توبه/۷۱)
۶. إِمَّا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلَحُوا بَيْنَ أَخَوِيكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ (حجرات/۱۰)
۷. ادْعُ إِلَى سَبِيلِ رَبِّكَ بِالْحُكْمَةِ وَالْمَوْعِظَةِ الْحَسَنَةِ وَجَادِلْهُمْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِنَّ رَبَّكَ هُوَ أَعْلَمُ بِمَنْ ضَلَّ عَنْ سَبِيلِهِ وَهُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ
۸. وَلَا تَجَادِلُوا أَهْلَ الْكِتَابِ إِلَّا بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ إِلَّا الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْهُمْ وَقُولُوا آمَنَّا بِالَّذِي أُنْزِلَ إِلَيْنَا وَإِلَيْنَا وَإِلَهُكُمْ وَاحِدٌ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ
۹. لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (بقره/۲۵۶)
۱۰. وَلَوْ شَاءَ رَبُّكَ لَأَمَنَّ مِنَ فِي الْأَرْضِ كُلَّهُمْ جَمِيعًا أَفَأَنْتَ تُكْرِهُ النَّاسَ حَتَّى يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ (يونس/۹۹)
۱۱. الَّذِينَ يَسْتَمِعُونَ الْقَوْلَ فَيَتَّبِعُونَ أَحْسَنَهُ أُولَئِكَ الَّذِينَ هَدَاهُمُ اللَّهُ وَأُولَئِكَ هُمْ أُولُو الْأَلْبَابِ (زمر/۱۸)



جهانی شدن، اسم خیلی قشنگی است و هر کشوری فکر می کند بازارهای جهانی به رویش باز می شود؛ اما جهانی شدن به معنای تبدیل شدن به یک پیچ و مهره ای در ماشین سرمایه داری غرب، نباید مورد قبول هیچ ملت مستقلی باشد. اگر قرار است جهانی شدن به معنای درست کلمه تحقق پیدا بکند، باید کشورها استقلال خودشان و قدرت تصمیم گیری خودشان را حفظ کنند؛ و الا جهانی شدنی که ده ها سال پیش از طریق بانک جهانی و صندوق بین المللی پول و سازمان تجارت جهانی و امثال این ها به وجود آمده، ارزشی ندارد.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار استادان و دانشجویان کردستان
۱۳۸۸/۰۲/۲۷

فرد، خانواده و جامعه؛ انترتربیت تا فرهنگ

◆ مسئله حجاب؛ بایدها و ضرورت‌ها و افق آینده

◆ گفت‌وگو با فاطمه شجاعی

◆ تربیت و بایسته‌های آن در جامعه امروز

◆ یادداشتی از دکتر محمد رضا فتح‌الله بیاتی

◆ سیل رونده و شوم به سمت حیات غیرعیفانه

◆ یادداشتی از حجت جبار دخت

◆ مدیریت مواجهه و توجه در فضای مجازی

◆ یادداشتی از سید علی موسوی جزایری

◆ تبیینی نواز حجاب؛ پاسخی به چالش‌های جدید فکری-فرهنگی در مسئله حجاب

◆ گفتاری از دکتر سجاد مهدی زاده

◆ چرا محوریّت «خانواده» در لایحه حجاب و عفاف، مسئله را حل نمی‌کند؟

◆ یادداشتی از محمد علی فائزی

◆ مدرسه؛ نهادی که مادر خود را فراموش کرد!

◆ یادداشتی از علی شیرین صحرایی

مسئله حجاب؛ بایدها و ضرورت‌ها و افق آینده

گفت‌وگو با
فاطمه شجاعی

پژوهشگر حوزه زنان و خانواده

رهیافت‌اندیشه آیا حجاب با این حدود و ثغوری که در جمهوری اسلامی تعریف شده (لزوم پوشش سر علاوه بر پوشش بدن برای شهروندان زن در فضاهای عمومی) از نظر شما برای جامعه اسلامی لازم است؟ این حدود و ثغور تا چه میزان با آموزه‌های اسلام ناب و شرع منطبق است؟

آن چیزی که در اسلام و در فقه ما آمده و صریح و واضح است و اختلاف‌نظری میان هیچ‌کدام از علما و مراجع درباره آن نیست و از صدر اسلام تا الان بوده، این است که باید تمام بدن زن در مقابل نامحرم پوشیده باشد؛ به جز گردی صورت و دو کف دست. این مجاز بودن وجه و کفین هم باید بدون زینت و زیور و آرایش و تبرج باشد. دیگر اینکه من به عنوان زن، تشخیص می‌دهم که چادر سر کنم، عبا سر کنم یا ماتو شلوار بپوشم؛ مختارم. یعنی این استنادی را که اسلام برای زن مسلمان مشخص کرده، در تشخیص فرم آن، دستش را باز گذاشته است. من فقط باید وجه و کفین را با آن سه موردی که عرض کردم، رعایت کنم.

اما اتفاقی که در جامعه ما افتاد، این است که این دستور صحیح و درست اسلام را به انحراف بردند و در آن دخل و تصرف‌های سلیقه‌ای کردند که این هم به ما مسئولان و به انسان‌های دست‌اندرکار برمی‌گردد که ما خطا کرده‌ایم؛ یعنی آنجایی که باید برگردیم، در آن خطاهایی است که انجام داده‌ایم و در غیر این صورت در خود اصل آن مشکلی وجود ندارد و چه بسا عزت زن باشد و رسماً حجاب و آیات مربوط به حجاب و احکام و دستورات مربوط به آن، فریاد می‌زند که ای زن مسلمان بیا بیرون و در خانه ننشین و با انسانیت و با توانایی‌ها و با استعدادها در جامعه اثرگذار باش؛ نه اینکه صرفاً به جسمت مشغول باشی و دیگران را هم مشغول کنی. ما باید از آن مسیر انحرافی برگردیم که تحمیل یک‌سری رنگ‌های خاص بوده؛ مثل سورمه‌ای، مشکی، قهوه‌ای و طوسی که انگار حتماً باید همین رنگ‌ها باشد؛ چه در مدارس و چه در ادارات و چه در فضای عمومی جامعه و چه در محافل مختلف یا مدل خاصی باشد و مثلاً تحمیل اینکه باید حتماً از چادر استفاده شود و حتی در خود چادر هم باید چادر معمولی ایرانی باشد؛ نه چادر عبایی و طرح‌های مختلف دیگر. با این اوصاف خود

اصل حجاب دیگر موضوعیت ندارد و سلیقه است که درباره آن اهمیت پیدا می‌کند و شما دائماً می‌خواهید سلیقه خود را غالب کنید. درحالی که من زن، سلیقه‌ام این است که به‌خاطر وضعیتم که بچه کوچک دارم و دانشگاه می‌روم، تشخیصم این است که باید چادر عبایی سر کنم و این پوششم بهتر و مناسب‌تر است یا شاید بخواهم عبا بپوشم. البته در اینجا رعایت این سه اصلی که ذکر شد، مهم است که باید بدون زینت و زیور، بدون آرایش و بدون تبرج بود. ما این موارد را به انحراف برده‌ایم.

یا مثلاً درباره همین زینت و زیور چقدر از پیامبر ﷺ و معصومین (علیهم‌السلام) روایاتی داریم که صراحتاً و بدون لفافه گفته‌اند کراهت دارد زن، ناخن خود را از ته بگیرد. کراهت دارد که ناخن زن بدون رنگ باشد. یا مثلاً پیامبر ﷺ به همسران خود می‌فرمایند که چرا چشمانتان سفید شده؟ چرا به چشمانتان سرمه نمی‌کشید؟ یا می‌فرمودند کراهت دارد موی زن و دختر بدون رنگ باشد. موی خود را رنگ و خضاب کنید. اما کلاً این موارد حذف شد و آن‌ها را کنار گذاشتیم. یا مثلاً روایت‌های دیگری داریم که در آن می‌فرمایند حتماً زنان را با زیورات آراسته کنید و برای زنان و دختران حتماً طلا بگیرید و اگر طلا نشد، نقره بگیرید و اگر هم نقره نشد، حداقل چرم بگیرید تا زن بدون زیورات نباشد. این همه تنوع زیورات داریم و حتماً هم طلا نیست و انواع صنایع دستی در این زمینه وجود دارد. اما گفتیم مطلقاً آرایش نکنید. مطلقاً زیورات نداشته باشید و در این حالت زنان و دختران مسلمان ما با دینی آشنا می‌شوند که آن نیازهای فطری و غریزی خود را که خدادادی است، نفی می‌کند. درحالی که خدا می‌گوید زینت و زیور داشته باشید و پیامبر ﷺ و اهل بیت (علیهم‌السلام) بر این‌ها تأکید می‌کنند، برای آن محدوده می‌گذارند و می‌گویند در این محدوده بین محارم زیورات داشته باشید و برای غیر از آن‌ها و در بیرون از خانه نداشته باشید. ما این مسئله را درست تشریح نکرده‌ایم. ما به طور مطلق گفتیم که نداشته باشید و راحت‌ترین کار این است که ناخن خود را لاک نزنید. اصلاً مستحب است که وقتی زن می‌رود نماز بخواند، خودش را زینت کند و زیورات داشته باشد و عطر و ادکلن بزند.

ما درباره دختران و زنان مان مباحث مربوط به نیاز فطری و غریزی زنان را تبیین نکرده‌ایم و مطلقاً گفتیم که فلان و بهمان نباشد. وقتی انسان را در تنگنا قرار می‌دهید و دائماً از نیازهایش برای او محدودیت‌ها و محرومیت‌هایی ایجاد می‌کنید که آن را می‌توان امری ساخته و پرداخته خود انسان و نه مرتبط با دین دانست و به‌گونه‌ای است که انگار نصف دین گفته می‌شود و نصف دیگرش اصلاً بیان نمی‌شود، باعث می‌شود که افراد در تنگناهایی قرار بگیرند که خروجی این تنگنا یک‌سری انحرافات بدتر است. مثل آنچه الان در جامعه شاهدش هستیم. به‌نظر من اگر ما به اسلام نابی که شما از آن اسم برده‌اید و همچنین به آموزه‌هایی که اهل بیت (علیهم‌السلام) گفته‌اند، برگردیم، قطعاً نتیجه خیلی بهتری خواهد داد. حالا من درباره اینکه آیا وضعیت جامعه ما بهبود پیدا خواهد کرد یا نه و این سؤالی است که خیلی از افراد می‌پرسند که الان با این وضعیت اصلاً امیدی هست یا نه، فکر می‌کنم که اگر ما واقعاً به اصل آنچه که قرآن گفته و اهل بیت (علیهم‌السلام) عمل کرده‌اند، برگردیم، قطعاً اوضاع بهبود پیدا خواهد کرد؛ با این نجابت و پاکدامنی و عفتی که من به‌شخصه از زنان و دختران ایرانی سراغ دارم.

در یک سال اخیر که این‌قدر بحث حجاب داغ شده، من به‌شخصه در هیچ نشست و جلسه و نوشته‌ای ندیدم که آمده باشد که حجاب مسئله دارد و حال تکلیف آقایان و وظیفه آنان در این زمینه چیست و به پسرانمان باید چه آموزش‌هایی بدهیم تا وضعیت عفت و حجاب در جامعه بهبود پیدا کند؛ چون بحث پوشش و عفاف صرفاً متوجه خانم‌ها نیست و قطعاً آقایان هم وظایف و تکالیفی در این زمینه دارند و همچنین در ایجاد این وضعیت نقش دارند.

پیامبر ما در عصر جاهلیت در بین مردمی مبعوث شدند که سال‌های سال غرق جهالت بودند. ولی این آموزه‌هایی که پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آورده‌اند، به‌قدری با فطرت و خلق و خوی انسان در نظام آفرینش منطبق

بود که در ۲۳ سال با تلاش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) اسلام فراگیر شد و بخش زیادی از جامعه آن روز را دربرگرفت و مردم ایمان آوردند. لذا من فکر می‌کنم که نه فقط اوضاع بهبود پیدا خواهد کرد، بلکه اساساً مردم خواهان این امر هستند. وقتی شما با معترضان به حجاب و عفاف صحبت می‌کنید، اتفاقاً ایرادات و انتقاداتی که دارند یا لجبازی‌هایی که گاهی صورت می‌گیرد، بر سر تحمیل نظر و عقیده شخصی است و اصلاً بر سر اصل دین نیست. چه‌بسا بسیاری از این افراد با همان آرایش و لاک ناخن و موی ریخته بیرون، برای امام حسین (علیه‌السلام) اشک می‌ریزند و قرآن به سر می‌گیرند.

به هرحال از جهاتی کوتاهی در این زمینه از جانب حاکمیت بوده و ما متولیان امر هستیم که اشتباه تبیین کرده‌ایم و نصفه گفته‌ایم. ما باید ببینیم چه کسانی متولی مباحث فرهنگی و آموزشی در جامعه بوده‌اند و آن‌ها هستند که این خطا و مسیر غلط را رفته‌اند و دیگر نباید این مسیر خطا را ادامه دهند.

رهیافت‌ان‌پیشنه آیا می‌توان بر تأکیدات این تعریف از حجاب ایراداتی وارد کرد؟ آیا عدالت جنسیتی در اجرای این قانون لحاظ می‌شود؟

درخصوص اینکه آیا ایراد هست، عرضم کلاً این بود که ما اشتباه عمل کرده‌ایم و ایراد قطعاً وارد است و حالا این بحثی هم که در ارتباط با عدالت جنسیتی مطرح کردید، باید اشاره کرد که خطاب آیه ۳۰ سوره مبارکه نور ابتدا به آقایان است و آیه ۳۱ به خانم‌ها در ارتباط با پوشش و انضباط اجتماعی بین زن و مرد خطاب کرده است. من زمانی در خیابان منتظر یکی از نزدیکانم بودم و دیدم که دخترخانم نوجوانی که موی افشان و شال الکی دور گردن خود دارد و خرامان‌خرامان راه می‌رود و واقعاً هم با کسی کاری نداشت، یک‌دفعه یک آقای کاملاً تمرکز کرده و به او نگاه می‌کند. در آن لحظه به فکر فرو رفته که بروم و به این آقا بگویم که شما باید چشمان خود را بپوشانید و حق ندارید که به این خانم نگاه کنید. با خودم کلنجار می‌رفتم که به این آقا چگونه این مطلب را بگویم. آیا اصلاً بگویم یا نگویم و چرا این فرد این‌گونه به آن زن نگاه می‌کرد. نباید این کار را انجام می‌داد و این کار نوعی تعدی و تجاوز به آن زن است. حتی اگر آن زن خودش رعایت نکرده باشد،

آن گناه به‌جای خود؛ اما تو هم داری گناه دیگری مرتکب می‌شوی. خلاصه که آن خانم از آنجا دور شد و آن آقا هم از آنجا رفت و من همچنان در فکر بودم که الان و به‌خصوص در یک سال اخیر که این‌قدر بحث حجاب داغ شده، من به‌شخصه در هیچ نشست و جلسه و نوشته‌ای ندیدم که آمده باشد که حجاب مسئله دارد و حال تکلیف آقایان و وظیفه آنان در این زمینه چیست و به پسرانمان باید چه آموزش‌هایی بدهیم تا وضعیت عفت و حجاب در جامعه بهبود پیدا کند؛ چون بحث پوشش و عفاف صرفاً متوجه خانم‌ها نیست و قطعاً آقایان هم وظایف و تکالیفی در این زمینه دارند و همچنین در ایجاد این وضعیت نقش دارند. یعنی ضمن اینکه خودش باید آن حریم‌های عفاف و حجاب را رعایت کند و خودش هم پوشش مناسبی داشته باشد، به پوشش و رفتاری که خانم‌ها دارند نیز اثرگذار است و این اثرگذاری با نگاه و رفتارشان باید نمایان شود و گاهی اثرگذاری ایجابی دارد و گاهی اثرگذاری سلبی. ایجابی به این صورت است که به این خانم نگاه می‌کند و آن خانم هم به‌دنبال این است که یکی به او نگاه کند و جلب توجه کند. اثر سلبی هم این است که مثلاً من پدر و من شوهر و من برادر، به‌قدری رفتارهای آسیب‌زا و افراطی با خواهر و مادر و همسر و دخترم داشته‌ام که این اشخاص برای نجات از این قید و بندهای افراطی دست به یک‌سری اقداماتی می‌زنند که به‌صورت کل حجاب را بی‌خیال می‌شوند.

در اینجا رفتار آقایان به‌شدت مهم است و متأسفانه من تا الان ندیده‌ام که برای آقایان سهمی در بهبود وضعیت حجاب و عفاف در جامعه قرار داده باشند. گاهی اوقات مردان ما رفتارها و حرکتهایی دارند که طرف دچار چنان بحران روحی و روانی می‌شود که جنس مؤنث در پاسخ به رفتار غلطی که آن آقا داشته، دست به اقدام ناهنجار بدتری می‌زند. لذا به‌نظرم می‌رسد که حتماً باید بحث پوشش را برای آقایان تبیین کنیم، حتماً بحث انضباط اجتماعی میان زن و مرد را نیز تبیین کنیم و حتماً باید برای رفتارهایی که منشأ و منبع یک‌سری انحرافات و ناهنجاری‌هایی است که از خانم‌ها ظاهر می‌شود، سهمی قرار دهیم. یعنی برای اصلاح آن اقدامات لازم را انجام دهیم. یعنی یکی از بازیگران اصلی در بحث حجاب و عفاف

آقایان هستند و حداقل‌ترین دلیلی که می‌توان برای این مسئله آورد، آیه ۳۰ و ۳۱ سوره مبارکه نور است که اول مردان را خطاب قرار می‌دهد و بعد زنان را و این موضوعی است که درباره بحث پوشش و حجاب و عفت عمومی و انضباط اجتماعی بین زن و مرد است و از مهم‌ترین ایرادات همین نادیده‌گرفتن نقش مردان است.

رهیافت‌ان‌پیشنه اوضاعی که درحال حاضر جمهوری اسلامی ایران در آن قرار دارد و من فکر می‌کنم غیر از ایران و یکی دو شهر از شهرهای مهم جهان اسلام که در آن‌ها حجاب به‌نوعی الزامی است، در سایر کشورها این شکل از حجاب اجباری وجود ندارد و همین‌طور در رسانه‌های بین‌المللی و رسانه‌های غربی و شرقی و صرفاً جهان اسلام، این شکل حجابی که در جمهوری اسلامی ایران تجویز می‌شود، به‌عنوان ارزش قلمداد نمی‌شود، آیا ادامه این مسیر می‌تواند امیدبخش باشد که وضعیت حجاب بهبود پیدا کند؟

من سؤال شما را دو قسمت می‌کنم. قسمت اول درباره بحث بین‌المللی که اشاره کردید و اینکه در دنیا پذیرفته شده یا نیست و به چه شکلی است، باید گفت در کشورهای جهان اسلام و در کل دنیا کشورهایی که الزام حجاب را پذیرفته‌اند و به آن عمل می‌کنند، شاید به تعداد انگشتان یک دست هم نباشند.

بخش دوم سؤال شما درباره اینکه آیا امیدی هست که وضعیت بهبود پیدا کند، باید گفت واقعیت این است که من دقیقاً بررسی نکرده‌ام که چند کشور در دنیا الزام حجاب را مانند نوع رعایت جمهوری اسلامی، رعایت می‌کنند؛ چه در قول و چه در فعل. چه در قوانین و الزامات قانونی آن‌ها و چه در عمل. علتش هم این است که منابع ما در تشخیص معروف و منکر و حلال و حرام تا جایی که من می‌دانم، قرآن و سنت و اجماع میان فقها و عقل است. من ندیده‌ام که بگویند آیا مردم هم عمل می‌کنند یا نمی‌کنند. یا بروید و بررسی کنید که مثلاً جامعه جهانی یا کشورهای دیگر به آن عمل می‌کنند یا نه. اگر این‌گونه بود که اصل رسالت پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خدشه‌دار می‌شد. چون پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) چیزهایی را آوردند که هیچ‌کس در دنیا به آن عمل نمی‌کرد یا افراد خیلی کمی به آن عمل می‌کردند؛ از جمله

منع زنده به گور کردن دختران که کاری کاملاً عادی بود و اینکه برای زن کمترین حقوق را قائل نبودند، تا جایی که حتی بعد از اینکه احکام و دستوراتی از جانب خداوند بر پیامبر ﷺ نازل می‌شود، یکی از اصحاب می‌گوید یا رسول‌الله، شما خیلی حق و حقوق به زنان داده‌اید و پیش از این، آن‌ها این قدر حقوق نداشته‌اند و الان به سبب این حقوق از ما مطالبه‌گری می‌کنند و من جایی ندیده‌ام که پیامبر ﷺ بگویند ما در این زمینه اشتباه کرده‌ایم و اگر قرار بود طبق جامعه داخلی و بین‌المللی سنجیده شود، باید اصل رسالت پیامبر ﷺ انکار می‌شد؛ چراکه بسیاری از فرمایش‌های ایشان از نظر بسیاری پذیرفته نبود و من در منابع دینی و فقهی مان جایی ندیده‌ام که از منابع دسترسی ما به حلال و حرام نظر کشورهای دیگر و بسیاری از مردم باشد.

حجاب جزء واجبات دینی است که دست حاکم شرع باز است که برای آن تعزیر و مجازاتی در نظر گرفته شود و در قانون مجازات اسلامی ما هم آمده است. اما مسئله ما این است که وقتی من با زنان و دختران جامعه خودم صحبت می‌کنم، می‌بینم که اصلاً توجیه نیستند؛ یعنی ۲۸ دستگاه در این زمینه تعطیل هستند و آخرین آن که بگیر و ببند دارد، تنها دستگاهی است که کار می‌کند.

بنابراین درباره حلال و حرام از جمله بحث حجاب که نص صریح قرآن است و در تمام فرق مختلف اسلامی، چه اهل سنت و چه شیعیان موردی وجود ندارد که بگویند حجاب واجب شرعی نیست. حال اینکه شما اسم خود را مسلمان گذاشته و به آن عمل نمی‌کنید، بحث دیگری است. آیا شما در اینجا خطا کنید یا من که دارم به آن عمل می‌کنم؟ آیا من جمهوری اسلامی که به این مسئله عمل می‌کنم و برای آن قانون نوشته و چندین دستگاه را موظف کرده‌ام که به صورت فرهنگی و تبیینی و آموزشی این‌ها را برای مردم و جامعه تبیین کند و برای آن سازوکار و قانون گذاشته‌ام و اگر خطایی صورت

بگیرد، برای آن تعزیر گذاشته‌ام و نه حد، خطاکارم یا شما؟ در اینجا باید اشاره کرد که حد با تعزیر فرق دارد و حد را صراحتاً شارع مقدس وضع می‌کند؛ اما همان شارع مقدس دست حاکم اسلامی را برای تعزیر باز گذاشته که حاکم شرع مجازاتی را تعیین می‌کند که در باب رعایت نکردن احکام و دستورات دینی که حد آن مشخص نیست، تنبیهی در نظر گرفته شود و از جمله آن حجاب است.

حجاب جزء واجبات دینی است که دست حاکم شرع باز است که برای آن تعزیر و مجازاتی در نظر گرفته شود و در قانون مجازات اسلامی ما هم آمده است. اما مسئله ما این است که وقتی من با زنان و دختران جامعه خودم صحبت می‌کنم، می‌بینم که اصلاً توجیه نیستند؛ یعنی ۲۸ دستگاه در این زمینه تعطیل هستند و آخرین آن که بگیر و ببند دارد، تنها دستگاهی است که کار می‌کند. معلوم است که با این وضع خراب‌کاری پیش می‌آید. بنابراین ما درست عمل کرده‌ایم و درست عمل می‌کنیم که قانون آن را داریم و برای آن سازوکار طراحی کردیم؛ چه سازوکار فرهنگی و چه سازوکار انضباطی که شامل انواع تنبیهات، چه به صورت مادی و چه به صورت حبسی باشد یا مواردی مثل محرومیت‌های اجتماعی. این‌ها کاملاً درست است و ما داریم درست عمل می‌کنیم. اما شمایی که اسم خودتان را مسلمان گذاشته‌اید، واجب مطلق و قطعی شرعی را مبتنی بر نص صریح آیات و روایات تعطیل کرده‌اید و به آن عمل نمی‌کنید، شما باید به من پاسخگو باشید. چنانچه مقام معظم رهبری وقتی می‌فرمایند در مسئله زن، موضع ما مطالبه است، نه موضع انفعالی که پاسخگو باشیم. ما پاسخگوی چه چیزی باشیم؟ ما درباره اینکه دستگاه‌های حاکمیتی و اجرایی به وظایفشان در این زمینه عمل نمی‌کنند، باید پاسخگو باشیم که چرا این دستگاه‌ها به وظیفه‌شان به خوبی عمل نکرده و چرا دین را برای مردم تبیین نکرده‌اند و چرا حلال و حرام را درست تشریح نکرده‌اند. اما در عرصه بین‌الملل که نباید پاسخگو باشیم که چرا می‌خواهیم احکام اسلامی و دین خدا را در جامعه پیاده کنیم. بالاخره ما مسلمانیم و کشور اسلامی هستیم و اسم خودمان را هم مسلمان گذاشته‌ایم. در عرصه بین‌الملل و کشورهای غربی و غیر اسلامی

اتفاقاً واقعیت حاکم بر جامعه غرب نشان می‌دهد که کلاس بین‌المللی در پیشرفته‌ترین کشورها به دنبال انضباط اجتماعی میان زن و مرد و عدم اختلاط است. زن‌ها دیگر ذله شده‌اند از شدت آسیب‌هایی که چه از نگاه کردن و چه از لمس کردن و چه از تجاوز و انواع آزار و اذیت‌ها برایشان پیش می‌آید.

بنابراین همان‌طور که اشاره شد، در پیشرفته‌ترین کشورها این انضباط اجتماعی که اسلام میان زن و مرد تأکید کرده و ما به عنوان حد و حدود و حریم زن و مرد و عدم اختلاط از آن یاد می‌کنیم، مورد توجه قرار گرفته شده و اتفاقاً آن‌ها با آزمون و خطایی که انجام داده‌اند و با اختلاطی که بوده، عملاً به آسیب‌های وحشتناکی رسیده‌اند که کلاس بین‌المللی به سمت آموزه‌های دین ما رومی‌آورد. یا درباره پوشش در جشنواره‌های بین‌المللی فیلم و سینما که برگزار می‌شود، مثلاً خانمی که یکی از سوپرستارهای هالیوود بوده، کت بسیار گشادی می‌پوشد و می‌گوید که نمی‌خواهم با زنانگی و جنسیت‌م حاضر باشم. نمی‌خواهم به خاطر بدنم و جذابیت‌های زنانگی که دارم، حاضر باشم؛ بلکه می‌خواهم به خاطر اینکه من هستم و استعداد و توانایی که دارم، دیده شوم و به خاطر این مسئله است که این کت بزرگ با این سائز بزرگ را پوشیده‌ام. یا زنانی که اتفاقاً از سطوح عالی‌رتبه مقامات و مسئولان ارشد در کشورهای اروپایی بوده‌اند، به قدری مورد آزار و اذیت و انواع تجاوزهای جنسی قرار گرفته‌اند که جنبش می‌تو را در این زمینه به راه انداخته‌اند و شاهدیم که هر روز داستان رسواکننده جدیدی در غرب آشکار می‌شود. این‌ها اتفاقاً گویای این است که کلاس بین‌المللی و روند روی‌آوری مردم در غرب به سمت آموزه‌های دین مبین اسلام است که این امر برای مسئولان آن کشورها به شدت نگران‌کننده است. این موضوع دقیقاً گویای این است که آن‌ها از وضع فعلی خود خسته شده و به سمت آموزه‌های دینی رفته‌اند.

به هر حال به نظر می‌رسد که دلیل این نوع تفکر بازنمایی رسانه‌ای است. رسانه‌های صهیونیستی و بزرگ‌ترین رسانه‌های دنیا دست غربی‌هاست، کاملاً مشخص است که به دنبال فساد جامعه بشری هستند و نه فقط به دنبال فساد در جامعه مسلمانان، بلکه خواستار فساد در جامعه بشری هستند. این است که

قطعاً گزینش شده و جهت‌دار، این اخبار را منتشر می‌کند و این امر ناخودآگاه بر اذهان عده‌ای اثر می‌گذارد که از دل آن‌ها سؤالات و ابهاماتی به این شکل بیرون می‌آید. اما اگر ما واقعیت بین‌الملل را بررسی کنیم، چه در سطح مقامات و چه در سطح مردم جامعه، عملاً می‌بینیم که آن‌ها دارند به عدم اختلاط زن و مرد می‌رسند و به این می‌رسند که هرچه زن پوشیده‌تر باشد، بهتر است و در مدارس و در دانشگاه‌های خودشان هم به دنبال تفکیک جنسیت و جدا کردن زن و مرد هستند.

برای من خیلی عجیب است که دانش آموز و دانشجو و بعضاً نخبه‌های ما از من می‌پرسند مگر در قرآن آیه‌ای درباره حجاب داریم؟ این نشان می‌دهد که ناآگاهی و عدم تبیین تا چه حد می‌تواند پیش برود. در اینجا بعد از خانواده‌ها، دستگاه‌های دولتی و دستگاه‌های متولی امر حجاب و حوزه‌های علمیه و سازمان تبلیغات و وزارت فرهنگ و ارشاد و آموزش و پرورش و امثالهم هستند که باید از آن‌ها سؤال شود. نه اینکه بگوییم این بچه‌ها منحرف شده‌اند.

در بخش دوم که شما پرسیدید این مسیری که می‌رویم تا چه میزان برای ما امیدبخش است، باید بگویم که از نظر من بسیار امیدبخش است و با اتفاقاتی که در عرصه بین‌الملل می‌افتد و در داخل کشور هم عرض کردم که شاید ظاهر این اتفاقات، تلخ باشد؛ اما باطن آن باعث شد که عده‌ای متوجه شوند چه خطاهایی کرده و چه رفتارهای افراط‌گونه‌ای داشته‌اند و اینکه تبیین‌نشدن صحیح دین و احکام و دستورات آن چه تبعات هولناک و سخت و تلخی می‌تواند برای جامعه داشته باشد و لذا من به شدت به آینده امیدوارم و به اینکه جامعه ما در بحث عفاف و حجاب و پوشش رو به جلو می‌رود و همچنین در اصلاح و ارتقای وضعیت زنان و مردانمان نیز به سمت جلو به پیش می‌رود و با قاطعیت به شما می‌گویم که کلاس بین‌المللی عملاً به سمت آموزه‌های دین سوق پیدا می‌کند و صرفاً در حد شعار باقی نمی‌ماند.

گشت ارشاد هم بخشی از این پازل است؛ اما متأسفانه چون بقیه دستگاه‌های مربوطه در این زمینه به وظایف خود عمل نمی‌کنند، کار گشت ارشاد کاریکاتوری دیده می‌شود. لذا گشت ارشاد باید در کنار دیگر دستگاه‌ها و وزارت‌خانه‌ها باشد و همه این‌ها باید در حیطه خود به مسئولیتی که در زمینه حجاب دارند، عمل کنند.

رهیافت‌اندیشه در برخورد با شهروندان در موضوع حجاب و عفاف رفتارهایی وجود دارد که یک نوع آن برخورد قهری و پلیسی است و نوع دیگر هم برخوردی است که حاکمیت بستر را به گونه‌ای فراهم می‌کند که شهروند، خود به خود به سمت حجاب و عفاف سوق پیدا کند، بدون اینکه در مقابلش زبان پلیسی باشد. طبیعتاً برای بیشتر افراد، این نحوه رفتار دوم اولویت دارد که با بستری فراهم شده باشد که شهروند به آن سمت سوق پیدا کند. به نظر شما سهم هر دو نوع رفتار چقدر باید باشد و اگر قرار است در باب این امر برای هدایت شهروندان به سمت عفاف و حجاب بسترسازی صورت بگیرد، از چه اهرم‌هایی می‌توان استفاده کرد و چه اقدامات و راهکارهایی می‌توان در این زمینه انجام داد؟

من درخصوص اینکه برخورد جبری و قهری باشد یا برخورد فرهنگی و تبیینی، در یک جمله می‌توانم بگویم هیچ کدام نافی دیگری نیست و هر کدام در جای خودش لازم است. شما ۲۸ دستگاه دارید که یکی دو مورد از آن قهری و جبری است و بقیه تبیینی و فرهنگی و بسترسازی هستند. بنابراین آن سهمی که شما می‌گویید، شاید به جرئت بتوانم بگویم که ۹۰ درصد تبیینی، فرهنگی و بسترسازی است و ۱۰ درصد قهری و جبری است. ما نمی‌توانیم در قرآن کریم، آیات تنبیهی را منکر شویم و دائماً بگوییم همه چیز گل و بلبل است. این تنبیهات هم برای آنجایی است که من مسلمان و جامعه بشری، آنجایی که دچار اشکال و خطا هستم، با تنبیه برگردم و اصلاح شوم و این تنبیه‌ها هم بیشتر جنبه اصلاحی دارند و لذا من بحث جبری را انکار نمی‌کنم

و نمی‌گویم که حذف شود؛ اما سهمی که برای آن قائل هستم، با سهمی که در حوزه فرهنگی، تبیینی و بسترسازی است، قابل مقایسه نیست. سهم دومی خیلی بیشتر است. عده‌ای هستند که تعمد دارند و سازمان‌دهی شده این کار را انجام می‌دهند و به دین و مملکت رسماً خیانت می‌کنند و قطعاً دستگاه‌های نظارتی و قضایی و امنیتی باید با این‌ها برخورد کنند. اما اصلاً جامعه هدف ما این‌ها نیستند و این‌ها به جامعه هدف دستگاه‌های نظارتی مربوط است. جامعه هدف من فعال فرهنگی و من حاکمیت و من این چند دستگاهی که کارم بسترسازی و فرهنگ‌سازی است، آن ۹۰ درصد آحاد جامعه است که اصلاً غرضی ندارند و با کسی زدوبندی ندارند و دارند می‌بینند که جامعه این رنگ‌بو را گرفته و آن‌ها هم به این سمت می‌روند. دارند می‌بینند که تلویزیون و سینما و فضای مجازی و سلبریتی‌ها در این فضا هستند و از آن‌ها ایده و الگو می‌گیرند و وظیفه من دستگاه بوده که این‌ها را مدیریت کنم تا مردم الگوی درست بگیرند. وظیفه من بوده که فیلم خوب و درست و تبیین‌کننده بسازم و باید در این زمینه آموزش و پرورش، وزارت علوم و صداوسیما و دیگر نهادها به وظایف و مسئولیت‌های خودشان عمل می‌کردند. وظیفه آن‌ها این بوده که بسترها را اعم از بسترهای فکری و فیزیکی در این زمینه فراهم کنند. من مسئول و من دستگاه اجرایی باید می‌گفتم که نصف جامعه ما زنان هستند و باید به فکر پذیرش و تربیت نیروی انسانی بود که پاسخگوی نیازهای این افراد باشند تا اینکه حدود الهی به درستی اجرا شود. نمی‌شود که با بسترسازی نادرست و فراهم‌نکردن امکانات مناسب انتظاری داشته باشیم.

ما در گزارش‌های دستگاه‌هایی که وزارت کشور تهیه کرده، در ماده ۴۲۷ و ۸۲۰ حجاب و عفاف شورای عالی انقلاب فرهنگی، تک‌تک دستگاه‌ها را تا سازمان اداری و استخدامی ملزم کرده که شما باید موقعی که کارمندان تحت نظر شما در آن ۳۰ سال هستند، جلسات و دوره‌های آموزشی در مسائل دینی برگزار کنید. هرچند که من در ۱۴ سالی که مشغول به کار هستم، ندیدم که حتی یک جلسه و دوره درباره تبیین بحث‌های مربوط به حجاب و عفاف

و انضباط اجتماعی میان زن و مرد برگزار شود. شما وظیفه داشتید که آموزش حین خدمت برگزار کنید. در دانشگاه‌های ما هم وضعیت همین است. ما همین دوره کارشناسی را درنظر بگیریم، دختر و پسر چهار سال در اختیار وزارت علوم و وزارت بهداشت است. در این زمینه‌هایی که گفتیم، این‌ها چه اقداماتی انجام دادند؟ در اینجا دستگاه‌های نظارتی مثل مجلس باید از وزیر مربوطه در دوره‌های مختلف سؤال می‌کردند و در کمیسیون‌های تخصصی بحث می‌کردند که این قانون کشور است. شما باید برای دانشجویان و برای کارمندان فلان کارها را انجام می‌دادید. در دوران سربازی تمام پسران کشور ما دو سال در اختیار شما هستند. دریغ از اینکه یک واحد به این‌ها یاد بدهند که با زنان و دختران و خواهر و مادر خود چگونه باید رفتار کنند که از آن انفجار بیرون نیاید. پسران هم باید حدود خود را رعایت کنند؛ هم در پوشش و هم در نگاه. قرآن اول از همه به آن‌ها گفته که نگاهتان را بپوشانید؛ اما در این زمینه در خیلی از نهادها مثل آموزش و پرورش کار خاصی صورت نگرفته است. باید از آن‌ها پرسید که شما در این زمینه چه کردید و چه کاری انجام دادید؟ خروجی شما در این زمینه چه بوده و الان کف جامعه چه خبر است؟ من وقتی با بعضی از دختران و پسران مشغول صحبت می‌شوم، از من می‌پرسند که مگر در قرآن درباره حجاب آمده است؟ آیات و دستورات مربوط به حجاب و پوشش و روابط میان زن و مرد، جزء نادر احکام و دستورات دینی است که در قرآن درباره آن با جزئیات صحبت شده است. درباره حجاب به‌طور دقیق گفته که موی سر و گردن و سینه خود را بپوشانید مگر در برابر افرادی خاص. یا مثلاً گفته می‌شود که حتی راه رفتنتان چگونه باشد که جلب توجه نامحرم صورت نگیرد. به مردان می‌گوید که نگاهتان را بپوشانید و شما حق ندارید هرکاری که خواستید انجام دهید. به زنان هم به همین ترتیب گفته که صدایتان را به گونه‌ای بلند نکنید که نامحرمی که در قلبشان مرض است، درباره شما به طمع بیفتند. لذا با تمام جزئیات از صدا و طرز گفت‌وگو گرفته تا صدای پا، همه مشخص شده و همچنین حدود نامحرم نیز طبق آیه قرآن کاملاً مشخص و تبیین شده است.

اما برای من خیلی عجیب است که دانش‌آموز و

دانشجو و بعضاً نخبه‌های ما از من می‌پرسند مگر در قرآن آیه‌ای درباره حجاب داریم؟ این نشان می‌دهد که ناآگاهی و عدم تبیین تا چه حد می‌تواند پیش برود. در اینجا بعد از خانواده‌ها، دستگاه‌های دولتی و دستگاه‌های متولی امر حجاب و حوزه‌های علمیه و سازمان تبلیغات و وزارت فرهنگ و ارشاد و آموزش و پرورش و امثالهم هستند که باید از آن‌ها سؤال شود. نه اینکه بگوییم این بچه‌ها منحرف شده‌اند. بحث اصلی این است که این بچه‌ها اصلاً آگاهی ندارند و نباید آنان را متهم کرد و این یکی از ایرادات ماست که فقط به دنبال این هستیم که به هر ضرب و زوری که شده، وضعیت پوشش را در جامعه اصلاح کنیم. اما هیچ کس نمی‌گوید این ۲۸ دستگاه را به چه سمتی ببریم که به وظایفشان عمل کنند. وقتی شما به وظیفه‌تان عمل کنید، به‌صورت خودکار طی چند سال این دغدغه شما حاصل می‌شود؛ چون کار فرهنگی زمان‌بر است و به‌صورت آنی که حاصل نمی‌شود و باید به این سمت برویم.

اینکه جمهوری اسلامی و نظام بالاتکلیف باشد و نداند که می‌خواهد چه کار کند، من با قاطعیت می‌گویم که به هیچ وجه این گونه نیست. مثلاً خودم معتقدم که لایحه عفاف و حجاب اصلاً لازم نیست. ما با تراکم زیادی از قوانین مواجهیم و همان‌ها را هم درست انجام نداده‌ایم و حال می‌خواهیم قانون جدید اضافه کنیم؟ شما همان قوانین قبلی را اجرا کرده و موانع را در اجرای آن برطرف کنید و بسترهایی را که لازم است، فراهم کنید. وگرنه که تدوین قانون جدید کاری ندارد.

رهیافت‌اندیشه شما درباره گشت ارشادی که تازه دوباره راه افتاده چه نظری دارید؟

مثالی می‌زنم. فرض کنید می‌خواهید نماز بخوانید؛ اما طهارت ندارید. حال در اینجا با شما صحبت کنم که آیا تکبیره‌الاحرام‌تان را درست گفته‌اید یا نه، آیا نمازتان را اول وقت خوانده‌اید یا آخر وقت. در اینجا مقدمات مسئله انجام نشده است، چگونه وارد جزئیات

شویم؟

قطعا گشت ارشاد بخشی از آن بیست‌و‌اندی دستگاه در باب حجاب است که صحبت شد و بخشی از آن پازل است. اما شبیه آن قسمتی است که فرد بدون طهارت وارد نماز شود. یعنی آن ۲۸ دستگاه کار خود را درست انجام نداده‌اند و حال می‌خواهند با گشت ارشاد مسئله را حل کنند. این‌گونه می‌شود که امر کاریکاتوری ایجاد شده و شما هم خیلی بد نشان داده می‌شوید. حتی به‌نظر می‌رسد که اگر آن ۲۸ دستگاه کار خود را درست انجام دهند، اصلا به گشت ارشاد نیازی نباشد و خودبه‌خود منحل شود؛ چون دیگر وجودش لازم نیست. وقتی گشت ارشاد ورود می‌کند که مسئله‌ای حادث شده باشد. اما در وضعیت فعلی آن چند دستگاه به مسئولیت خود به‌خوبی عمل نکرده‌اند و مشخص است که گشت ارشاد در این حالت نمی‌تواند به‌خوبی این مسئله را حل کند. این مسئله را چه کسی باید به مردم می‌گفت و تبیین می‌کرد؟ مدرسه، دانشگاه، سربازی، آموزش ضمن خدمت، تلویزیون، سریال، تئاتر، سینما، رفتار سلبریتی‌ها. من باید در اینجا یاد می‌گرفتم که هنگام نمازخواندن اگر دستم لاک دارد، باید لاکم را پاک کنم تا طهارت و وضوی من درست باشد. اگر غسلی به گردن دارم، باید غسل کنم تا بتوانم وضو بگیرم و نماز بخوانم. این‌ها را چند دستگاه مربوطه باید به من یاد می‌داد که متأسفانه در این زمینه تعطیل بودند.

بنابراین گشت ارشاد هم بخشی از این پازل است؛ اما متأسفانه چون بقیه دستگاه‌های مربوطه در این زمینه به وظایف خود عمل نمی‌کنند، کار گشت ارشاد کاریکاتوری دیده می‌شود. لذا گشت ارشاد باید در کنار دیگر دستگاه‌ها و وزارت‌خانه‌ها باشد و همه این‌ها باید در حیطه خود به مسئولیتی که در زمینه حجاب دارند، عمل کنند. لذا من مخالف گشت ارشاد نیستم؛ گرچه علی‌رغم اینکه معتقدم هرچا عامل انسانی باشد، آنجا بدون خبط و خطا نخواهد بود. اما با همه این‌ها فیلم‌هایی از رفتارهای غلط و ناهنجار بچه‌های گشت ارشاد دیده شده که من مطمئنم و معتقدم که خیلی کم و انگشت‌شمار است و باز دوباره این بازنمایی رسانه‌ای و تکرار و تکرار باعث شده که زیاد دیده شود. اما آن موارد هم باید اصلاح شوند و اصلاح هم به معنی حذف نیست و باید در این زمینه

آموزش‌هایی دیده شود و لذا من با اصل گشت ارشاد مخالف نیستم.

رهیافت‌اندیشه نقشه راه نظام جمهوری اسلامی ایران و برنامه‌ای که برای ادامه این مسیر دارد، آیا صریح و واضح و شفاف است و داخل حاکمیت برای ادامه این مسیر وحدت نظری وجود دارد یا نه؟

اختلاف نظر و سلیقه که همیشه و در همه جوامع بشری بوده و خواهد بود. اما اینکه جمهوری اسلامی و نظام بالاتکلیف باشد و نداند که می‌خواهد چه کار کند، من با قاطعیت می‌گویم که به‌هیچ‌وجه این‌گونه نیست. مثلاً خودم معتقدم که لایحه عفاف و حجاب اصلاً لازم نیست. ما با تراکم زیادی از قوانین مواجهیم و همان‌ها را هم درست انجام نداده‌ایم و حال می‌خواهیم قانون جدید اضافه کنیم؟ شما همان قوانین قبلی را اجرا کرده و موانع را در اجرای آن برطرف کنید و بسترهایی را که لازم است، فراهم کنید. وگرنه که تدوین قانون جدید کاری ندارد. درباره اختلاف‌نظرها هم چه در عمل و چه در اجرا و چه در بحث‌های نظری و فکری، من فکر می‌کنم که دوتا بچه هم که از یک پدر و مادر باشند و در یک خانواده هم بزرگ شده باشند، چه بسا با هم اختلاف نظر و رأی و سلیقه دارند. ولی ما به هرحال باید شاخصی داشته باشیم که حول آن جمع شویم.

به هرحال طبق قانون اساسی، مقام‌معظم‌رهبری سیاست‌های کلی نظام را تعیین می‌کند. سیاست‌های ابلاغی ایشان مشخص است. بیانات و دیدگاه‌های ایشان درباره مسئله حجاب و عفاف نیز کاملاً واضح و مشخص است. قوانین موجود چه قانون مجازات اسلامی باشد و چه قوانین دیگر حاصل اجماع و جمع‌بندی است و حیطه آن‌ها کاملاً مشخص است و با دقت و بحث و گفت‌وگو تنظیم شده و رأی اکثریت آن را پذیرفته است. بنابراین قوانین، دیدگاه‌های رهبری و چهارچوب‌های دینی و اسلامی مشخص است. دیگر در اینجا بالاتکلیفی نداریم. مشکل ما عمل مسئولان است. فرض کنید معلم مدرسه هستید. در اینجا تکلیف‌تان مشخص است که در هفته، فلان مقدار ساعت در مدرسه باشید و ریاضی درس دهید. بنابراین دیگر در اینجا بالاتکلیف نیستید. اما ممکن است شما در اینجا بگویید که چه کسی گفته که من باید یک ساعت درس بدهم. من

می‌خواهم نیم‌ساعت درس بدهم. چه کسی گفته که من باید فقط ریاضی درس بدهم؟ من اصلاً می‌خواهم عربی درس بدهم. پاسخ این است که قانون به شما گفته است. شما در اینجا تکلیف‌تان مشخص است و وظایف شما کاملاً تشریح شده است. اما به آن عمل نکرده‌اید و این دیگر به نحوه عملکرد شما برمی‌گردد. اگر شما الان رئیس‌جمهور و وزیر و نماینده مجلس هستید، از وظایف و تکالیف مهم رئیس‌جمهور، وزرا و نمایندگان مجلس طبق سوگندی که می‌خورند و در قانون اساسی آمده، این است که باید به قوانین جمهوری اسلامی و چهارچوب‌های دینی عمل کنند و نباید خارج از آن حرکت کنند. اگر شما از این مسئله خارج شوید، باید مجازات شوید. لذا واقعیت این است که گشت ارشاد باید برای این مسئولان باشد که از آن‌ها در قبال انجام مسئولیت یا کوتاهی در انجام آن به‌شدت مطالبه کند. در اینجا گشت ارشاد باید بدون ملاحظه ورود کند؛ طبق آنچه که امیرالمؤمنین (ع) عمل می‌کرد. ایشان با حاکمانی که خطا می‌کردند، برخورد قاطع و بدون کمترین اغمازی داشتند.

لذا جمهوری اسلامی بالاتکلیف نیست و برای خود قوانین و چهارچوب‌های مشخصی دارد و مسئولان هم به همین شکل حیطه وظایفشان مشخص است و در این زمینه آنان نیز بالاتکلیف نیستند و ما در زمینه حجاب کاملاً می‌دانیم که باید چه کنیم و در این زمینه داشتن اختلاف نظر هم کاملاً طبیعی است و شما هیچ جامعه و اجتماعی را در طول تاریخ پیدا نمی‌کنید که اختلاف نظر میان اعضای آن وجود نداشته باشد؛ اما علی‌رغم این اختلافات، ما در زمینه حجاب و دیگر مسائل به نتایجی رسیده‌ایم و در قانون هم در اشکال مختلف و حد و حدود آن مشخص شده است و از قانون اساسی گرفته تا قانون مجازات و قوانین مصوب مجلس و قوانین شورای عالی انقلاب فرهنگی، همه‌چیز به‌طور دقیق در آن‌ها مشخص شده است؛ بنابراین مشکل اصلی مسئولان و متولیان امر هستند که درست عمل نمی‌کنند و کسی هم نیست که با آن‌ها برخورد کند و لذا سمت‌وسوی سؤالات باید به این سمت برود، نه اینکه ما بپرسیم آیا در این زمینه قانون داریم یا نه؛ ما در این زمینه قانون مشخص‌شده چندساله داریم که مصوبه مجلس را دارد و سیاست‌های ابلاغی رهبری هم در این زمینه

موجود است و مسائل در آن به‌طور خیلی خاص مشخص شده است.

بنابراین بنده به آینده وضعیت حجاب در جامعه خودمان به‌شدت امیدوارم و اتفاقات سال گذشته باعث شد بیدارباشی برای قشر مذهبی و قشر حزب‌اللهی رخ دهد که به خودشان بیایند و مراقب وضعیت جامعه و تحرکات دشمن در این زمینه باشند. ما بدتر از وضعیت زمان حاضر را قبل از انقلاب داشتیم. اتفاقاً این فضایی که الان به‌وجود آمده، فرصت خوبی برای ارزیابی پسران و دختران جامعه در این زمینه است و آن کسانی هم که تا پیش از این مردد بوده‌اند که آیا باید در زمینه حجاب برخورد قانونی صورت بگیرد یا نه، متوجه شده‌اند که اگر برخوردی صورت نگیرد، وضع به همین شکل و بدتر پیش خواهد رفت و به چه مسیر انحرافی و رفتارهای انحرافی وارد می‌شود و افراد هم سطح جنبه و ظرفیت خود را می‌فهمند و ان‌شاءالله مسئولان هم از خواب غفلت بیدار شوند و مطابق با مسئولیت خود به اقدامات معقول و قاطعانه‌تری دست می‌زنند. البته حرکات مثبت و خوبی در فضای دین در کل کشور و حتی در سطح بین‌الملل اتفاق می‌افتد؛ چون مسئله خانواده مسئله‌ای فطری است و امر دینی صرف نیست و انسان فطرتاً به آن گرایش دارد و وقتی ببیند که خانواده در حال فروپاشیدن است، هرجای دنیا هم که باشد، تلاش می‌کند تا آن را حفظ کند. یکی از آسیب‌های بدحجابی و بی‌حجابی و عریان‌نمایی و اختلاط زن و مرد و بی‌انضباطی میان آن‌ها فروپاشی خانواده است و چون این مسئله به لحاظ فطری منفی است، در کل دنیا سعی می‌شود که با این مسئله مقابله کنند و از آنجایی که متأسفانه رسانه حرف اول را می‌زند، تلاش می‌کند تا حرف دیگری را در این زمینه بزند. اما در واقعیت جوامع بین‌الملل و داخلی این‌گونه نیست و به همین دلیل من به‌شدت در باب آینده مسئله حجاب خوش‌بین هستم و به آن امید دارم. ❀

تربیت و بایسته‌های آن در جامعه‌امروزی



دکتر محمد رضا فتح‌الله بیاتی
پژوهشگر حوزه تعلیم و تربیت

مهم‌ترین سؤال پیش روی اندیشمندان، فعالین تربیتی، والدین و هر مربی تربیتی پرسش از روش‌های درست در تربیت است. از آنجایی که انسان در دوره‌های زمانی و جوامع مختلف یکسان است، می‌توان از مشابَهت و نه انطباق روش‌ها صحبت کرد. تفاوت‌های روشی ناشی از تغییرات محیطی و تاریخی است. علاوه بر تفاوت‌های روشی که متناسب با اوضاع تاریخی باید توجه شود، رویکردهای حاکم بر روش‌های تربیتی نیز می‌بایست با توجه به جنس جامعه تعیین گردد. علی صفایی به‌عنوان یکی از اندیشمندان تربیتی معاصر جامعه‌ها را به انواع مختلف تقسیم می‌کند. (صفایی، ۱۳۹۶) که در هریک از جوامع می‌بایست رویکرد متفاوت تربیتی را اتخاذ نمود.

جامعه بسته جامعه‌ای است که راه ورود و خروج زیادی ندارد و تمام ورودی‌های ذهن مربی متناسب معناداری با هم دارند و داده‌های دریافتی فرد متضاد نبوده و در مقابل یکدیگر قرار نمی‌گیرند. کودک در این جامعه آنچه را از مادرش می‌شنود، از سایر کانال‌ها همچون پدر، برادر بزرگ‌تر، استاد و ریش‌سفیدان و مؤثرین دریافت می‌کند و در فضایی یکدست زیست می‌نماید. در چنین جامعه‌ای با وجود تولید و بازتولید شدن اعتقادات و باورهای افراد، جامعه مسیر منطقی زندگی اجتماعی و فرهنگی را طی می‌نماید. تربیت کودک در چنین جامعه‌ای کاری دشوار نیست و حرکت طبیعی جامعه به‌سوی تربیت صحیح افراد و اجتماعی‌کردن آن‌ها متناسب با هنجارهای فردی و اجتماعی است.

یکی دیگر از جوامع معرفی شده توسط جناب صفایی، جامعه‌های متحرک هستند که در این جوامع بیش از جوامع بسته، تولید و بازتولید فرهنگی و اجتماعی وجود دارد و پویایی فرهنگی بالاست. با وجود تحرک بالای جامعه، این پویایی زیربنا داشته و سازنده است و جامعه را به سمت و سوی مشخصی سوق می‌دهد. در سطح این جوامع همانند جوامع بسته تضادی نیست؛ اگرچه به‌طور طبیعی در درون افراد، شیطان و رسول و عقل و غرائز فعالیت دارند، با توجه به حرکت صحیح جامعه تضاد و اغتشاشی به‌وجود نمی‌آید و همه‌چیز به عبارتی تحت کنترل بوده و جامعه در حال حرکت است. در این نوع جوامع نیز تربیت فرد با وجود اینکه باید بتواند با خودسازی مانع سرکشی دشمنان درونی خود شود و پویایی جامعه به‌سمت صلاح را به‌هم نزند، کار دشواری به‌نظر نمی‌رسد و مربیان و والدین می‌توانند با راهبری صحیح مربی به تربیت بپردازند.

همان‌طور که مشخص است، تربیت در جامعه بسته و متحرک با وجود دشواری‌های طبیعی کار تربیتی، سختی مضاعفی ندارد؛ ولی این امر در جوامع متضاد متفاوت است.

جامعه متضاد جامعه‌ای است که سرشار از دیدگاه‌ها و اعتقادات اشتباه و مخالف بوده و زمینه‌های مختلف فساد فراهم است. مربی از کانال‌های مختلف داده دریافت کرده و با بمباران خبری و اعتقادی متضاد مواجه است. در این نوع از جامعه مربی نمی‌تواند با سپردن خود به هنجارهای اجتماعی و حرکت جامعه تربیت شده و رشد نماید. به‌نظر می‌رسد جامعه‌های امروزی از نوع جامعه‌های متضاد هستند که دلیل عمده آن بمباران خبری

و تبلیغاتی رسانه‌های مختلف است که زندگی بشر را سرشار از اخبار صحیح و غلط نموده و بستر انواع فساد و مواجهه با باورهای اشتباه به‌ظاهر درست را فراهم نموده است.

مربی در جامعه‌های متضاد نباید کودک را بغل کرده و راه ببرد، خودش به‌جای او ببیند و تصمیم گرفته و تصمیماتش را به او تزریق و تحمیل نماید. روش تربیتی صحیح در این نوع از جوامع این است که به مربی راه‌رفتن بیاموزیم. «باید به فرد پا داد تا بدود، به او ریشه داد تا شاخ و برگ درآورد و در هر بهار، در هر فرصت مناسب، سبز شود، جوانه بزند و شکوفه‌های زیبایی بیاورد و بارور گردد». (صفایی، ۱۳۹۶: ۴۴-۴۵)

در چنین جامعه‌ای باید مربی را واکسینه کرد تا بتواند در فضای پرآشوب مبارزه کرده و راه صحیح را از نادرست تشخیص دهد. نمی‌توان کودک را سنتی بارآورد به‌گونه‌ای که شخصیت او صرفاً ادامه سنت‌های قبلی را بازنمایی کند. امروزه با نگاهی گذرا به افراد جامعه می‌توان فهمید که چه‌بسا کسانی که امروزه به‌عنوان فرد مخالف جریان صحیح اجتماعی معرفی می‌شوند، اگر در همان محیط بسته خود بودند، شاید تا آخر معتقد و در مسیر صحیح باقی می‌ماندند؛ ولی به دلیل شیوه تربیتی اشتباه با بیرون‌رفتن از محیط اولیه (خانواده مذهبی، روستا و...) نتوانسته‌اند به مبارزه با فضای جدید پرداخته و قدرتمندانه مسیر صحیح را طی نمایند. در جامعه‌های آزاد و برخوردار از تضاد نمی‌توان افراد را با روش‌های سنتی تربیت کرد. هرچند این روش‌ها در جامعه‌های پیشین یا برخی جوامع بسته کمونیستی ممکن است همچنان صحیح باشد.

برای آنکه بتوان در جوامع متضاد به تربیت صحیح پرداخت و مربی را در برابر خطرات موجود واکسینه کرد، باید سه خصوصیت را در او بارور کرد. مربی باید در کودک سه خصوصیت را بارور کند و این‌گونه او را واکسینه نماید:

۱. شخصیت و استقلال
۲. حریت و آزادمنشی
۳. تفکر و تحلیل

باید تا جای ممکن به فرد شخصیت داد و به او یاد داد تا مستقل باشد و ضمن پذیرش سخت اعتقادات جدید به آن‌ها پایبند بوده و تحت‌تأثیر هر حرف و مکتبی قرار نگیرد. باید به مربی یاد داد تا در برابر هر مسئله، چرایی داشته باشد و در برابر هر عقیده مقاومت کرده و با روحیه حقیقت‌جویی و پرسشگری به دنبال حقیقت باشد. مهم‌ترین ویژگی شخصیت و استقلال‌دادن کمک به فرد برای انسجام باورها، اعتقادات، گرایش‌ها و رفتارهاست. در صورت برخورداری فرد از یک کل منسجم به‌سختی می‌توان در او رسوخ کرد و انسجام او را به‌هم زد.

حریت و آزادمنشی در عین باور و اعتقاد به ارزش‌ها به فرد کمک می‌کند تا اگر روزی به اشتباهی پی‌برد، لجباجت نرزد و با کاوش حقیقت بدون تعصبات مذموم به دنبال صحیح‌ترین اعتقاد و مسیر بگردد.

تفکر و تحلیل هم به‌عنوان شالوده اصلی حرکت صحیح در جامعه متضاد در زمینه حریت و آزادی و با ویژگی شخصیت و استقلال رابطه مستقیم داشته و می‌تواند به‌خوبی مربی را واکسینه نماید. البته آموزش قواعد تفکر و تحلیل و چهارچوب‌های تحلیلی کمک می‌کند تا فرد به بی‌راهه نرود. 

منبع

صفایی، علی (۱۳۹۶). روش تربیت کودک، قم: لیل‌القدر.



حجت جباردخت

پژوهشگر حوزه فرهنگ و ارتباطات

سیل رونده و شوم به سمت حیات غیرعقیفانه

«ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» عنصری است که در متن زندگی انسان عصر حاضر روزبه‌روز پررنگ‌تر و با تراکم بیشتری رخ می‌دهد. دلیل عمده این تراکم بیشتر، رسانه‌ها هستند. لازم است روی این عنصر یعنی «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» دقیق شد و آن را حلای کرد.

«رویداد غیرعقیفانه» یعنی رویدادی که عامل انسانی آن را رقم می‌زند، دربارهٔ حریم‌ها و خطوط قرمز فرهنگی در امر جنسی که در راستای تحکیم خانواده عمل می‌کنند، بی‌دغدغه بوده و از دایره «امر مشروع ناظر به تحکیم خانواده» خارج می‌شود. این رویداد می‌تواند یک تصویر، یک ویدئو، یک بلبورد، نحوه پوشش عابر یا شهروند، رفتار دوست یا همکار، فضای کافه، نهاد اجتماعی یا شبکه ماهواره‌ای یا اینترنتی باشد. لفظ «ارتباط» در عنصر «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» هم اعم از دیدن و رؤیت، شنیدن و هر نوع تعامل و تماس یا مجاورتی، چه عامدانه چه غیرعامدانه، چه آگاهانه و چه غیرآگاهانه است.

حتی اگر خود انسان عامل رویدادی غیرعقیفانه باشد، عامل‌بودن هم ذیل مفهوم ارتباط قرار می‌گیرد. ضمناً مفهوم «رویداد غیرعقیفانه» با مفاهیمی مثل «پوشش ناهنجار» یا «ناهنجاری در پوشش» تفاوت دارد. ناهنجاری در پوشش، علاوه‌براینکه صرفاً حوزه پوشش و لباس را مدنظر دارد، صرفاً به انحراف از فرهنگ هنجاری و عرفی توجه کرده و رعایت خطوط قرمز فرهنگ عرفی در حوزه جنسی را سرلوحه قرار می‌دهد. حال آنکه مفهوم «رویداد غیرعقیفانه»، فرهنگ عرفی و هنجاری را تا جایی مصون از انحراف و عقیفانه می‌داند که خانواده را تحکیم کند. در بسیاری از جوامع، فرهنگ عرفی و هنجاری، مایه‌های غیرعقیفانه و در جهت سست‌شدن بنیان خانواده دارد؛ چنانکه کاهش پرسرعت آمار ازدواج و افزایش آمار طلاق در جوامع مذکور گویای همین مطلب است. در چنین جوامعی ممکن است پوششی که به‌واسطه انحرافات و تغییرات تدریجی دوره‌های اخیر، امروز بهنجار تلقی می‌شود، در فضای مفهوم عفت، رویدادی غیرعقیفانه محسوب شود. پس معیار کلی در مرزبندی بین رویداد عقیفانه و غیرعقیفانه، «در امان ماندن کیان خانواده» است نه فرهنگ عرفی. هر رویدادی که از حیث امر جنسی در جهت تضعیف بنیان خانواده و کمتر کردن میل همسران به فضای زناشویی خانواده عمل کند، یک رویداد غیرعقیفانه است.

اصلی‌ترین نیروی عامل که باعث شده «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» در متن زندگی انسان امروز بیشتر شود، رسانه‌ها هستند. رسانه مسئله ارتباط را تسهیل کرده و به آن سرعت می‌بخشد؛ خصوصاً عنصر «دیدن و رؤیت» را. رسانه رؤیت رویدادها و صحنه‌های غیرعقیفانه را توسعه تصاعدی و جهش‌وار داده است. این وسیله ارتباطی به واسطه جذابیت سحرآمیزی که دارد، سوژه انسانی را مثل آهنربا به سمت خود جذب می‌کند و هر نوع محتوای تصویری را بدون محدودیت در اختیار و در دسترس او قرار می‌دهد. در این کارزار وسوسه، با وجود غریزه‌ای به نام غریزه جنسی در سوژه، تقریباً فرصتی برای انتخاب برای او باقی نمی‌ماند و در واقع اصلاً انتخابی در میان نیست. سوژه در محاصره رسانه محکوم است به اینکه تصاویر محرک غریزه جنسی را مدام و پی‌درپی ببیند و این تصاویر در تنوعی بدون نهایت بر او عرضه شود تا او را بیش از پیش به خود مشغول کند. بدین ترتیب عنصر «ارتباط با رویداد غیرعقیفانه» به همان معنایی که ذکر شد در یکی از کامل‌ترین و مؤثرترین اشکال خود، یعنی «رؤیت»،

محقق می‌شود.

اگر ارتباط را به همان معنایی که ذکر شد درنظر بگیریم، آنچه انسان با آن در «ارتباط» است، تدریجاً انس و مؤانستی به آن در انسان شکل می‌گیرد و همین مؤانست باعث می‌شود افکار، تلقی‌ها، انتظارات، زیبایی‌شناختی، جهان انسان و خود انسان به رنگ همان چیز درآید. چراکه مجاورت مؤانست می‌آورد و مؤانست، هم‌رنگی می‌آورد و هم‌رنگی در مرحله‌ای پیشرفته تبدیل به هم‌دلی می‌شود. ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه هم تدریجاً از انسان موجودی غیرعقیف و هم‌دل با غیرعقیفان به‌وجود می‌آورد. این انسان، آزادی تجویز شده از جانب رویداد غیرعقیفانه را تدریجاً حق خود تلقی کرده و محدودکردن آن را تضییع حق خود می‌پندارد. سبک پوشش و میزان پوشش سوژه‌های غیرعقیفانه را تدریجاً صواب و بهنجار تلقی کرده و برخورد با آن را نابهنجار می‌داند. به هیجان و لذت تجربه‌های جنسی کنجکاوانه و خارج از چهارچوب خانواده عادت کرده و پس از عادی‌شدن هر تجربه، برای کسب لذت کنجکاوانه، دنبال قلمروی جدیدی از تجربه‌ها خواهد افتاد و بدین ترتیب آستانهٔ ارضای این انسان بالاتر خواهد رفت. اما این هم‌رنگی و هم‌دلی بین انسان و رویداد غیرعقیفانه، فقط یک جنبه از ماجراست.

گزاره‌ای که تجربه زیسته اغلب سوژه‌های انسانی بر آن صحنه می‌گذارد، این است که «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» برای انسان در حوزه امر جنسی نیازآفرینی می‌کند. این نیازآفرینی به این معناست که اگر سوژه آرام است و به فکر اقدام برای مصرف جنسی نیست، ناآرام شده و به فکر مصرف جنسی می‌افتد. اگر داشته‌هایش از کالای جنسی در آن لحظه او را راضی می‌کرد، خواسته‌هایش افزایش یافته و حس نارضایتی و نیاز به مصرف کالای جدیدتر در او ایجاد می‌شود. اساساً نیاز در لحظه‌ای ایجاد می‌شود که سطح خواسته‌های انسان از سطح داشته‌های او فراتر رود. مصرف هم زمانی لازم می‌شود که نیازی ایجاد شده باشد. فلسفه مصرف، رفع نیاز است. عنصر «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» دقیقاً از خلال همین فرایند نیازآفرینی کرده و انسان را به‌سوی مصرف بیشتر و حریصانه‌تر در امر جنسی سوق می‌دهد. مصرف جنسی انسان عصر حاضر به‌واسطه ارتباط بیشتر با رویدادهای غیرعقیفانه، چندبرابر مصرف جنسی انسان سده‌های پیشین است. شاید بگویید مصرف بیشتر و حتی چندبرابر در حوزه غریزه جنسی مگر چه ایرادی دارد؟ چه اشکالی دارد اگر کسی لذت جنسی بیشتری در طول عمرش تجربه کند؟ قسمت تلخ ماجرا و تراژدی اصلی همین جاست.

این مصرف جنسی بیشتر و متنوع‌تر و تبدیل‌شدن ناگزیر آن به ملکه در سبک زندگی، باعث می‌شود کم‌کم کالاهای و رویدادهای جنسی اوج جذابیت، هیجان، شورانگیزی و ارضاکندگی خود را برای سوژه انسانی از دست بدهند و در فرایندی طولانی و پله‌پله، یکی پس از دیگری به رویدادهایی عادی و «غیرجنسی» تبدیل شوند. شاید دلیل عمده آن، این است که غریزه جنسی انسان، وحشی است و اگر افسار آن رها شود، سیری‌ناپذیر و بی‌نهایت‌طلب می‌شود. درحالی که جهان ماده و جسم‌های مادی ظرفیت محدودی برای ارضاکندگی دارد. این روند تدریجی در اثر سیکل تکراری «ایجاد نیاز و مصرف برای رفع نیاز» شکل می‌گیرد. به عبارت دیگر «لذت ارضاکنده» را از کمتر چیزی دریافت انسانی بالاتر می‌رود. در بحرانی‌ترین وضعیت این روند، انسان دیگر «لذت ارضاکنده» را از کمتر چیزی دریافت می‌کند و تقریباً چیزی نمی‌تواند او را «ارضا» کند. حتی کنش‌های جنسی در فرایندی بسیار تدریجی می‌توانند به رویدادهایی عادت‌وار، تکراری و حتی ملال‌آور تبدیل شوند؛ یعنی به کنش‌هایی تبدیل شوند که انسان نه لزوماً به‌خاطر لذت جنسی‌شان بلکه به‌خاطر جبری که عادت و سبک زندگی بر او تحمیل می‌کند، به انجامشان اقدام می‌ورزد. آستانه ارضای انسان قرن ۲۱، در مقایسه با انسان قرون گذشته چندین پله بالاتر رفته است. چنین سوژه‌ای تدریجاً به‌سمتی سوق می‌یابد که برای ارضا، از دایره کارهای معمول و بهنجار خارج می‌شود و باز نیاز آفریده شده و باز مصرف بیشتر. این مسیر روندی است که اولاً قوای انسان را تحلیل می‌دهد و ثانیاً اشتیاق را از انسان می‌گیرد. لذت جنسی فراترین لذت مادی است که انسان در این دنیا تجربه می‌کند. به عبارت دیگر مقصد همه لذت‌های مادی دیگر، لذت جنسی است. وقتی این لذت رنگ بیازد و از بین برود، لذت‌های دیگر هم به‌تبع آن رنگ می‌بازند. بدین ترتیب هیچ هدف و انگیزه مادی که سوژه به آن اشتیاق داشته و بخواهد برای آن تلاش کند، باقی نمی‌ماند. اشتیاق مسئله‌ای جدی است. اندیشمندی می‌گفت بزرگ‌ترین سرمایه انسان اشتیاق است. این اشتیاق تا وقتی هست و هر لحظه که هست، انسان زنده است. ویژگی خاصی که لذت جنسی را از لذت‌های دیگر متمایز می‌کند، این است

که هرچه عشق و معنویت شدیدتر و عمیق‌تری با آن همراه باشد، عمق و شدت لذت هم بیشتر می‌شود. به عبارت دیگر یکی از عرصه‌های مهمی که می‌تواند جنبه مادی و معنوی انسان را به هم گره بزند، همین لذت جنسی است. وقتی این لذت با نیازآفرینی و مصرف بی‌دروپیکر از مسیر درست خود منحرف شده و با توجه به اینکه نیازی وحشی است، انسان را در خود غوطه‌ور کرده و به امری غیرلذیذ و عادت‌وار و ملال‌آور تبدیل شود، اشتیاق انسان در تمام ساحت‌های حیات، هم به امور مادی و هم معنوی کمرنگ شده و از بین خواهد رفت. زندگی برای چنین سوژه‌ای به سیکل تکراری و دور باطلی تبدیل می‌شود که هیچ‌جایش چنگی به دل نمی‌زند.

اما این از بین رفتن اشتیاق و بالارفتن آستانه ارضا، تنها پیامد سرعت‌گرفتن سوژه قرن حاضر در مسیر «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» نیست. کاهش میل به مسئولیت‌پذیری، کاهش میل به ازدواج و تشکیل خانواده، کاهش میل به فرزندآوری، سقوط نرخ رشد جمعیت، افزایش و شدت گرفتن پدیده افسردگی در جمعیت کهنسال، افزایش سهم کهنسالان در ترکیب سنی جمعیت، افزایش بیماری‌های جنسی خطرناک هم‌چون ضعف اعصاب، ضعف بینایی و شنوایی، ضعف حافظه و آلزایمر، نارسایی‌ها و زگیل‌های اندام تناسلی، ایدز و...، قدرتمندتر شدن ابرسرمایه‌داران جهان، بزرگ‌تر شدن کیک سرمایه نیم‌درصد از جمعیت جهان، کمتر شدن انقلاب‌ها و جنبش‌های عدالتخواهانه و درنهایت ضعیف‌شدن و کوتوله‌شدن سوژه انسانی، چند مورد از پیامدهای دیگر این روند است.

به نظر می‌رسد کارخانه‌ها، یعنی هسته‌های تجمع ثروت، مهم‌ترین رکن نظام سرمایه‌داری بوده و رسانه‌ها مهم‌ترین ابزار این هسته‌ها هستند. کارخانه‌ها برای بزرگ‌ترکردن کیک سرمایه‌شان باید بتوانند محصولات و کالایشان را هرچه بیشتر به فروش برسانند و برای فروش هرچه بیشتر محصولات، لازم است مخاطبان و مشتریان بالقوه یعنی مردم، به سمت مصرف بیشتر این کالاها سوق داده شوند. راه سوق‌دادن مردم به سمت مصرف بیشتر، نیازآفرینی است. نیازآفرینی در هر عرصه و حوزه‌ای از کالاها باید اتفاق بیفتد. این نیازآفرینی در عرصه جنسی از طریق هدایت انسان به سمت «ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه» رخ می‌دهد. مهم‌ترین نمود این ارتباط، عنصر «دیدن و رؤیت» است و رسانه‌ها همان سربازان و موجب‌بگیران کارخانه‌ها هستند تا مردم را به سمت «دیدن و رؤیت رویداد غیرعقیفانه» سوق دهند. تا هزاران اقلام آرایشی و هزاران مدل متنوع لباس و هزاران نوع داروها و متریال‌های جنسی و هزاران نوع اندام مصنوعی و بسیاری کالای دیگر بیشتر به فروش برسند. در این فرایند، کارخانه‌ها اربابند و رسانه‌ها برده‌هایی هستند که بودجه و مواجیشان را از ارباب دریافت می‌کنند و صرفاً باید در جهت بزرگ‌ترکردن کیک سرمایه ارباب خود کار کنند.

به واسطه رسانه‌ها و مجموعه ارکان نظام سرمایه‌داری و جهان مدرن، امروز فرهنگ غیرعقیفانه که فرهنگ برهنگی بارزترین نمود آن است، تمام ذهن و جهان انسان‌ها را در خود غرق می‌کند. رسانه‌ها عنصر ارتباط با رویدادهای غیرعقیفانه و خصوصاً عنصر «دیدن و رؤیت» را با گستردگی بی‌حدومرزی در تمام جهان پمپاژ می‌کنند. جهان مثل رودخانه‌ای که به سمت آبشاری بزرگ در حرکت است، هر روز به سمت اشتیاق کمتر، آستانه ارضای بالاتر، ازدواج کمتر، فرزند کمتر، تنهایی بیشتر، ضعف بیشتر، پیری بیشتر، لذت کمتر، ارباب بزرگ‌تر و برده کوتوله‌تر، بیماری‌های جنسی بیشتر و افسردگی فراگیرتر شتاب می‌گیرد.

در میان این اقیانوس عالم‌گیر فرهنگ غیرعقیفانه، قانون حجاب و عفاف در جمهوری اسلامی مثل جزیره‌ای است که تلاش می‌کند اهل مملکتش را از غرق‌شدن در این منجلاب جهانی حفظ کند. فرهنگ حجاب در جمهوری اسلامی سدی کوچک در برابر این سیل رونده و شوم است. ❖



قال الامام علي عليه السلام:
افضل العبادۃ العفاف.

امام علی علیه السلام فرمودند:
عفت، برترین عبادات است.

مدیریت مواجهه و توجه در فضای مجازی



سیدعلی موسوی جزایری

دانشجوی دکتری فرهنگ و ارتباطات

برای مقابله با آسیب‌های فرهنگی حاصل از فضای مجازی، اندیشمندان مختلف، هر کدام راهکاری را ارائه داده‌اند. بخش زیادی از راه‌حل‌های پیشنهادی ایشان برای جلوگیری از وارد شدن آسیب‌های فضای مجازی به کاربران، مخصوصاً نوجوانان، ناظر به توانمندسازی افراد برای استفاده صحیح از فضای مجازی است که در اختصار، به آن تقویت سواد رسانه‌ای می‌گویند. تقویت سواد رسانه‌ای هر چند راهکاری مفید بوده، زمان‌بر است و نمی‌تواند در کوتاه‌مدت از آسیب دیدن مخاطبان رسانه جلوگیری کند. راهکار فوری برای مقابله با آسیب‌های فرهنگی فضای مجازی، مدیریت مواجهه و توجه در فضای مجازی است.

تعریف مواجهه و توجه

مواجهه عبارت است از مجاورت فیزیکی با هر پیام رسانه‌ای به گونه‌ای که شخص با پیام در تماس باشد.

نقش کنترل مواجهه و توجه در کاهش آسیب‌های فرهنگی فضای مجازی

قاعده عقلی کلی که می‌توان به آن استناد نمود، آن است که «تا زمانی که پیام‌های آسیب‌زا در معرض مواجهه و توجه مخاطب قرار نگیرند، آن پیام‌ها، هر چه هم آلوده و آسیب‌زا باشند، باز هم هیچ‌گونه آسیبی به مخاطب نمی‌رساند.» لذا مطمئن‌ترین راه برای جلوگیری از آسیب‌های هر نوع محتوای آسیب‌رسان در هر نوع بستر رسانه‌ای، بستن ورودی محتوای ناپاک به ذهن و دل مخاطب است که مصداق بارز آن، کنترل مواجهه و توجه فرد است. راهکارهایی که به دنبال رفع آسیب پس از مرحله مواجهه و توجه هستند - مانند راهکارهایی که تلاش می‌کنند تفسیر مخاطب از محتوای دریافتی را تغییر دهند یا از ایجاد نگرش منفی در مخاطب جلوگیری کنند یا حتی به دنبال جلوگیری از رفتار نامطلوب حاصل از دریافت محتوای ناپاک هستند - با دشواری بیشتری مواجه هستند؛ چراکه محتوا هر چه بیشتر از فیلترهای شناختی فرد (مواجهه < توجه < ادراک < تفسیر < پذیرش < عمل) عبور کند، بیشتر در جان و دل او راسخ می‌گردد و مقابله با چیزی که در فرد راسخ شده، دشوارتر از مقابله با چیزی است که هنوز تماسی با فرد برقرار نکرده است؛ لذا جلوگیری از ورود محتوا در اولین فیلتر شناختی که همان مواجهه و توجه است، راحت‌ترین راه مقابله با محتوای آسیب‌زاست و این قاعده، درخصوص محتوای آسیب‌زای فضای مجازی نیز صدق می‌کند.

علل مواجهه و توجه در فضای مجازی

مواجهه و توجه در فضای مجازی (یا اساساً هر رسانه دیگری) از دو قاعده کلی پیروی می‌کند: انتخاب فردی و ساختارهای اجتماعی و رسانه‌ای. در حالت اول، بسیاری از اوقات، این خود فرد است که انتخاب می‌کند در مواجهه با کدام محتوا قرار گرفته و به کدام بخش از آن توجه کند؛ مانند فردی که آگاهانه تصمیم می‌گیرد کانال یا صفحه به‌خصوصی را در شبکه‌های اجتماعی دنبال کند. در حالت دوم، این خود فرد نیست که آگاهانه به انتخاب‌گری دست می‌زند، بلکه این ساختارهای اجتماعی یا رسانه‌ای هستند که اوضاعی را مهیا می‌کنند که فرد در مواجهه با محتوای خاصی قرار گیرد یا به پیام خاصی توجه نماید. برای نمونه از ساختارهای اجتماعی، اینکه فرد در فضای مجازی چه کسانی را به‌عنوان دوست یا دنبال‌شونده (فالوینگ) خود انتخاب کرده باشد، در ادامه محتوای تولیدشده ایشان، به‌طور ناخواسته بیشتر به سمع و نظر او خواهد رسید، تا محتوای تولیدشده بیگانگان. برای نمونه از ساختارهای



رسانه‌ای، اعلان‌های شبکه‌های اجتماعی در طول روز، به ناگاه توجه فرد را از فضای پیرامونی به سمت خود جلب کرده و باعث می‌شود فرد، ناخواسته درگیر محتوای شبکه گردد؛ درحالی که اگر این اعلان‌ها نبود، فرد در آن زمان به‌خصوص، قصد چنین توجهی را نداشت. یا الگوریتم‌های موجود در داخل خود شبکه اجتماعی، محتوایی را به فرد پیشنهاد می‌دهد که فرد از قبل، قصد مواجهه با آن محتوا را نداشته است. این موارد، نشان‌دهنده آن است که محتوای مصرفی در فضای مجازی، صددرصد توسط کاربر به‌صورت هوشیارانه انتخاب نمی‌شود و عوامل ساختاری بسیاری، به مواجهه و توجه فرد در این فضا جهت‌دهی می‌کند.

راهبرد کلی کنترل مواجهه و توجه در فضای مجازی

برای کنترل مواجهه و توجه فرد در فضای مجازی، باید دو گام اساسی را طی کرد: اول از همه، باید در طی مطالعاتی جامع، علل گرایش و توجه عموم مخاطبان یا مخاطبان خاص (گروه خاصی از مخاطبان مانند نوجوانان، زنان، دانشجویان و...) به محتوای خاصی شناسایی گردد. در گام دوم، باید از همین علل، برای تولید محتوا یا طراحی ساختارهای اجتماعی یا رسانه‌ای استفاده کرد. برای نمونه، اگر مطالعات نشان داد که جوانان به محتوای طنز بیش از محتوای جدی علاقه‌مند هستند، برای جلب مواجهه و توجه ایشان، باید کوشید تا محتوای سالم طنز را بیش‌ازپیش در فضای مجازی منتشر کرد تا ناخودآگاه توسط این قشر، مشاهده شده و بازنشر گردد و احتمال مواجهه و توجه به این محتوا افزایش یابد.

در آخر، باید تذکر داد روش‌هایی مانند فیلترینگ که سعی می‌کنند برای جلوگیری از مواجهه مخاطب با محتوای ناپاک، دسترسی ایشان به کل پلتفرم را مختل کنند. به دلیل اینکه این عمل کاملاً آشکارا صورت می‌پذیرد و علایق مخاطب آگاهانه از او دریغ می‌گردد، اتفاقاً می‌تواند به تشدید علاقه و در نتیجه افزایش مواجهه فرد با محتوای ناسالم منجر گردد. ❖

منابع

۱. پاتر، دبلیو جیمز. (۱۳۹۹). سواد رسانه‌ای. ترجمه احسان شاه‌قاسمی. تهران: سازمان انتشارات جهاد دانشگاهی.
۲. پاتر، دبلیو جیمز. (۱۳۹۱). نظریه سواد رسانه‌ای رهیافتی شناختی. ترجمه ناصر اسدی، محمد سلطانی‌فر، و شهناز هاشمی. تهران: سیمای شرق.



گفتاری از

دکتر سجاد مهدی زاده

عضو هیئت علمی دانشکده فرهنگ و ارتباطات
دانشگاه امام صادق (ع)

تبیینی نواز حجاب؛

پاسخی به چالش های جدید فکری-فرهنگی در مسئله حجاب

مسئله حجاب از آن مسائلی است که شاید حجم فوق العاده ای از مقاله و کتاب درباره آن نوشته شده و نشست ها و جلسات زیادی هم درباره آن انجام شده که شاید تا حدی خسته کننده هم به نظر بیاید و حرف جدیدزدن درباره آن هم دشوار باشد.

چند نکته در این زمینه به ذهن من می رسد که هر چند شاید ظاهر برخی نکات تکراری باشد، ورود به این بحث با این زاویه، امید است ما را به عملی ایجابی برساند.

حجاب؛ از قانون گذاری تا عمل گرایی

به نظر بنده مسائلی مانند امر جنسی، معنای زندگی، زیست اجتماعی، قدرت حاکمیت، شیوه تبیین زمامداران دین برای عموم مردم و خیلی مسائل دیگر در امر حجاب مؤثرند. در اینجا نکته ای که به ذهن من می آید، این است که مسئله حجاب را فقط حجاب نبینیم؛ بلکه به سمت مسئله پوشش برویم و ادبیات خود را تا حدی عام تر کنیم. البته به این معنا نیست که دیگر نباید روی حجاب تمرکز کنیم. ما درباره مسئله ای حرف می زنیم که دیگر برای بخش زیادی از جامعه صورت مسئله نیست و اگر با آن صورت مسئله هم زبانی نداشته باشیم، ناچار آمد خواهیم بود.

حرف خود را با مثالی شروع می کنم. فرض کنید در منزلی هستید و پدر به شما تذکری می دهد که غذایت را زودتر بخور یا فلان ساعت به خانه بیا. وقتی این تذکرات از حدی بیشتر شد و از طرف مقابل پدر در خانه وزنی نداشت، اگر جایی هم امر مهمی را تذکر دهد، دیگر شنیده نمی شود. این گونه بگوییم که حاکمیت به عنوان کسی که می خواهد برای جامعه پدری کند و آن را مدیریت کند، باید به اندازه ای که قدرت دارد، اعمال قدرت انجام دهد؛ در غیر این صورت وزن آن در خانه و خانواده کم می شود. ما در جامعه کنونی خود حرف هایی می زنیم که از توان آن بر نمی آییم. در هر حوزه ای هم این امر پیش می آید و باعث می شود کارهایی را هم که انجام می دهیم، دیده نشود. ممکن است استاد و معلمی شعاری بدهد که از پس آن بر نیاید و آنگاه آن وزن در ذهن مردم می ریزد. یا مثلاً من از همسرم توقعی دارم و آن توقع و شعاری که در ابتدای ازدواج می داده، دیگر محقق نمی شود و باعث می شود که دیگر خوبی های او را هم نبینم. حاکمیت می گوید من این کار را می کنم و زمانی که نمی تواند، سبب می شود که خودش فرو بریزد.

مشکل از آنجایی شروع شد که مسئله حجاب را قانونی کردیم و رعایت نکردن آن را جرم پنداشتیم. حال وقتی

آن را به قانون تبدیل کنیم و به آن عمل نکنیم، آن را خراب تر از چیزی که هست، می کنیم. این نکته خیلی مهم است که ما برای اینکه بتوانیم مسئله را در جامعه درست کنیم، آن را به قانون تبدیل می کنیم؛ اما این قانون وزن ندارد. تحقیقی انجام شده بود که می گفت در تمام کشورها برای پوشش در مجامع آموزشی و اداری قانون داریم و در خیلی از کشورها هم این قانون اجرا می شود. حجم قوانین و مقررات و آیین نامه هایی که در ایران داریم، به مراتب از همه کشورها بیشتر است؛ ولی درصد اجرایی کردن آن نسبت به کشورهای دیگر کمتر است. این مسئله ای است که می توان درباره آن خوب فکر کرد؛ یعنی ما حرفی را بزنی که از پس آن بر نیایی؛ چه آنجایی که می خواهیم شعار اقتصادی دهیم و چه آنجایی که می خواهیم شعار فرهنگی دهیم. اگر شعاری بدهیم که آن را عملی نکنیم، جامعه آن را جدی نمی گیرد و همچنین کسی که می خواهد قانون شکنی کند، می داند که ما این کاره نیستیم. بنابراین مسئله سیاست گذاری و ورود حاکمیت به مسئله حجاب خودش نکته ای است که چرا بر چیزی تأکید می کند که نمی تواند از پس آن بر آید؟

حال چرا حاکمیت ضعیف می شود؟ حاکمیت زمانی می تواند قدرت پیدا کند که در نحوه قانون گذاری همراهی عموم جامعه را داشته باشد. اگر قانونی در منطقه ای به رسمیت شناخته نشود، حاکمیت هر چه که بخواهد بر آن بایستد و بگوید که این قانون باید اجرا شود، چون عموم جامعه از آن حمایت نمی کند، بی معنا می شود. اصلاً جرمه حجاب را مالی کنید؛ مگر می توانید حجم زیادی از افراد را جرمه مالی کنید؟ این حرف من به معنای آن نیست که مدافع بی حجاب ها و بدحجاب ها هستم. حرف من این است که حاکمیت باید از کاری صحبت کند که می تواند انجام دهد. وقتی نمی تواند، شعارش را ندهد؛ چون باعث می شود که کار به عقب بیفتد و خودش را ضعیف جلوه دهد.

این مسئله ثابت می کند که حتی دین، چه قانون باشد و چه اخلاق، برای اجرایی شدن به چیزی به اسم فرهنگ نیاز دارد و باید درباره آن، توافق اجتماعی وجود داشته باشد و در اینجا هم وقتی از فرهنگ صحبت می کنیم، منظور توافق اجتماعی است. مثلاً اگر کسی الان موبایل شما را بدزد، از نظر همه جرم است. اگر فردی را دستگیر کردند و اثبات شد که این فرد دزد موبایل است، کسی نمی گوید چرا او را دستگیر کرده اید. حال گاهی امر به معروف چنین

حالتی پیدا می‌کند. اینکه من به شما تذکر بدهم چرا این لباس را پوشیده‌اید، خود این کار الان قبحی پیدا کرده و لذا شما می‌بینید که وقتی اتفاق و درگیری بین آمریه‌معروف و آن کسی که بدحجابی و برهنگی داشته رخ می‌دهد، بخشی از جامعه مذهبی به آمریه‌معروف می‌گویند تو اصلاً بیجا کردی که دخالت کردی. چرا این کار را کردی؟ یعنی مسئله برعکس شده است. پس برای اینکه قانونی بخواهد اجرا شود، باید رنگ فرهنگی پیدا کند و حمایت فرهنگی را می‌طلبد.

در آمریکا این تجربه وجود داشت و مسئله خوردن الکل از نظر تمامی مستندات پزشکی مشکلات بسیار زیادی داشت و در دوره‌ای در آمریکا تولید و توزیع و فروش آن منع شد و به قانون تبدیل شد؛ اما کسانی که در این مسئله ذی‌نفع بودند، چون تعدادشان زیاد بود، با این مسئله مقابله کردند و قانون برگشت. الان در همین مسئله پوشش، ذی‌نفعان آن زیاد شده و بسیاری به این کار راضی هستند. اخیراً در خرداد ۱۴۰۲ نظرسنجی انجام شد و با ۹۹۲ نفر از خانم‌هایی که بی‌حجاب بودند، صحبت شد و ۴۲ درصد این‌ها متاهل بودند. از این دسته افراد، تقریباً ۷۰ درصد از همسران آن‌ها از پوشش زن خود راضی بودند و حتی ۱۷ درصد آن‌هایی هم که از این مسئله ناراضی بودند، می‌گفتند اگرچه از این وضعیت ناراضی هستند، با پوشش همسر خود هم مخالفتی ندارند؛ یعنی کلاً از بین تمام خانم‌های متاهل که کشف حجاب کرده بودند، ۱۳ درصد آن‌ها با همسر خود درگیر بودند.

حال وقتی کسی پوششی دارد و فضای کلی جامعه و حتی همسرش به این مسئله راضی هستند، به‌سختی می‌توان این مسئله را جرم انگاشت و با آن مقابله کرد. لذا مسئله این است که ما در اینجا فهم سیاست‌گذارانه می‌خواهیم. آیا درحال حاضر چنین چیزی داریم؟ آیا توانسته‌ایم که این مسئله را فرهنگی کنیم؟

دنیای مدرن و شهوت شهرت

نکته دیگر بحث معنای زندگی است. ما در زندگی دوست داریم به غایتی برسیم تا اتفاق خوبی برایمان بیفتد و حالمان خوب شود. در دنیای مدرن که قطعاً جمهوری اسلامی ایران هم در آن قرار دارد و غرق در آن است و گرچه در این زمینه با دیگران تفاوت‌هایی دارد، بسیاری افراد دغدغه دارند که می‌خواهند حالشان خوب شود و این معنای زندگی در هر قشری و حتی در افراد مذهبی رنگ‌وبوی مدرن دارد. ما زندگی روزمره‌ای داریم و این

حتماً بعد شخصی و فردی دارد. یعنی من باید در زندگی شخصی‌ام با همسر و فرزند و پدر و مادر و برادر و همسایه حال جسمی و روحی خوبی داشته باشم؛ اما این‌ها را به‌طور کل بایکوت کرده‌ایم. یعنی وقتی خواستیم زن و مرد موفق را طراحی کنیم، باید کسی باشد که وقتی در اوج می‌خواهد قرار بگیرد، حتماً در صحنه اجتماع دیده شود. اسم آن را فریگی زیست اجتماعی می‌گذاریم، به این معنا که آدم‌ها همه زندگی و حال خوبشان به‌سمت فضای اجتماعی رفته است و انگار حال آن‌ها باید در زندگی اجتماعی خوب باشد. برنامه‌هایی مثل عصر جدید هم در همین فضا شکل می‌گیرد و به این دلیل این برنامه در میان مردم اوج می‌گیرد که جامعه این‌گونه شده و این برنامه به آن وضع دامن می‌زند.

الان همه دوست دارند مشهور شوند؛ یعنی شهوتی به‌معنای خواستن از ابتدای عالم تا الان در انسان‌ها بوده که دوست داشتند مشهور و شناخته شوند؛ اما در زمان حاضر این امر به‌شدت فربه شده است و شما نماد بارز آن را در فضای اینستاگرام می‌بینید و در تمامی امور جنبه رسانه‌ای به‌شدت پررنگ شده است. حال وقتی که در جامعه مسئله زیست اجتماعی خیلی پررنگ شد، همه هجوم می‌آورند تا در صحنه اجتماعی دیده شوند. واقعیت این است که وقتی زندگی اجتماعی پررنگ شد، نگاه‌داشتن حیا و عفاف دشوار می‌شود. وقتی شما در این جامعه به‌اندازه کافی پوشش مطلوب برای تابستان این خانم ندارید، وقتی زیرساخت‌های لازم را برای تفکیک جنسیتی لازم و معقول ندارید و درنهایت وقتی خیلی از زمینه‌های لازم برای رشد زنان را ندارید، حضور بیشتر خانم یا آقا به‌صورت هم‌زمان، کار را خراب می‌کند.

مسئله این است که ما امر جنسی و حجاب را خیلی زنانه می‌بینیم. جامعه ما به‌دنبال تبرج است. شما ببینید که تعداد باشگاه‌های بدن‌سازی ما چقدر بالاست. زیباسازی بدن، دستکاری بدن و جراحی زیبایی بسیار پررنگ شده است. این‌ها همه مسائل مدرن است. هرکسی می‌خواهد خود را عرضه کند و آن دختر جوان هم در این فضا وقتی می‌بیند که جذاب‌تر می‌شود، می‌خواهد خود را عرضه کند. باز هم بنابر همان نظرسنجی که به آن اشاره شده، از آن افراد پرسیده شده که شما چرا به چنین کاری دست می‌زنید و انگیزه شما از انجام این کار چیست؟ ۵۷ درصد اعلام کردند که ما قطعاً بدون حجاب جذاب‌تریم و اصلاً نظرسنجی نمی‌خواهد. در اینجا مسئله این است که

دیده‌شدن و جلوه‌گری برای افراد مهم است و ربطی به زن و مرد بودن ندارد. ما می‌خواهیم دیده شویم و به طریقی باید دیده شویم. وقتی شما آرمان جامعه و مفیدبودن را به این گرفتید که ظهور اجتماعی داشته باشد، نتیجه چنین می‌شود. چنین فردی می‌توانست با همان زیست فردی و خانوادگی خودش حال خوبی داشته باشد اما این حال خوب را ندارد. خانمی ازدواج کرده و همسر و فرزند دارد و همه‌چیزش سر جای خود است؛ اما حالش خوب نیست. چون در جامعه پمپاژ شده و شوهر این فرد هم درحال دیده‌شدن و پُست‌گرفتن است و این خانم هم با خود می‌گوید که مثلاً من از وقتی بچه‌دار شده‌ام، عقب افتاده‌ام. پس مسئله این است که ما در این جامعه همه را به‌سمتی هول می‌دهیم که شما باید دیده شوید اما به خانم‌ها که می‌رسیم، می‌گوییم شما نه! اصلاً حرف شما درست؛ اما چه مسیری برای رشد این خانم تعریف شده است؟ همین الان در جمهوری اسلامی ایران، اگر خانمی بخواهد به بیمارستان برود و مسئله زایمان خود را زیرنظر کادری کاملاً زنانه اجرایی کند، کمتر از انگلستان یک دست بیمارستان این‌چنینی وجود دارد که تمام کادر قسمت زایمان آن، زن باشد. یعنی برای ساده‌ترین و بدیهی‌ترین رفتار روزمره زنان که زایمان است و شاید خیلی هم امر زنانه‌ای باشد، ما چیدمانی نداریم که این مسئله را زنانه مدیریت کند؛ با اینکه این‌همه زن تحصیل کرده داریم.

واقعیت این است که اگر آدم بخواهد زیست عقیقانه داشته باشد، خیلی از زیرساخت‌های آن نیست. اگر کسی بخواهد رشد کند و در جایی کار کند، اصلاً محیط کار و فضای عمومی جامعه را به این میزان فراهم نکرده‌ایم که مردم را سوق می‌دهیم به‌سمت زیست اجتماعی و تأکید می‌کنیم که شما باید در زیست اجتماعی خود را نشان دهید. چقدر در جامعه ما دخترانی وجود دارند که می‌خواهند مستقل باشند و دوست دارند زندگی شخصی داشته باشند و شغل مناسبی داشته باشند؟ اما تا چه میزان بستر برای این امر وجود دارد؟

من به کرات در این جامعه شنیده‌ام که برخی دختران مذهبی و محجبه می‌گویند ما دیگر نمی‌خواهیم حجاب داشته باشیم؛ چون می‌بینند که در این جامعه حتی بعضی پسران مذهبی هم وقتی می‌خواهند ازدواج کنند، به‌دنبال دخترانی می‌گردند که آن‌چنان محجبه نیستند. یعنی کار به‌جایی رسیده که حتی آن پسر مذهبی چشمش به‌دنبال دختر با مدلی متفاوت است. من خانم‌های مذهبی

می‌شناسم که بعد از گذشت سال‌ها می‌گویند که ما اشتباه کردیم و جوانی نکردیم. لذا این اتفاقات به مرور درحال افتادن است و ما در زیست اجتماعی یک‌سری مسائل را تا حد زیادی بزرگ کرده‌ایم و عدالت اجتماعی هم نداریم تا از آن شعاری که می‌دهیم، حمایت کنیم و لذا زن و مرد در صحنه می‌آیند تا دیده شوند و وقتی که دیده نشوند، به‌سراغ سرمایه‌های جنسی خود می‌روند که سرمایه جنسی در اینجا بدن آن فرد و جذابیت‌های اوست و طبیعتاً زن‌ها در این زمینه سرمایه بیشتری نسبت به مردان دارند و آن را خرج می‌کنند و اگر خرج نکنند، به آن‌ها فشار روانی وارد می‌شود که من دارم خویشتن‌داری می‌کنم و طبیعی است که اگر در جامعه‌ای همه به‌معنای واقعی عقیف باشند، افرادی که می‌خواهند عقیف باشند، خیلی راحت می‌توانند در این جامعه عفت را رعایت کنند. ما در باب این مسائل دختران مذهبی بسیاری داشته‌ایم که در مدرسه اذیت می‌شدند که بقیه سر کلاس تیپ دیگری داشتند و آن‌ها این‌گونه نبودند. اجتماع و فرهنگ مهم است و وقتی شما همه را ترغیب کردید و برای آن زیرساخت قرار ندادید، این فرد مجبور می‌شود که از سرمایه بدن خود خرج کند. این کار لزوماً جنسی نیست و فرد ضرورتاً نمی‌خواهد بگوید که من جذاب جنسی هستم؛ بلکه حرفش این است که من هم هستم و دیده می‌شوم.

فرهنگ‌سازی بر مبنای نظام ارزشی اجتماع

مسئله بعدی بحث نظام ارزشی جامعه است که به‌هم‌ریخته و متفاوت شده است. در اینجا به این مورد اشاره می‌کنم که شهید مطهری ادبیاتی رایج کرد که مردم بتوانند حجاب را با فهم دیگری درک کنند و این کار از جهتی خوب بود و از جهت دیگر بد. ما برای اینکه بتوانیم امری را بپذیریم، به آن چند زاویه دید داریم. علامه طباطبایی بحثی در تفسیر المیزان دارد و می‌گوید که ما سه نظام اخلاقی داریم و من نظام فرهنگی را هم به آن اضافه می‌کنم. یک دسته از این نظام‌ها، نظام‌های مادی است و به این شکل است که وقتی می‌خواهد کسی را به کاری دعوت کند، می‌گوید که این کار مزایای مادی دارد و اتفاقات خوبی در زندگی مادی رقم می‌زند. یک‌دسته از این نظام‌ها که نظام‌های دینی هستند، شما را به آینده موکول می‌کنند و می‌گویند که اگر فلان کارها را انجام دهید، به بهشت می‌روید. یک دسته نظام هم وجود دارد که علامه طباطبایی آن را نظام معنایی قرآن می‌داند که انسان را به نظام تبدیلی الهی موکول می‌کند و بیان می‌کند که خداوند دوست دارد شما

این گونه باشید. علامه در ادامه تصریح می کند که همه این گونه نیستند و در میان اقشار مختلف انسان ها هر سه لایه وجود دارد.

در جامعه ما، آن قسمت نظام تبعیدی به طور کل حذف شده و شهیدمطهری سعی کرد که این نظام عقلانی حجاب را مطرح کند؛ اما زیادی عقلانی کردن حجاب به این منجر می شود که طرف می گوید از نظر عقل هر گونه که حساب کنیم، این حجاب هم نباشد، هیچ اتفاقی نمی افتد. در پاسخ باید گفت که شاید الان اتفاقی نیفتد؛ اما بعدها اثر آن را خواهید دید. مسئله این است که وقتی شما نظام تبعیدی و ارزش تبعیدی را از جامعه بگیرید، خیلی از ارزش ها کم رنگ می شود. وقتی شما فقه را در فضای عمومی جامعه زمین زدید و کم رنگ کردید و هیچ کاری برای آن نکردید، دیگر نمی توانید از حجاب فقهی دفاع کنید؛ چون مذاق جامعه این است که اگر با عقل و استدلال خود فهمیدم، قبول می کنم و در غیر این صورت اصلاً نمی پذیرم.

در اینجا باز دوباره به آن نظرسنجی استناد می کنم. از همان ۹۹۲ خانم نظرسنجی کردند و پرسیدند که چقدر با این بحث موافق هستید که حجاب حکم الهی است. در میان آن ها ۵/۷ درصد کاملاً موافق بودند و ۹/۷ درصد هم موافق بودند؛ یعنی تنها نزدیک به ۱۵ درصد موافق بودند. نزدیک به ۴۰ درصد هم گفتند که نظری نداریم؛ یعنی گیر کرده بودند و از یک طرف می خواستند بگویند هست و از یک طرف می خواستند بگویند نیست؛ اما ۳۴ درصد کلاً گفتند که اصلاً چه کسی این حرف ها را زده و این حرف ها را از خود در آورده اند. واقعیت این است که مسئله نظام ارزشی جامعه ما از نظام فقهی و تبعیدی خارج شده؛ ولی ما فکر می کنیم که هنوز کار می کند و دائماً می خواهیم از آن خرج کنیم؛ اما جواب نمی دهد. ما باید این نظام فقهی را احیا کنیم و باید به حال نظام تبعیدی فکری کنیم. وقتی بخشی از جامعه می تواند نظام فقهی شما را پوشش دهد و بکشد، شما باید این را در جامعه نگه دارید. الان حتی بچه های مذهبی در جامعه ما هم در نظام فقهی متعبد نیستند و من خودم بچه های مذهبی زیادی می شناسم که برای کارهای خطای خود در موضوعات مختلف جنسی و غیر جنسی توجیهات زیادی دارند. یعنی فقه دیگر آن چنان وزنی ندارد؛ چون تعبد در جامعه کم رنگ شده است. خدمتی که شهیدمطهری به مسئله حجاب کرد، این بود که خواست آن را عقلانی کند؛ اما این گونه نمی شود که همه جنبه های این مسئله را عقلانی دید و بخشی از آن

واقعاً تبعیدی است. نکته مشکل دارتر این است که اصلاً کسی هم نیامد که آن جنبه عقلانی را به روز کند.

ما متأسفانه حیا و عفاف و پوشش را به حجاب چسباندیم و آن هم در قالبی خاص و فقط هم بر آن تمرکز کردیم و در ابعاد دیگر فراموش کردیم. الان چند درصد جامعه کشف حجاب کرده اند؟ الان به نظر من این سؤال هم مهم نیست و در اینجا افراد مهم شایان توجه در این زمینه، تعداد زیادی از خانم هایی هستند که هنوز هم پوشش برای آن ها مهم است و هنوز هم شال و روسری روی سر آن هاست؛ اما دیگر ماتو نمی پوشند؛ بلکه بلوز و شلوار می پوشند و لباس آن ها دائماً دارد بازتر می شود و واقعاً هم نیت چنین شخصی این نیست که تبرج جنسی انجام دهد. به این مسئله در جامعه زیاد توجه نمی شود و دعوا فقط درباره پوشش سر است. یعنی مسئله به گونه ای شده که شما فقط چیزی بر سر خود بگذارید و هر که می خواهید باشید و هر مدل زیستی که می خواهید داشته باشید. بنابراین ما در نظام عفاف، تنها به پوشش توجه کردیم و در پوشش هم فقط به آن مدلی که سر را بپوشاند، توجه شده است. این امر مهم است و نمی خواهیم بگوییم که مهم نیست؛ اما مسئله اینجاست که شما باید در مسئله پوشش نقطه مشترک داشته باشید. وقتی قرآن می گوید که ای آقا و خانم! بدن خود را بپوشانید و روسری خود را جمع کنید و سینه خود را بپوشانید، امری اولیه است که روی آن سوار شده. ما بر چه چیزی سوار شده ایم؟ آیا امر مشترکی در اینجا وجود دارد که همه اقشار در این زمینه، آن را قبول داشته باشند؟

پیامبر ﷺ در زمان خودشان جامعه ای را دارند که مردم اعم از زن و مرد در آن پوششی دارند و سرپوشاندن حتی مخصوص مردان هم بود. ماجرای مسجد گوهرشاد و تقابل مردم با رضاشاه در اصل بر سر برداشتن کلاه از سوی او بود. لذا حجاب داشتن و سرپوشاندن هم مخصوص مردان و هم زنان بوده است. اما شما در این زمان این مسائل را رها کرده و فقط بر این روسری تأکید کرده اید اما بقیه این مسئله را تبیین نکرده اید که این مسئله کلیتی دارد و این حالت ایدئال آن است. بنابراین جامعه، آن توافق اجتماعی را از دست داده است. باید بفهمیم که مژه دهان جامعه چیست و روی همان فرهنگ سازی کرد که اگر روزی هم شخصی سلبریتی و برجسته خلاف آن عمل کرد، همه تقیبش کنند؛ اما در حال حاضر این تفاهم اجتماعی وجود ندارد.

مسئله دیگری که در جامعه ما مطرح شد و به صورت خیلی کج مطرح شد، مسئله حریم خصوصی بود. ما می توانستیم از همین مسئله استفاده کنیم و حجاب را در جامعه جا بیندازیم. می توانستیم بگوییم حریم شخصی برای شما مهم است؛ پس شما هم نباید به حریم شخصی دیگران تجاوز کنید. اگر پوشش شما از حدی بدتر شد و کسی تحریک جنسی شد، این هم می تواند نوعی آزار جنسی باشد. همان طور که کسی حق ندارد به شما چپ چپ نگاه کند و این مسئله را جرم می دانید، از این طرف هم این کار شما جرم است. ما حتی بر سر این مسئله فکر نکرده ایم. الان امر به معروف، تعرض به حقوق شخصی دیگران پنداشته می شود. همه این ها به خاطر این است که ما جوانب مختلف مسئله را کنار گذاشته ایم و فقط به موضوع روسری و پوشش و چادر رسیده ایم. بعد هم کم کم به این رسیده ایم که ما پوششی داریم و پوشش برتری و شما می بینید که ادبیات پوشش چقدر تغییر کرد.

حجاب و نظام فرهنگی

به هر حال نظام فرهنگی امر مهمی است و البته که شما حتماً در مسائل فرهنگی به جرم انگاری نیاز دارید. اما لازم است که جرم انگاری پایه فرهنگی داشته باشد و به پشتوانه نیاز دارد و اگر این پشتوانه نباشد، مردم در چیزی که بد می دانند هم حرف حاکمیت را قبول نمی کنند. مردم می دانند این پوشش بد است؛ اما اگر پلیس بیاید، می گویند فلانی کار خوبی کرد با این پوشش جلوی او ایستاد.

درباره حجاب دوباره می توان مبتنی بر مدل دیگر، مسئله گذاشت. مثلاً در همین مسئله نظام ارزشی، مهم این است که عموم جامعه بخشی از آن را از شما بپذیرند و با شما همراه شوند. ما درباره چند مسئله اصلاً بحثی نکردیم. بحث مهم در اینجا بحث مردان است. ما در حوزه سیاست گذاری درباره امر حجاب، حتی درباره بخشی از پوشش مردان هم حرف نکرده ایم و سیاست گذاری هم نکرده ایم. موضوع بعدی بحث غیرت است که باید بازتعریف شود. لذا خیلی از مفاهیم و نظام های ارزشی به هم ریخته است. شما در چنین جامعه ای نمی توانید به سراغ بخشی از جامعه بروید و از آن ها ایراد بگیرید که شما باید حجابتان را درست کنید و چرا حجابتان چنین است؟ شما در اینجا اهداف اجتماعی را متفاوت تعریف کرده و تضمین این را که طرف بتواند پوشش داشته باشد، فقط زنانه تعریف کرده اید و به جای اینکه این موارد را اصلاح کنید، آن را از ریشه قطع کرده اید.

بنابراین لازم است که به مسئله حجاب و پوشش در سیاست گذاری، نگاه جامع تری داشته باشیم و این فرهنگ باید با ما همراهی کند و حتماً در این فرهنگ مردان و خانواده هم هستند و نمی توانیم به تنهایی از بیرون حجاب را درست کنیم و هنوز هم اگر می توانیم در برخی موارد ایستادگی کنیم، به این دلیل است که این امر در خانواده هنوز حرمت دارد و اگر حرمت آن در خانواده هم از بین رفت، دیگر نمی توانیم هیچ کاری انجام دهیم.

جمع بندی

در مقام جمع بندی بحث باید اشاره کنم که ما می خواهیم در امر حجاب سیاست گذاری کنیم. در بحث سیاست گذاری هم لازم است حاکمیت ورود کند. حاکمیت وقتی که می خواهد ورود کند، باید در امر سیاست گذاری با طرف مقابل خود هم زبان باشد و همچنین توانایی اجرای آن را داشته باشد. پس امر حجاب حتماً بعدی فرهنگی دارد که در کنار این بُعد هم بحث الزام قانونی گذاشته می شود.

نکته ای که در امر حجاب و فرهنگ سازی آن بیان شد، این بود که ما حجاب را فقط زنانه دیده ایم؛ نه مردانه. یکی دیگر هم این بود که ما این مسئله را در نظام تشویق مان فقط به دغدغه های اجتماعی ارجاع داده ایم و به دغدغه های فردی اشخاص ارجاعی نداده ایم و حجاب را به گونه ای برای اشخاص تعریف نکرده ایم که بدانند به درد خودش می خورد.

مسئله بعدی هم این بود که نظام ارزشی تبعیدی در جامعه کم رنگ شده و این امر می تواند به شدت به مسئله حجاب ضربه بزند و باید برای این مورد حتماً فکری کرد. نکته بعدی هم این بود که ما زیست اجتماعی را فربه و چاق کرده ایم و همه را به زیست اجتماعی دعوت کرده ایم و این در حالی است که زیرساخت های آن را در کنارش فراهم نکرده ایم. مثلاً عدالت اجتماعی نداریم؛ اما دعوت به زیست اجتماعی داریم. مردم در اجتماع می آیند تا دیده شوند، اما دیده نمی شوند و بنابراین از سرمایه جنسی خود استفاده می کنند.

مسئله مهم بعد هم این بود که ما باید در حوزه سیاست گذاری به توافق برسیم. ما حتی در حوزه های دانشی خود هم به این توافق نرسیده ایم و نمی دانیم کف جامعه، چه چیزی را بد و چه چیزی را خوب می داند تا با آن توافق کنیم و بگوییم که فلان جا را جرم می دانیم، پس محکم در مقابل آن بایستیم. لذا نمی دانیم که آیا این توافق وجود دارد یا ندارد که بعد بتوانیم با آن مقابله کنیم. ❀

نقدی بر چهارچوب نظری پنهان لایحه حجاب و عفاف چرا محوریت «خانواده» در لایحه حجاب و عفاف، مسئله را حل نمی‌کند؟



محمد علی فاضلی

دانشجوی دکتری دانش اجتماعی مسلمین

لایحه حجاب و عفاف که با عنوان «لایحه حمایت از خانواده از طریق ترویج فرهنگ عفاف و حجاب» در کمیسیون قضایی مجلس نوشته شده، برخلاف نسخه پیشین خود - که در قوه قضائیه نوشته شده و در دولت جرح و تعدیل شده بود - حرکتی روبه جلو داشته و تلاش کرده گفتمانی محوری داشته باشد و خواسته آن را - متناسب با آموزه‌های دینی و احتمالاً توصیفی آماری و تبیینی نظری از وضعیت جامعه - به «خانواده»، به عنوان مهم‌ترین نهاد اجتماعی ارتباط دهد.

از خانواده به حجاب یا از حجاب به خانواده؟

این لایحه تلاش کرده به جای حجاب، خانواده را - که براساس آمار، مقبول اکثریت جامعه ایرانی است - محور قرار دهد و ادعا کند برای حمایت از خانواده، باید فرهنگ حجاب و عفاف را ترویج کرد؛ چون بی‌حجابی و برهنگی به تضعیف خانواده می‌انجامد. لایحه در اولین ماده خود می‌گوید: «خانواده، به عنوان کانون اصلی رشد و تعالی انسان و آرامش او اصالت دارد و هر رفتاری که به ترویج برهنگی، بی‌عفتی، بی‌حجابی، بدپوششی و اعمال خلاف عفت عمومی منجر می‌شود که در نهایت برهم‌زدن آرامش زن و مرد در خانواده، رواج ازدواج دیرهنگام، گسترش طلاق و آسیب‌های اجتماعی و زدودن ارزش خانواده را به همراه دارد، نقض بندهای (۱) و (۷) اصول سوم و دهم قانون اساسی است و مطابق احکام این قانون و سایر قوانین ممنوع است.»

با این حال، مشخص است که هدف نهایی در این لایحه حجاب است و نویسندگان برعکس ادعای نوشته شده، تلاش کرده‌اند با خانواده حجاب را سامان دهند و لذا خانواده، محور شده است. این محوریت اما در صورتی می‌تواند به اصطلاح «کار کند» و مسئله حجاب را حل کند که مبتنی بر واقعیات موجود در جامعه و علل واقعی وضعیت فعلی بی‌حجابی باشد. در ابتدا به نظر می‌رسد پیش فرض پنهان در پس این انتخاب، این تصور است که علت اصلی وضعیت موجود حجاب، تضعیف خانواده و تغییر ماهیت و انحراف جایگاه آن در نظام اجتماعی است؛ یعنی تضعیف خانواده به وضعیت فعلی حجاب منجر شده و بی‌حجابی هم به خانواده لطمه می‌زند. بنابراین هرچه خانواده تقویت شود، حجاب نیز تقویت خواهد شد.

با خانواده محوری، حجاب تقویت می‌شود؟

آیا تقویت خانواده به تقویت حجاب و تضعیف خانواده به تضعیف حجاب منجر می‌شود؟ پاسخ در سطح خرد و بینا فردی، در درون خانواده مذهبی، به نظر می‌رسد مثبت است: خانواده در زمینه‌های مختلفی عامل ایجاد بدحجابی است: ناتوانی والدین در تبیین حجاب/ ناموفق بودن والدین محببه در الگوی جذاب، محبوب و موفق برای فرزندان/ ناتوانی والدین در تأمین نیازهای عاطفی و روانی فرزندان و جست‌وجوی آن در بیرون از خانه/ افزایش سن ازدواج و رفع نیازهای جنسی و عاطفی از طرق غیر شرعی/ نداشتن مهارت نظارت صحیح بر فرزندان/ طلاق و به تبع، نبود بستر شرعی ارضای

نیازهای جنسی و عاطفی/ یأس از ازدواج و تلاش برای خودنمایی/ ناتوانی همسر در تأمین نیازهای جنسی و مواردی دیگر از این دست. یا از طرفی دیگر، پیامدهای بی‌حجابی باعث می‌شود خانواده ضعیف شده و سپس بی‌عفتی تشدید شود: بی‌حجابی در مرد به ایجاد خیانت، در زن به رقابت، در پسر به تحریک‌های جنسی و در دختر به الگوگیری از الگوهای منفی منجر می‌شود.

با این حال اگر به کلیت جامعه به صورتی تاریخی نظر افکنیم، تبیین گفته شده صحیح نیست؛ چرا که نه تغییر وضعیت خانواده علت وضعیت بی‌حجابی است و نه امروزه بی‌حجابی - حداقل در نگاهی میان مدت - عامل فروپاشی خانواده است. هرچند همان گونه که گفته شد، تقویت خانواده در بعضی موارد به مقاومت در برابر بی‌حجابی کمک می‌کند و ناتوانی خانواده به علت اصلی بی‌حجابی یاری می‌رساند - خصوصاً در میان خانواده‌های مذهبی - اما در سطح کلان و در کلیت جامعه، تضعیف خانواده علت بی‌حجابی فعلی نیست که بتوان با تقویت خانواده، مسئله حجاب را - خصوصاً در میان سوژه‌ها و خانواده‌های مدرنی که التزامی به حجاب ندارند - حل کرد!

جایگاه «سبک زندگی اسلامی خانواده محور» کجاست؟

وقتی در متن لایحه بیشتر غرق می‌شویم، حدس می‌زنیم لایحه قبل از خانواده، به «سبک زندگی» به عنوان علت وضعیت فعلی نیز توجه دارد. لذا این «سبک زندگی اسلامی خانواده محور» است که به عنوان راه حل در جای جای فصل دوم و سوم تکرار شده است. با اینکه قرار نیست ما در متن لایحه حقوقی، چهارچوب نظری این مفهوم را مطالعه کنیم، قطعاً باید بتوان ثمرات و نمودهای آن را در متن رهجویی کرد. منظور از «سبک زندگی اسلامی خانواده محور» چیست؟ شاید در مقابل عناصری چون «انسان‌مداری» و «فردیت» و چیزی مانند «دغدغه کار به جای تشکیل خانواده و خانه‌داری» آمده است؛ ولی ما اقداماتی را که متناظر این مفاهیم باشد، در متن مشاهده نمی‌کنیم. جز دستور به ترویج «سبک زندگی اسلامی خانواده محور» نیز اقداماتی را نمی‌بینیم که از لوازم این مفهوم خبر دهد.

علت وضعیت فعلی حجاب از نگاه لایحه چیست؟

گفتیم وضعیت حجاب معلول وضعیت خانواده نیست. پس علت چیست؟ با استفاده از تکرار مفهوم سبک زندگی، تلاش می‌کنیم تبیین را عمیق‌تر کنیم: وضعیت حجاب، خصوصاً در میان طبقات شهری و مدرن کشور ما که به سرعت در حال پیشروی به دیگر شهرها و طبقات است، خود متأثر از علتی است که وضعیت خانواده نیز خود معلول آن است و آن علت اصلی، تغییر گفتمان و سبک زندگی حاکم بر جامعه است. آنچه جامعه را دوقطبی کرده، تغییر ارزش‌ها، هنجارها، علاقه‌ها، آرزوها و سبک زندگی به سمت جامعه مدرن (کشور توسعه یافته) و انسان مدرن (سوژه لیبرال) است. همین علت است که وقتی وارد خانواده می‌شود، خانواده را از محوریت می‌اندازد و آن را از خانواده سنتی و مذهبی با ماهیت خود، به خانواده‌ای مدرن و هسته‌ای با مختصات خود، تغییر می‌دهد و همین علت است که وقتی وارد زندگی و پوشش می‌شود، به جای توجه به دستورات الهی در نوع و سبک زندگی و پوشش، داشتن روابط آزاد با دیگران همراه با بدن‌نمایی و... را جایگزین آن می‌کند. احتمالاً همین تبیین یا چیزی شبیه به این، راه را بر ذکر «سبک زندگی اسلامی خانواده محور» در متن لایحه باز کرده است.

این سطح اجتماعی تبیین هرچند لازم است، چون فاقد تبیینی جنسیتی از «زن» است، همچنان ناقص باقی می‌ماند؛ تبیینی که جایگاه زن در هویت شخصی، خانواده و جامعه را مشخص کرده و البته در متن لایحه آن را برای ما قابل ردیابی کند. این مسئله مهم است، چون ریشه مسئله حجاب است.

اگر با مفاهیم گفته شده زنجیره‌ای علی از عوامل سازنده مسئله حجاب را بسازیم، می‌توان این گونه روابط را به تصویر کشید:

سبک زندگی مدرن ↔ سوژگی مدرن ↔ هویت جنسیتی مدرن ← مسئله حجاب

این رابطه ساده هرچند درست است، می‌تواند با مفاهیم دیگر تکمیل شود.

زندگی و سوژگی مدرن، حجاب و خانواده را از بین می‌برد

بنابراین اگر هدف کمک به حفظ حجاب در میان سوژه‌ها و خانواده‌های مذهبی است، می‌توان از تقویت خانواده سخن



گفت؛ اما اگر هدف حفظ حجاب در کلیت جامعه ناظر به روند صدساله اخیر در زوال اعتقاد و التزام به حجاب است، محوریت خانواده مسئله حجاب را پاسخ نخواهد داد. خصوصاً که بی‌حجابی در خانواده‌های مدرن شهری بازتولید نیز می‌شود.

تکرار هدف، به‌جای بیان راهکار

لذا همان‌طور که گفته شد، راهکارهای گفته‌شده در فصول ۲ و خصوصاً ۳ نیز، به‌جای آنکه علت اصلی را نشانه رود، مفهومی کلی چون «سبک زندگی اسلامی خانواده‌محور و فرهنگ حجاب و عفاف» را به کرات تکرار می‌کند؛ بدون آنکه ریشه‌های آن را بشناساند و لوازم منطقی آن را بیان کند تا مبتنی بر این دو، راهکار و اقدام عملی که آن اهداف را محقق می‌سازد، ارائه دهد. لذا در اکثر موارد هدف را به‌عنوان راهکار و وظیفه بیان می‌کند: «ترویج سبک زندگی اسلامی»، «حفظ خانواده و ترویج خانواده‌محوری» و «جلوگیری از برهنگی و بی‌حجابی» این‌گونه است که فصول فرهنگی نیز فاقد چهارچوب نظری ایجابی می‌شود و راه‌حلش همان چیزی است که به‌دنبال آن است. به همین خاطر به‌جای بیان راه ایجابی (یعنی دست‌گذاشتن روی روش‌های تغییر علل)، برای تغییر معلول (خانواده و بی‌حجابی)، مکرراً به «جلوگیری» دستور می‌دهد که جایش در فصل راهکارهای حقوقی و انتظامی است؛ نه فرهنگی. در مواردی نیز که به راهکارهایی عینی مانند مد و لباس تأکید می‌کند، چون جایگاه آن در گفتمان لایحه یعنی «خانواده‌محوری» مشخص نیست، لایحه محتوای آن را برای حل مسئله پُر نمی‌کند.

این آشفتگی نظری (حرکت میان سبک زندگی، خانواده و حجاب/ بدون توجه به مقوله «زن») و نداشتن اقدامات منسجم مبتنی بر آن تبیین نظری، باعث شده حتی خواننده دانشگاهی و حوزوی نیز نفهمد دقیقاً منظور نویسنده در فصول فرهنگی از «سبک زندگی اسلامی خانواده‌محور» و «خانواده‌محوری» چیست و چگونه باید از برهنگی و بی‌حجابی جلوگیری کرد تا به فرهنگ حجاب و عفاف رسید؛ چه رسد به دستگاه‌های اجرایی که معلوم نیست فهم، ایمان، علاقه، انگیزه، اعتبار، فرصت و هزارویک محدودیت بوروکراسی ادارات دولتی ایران‌زمین را برای انجام چنین دستوراتی داشته باشند. ❖



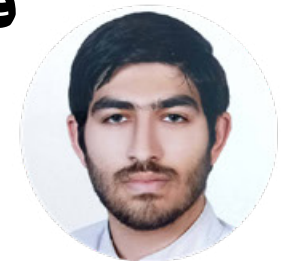
مسئله عمده ما امروز مسئله آموزش و پرورش است؛ مسئله‌ای که برای بنده مهم است. علت هم این است که آموزش و پرورش در واقع آن کانون اساسی برای خلق دنیای آینده است. بالآخره ما فردایی خواهیم داشت، ۲۰ سال دیگر، ۲۵ سال دیگر، نسلی روی کار خواهند آمد که امروز این نسل مشغول تولید شدن است، در حال به‌وجود آمدن است؛ مولد آن هم معلم و آموزش و پرورش است... آینده کشور، آینده دنیای ما به تلاش امروز آموزش و پرورش وابسته است؛ این کم‌چیزی نیست. ما هیچ دستگاه دیگری را نداریم که این قدر حائز اهمیت باشد.

بیانات مقام معظم رهبری

در دیدار جمعی از معلمان و فرهنگیان سراسر کشور

۱۳۹۴/۰۲/۱۶

مدرسه؛ نهادی که مادر خود را فراموش کرد!



علی شیرین صحرایی
پژوهشگر حوزه تعلیم و تربیت

مسجد در عصر نبوی کانون و محفلی برای تعلیم و آموزش بوده است. حضرت ختمی مرتبت در راستای نگاه آموزشی، تعلیمی و تربیتی خود به طور مستقیم مباحث آموزشی در مسجد را به عهده می گرفتند. (فرخی، ۱۳۹۳: ۱۱۹) این نقش کانونی همواره منشأ تحركات اجتماعی، سیاسی و اقتصادی در اسلام بوده است. (خسروی، ۱۳۸۵: ۳۸۵-۳۹۶) کانون توجه و مرکزیت هندسی شهر و محله به مسجد تعلق داشته است. (تقی زاده، ۱۳۸۷) پدید آوردن هویتی به نام مسجد در اسلام در شمار زیباترین و پرمغزترین ابتکارهای اسلام در آغاز تشکیل جامعه اسلامی محسوب می شود. مساجد در صدر اسلام کارکردهای گوناگونی داشتند؛ از جمله کارکردهای عبادی، سیاسی، اجتماعی، آموزشی، تربیتی، ادبی، تبلیغی، درمانی، اقتصادی و قضایی.

به عبارت دیگر از ابتدای تأسیس مسجد، این مکان مقدس فقط مختص فعالیت های عبادی و مکانی برای خواندن نماز نبود و علاوه بر انجام امور عبادی، کارکردهای فراوان دیگری نیز داشتند. (فرهنگ مسجد، ۱۳۸۵) در طول تمدن اسلامی نیز این اندیشه بسط یافت و مسجد با کارکردهایی که داشت، آنچنان درون جامعه اسلامی نهادینه شد که مؤمنان آن را بر خانه های خودشان ترجیح می دادند؛ درواقع ویژگی اصلی مسجد این بود که همچون اسلام با همه شئون زندگی مردم سر و کار داشت و البته به همه شئون زندگی مردم جهت دینی و الهی می داد و این برخاسته از روح اسلام بود. (همتی، ۱۳۸۴: ۱۶۱-۱۷۵) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اولین اقدام پس از ورود به مدینه به تأسیس مسجد اقدام کردند و آن را مرکز حکومت خود قرار دادند. یکی از اصلی ترین کارکردهای مسجد جنبه تعلیمی و تربیتی آن است که از ابتدای شکل گیری این نهاد مقدس با آن همراه بوده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مسجد خواندن قرآن، احکام و معارف دینی و حتی مسائل تاریخی را به مسلمین آموزش می دادند. این گونه بود که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با راه اندازی جنبش بزرگ علمی در بستر مسجد پایه ریزی تمدن عظیم اسلامی را آغاز کردند. در دوران اوج تمدن مسلمانان، غالباً مساجد در غیر اوقات نماز حکم مدارس را داشت و در آن ها حلقه های درس و معرفت شکل می گرفت. در مسجد علاوه بر بیان احکام و مسائل فقهی و تفسیر قرآن، اصول اعتقادات اسلامی مورد گفت و گو و مباحثه قرار می گرفت؛ حتی بحث های ادبی و شعرخوانی هم در مسجد انجام می شد. (رحمت آبادی، ۱۳۸۴) قرن دوم تا پایان قرن سوم هجری را می توان درخشان ترین دوره فعالیت آموزشی مساجد یا به عبارت دیگر این دانشگاه های عمومی دانست. در این دوران دستاوردهای مسلمانان در مسائل مختلف علمی و پیشرفت های فکری به تأثیر چشمگیری در ایجاد هوشیاری و جنبش علما در مساجد منجر شد. (عریان، ۱۳۸۳) ویژگی منحصر به فرد مسجد در عرصه آموزش و تعلیم و تربیت این بود که به دلیل ذات اجتماعی آن، همه افراد از صنوف و اقشار مختلف در آن رفت و آمد داشتند و در نتیجه گستره زیادی از علوم در آن ها بحث و بررسی می شد. همچنین رفت و آمد نمازگزاران و مردم عادی بین دانشمندان و دانش پژوهان، زمینه رشد و پویایی عمومی و علاقه مندی افراد را به مباحث علمی و آموزشی فراهم می کرد. (رحمت آبادی، ۱۳۸۴)

در گذشته های نه چندان دور، از نظر جغرافیایی معمولاً مسجد، بازار، تکیه، مدارس و حوزه های علمیه در یک

مجموعه قرار داشته است و هنوز در بسیاری از شهرهای ایران و دیگر کشورهای اسلامی، می توان نشانه های روشن این همزیستی را یافت. (فرقانی، ۱۳۸۲) بعدها که علم آموزی به مدارس انتقال یافت، تا مدت ها مدارس را در جوار مساجد می ساختند و این دو، پیوند ناگسستنی از هم داشتند. (عابدی جعفری، ۱۳۸۸: ۷۳-۱۲۶) با اینکه مدرسه در قرن چهارم هجری پا به عرصه وجود نهاد، این مرکز علمی و آموزشی در واقع محصول فعالیت هایی بود که پیش از آن در مساجد انجام شده بود که با از دست دادن برخی ویژگی ها به شکل دیگری در مدارس ظهور یافت. (عریان، ۱۳۸۳) همان گونه که اشاره شد، از حدود قرن چهارم هجری به دلایل مختلف از قبیل افزایش تعداد دانش پژوهان و حلقه های درسی و نبود امکان برگزاری جلسات در مسجد، اخلاص در اجرای رفتار نیایشی و عبادی مسجد، ظهور علوم و موضوعات جدید در عرصه دانش و شکل گیری مناظرات و مجادلاتی که با فضای عبادی و آرامش مسجد در تضاد بود، نبود محل اسکان برای دانشجویان و طلاب در مساجد، آموزش علوم در مساجد جای خود را به مدارس و محل های آموزشی دیگر داد. (هوشیاری، ۱۳۹۲: ۳۷-۵۴) در این دوره اگرچه بخش شایان توجهی از جنبه های آموزش به مدارس منتقل شد، به طور کامل معنا نبود که مساجد کارکرد آموزشی خود را از دست بدهند و به روال قبل در برخی مساجد همچنان جلسات درس برقرار بود. (عریان، ۱۳۸۳) اگرچه نظام آموزشی در چهارچوب مسجد تعریف نشده بود، گاهی از محیط مسجد به عنوان فضای آموزشی استفاده می شد.

بسیاری از مدرسان و معلمان از روحانیون و طلاب علوم دینی بودند و همچنان ارتباط محتوایی بین مسجد و مدرسه حفظ شده بود. (علی صوفی، ۱۳۹۲: ۶۹-۹۲) همچنین مدارس از نظر معماری و ساختاری نیز با مساجد و فضای عبادی و نیایشی ارتباطی تنگاتنگ داشتند. همواره درون مدارس شبستان و محل نیایش در نظر گرفته می شد یا در نزدیکی مدرسه، مسجدی بنا می شد تا نیاز دانش پژوهان به فضای عبادی و نیایشی را تأمین کرده باشد. نمونه های این ارتباط را می توان در بناهای تاریخی دوره های مختلف مشاهده کرد. (سلطان زاده، ۱۳۶۴)

مقدسی، جغرافی دان معروف در سده چهارم قمری به تشکیل ۱۲۱ حلقه تدریس در مسجد جامع الازهر اشاره می کند. (مقدسی، ۱۹۰۶ به نقل از پایگاه اینترنتی تبیان) اما سرانجام با توجه به شمار فراوان طلاب، تقابل میان کارکرد مذهبی و آموزشی مساجد و مشکلات ناشی از آن و همچنین گاهی به دلیل ورود علوم عقلی که با محیط مسجد (از منظر برخی) ناسازگار بود، بنایی مستقل برای آموزش در نظر گرفته می شود و فضای مدرسه در معماری اسلامی شکل می گیرد. (سلطان زاده، ۱۳۶۴) پس مدارس از منفک شده های مساجد است.

می توان گفت مدرسه پدیده ای مدرن است که در گذشته به نحوی دیگر و در چهارچوب فکری-فرهنگی خاصی وجود داشت. دنباله این نهاد را باید در مسجد مدرسه های قدیم جست و جو کرد. با ورود اسلام به ایران، شکوفایی دانش افزایش یافته و مراکز علمی و آموزشی بسیاری پدید آمد که تداوم سنت تشکیل حلقه درس در مسجد بودند. در مساجد هر حلقه ای با نام آن درس شناخته می شد. مانند حلقه فقه، حلقه حدیث و... (سلطان زاده، ۱۳۶۲) تا دوره قاجار نظام آموزشی به شکل سنتی اداره می شد و تولی گری آن در دستان مردم و مجموعه های مردمی بود؛ لذا همچنان ارتباط محتوایی و ساختاری مسجد با مدارس و مجموعه های آموزشی برقرار بود؛ اما در اواخر دوره قاجار و در دوره پهلوی با شکل گیری نظام جدید آموزش و تأسیس مدارس در شکل جدید که با تولی گری دولت و حکومت همراه بود، مدارس به کلی از نظر محتوایی و ساختاری ارتباط خود را با مساجد از دست دادند. رضاخان مدرسه را ابزار اجرای اهداف خود در جامعه قرار داد؛ اهدافی از جمله مدرن سازی ایران، جایگزین کردن ملی گرایی به جای دین گرایی و ایجاد قدرت مطلق دولت. او با ایجاد آموزش همگانی و رایگان از طریق تغییر در محتوا و برنامه درسی به دنبال نهادینه کردن ارزش های مطلوب خود در دانش آموزان و جامعه بود؛ به این صورت از طریق مدرسه می توانست، نیروی انسانی مورد نیاز خود را برای ادارات به آن گونه که می خواست، پرورش دهد. این گونه بود که دولت تولی گری آموزش را به عهده گرفت و نظام سنتی آموزش که غیر دولتی و غیر متمرکز بود، جای خود را به نظام آموزشی جدید داد که کاملاً متمرکز، دولتی، تقلیدی و صورتگرا بود. (ایروانی، ۱۳۹۳: ۸۳-۱۱۰) پایه های نخستین مدارس جدید ایران در دوره قاجار و پس از تأسیس دارالفنون (پنجم ربیع الاول ۱۲۶۸ ق/ ۱۲۳۱ ش)، مصادف با سالروز قتل امیرکبیر بنا نهاده شد؛ گرچه پس از تأسیس دارالفنون یکی دو



مدرسه به تقلید از آن در ایالات و ولایات دیگر، مثل تبریز و اصفهان تأسیس شدند. (قاسمی پویا، ۱۳۷۷) این مدارس، جز دارالفنون، دیری نپاییدند تا اینکه در حدود ۳۶ سال بعد (۱۳۰۵ ق / ۱۲۶۷ ش) به همت میرزا حسن رشدیه نخستین مدرسه به سبک جدید تأسیس شد. تأسیس این مدرسه از سوی مذهبی‌ها مخالفت‌هایی به دنبال داشت. به گونه‌ای که حتی او را تکفیر و مهدورالدم اعلام کردند (رشدیه، ۱۳۶۲) اما پس از رشدیه، مدارس یکی بعد از دیگری در سراسر ایالات و ولایات آن روزگار گشوده شدند. این گونه بود که تعلیم و تربیت رسمی کشور به وضعیت فعلی ایجاد شد. در دوران معاصر نیز مساجد نقش بی‌بدیلی در پیروزی انقلاب اسلامی بر طاغوت ایفا کردند و مرکز اصلی هدایت حرکت‌های مردمی و تجمع‌های اعتراضی بودند. همچنین پس از انقلاب اسلامی و در دوران دفاع مقدس، مساجد به مرکز سامان‌دهی نیروها تبدیل شده بود و پشتیبانی جبهه‌های حق از مساجد صورت می‌گرفت. (ابطحی، ۱۳۸۴) مسجد در جامعه اسلامی به عنوان مهم‌ترین نهاد و کانال ارتباطات اجتماعی، همواره منبع حرکت‌های فرهنگی و معنوی عمل کرده و نه تنها در بُعد تزکیه معنوی، بلکه به عنوان منبع دانش و اطلاعات مربوط به جامعه، آحاد مردم را تغذیه می‌کرده است. (mowlana, 1996)

نهاد آموزش و پرورش پس از گذشت چند دهه از انقلاب اسلامی هنوز با چالش‌هایی جدی روبه‌رو است و نتوانسته پاسخگوی نیازهای جامعه باشد. اگر چه مدارس تحت پوشش سازمانی به نام «آموزش و پرورش» هستند، اکثر فعالیت‌ها و دغدغه‌های متولیان مدرسه در بحث آموزش فرزندان شان است و مقدار کمی از آن فعالیت‌ها به بحث ورزش، بهداشت و نهایتاً مسائل پرورشی و روحی دانش‌آموزان معطوف می‌شود. متأسفانه، حتی اولیای دانش‌آموزان نیز چنین شده‌اند. در مراکز آموزشی مشاهد شده است که جدای از معلمان و مدرسان سایر دروس، حتی مدرسان مسائل دینی نیز آنچنان که باید و شاید، مسلط به امور دینی و مذهبی نیستند و از توان لازم برای انتقال مفاهیم دینی با توجه به ویژگی‌های سنی و علاقمندی‌های دانش‌آموزان برخوردار نیستند و بعضاً به دلزدگی نوجوانان از دین و امور مربوط به آن منجر می‌شوند. اگر مدرسه نهادی است که در آن آموزش محوریت دارد و مسجد نهادی است که امور مربوط به تربیت و تزکیه در آن پررنگ‌تر از آموزش است، هرچه هم‌پوشانی بیشتری در همکاری بین دو نهاد وجود داشته باشد، تربیت موفق‌تر خواهد بود. ضمن اینکه باید توجه داشت که مسجد می‌تواند تا پایان عمر انسان، محلی برای حضور و

فعالیت او باشد. درحالی که مدرسه منحصر به بازه‌ای محدود از زندگی فرد است. (تنها، ۱۳۹۴) این نکته شایان توجه است که نهاد مدرسه تنها متولی تربیت نسل‌ها نیست و دیگر نهادها و افراد باید اجازه ورود به این حوزه را داشته باشند تا دچار بی‌توجهی به تکالیف اجتماعی در این امر نشوند. به خصوص نهادهای فرهنگی مردمی که تربیت را وظیفه‌ای متوجه همه افراد جامعه می‌کند. یکی از این نهادهای مهم فرهنگی مسجد است. چیزی که به نظر می‌آید، این است که مسیری که مدارس باید به آن باز گردند، ارتباط با ریشه اصیل خود یعنی مساجد است. تنها به این صورت می‌توان مدرسه اسلامی را جایگزین مدارس و نظام آموزش و پرورش سکولار و متولد دیکتاتوری کرد. *

منابع

۱. ابطحی، سیدمصطفی (۱۳۸۴). نقش مساجد در استحکام انقلاب اسلامی و مقابله با هجوم فرهنگی. فروغ مسجد ج چهارم، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین.
۲. ایروانی، شهین (۱۳۹۳). مقدمه‌ای بر تبیین ماهیت نظام آموزش و پرورش ایران از آغاز دوره مدرن‌سازی تا امروز. پژوهش‌نامه مبانی تعلیم و تربیت دوره ۴، شماره ۱.
۳. تقی‌زاده، محمد (۱۳۸۷). شهر و معماری اسلامی، اصفهان: انتشارات مانی.
۴. تنها، محمدصادق (۱۳۹۴). فهم الگوی بین سازمانی مسجد و مدرسه، پایان‌نامه کارشناسی‌ارشد رشته مدیریت بازرگانی دانشگاه امام صادق (ع).
۵. جمعی از نویسندگان (۱۳۸۵). فرهنگ مسجد، قم: انتشارات ثقلین.
۶. خسروی، حسین (۱۳۸۵). پدیدارشناسی مسجد در شهر اسلامی. فروغ مسجد، ج چهارم، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین.
۷. رحمت‌آبادی، اعظم (۱۳۸۴). فروغ مسجد ج سوم، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین.
۸. رشدیه، شمس‌الدین (۱۳۶۲). سوانح عمر، تهران: نشر تاریخ ایران.
۹. سلطان‌زاده، حسین (۱۳۶۲). روند شکل‌گیری شهر و مراکز مذهبی در ایران، تهران: انتشارات آگاه.
۱۰. سلطان‌زاده، حسین (۱۳۶۴). تاریخ مدارس ایران از عهد باستان تا تأسیس دارالفنون، تهران: انتشارات آگاه.
۱۱. عابدی‌جعفری، حسن؛ جعفری، محمدصابر؛ شبیری، نسیمه‌سادات؛ فخریان نجفی کاشانی، منا؛ شمس، راحیل؛ عرب، نگار (۱۳۸۸). طراحی مدل مطلوب کارکرد و مدیریت مساجد به عنوان یک سازمان داوطلبانه مذهبی. پادنگ ششم شهریور ۱۳۸۸، شماره ۵۹.
۱۲. عریان، مرضیه (۱۳۸۳). فروغ مسجد، ج دوم، قم: مؤسسه فرهنگی ثقلین.
۱۳. علی‌صوفی، علیرضا؛ دشتکی‌نیا، فرهاد (۱۳۹۲). مسجد و آموزش سنتی و جدید در دوره قاجار. مطالعات تاریخ اسلام پنجم پاییز ۱۳۹۲، شماره ۱۸.
۱۴. فرخی، میثم (۱۳۹۳). الگوی مطلوب سیاست‌گذاری فرهنگی در جمهوری اسلامی ایران، تهران، پایان‌نامه دکتری رشته فرهنگ و ارتباطات دانشگاه امام صادق (ع).
۱۵. فرقانی، محمدمهدی (۱۳۸۲). درآمدی بر ارتباطات سنتی در ایران، ناشر: دفتر مطالعات و برنامه‌ریزی رسانه‌ها (مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها).
۱۶. قاسمی پویا، اقبال (۱۳۷۷). مدارس جدید در دوره قاجار: بانیان و پیشروان، تهران: نشر دانشگاهی.
۱۷. همتی، عباس (۱۳۸۴). نقش محوری مساجد در اهداف چند منظوره. فروغ مسجد، ج دوم، قم: انتشارات دفتر مطالعات و پژوهش مرکز رسیدگی به امور مساجد.
۱۸. هوشیاری، محمدمهدی؛ پورنادی، حسین؛ فرشته‌نژاد، سیدمرتضی (۱۳۹۲). گونه‌شناسی مسجد-مدرسه در معماری اسلامی ایران. نشریه مطالعات معماری ایران، دوره ۲، شماره ۳.

19. mowlana, hamid(1996), the end of diversity, thousand oaks, in global communication in transition, sage publication.

زنان و مسائل اجتماعی پیشرو

◆ ثبات و رضایت مندی؛ دو ویژگی اصلی برای نهاد خانواده

◆ گفت‌وگو با حجت الاسلام دکتر حسین بستان

◆ چالش‌ها و موانع پیش‌رو در عملکرد ستاد ملی جمعیت

◆ گفت‌وگو با دکتر انسیه کتابچی

◆ مسائل و چالش‌های سیاست‌گذاری اشتغال زنان در ایران

◆ یادداشتی از محمد امین مهدی‌زاده

◆ تحول خواهی لازمه تحول در وضع حجاب

◆ گفت‌وگو با حجت الاسلام محمد داستانی‌پور

◆ دوستی‌های قبل از ازدواج؛ فرصت‌سازی یا فرصت‌سوز

◆ یادداشتی از ایمان زاغیان

◆ توانمندسازی؛ رویکرد مهم در سیاست‌گذاری حوزه زنان سرپرست خانوار

◆ گفت‌وگو با دکتر فاطمه قاسم‌پور

◆ اهرم‌های اصولی در روابط میان فردی و درون خانوادگی

◆ یادداشتی از حسین رضایی

ثبات و رضایت مندی؛ دو ویژگی اصلی برای نهاد خانواده



گفت‌وگو با

حجت الاسلام دکتر حسین بستان

دانشیار پژوهشکده علوم اجتماعی
پژوهشگاه حوزه و دانشگاه

رهیافت‌ان‌پیشه از نظر شما مدل خانواده دموکراتیک

چیست و چه مؤلفه‌هایی دارد؟

این چیزی که به عنوان خانواده دموکراتیک مطرح می‌شود، مفهومی وام‌گرفته از علوم سیاسی است. دموکراسی الگوی جدیدی بود که در عالم سیاست مطرح شد و در مقابل الگوهای پیشین که حکومت‌های استبدادی و الیگارش‌ی و انواع دیگر حکومت‌ها بود، قرار گرفت و معنای حکومت مردم را داشت.

اقتباس این مفهوم به حوزه خانواده با این هدف صورت گرفت که ساختار جدیدی به جای ساختار سنتی در خانواده حاکم شود. ساختار سنتی که نوعاً در قالب الگوی پدرسالاری تحقق یافته، به صورت هرم طولی است که مرد در رأس آن است و بعد زن و سپس فرزندان قرار می‌گیرند. هدف از این اقتباس این بود که این ساختار تغییر کند و به صورت دموکراتیک اداره شود و افراد در خانواده حق مساوی تصمیم‌گیری داشته باشند؛ یعنی علاوه بر پدر و مادر به عنوان قدر متیقن، این هدف شامل فرزندان هم می‌شد و لذا انتظار می‌رفت برای آنان نیز جایگاهی در نظر گرفته شود که حق مشارکت در تصمیم‌گیری‌ها در کنار پدر و مادر داشته باشند.

اما اینکه قضاوت ما درباره این الگو چگونه است و آیا مزیتی دارد که ما به سمت خانواده دموکراتیک در مقابل الگوی سنتی برویم یا نه، بحثی است که موافق و مخالف خود را حتی در بین متفکران غربی دارد و طبعاً مکاتبی که رویکرد محافظه‌کارانه‌تری دارند، بیشتر موافق همان ساختار قبلی و سنتی هستند و مکاتبی که رویکرد انتقادی دارند مثل فمینیست‌ها، بیشتر به الگوی جدید گرایش دارند و چون برابری طلبی برای آن‌ها یک اصل است، در اینجا هم اقتضای برابری را این می‌دانند که افراد خانواده حق مساوی در تصمیم‌گیری‌ها داشته باشند. لذا این بحث میان آن‌ها در جریان بوده و تحقیقات زیادی هم انجام داده‌اند تا به لحاظ تجربی، برتری دیدگاه خود را در برابر دیدگاه سنتی نشان دهند. از سوی دیگر، موافقان الگوی سنتی به کارکردی بودن آن تأکید دارند، یعنی این الگو را دارای کارکردهای مثبت می‌دانند؛ از این جهت که مرد، خانواده را اداره می‌کند و نان‌آور خانواده است و زن بیشتر نقش‌های اِبرازی را برعهده دارد که منظور، نقش‌های عاطفی

و حمایتی است و این تمایز نقش‌ها که اقتضای الگوی سنتی خانواده است، طبق تحقیقات گوناگون موجب می‌شود خانواده استحکام بیشتری پیدا کند و اگر خانواده استحکام داشته باشد، جامعه هم استحکام پیدا می‌کند. با این حال، منتقدان این الگو به ویژه فمینیست‌ها شواهد دیگری را مبنی بر این ارائه کرده‌اند که در الگوی خانواده سنتی، سطح رضایتمندی که هدف مهم در زندگی است، کاهش پیدا می‌کند؛ به این دلیل که زن احساس می‌کند آن استقلال و آزادی لازم را ندارد و او پیوسته از این وضعیت ناخشنود است و طبعاً به دنبال آن، پیامدهای منفی در قالب خشونت‌های خانگی، زدو خورد و دعوا و مانند آن بروز پیدا می‌کنند، خشونت‌هایی که ممکن است زیاد هم به چشم نیایند و بسیاری از خانواده‌ها زیرپوستی گرفتار این مسائل باشند که تعبیر رویه تاریک زندگی خانوادگی را درباره این امور به کار می‌برند. بر این اساس، از نگاه این منتقدان، چنین الگویی از خانواده نمی‌تواند الگوی دفاع‌پذیری باشد.

رهیافت‌ان‌پیشه نظر اسلام در این زمینه چیست و

بحث قوامیتی که اسلام در این زمینه مطرح می‌کند، به چه صورت است و تا چه میزان کارکرد دارد؟

ابتدا بحث قبل را تکمیل کنم تا معلوم شود چرا اسلام از الگوی قوامیت دفاع می‌کند. ما دو ویژگی اصلی و عمده برای نهاد خانواده داریم؛ یکی ثبات و دیگری رضایتمندی؛ چون خانواده یک سری اهدافی دارد و این دو ویژگی مهم لازمه تحقق اهداف خانواده است. از سویی کسب رضایتمندی و آرامش از اهداف و غایات هر فردی است و از سوی دیگر اگر خانواده ثبات نداشته باشد و متزلزل باشد و فردای آن معلوم نباشد، نمی‌تواند اهداف اصلی و نهایی خودش حتی آرامش را تأمین کند. در خانواده باثبات است که فرزندان صالح و سالم تربیت می‌شوند و رضایتمندی و سکون و آرامشی که خداوند به آن اشاره کرده نیز در چنین خانواده‌ای فراهم می‌شود؛ به عبارت دیگر، خانواده‌ای که امروز باشد؛ اما مشخص نباشد که فردا هست یا نیست و هر روز بخواهد تغییر کند، دیگر نه بچه‌های سالمی تربیت می‌کند و نه آرامش چندانی برای زن و شوهر حاصل می‌شود. بنابراین ثبات در زندگی خانوادگی اصل مهمی است.

حال سؤال این است که الگوی خانواده دموکراتیک

چه نسبتی با این هدف دارد؟ آیا می‌تواند این دو ویژگی را در خانواده تأمین کند؟ اگر بتواند ما ابایی نداریم که طرفدار آن شویم، ولی این چیزی است که تحقیقات باید نشان دهد. مشکل این است که خود پژوهشگران غربی اذعان دارند که نقطه قوت این الگو درباره رضایتمندی است؛ زیرا طبق فرض می‌تواند رضایتمندی بیشتری خصوصاً برای زنان تأمین کند. از این جهت که زن احساس می‌کند جایگاهش در عرض مرد است و طبعاً احساس رضایت بیشتری می‌کند تا اینکه تحت سلطه باشد. این غایت دفاع از این الگو است؛ ولی مشکل این است که خانواده‌هایی که با این الگو شکل می‌گیرند، عمر طولانی ندارند؛ زیرا این الگو به دلیل انکار مدیر واحد، فاقد ظرفیت لازم برای مدیریت صحیح انواع اختلافات گریزناپذیر میان زن و شوهر در ساحت عقاید و علایق و سلاقی است. همین امر تأثیر مستقیمی بر بی‌ثباتی خانواده دارد. ضمن آنکه شور اولیه و عشق و علاقه متقابل زوجین خیلی زود کم می‌شود و دیگر نمی‌تواند تضمینی برای ثبات خانواده باشد. به این ترتیب، وقتی ثبات نباشد، هرچند ممکن است رضایتمندی حاصل شود، رضایتمندی کوتاه‌مدتی است و در نتیجه، عمر چنین خانواده‌ای کوتاه خواهد بود.

اصلی‌ترین تفاوت سکون قرآنی با رضایتمندی دموکراتیک، در ماهیت آن‌هاست؛ چراکه سکون جنبه استمرار و ثبات دارد؛ اما رضایتمندی دموکراتیک ناشی از آرامشی کوتاه‌مدت است. به لحاظ مسیر و سازوکار تحقق نیز با یکدیگر تفاوت دارند؛ سازوکار دستیابی به رضایتمندی دموکراتیک از طریق برابری جنسیتی است؛ اینکه احساس برابری وجود داشته باشد و زن احساس کند این الگو عادلانه‌تر است و در همه مسائل زندگی از حق مساوی برخوردار است، باعث رضایتمندی در او می‌شود؛ اما در الگوی قومیت که می‌خواهد رضایتمندی باثباتی را ایجاد کند، اسلام روی ثبات این الگو به شدت تأکید کرده و از همین رو، طلاق را مبعوض می‌داند.

اینجا ممکن است بحث، ایدئولوژیک شود و کسی بپرسد اصلاً چه اشکالی دارد که خانواده این‌گونه شود و این اقتضای تغییرات ناشی از مدرنیته است. برخی روشنفکران حتی در جامعه ما نه‌تنها در مقام تحلیل این را بیان می‌کنند، بلکه تجویز هم می‌کنند و می‌گویند چرا ما باید از زندگی خانوادگی مادام‌العمر دفاع کنیم و مثلاً بگوییم عروس باید با لباس سفید به خانه شوهر بیاید و با کفن سفید از آنجا برود؟ این چه فلسفه‌ای دارد؟ چه عیبی دارد زن و مرد مدتی با هم باشند و خوش بگذرانند و بعد از هم جدا شوند؟ از اینجا به بعد بحث‌های ارزشی و ایدئولوژیک پیش می‌آید؛ چون این نگاه با آن اهدافی که در نگاه اسلام ترسیم کردیم، جور در نمی‌آید و لذا باید براساس اهداف ارزشی قضاوت کنیم. وقتی اسلام می‌خواهد بر فرزند و نسل سالم تأکید کند، این الگوی زندگی با چنین هدفی نمی‌سازد؛ بلکه چنین الگویی با هدف لذت‌گرایی می‌سازد که اصل را بر لذت و خوشی قرار می‌دهد و در نتیجه، تجویزش این خواهد بود که به‌خاطر لذت، چند روز با یک نفر و چند صباحی هم با نفر دیگری باشید. اما وقتی هدف این است که فرزند صالح تربیت شود، این مدل زندگی با این هدف ناهماهنگ است؛ چون برای چنین هدفی باید محیط آرام و امنی وجود داشته باشد تا فرزند چندین سال در آن پرورش پیدا کند و لذا خانواده باید باثبات باشد.

رهیافت اندیشه عبارت «لتسكنوا اليها» در قرآن که به‌معنای کسب سکون و آرامش است، با آن رضایتمندی الگوی دموکراتیک که اشاره کردید، چه ارتباطی دارد؟ آیا این دو با هم تفاوتی ندارند؟

تفاوت آن‌ها را می‌توان از جهات مختلف بحث کرد و در باب مسیر و ماهیت و غایت متفاوت آن‌ها می‌توان گفت‌وگو کرد. اصلی‌ترین تفاوت سکون قرآنی با رضایتمندی دموکراتیک، در ماهیت آن‌هاست؛ چراکه سکون جنبه استمرار و ثبات دارد؛ اما رضایتمندی دموکراتیک ناشی از آرامشی کوتاه‌مدت است. به لحاظ مسیر و سازوکار تحقق نیز با یکدیگر تفاوت دارند؛ سازوکار دستیابی به رضایتمندی دموکراتیک از طریق برابری جنسیتی است؛ اینکه احساس برابری وجود داشته باشد و زن احساس کند این الگو عادلانه‌تر است و در تصمیم‌گیری‌ها و در همه مسائل زندگی از حق مساوی برخوردار است، باعث رضایتمندی در او

می‌شود؛ اما در الگوی قومیت که می‌خواهد رضایتمندی باثباتی را ایجاد کند، همان‌طور که اشاره شد، اسلام روی ثبات این الگو به شدت تأکید کرده و از همین رو، طلاق را مبعوض می‌داند. اینکه پیامبر ﷺ شخصی را که از روی هواوهوس چند بار ازدواج کرد و طلاق داد، مذمت می‌کند، به دلیل اولویت‌دادن به ثبات خانواده است؛ ولی برخلاف ثبات خانواده که اهمیتش در الگوی قومیت واضح است، آنچه در این الگو قدری ابهام دارد، مسئله رضایتمندی است؛ یعنی نقطه چالش الگوی قومیت بیشتر اینجاست و همین جاست که شبهات فمینیستی بیشتر مطرح می‌شود؛ از جمله اینکه آیا اساساً برای اسلام رضایتمندی زن مهم است و آیا چنین نیست که اگر رضایتمندی هم مطرح باشد، برای مرد است نه برای زن؟ از کدام آموزه‌های اسلام می‌توان فهمید که رضایتمندی زن هم در الگوی قومیت مهم است و اگر مرد را رئیس و قوام قرار داده، به‌گونه‌ای نیست که رضایتمندی زن ذبح شود؟

ادعای ما این است که اتفاقاً در الگوی قومیت هم رضایتمندی زن اصل است و اولویت دارد؛ اما مسیر آن با مسیری که الگوی دموکراتیک می‌رود، متفاوت است. الگوی دموکراتیک می‌گوید وقتی برابر بشویم، شاد هستیم و احساس رضایت می‌کنیم؛ اما این الگو در عین حال که رابطه قدرت در خانواده را طولی ترسیم می‌کند و مرد را قوام قرار می‌دهد، با معادله دیگری به رضایتمندی زن و مرد و کل خانواده منجر می‌شود. این الگو مرد را حامی زن قرار می‌دهد و حمایتی را فراهم می‌کند که خیلی بیش از آن حمایتی است که در الگوی دموکراتیک ادعا می‌شود؛ چون در الگوی دموکراتیک هر دو برابرند و همه‌چیز به قول معروف پنجاه - پنجاه است. اما در این الگو کارکردهای حمایتی و خدماتی عمده‌تاً برعهده مرد قرار می‌گیرد که تأمین نفقه می‌کند و نیازهای خانواده را تأمین می‌کند و به نحوی مرد در خدمت زن و فرزندان خود قرار می‌گیرد. لذا این بخش مهمی از مسئله است.

بالین‌حال، اسلام سازوکار دیگری برای کسب رضایتمندی تنظیم می‌کند و این غیر از تأمین نفقه و معیشت است. اسلام در اینجا از تدابیر عاطفی استفاده می‌کند که مبتنی بر اصول روان‌شناختی هستند؛ یعنی پیش‌فرض این نیست که ما فقط با عدالت و برابری به رضایتمندی می‌رسیم؛ بلکه پیش‌فرض این است که

گاهی اوقات با حفظ تفاوت‌ها به رضایتمندی می‌رسیم. رضایتمندی از طریق حفظ تفاوت‌ها خودش معادله جداگانه‌ای غیر از آن معادله‌ای دارد که می‌گوید برابری مساوی است با رضایتمندی.

نظام سنتی ما به این دلیل که تحت‌تأثیر آموزه‌های دینی بوده، نمی‌توانیم بگوییم کاملاً در تقابل با الگوی دینی قرار داشته است. با این حال، از منظر جامعه‌شناسی این هم امری طبیعی است که آموزه‌های دینی وقتی از آن بستر اصلی خود که وحی است، به عرصه زندگی اجتماعی مردم منتقل می‌شوند، تا حد زیادی رنگ‌وبوی فضای اجتماعی را می‌گیرند و تحت‌تأثیر آن فضا قرار می‌گیرند و مقداری خلوص اولیه خود را از دست می‌دهند.

گاهی حفظ تفاوت‌ها مساوی با رضایتمندی است؛ وقتی تفاوت‌ها در قالب صحیح خود حفظ شود و از آن منحرف نشود- مثلاً در شکل زورگویی مرد و خشونت و سوءاستفاده او از این الگو- و همچنین این تفاوت‌ها با رعایت معیارهای اخلاقی همراه شود، این رابطه هرچند ظاهراً رابطه‌ای طولی است، چون تفاوت‌ها در آن با شکل صحیح خود حفظ می‌شود، زن با آن لطافت روحی که دارد و حمایت عاطفی که از مرد می‌کند، قلب مرد را تسخیر کرده و اگر این سازوکار اتفاق بیفتد، نتیجه آن فقط این نیست که خوش‌به‌حال مرد بشود که زن از او حمایت عاطفی می‌کند، بلکه این امر به خود زن نیز برمی‌گردد و بیشترین انتفاع و بهره را خود زن می‌برد. اگر زنی قلب مردش را تسخیر کند و مرد به این نقطه برسد که واقعاً عاشق زن شود، در حمایت از زن هیچ‌گونه کوتاهی نمی‌کند. در این حالت دیگر فقط نیازهای معیشتی زن نیست که برآورده می‌شود؛ بلکه نیازهای عاطفی زن مانند نیاز به توجه، همراهی و عشق نیز برآورده می‌شوند که نمونه‌های آن را در سیره ائمه اطهار (علیهم‌السلام) و روایت‌هایی می‌بینیم که نشان می‌دهند آن بزرگواران چقدر به خواسته‌های زنان و همسران خود توجه داشته‌اند. بنابراین به‌نظر می‌رسد این معادله در الگوی قومیت این‌گونه شکل می‌گیرد. پس این الگویی

است که هم به نحو احسن می‌تواند ثبات را تأمین کند و هم رضایتمندی را و این گونه نیست که بگوییم این الگو در تأمین رضایتمندی مشکل دارد تا ناگزیر شویم سراغ مدل دموکراتیک برویم.

رهیافت اندیشه در نظام سنتی کدام یک از این الگوهای که ذکر شد، در خانواده وجود داشته است؟

نظام سنتی ما به این دلیل که تحت تأثیر آموزه‌های دینی بوده، نمی‌توانیم بگوییم کاملاً در تقابل با الگوی دینی قرار داشته است. با این حال، از منظر جامعه‌شناسی این هم امری طبیعی است که آموزه‌های دینی وقتی از آن بستر اصلی خود که وحی است، به عرصه زندگی اجتماعی مردم منتقل می‌شوند، تا حد زیادی رنگ‌وبوی فضای اجتماعی را می‌گیرند و تحت تأثیر آن فضا قرار می‌گیرند و مقداری خلوص اولیه خود را از دست می‌دهند. طبعاً در الگوی سنتی هم شاهد این هستیم که آن عرف‌ها و سنت‌هایی که در زندگی‌های مردم شکل گرفته و لزوماً منشأ دینی و الهی نداشته‌اند، کم‌کم ورود پیدا می‌کنند و با آموزه‌های دینی آمیخته می‌شود. برای مثال، آموزه‌ای دینی در این خصوص داریم که پدر در ازدواج دخترش نقش دارد و این قطعاً مبتنی بر فلسفه‌ای بوده که پدر به‌خاطر مصلحت دختر باید به نظرش توجه شود؛ اما در بستر زمان چه‌بسا برداشت‌هایی در میان عرف جامعه از این مسئله شده که آن را تا حدی به افراط و انحراف کشانده و گاهی منجر به این شده که برای پدر ولایت تام قائل شده‌اند تا جایی که بتواند دختر را برخلاف میل خودش به ازدواج با پسری مجبور کند و این برداشت‌ها نتیجه آمیختگی عرف‌ها و آموزه‌های دینی بوده است.

اسلام تعریف خیلی ثابت و منجمدی بیان نکرده است. مثلاً اسلام از قوامیت شوهر و اطاعت زن از مرد صحبت کرده و در آیات و روایات بر آن تأکید کرده است. ما این اطاعت را بررسی کردیم و در نهایت به این رسیدیم که اطاعت‌های زن از مرد را که اسلام گفته، اکثراً مستحبی است و در جاهای محدودی به صورت واجب است. طبعاً این الگو در اینجا خیلی انعطاف پیدا می‌کند.

رهیافت اندیشه آیا در خانواده اسلامی دقیقاً مشخص شده که مرد چه قدرتی دارد و تعریف مشخصی از حدود قدرت مرد و اختیارات زن ارائه شده است؟ به عبارت دیگر، قوامیت تا کجاست و تا چه حدی می‌توان آن را از نظر اسلام به کار برد؟

ما نمی‌توانیم ادعا کنیم به نظر واحدی در این زمینه رسیده‌ایم. حتی با توجه به نتایج پژوهش‌های جدید برخی فضلا در این سال‌ها مشخص می‌شود مقداری با کارهایی که ما انجام دادیم، هم‌گرایی ندارند و در مواردی با هم اختلاف داریم. لذا پرونده بحث همچنان مفتوح است و باید روی آن بیش از این‌ها کار شود؛ اما اصل اینکه چقدر با این نگاه ورود کرده باشند، نقص بزرگی است و اینکه مفهوم قوامیت چیست، مفسران از قدیم بحث کرده‌اند و در فقه هم صحبت کرده‌اند؛ اما با این نگاه عملیاتی که تبدیل مفهوم به شاخص است که واقعاً شاخص قوامیت چیست و در زندگی امروز با چه نشانه‌ها و شاخص‌هایی تعیین می‌شود، متأسفانه در این زمینه نقص داریم و کمتر به سراغ این موارد رفته‌ایم.

با همه این ضعف‌ها تلاش کرده‌ایم مقداری به الگوی عملیاتی قوامیت نزدیک شویم. به نظر می‌رسد اگر بخواهیم از نتیجه نهایی این تلاش صحبت کنیم، باید بر سه، چهار نکته تأکید کنیم. یک نکته این است که الگوی قوامیت، مدلی طولی است که با این ویژگی‌هایی که برای آن ذکر می‌کنیم، تا حدودی به آن مدل عرضی دموکراتیک هم نزدیک می‌شود؛ ولی برخلاف آن تلقی و تصور اولیه که ما از قوامیت داریم که الگوی غیرمنعطف و سلسله‌مراتبی بالا به پایین است، الگوی طولی منعطفی است که در آن، مرد به‌عنوان مدیر خانواده شناخته شده است؛ اما نه مدیری که اختیارات مطلق دارد و از هر جهت می‌تواند زیردستان خودش را کنترل کند و همه نوع تسلطی بر آن‌ها داشته باشد. وقتی این الگو، الگوی طولی منعطف شد، می‌تواند به مدل عرضی نزدیک شود؛ یعنی ویژگی‌هایی که ما خیال می‌کنیم مزیت‌های مدل عرضی است، این الگو هم آن‌ها را دارد.

حال سؤال این است که ما در این الگو چطور به این انعطاف می‌رسیم؟ در پاسخ باید گفت ما ویژگی‌ها را یکی یکی بررسی کرده‌ایم و نهایتاً به این رسیده‌ایم که برخلاف آن برداشت اولیه، اسلام تعریف خیلی ثابت و منجمدی بیان نکرده است. مثلاً اسلام از قوامیت

شوهر و اطاعت زن از مرد صحبت کرده و در آیات و روایات بر آن تأکید کرده است. ما این اطاعت را به‌عنوان موضوعی بررسی کردیم که دامنه این اطاعت کجاست و در نهایت به این رسیدیم که اطاعت‌های زن از مرد را که اسلام گفته، اکثراً مستحبی است و در جاهای محدودی به صورت واجب است. طبعاً این الگو در اینجا خیلی انعطاف پیدا می‌کند. ممکن است کسی در ابتدا گمان کند که از نظر اسلام زن باید در همه چیز از مرد اطاعت کند؛ اما وقتی می‌بینیم این اطاعت در اکثر موارد، مستحبی است، الگو انعطاف پیدا می‌کند. یا مثلاً وقتی از تمکین صحبت می‌شود؛ وقتی این کلمه را معنا می‌کنیم و وارد جزئیات آن می‌شویم، می‌بینیم اکثر فقها می‌گویند تمکین واجب، فقط به امر زناشویی محدود و خاص است و در خروج از منزل و در سایر موارد، تمکین عامی است که آن هم مستحبی است و واجب نیست و همین‌طور سایر موارد. یا مثلاً گفته می‌شود حق طلاق در دست مرد است که این امر در ظاهر، رابطه‌ای طولی را منعکس می‌کند؛ اما وقتی وارد جزئیات فقهی می‌شویم، می‌بینیم طبق نظر عده‌ای از فقها و از جمله امام خمینی رحمته‌الله که بحث شرط ضمن عقد را مطرح می‌کنند، زن می‌تواند از طریق شرط ضمن عقد، وکالت در طلاق را به‌دست بیاورد. در اینجا حق طلاق ابتدائاً به مرد داده می‌شود؛ ولی بعد برای آن راه دیگری گذاشته می‌شود که زن صاحب حق شود و می‌تواند از آن استفاده کند؛ پس اسلام به آن الگو انعطاف می‌دهد. لذا در اکثر مواردی که به مرد حقوقی داده شده، با تبصره‌ای منعطف شده است.

حال شما همه این موارد را که در کنار هم بگذارید، در آخر به این نتیجه می‌رسید که مدلی طولی وجود دارد که مرد مدیر است و توصیه هم می‌شود که زن مطیع باشد؛ ولی چون استجابی است و حق شرط ضمن عقد دارد و بحث‌هایی از این قبیل، این مدل، مدل طولی منعطف می‌شود و از طریق همان جنبه‌های اخلاقی و عاطفی که در خانواده پررنگ می‌شود، آن رضایتمندی حاصل می‌شود. لذا به چنین الگویی می‌رسیم که اسلام اختیارات زیادی به زن داده است و این‌طور نیست که زن در مقابل شوهرش تحت سلطه و بی‌اختیار باشد.

رهیافت اندیشه آیا این پیشرفت‌ها و تغییراتی که اتفاق افتاده، باعث شده که بحث خانواده دموکراتیک پیش بیاید و آن خانواده سنتی به محاق برود یا نه؟

به نظر می‌رسد منظور از این پیشرفت، تحولاتی است که در حوزه حقوق زنان اتفاق افتاده و مسئله اصلی که تغییری در ساختار خانواده رخ داده، همین تغییری است که در بحث هویت زن و حقوق زن اتفاق افتاده است؛ یعنی از قرن نوزدهم این جریانات شروع شد و زنان در جهت کسب آزادی و برابری تلاش کرده‌اند و اولین جایی که تأثیر این تغییرات در آن ظاهر شد، خانواده بود؛ چون این درخواست‌های جدیدی که زنان داشته‌اند، دیگر با آن ساختار سنتی خانواده سازگار نبود. لذا به‌طور طبیعی اقتضای تغییر ساختار خانواده را داشت.

حال برخی می‌گویند جامعه تغییر کرده و اجزای جامعه هم باید با این تغییرات همراه باشند و نمی‌شود که بخشی تغییر کند و بخش دیگر تغییر نکند؛ چون این‌ها با هم در ارتباط‌اند؛ پس وقتی نظام سیاسی و نظام اجتماعی تغییر کرده، نمی‌شود خانواده در همان نظم سنتی خودش بماند؛ زیرا دچار چالش می‌شود؛ در پاسخ این افراد می‌گوییم اصل این ادعا که هماهنگی میان اجزا و خرده‌نظام‌ها لازم است، درست است و از نظر جامعه‌شناسی باید این خرده‌نظام‌ها با هم هماهنگ باشند؛ اما اینکه بگوییم این هماهنگی باید از طریق تغییر ساختار خانواده اتفاق بیفتد، آن هم تغییر بنیادی و رادیکال تا با بقیه هماهنگ شود، نمی‌پذیریم و می‌گوییم ضرورتاً چنین چیزی لازم نیست. البته هماهنگی باید صورت بگیرد؛ اما این هماهنگی لزوماً از طریق به‌هم‌ریختن ساختار نیست؛ بلکه با توجه به آن انعطافی که گفتیم، در ساختار قوامیت وجود دارد؛ از آن نقاط انعطاف‌پذیر می‌توان استفاده کرد و مقداری تغییر ایجاد کرد تا هماهنگی حاصل شود و لازم نیست کل ساختار تغییر یابد. ❶



گفت‌و‌گوبا

دکتر انسیه کتابچی

معاون ستاد ملی جمعیت

چالش‌ها و موانع پیش‌رو

در عملکرد ستاد ملی جمعیت

همیافت‌ان‌دیشته بحث جمعیت و باروری بر حوزه‌های سیاستی دیگر مثل حوزه‌های اقتصادی، اجتماعی، سیاسی و... تأثیر فراوان دارد. از سوی دیگر تقریباً از دههٔ چهل، روند کاهشی جمعیت ایران شروع شده و به غیر از برهه‌ای چندساله در اوایل انقلاب که با افزایش جمعیت مواجه شدیم، باقی دوره‌ها روند کاهشی بوده است. این روند به جایی رسید که در اواخر دههٔ هشتاد و اوایل دههٔ نود، سیر کاهشی جمعیت از سطح جایگزینی هم پایین‌تر رفت. در آن برهه تغییری در سیاست‌های جمعیتی کشور شکل گرفت و رهبر انقلاب هم همان موقع تأکیدات و رهنمودهایی در این مسئله داشتند. حدود یک دهه پس از این تغییر در سیاست‌های جمعیتی، قانون جوانی جمعیت در سال ۱۴۰۰ تصویب شد. چند ماه پس از تصویب آن قانون هم ستاد ملی جمعیت تشکیل شد. حال با توجه به بند ب مادهٔ ۱ این قانون، ستاد باید دبیرخانه مستقل داشته باشد که طرح‌ها را تنظیم کند، جلسات را پیگیری کند و... سؤال این است که ساختار این دبیرخانه چگونه است و چه کارگروه‌هایی دارد.

سی‌ام فروردین پارسال دبیر ستاد ملی جمعیت از طرف رئیس‌جمهور منصوب شد و دبیرخانه رسماً کار خود را شروع کرد. ولی برای اینکه دبیرخانه از صفر تشکیل می‌شد و قبل از این چنین دبیرخانه‌ای وجود نداشت، به ساختار تشکیلاتی نیاز داشت که باید سازمان اداری و استخدامی آن را مصوب و ابلاغ می‌کرد. متأسفانه تا امروز هنوز این ساختار تشکیلاتی ابلاغ نشده است و دبیرخانه هنوز به‌طور دقیق تعداد معاونت‌ها و کارگروه‌های خود را نمی‌شناسد. ولی براساس آنچه دبیرخانه پیشنهاد داده و معاونت اجرایی نهاد ریاست‌جمهوری و سازمان اداری و استخدامی هم در حال بررسی آن هستند، احتمالاً دبیرخانه سه معاونت و سه کارگروه تخصصی داشته باشد: ۱. معاونت اجرایی-راهبردی، ۲. معاونت برنامه‌ریزی و ارزیابی عملکرد، ۳. معاونت فرهنگ‌سازی و نیز کارگروه‌های تسهیلات اقتصادی-خدمات اجتماعی، کارگروه مربوط به حوزهٔ فرهنگ، رسانه، آموزش و پژوهش و سوم کارگروه سلامت. یعنی ما احتمالاً سه کارگروه و سه معاونت داشته باشیم؛ ولی این هنوز ابلاغ نشده و

ممکن است تغییراتی در آن اتفاق بیفتد.
همیافت‌ان‌دیشته یعنی کار این‌ها هنوز عملاً شروع نشده است؟

نه، اینکه می‌گویم احتمالاً خواهیم داشت، به این جهت است که ما علی‌رغم اینکه این‌ها هنوز ابلاغ نشده، برای اینکه کارهای دبیرخانه زمین نماند، بخشی از این‌ها را به‌صورت غیر رسمی داریم. ولی بخش‌هایی که در این کارگروه‌ها و معاونت‌ها پیش‌بینی شده و لازم است، مثل حوزهٔ مالی و بودجه، یا حوزهٔ مردمی‌سازی و گروه‌های فعال مردمی و مشارکت‌های مردمی، برای این بخش‌ها در دبیرخانه از نیروهای ساعتی یا قرارداد پژوهشی یا نیروهای جهادی استفاده می‌شود و کارشان تا حدی دنبال می‌شود. (البته معاونت، نهاد اجرایی است و ما غیر از معاونت برنامه‌ریزی و ارزیابی عملکرد که توسط رئیس‌جمهور ابلاغ شده، دو معاونت دیگر را هنوز نمی‌توانیم به‌صورت رسمی داشته باشیم)

همیافت‌ان‌دیشته در همان بند ب مادهٔ ۱، وظایف زیادی برعهدهٔ ستاد گذاشته شده است. امکانات و بودجه‌ای که در اختیار ستاد قرار گرفته، آیا کفاف این حجم از وظایف و مسئولیت‌ها را می‌دهد؟

اگر نیروی انسانی کافی براساس ساختار در اختیار دبیرخانه قرار بگیرد، دبیرخانه غیر از هزینه‌های جاری خودش به بودجه و اعتبار زیادی نیاز ندارد. چون تکالیف برعهدهٔ دستگاه‌هاست و دبیرخانه مسئول هماهنگی بین دستگاهی و پیگیری و نظارت است و خودش مجری نیست. دبیرخانه‌ای که خودش مجری نیست، مثل خیلی از دبیرخانه‌های شوراهای عالی و ستادهای ملی ما، چون فقط پیگیری می‌کند، اگر هزینه‌های جاری‌اش تأمین شود، دیگر اعتبار بیشتری نیاز ندارد. تنها وظیفهٔ اجرایی که به دبیرخانهٔ ستاد ملی جمعیت محول شده، برگزاری رویداد جوانی جمعیت و جایزهٔ ملی جمعیت است که برای آن باید سالانه اعتبار دیده شود. وظیفهٔ دبیرخانه ستادی است و اجرایی نیست و ما نباید اجازه دهیم دبیرخانه وارد تکالیف اجرایی شود. ما فقط باید نظارت و کمک کنیم که دستگاه‌های مجری تکالیفشان را درست انجام دهند.

همیافت‌ان‌دیشته در اجرای قانون جوانی جمعیت، یک‌سری بندها خوب اجرا شد؛ مثل اعطای وام

یا طرح مادران در فروش خودرو. در این طرح‌ها شروع خوبی داشتیم و تا همین اواخر هم خوب اجرا شد؛ البته با توجه به مسائلی که در حوزه خودرو ایجاد شده، الان طرح خودرو برای مادران هم دیگر شاید آن مزیت خود را از دست داده است. ولی در یک‌سری از حوزه‌های دیگر مثل اعطای زمین، احساس می‌شود یک مقدار کندی در پیشبرد طرح‌ها وجود دارد. نظر شما راجع به علت کندی‌ها در اجرای این طرح‌ها چیست؟

اجرای تکالیف خیلی به وضعیت دستگاه مجری بستگی دارد. وزارت راه از اول تشکیل دولت تا اواخر سال گذشته، یک مقدار دچار چالش‌هایی بود که اجرای این ماده یعنی ماده ۴ قانون را با مشکل مواجه کرد. ولی بعد از اینکه آیین‌نامه مهرماه پارسال مصوب شد، بین تصویب آیین‌نامه تا دستورالعمل اجرایی فاصله‌ای حدوداً شش‌ماهه ایجاد شد. ما در این شش‌ماه مدام درحال پیگیری و تلاش و نظارت بودیم که وزارت راه را هل دهیم به سمت اجرا برود؛ ولی بعد از اینکه دستورالعمل اجرایی‌شان را تقریباً اواخر اسفندماه نوشتند و ابلاغ کردند، کار سرعت خوبی گرفت. ما آخر اسفندماه حدود ۸۷ هزار ثبت‌نامی متقاضی زمین و مسکن خانواده‌های دارای سه فرزند و بیشتر داشتیم که الان حدود ۱۰۴ هزار نفر شده است. از این ۸۷ هزار نفر اولیه، در سه ماه گذشته پانزده هزار و پانصد تا واگذار شده است. یعنی این‌ها زمین و مسکن‌شان را تحویل گرفته‌اند. تعداد زیادی هم الان درحال تخصیص است و آن‌طوری که وزارت راه به ما قول داده، تا پایان سال ۱۴۰۲، ۷۵ هزار تا را واگذار خواهد کرد. یعنی سرعت پیشرفت کار بعد از دستورالعمل اجرایی، شکر خدا خیلی بهتر شده است. آقای دکتر بذریاش در دو سه ماه گذشته عزم ویژه‌ای را پای این کار آورده‌اند. مدیر بسیار دلسوز و جدی و جهادی هم در این حوزه منصوب کرده‌اند که در دو سه ماه گذشته شب و روز نداشته تا بتواند تعداد زمین‌های بیشتری را در استان‌های مختلف واگذار کند. اتفاق‌های خوبی دارد در حوزه مسکن می‌افتد. شاید اگر آخر سال گذشته از من می‌پرسیدید، می‌گفتم یکی از بدترین دستگاه‌ها در اجرای قانون، وزارت راه است. ولی در دو سه ماه گذشته وضعیت

خیلی بهتر شده و شکر خدا اوضاع به نحوی پیش رفته که ما امیدواریم ان‌شاءالله تا آخر سال بتوانیم به بیش از ۷۰ درصد متقاضیان زمین و مسکن داده باشیم. ولی موضوع این است که اصلاً قانون را با تسهیلات اقتصادی‌اش می‌شناسند. درحالی که بخش عمده‌ای از قانون اصلاً تسهیلات اقتصادی نیست و خیلی از تکالیفی که تا الان اجرا شده هم اقتصادی نیست. به همین جهت، تسهیلات عمدتاً از بُعد اقتصادی ارزیابی می‌شود و آن‌هایی که معطل اعتبار مانده است، به پای همه قانون نوشته می‌شود. مثلاً در حوزه آموزش، پژوهش، در حوزه تسهیلات دانشجویی، حوزه‌های استخدامی، مرخصی‌ها و موارد متعدد دیگر گام‌هایی برداشته شده است. البته هیچ‌کدام از آن‌ها صددرصد نیست. من درباره هیچ‌کدام ادعا نمی‌کنم صددرصد است. ولی اینکه ما قانون را فقط با وام و خودرو می‌شناسیم، یک مقدار نگاه کم‌رنگی به قانون است. قانون خیلی ابعاد گسترده‌تری دارد.

رهیافت‌اندیشه: سؤال بعدی من راجع به خلأها و نواقص قانون جوانی جمعیت است. هر قانونی وقتی وارد عرصه واقعیت و اجرا می‌شود، خلأها و نواقص خود را نشان می‌دهد. الان هم بعد از یک سال شاید زمان خوبی باشد که درخصوص این قانون ارزیابی اجمالی انجام گیرد.

چون قانون هنوز کامل اجرا نشده، خیلی نمی‌شود گفت کجاهاش نقص دارد. تا امروز غالباً جاهایی که اعتبار بیشتری می‌طلبیده، مورد انتقاد است. مثلاً به ما می‌گویند شما درخصوص حمایت از زنان خانه‌دار، قانون را کم‌رنگ دیده‌اید. ما می‌گوییم این قانون، بیمه‌های درمانی تا پنج‌سالگی فرزند را به‌صورت رایگان دارد؛ بیمه‌های حوزه باروری و زایمان را دارد؛ حمایت از تفریحات و تحصیلات مادران را دارد و موارد دیگر. می‌گویند نه، به زنان شاغل مرخصی زایمان اعطا می‌شود، بازنشستگی‌شان و سنوات‌شان تسهیل می‌شود و...؛ ولی شما در حوزه زنان خانه‌دار مثلاً بیمه اجتماعی را ندیده‌اید. این اعتبار خیلی هنگفتی می‌طلبید و این در قانون تصویب‌شدنی نبود. بعضی از مواردی که نقص قانون و بلکه نقص فاحش قانون است، به دلیل مشکلات اعتباری و منابع کشور است. یعنی این‌ها اصلاً قابلیت این

را نداشتند که در قانون بیایند و اجرا شوند یا در قانون پیش‌بینی شده بودند؛ ولی شورای نگهبان یا دستگاه‌های ناظر دیگر آن را از قانون حذف کرده‌اند. مثلاً درخصوص سربازی خاطرم هست که قانون چهار، پنج ماده خیلی خوب داشت. ولی ستاد کل نیروهای مسلح گفت ما نمی‌توانیم و این‌ها در توان ما نیست. مجلس هم اجازه قانون‌گذاری در سطح ستاد کل نیروهای مسلح به این شکل را نداشت و نهایتاً این مواد پیشنهادی حذف شد. حالا خود ستاد کل پیش‌قدم شده و مواردی را برای سربازی درنظر گرفته که به آن جامعی و کاملی نیست؛ ولی خوب است. به هر حال بعضی از نواقص قانون از این جنس است. یعنی مواردی را که اوضاع کشور اجازه نمی‌دهد، در قانون باشند. بعضی موارد به دلیل آزموده‌نشدن مسائل، در حوزه اجرای موارد جوانی جمعیت رخ داده است. این‌ها زمان می‌طلبد. یعنی ما تا وقتی که یک مقدار از راه را نرویم، نمی‌فهمیم کجای کار ایراد دارد.

الان هم چون هنوز هیچ‌کدام به‌صورت کامل اجرا نشده‌اند، نمی‌توانیم بگوییم ایراد کار کجاست؛ ولی بعضی جاها با ایرادهای ریزی مواجه شده‌ایم. مثلاً قانون می‌گوید همه مراکز ناباروری باید با بیمه‌های پایه قرارداد ببندند؛ ولی ضمانت اجرایی ایجاد نکرده که اگر قرارداد نبندند، چه. وقتی در آیین‌نامه هیئت‌وزیران این را پیگیری کردیم، در آیین‌نامه آمد که اگر کسی قرارداد نبست، پروانه فعالیتش تمدید نشود. یعنی ضمانت اجرایی ایجاد کرد. ولی باز وقتی ما رفتیم برای نظارت میدانی، دیدیم مراکزی هستند که خصوصی‌اند و با بیمه پایه هم به لحاظ کاغذی قرارداد بسته‌اند، ولی در ارائه خدمات، خدماتش را با بیمه ارائه نمی‌دهد. یعنی به مردم می‌گوید دکترش با بیمه کار نمی‌کند. به همین راحتی. بعد او می‌رود صندوق و کل مبلغ را پرداخت می‌کند. به این ترتیب متوجه شدیم موارد ریزی هست که این‌ها باید یا در قانون یا در آیین‌نامه‌هایش بازنگری شود تا حل و فصل گردد. این‌ها در مسیر اجرا معلوم می‌شود. مثلاً ما برای آیین‌نامه امسال هیئت‌وزیران پیشنهاد دادیم که در متن قانون این‌طور بیاید که غیر از اینکه باید با مراکز بیمه قرارداد ببندند، در ادامه‌اش بیاید «و

خدماتشان را با بیمه ارائه بدهند»؛ و الا پروانه‌شان لغو شود. یعنی هم باید ضمانت در اجرا و هم دقت در زوایای اجرا را بیاوریم. چون قانون که کلی‌گویی است و آیین‌نامه‌ها هم وارد جزئیات به این شکل نشده‌اند. موارد این‌چنینی در اجرا معلوم می‌شود. ولی اینکه بگوییم کلاً حوزه‌ای مغفول مانده، نه این‌طور نیست. بعضی از حوزه‌ها مغفول نیستند، ولی کم‌رنگ‌اند. مثل بحث مهاجرت روستا به شهر. مثلاً در قانون، مواردی که جلوی مهاجرت از روستا به شهر را بگیرد، کم‌رنگ است. یا مثلاً حمایت از جمعیت روستاها و شهرهای مرزی. این‌ها در سیاست‌های کلی جمعیت هست؛ ولی ما مزیتی به این شکل برای ساکنین شهرهای مرزی در قانون نداریم. یعنی برای ماندگاری آن‌ها و خانواده‌محوری و فرزندآوری آن‌ها در قانون مزیتی پیش‌بینی نشده است تا جمعیت شهرهای مرزی مان حفظ شود. چنین مواردی است که می‌شود در قانون به آن‌ها بهتر پرداخت. البته که قانون دست قانون‌گذار را بسته است. با توجه به اینکه زمان کم است و وضعیت بحرانی است، بهترین تصمیم مجلس این بود که بهترین بسته قانونی را که می‌توانست در عرض یک سال تهیه و تدوین کند، تصویب و ابلاغ نماید. بعد از آن، مواد دیگری می‌تواند به‌صورت ماده واحده به تصویب مجلس برسد و مجدداً در حوزه جمعیت به‌کار بیاید.

رهیافت‌اندیشه: بحث جمعیت و ستاد جمعیت حوزه‌ای است که با خیلی از دستگاه‌ها مرتبط می‌شود. شاید با اغلب دستگاه‌های کشور مرتبط است. همکاری دستگاه‌ها تا الان با ستاد چگونه بوده است؟ ارزیابی شما از همکاری دستگاه‌ها چیست؟ مثلاً از شورای نگهبان یا از وزارت راه اسم بردید.

البته شورای نگهبان که با ما ارتباطی ندارد. شورای نگهبان در زمان تصویب قانون بود و الان مسئولیتی ندارد. همان موقع هم در بحث قانون فقط با مجلس رفت‌وبرگشت داشت و به تکالیف قانونی‌اش عمل می‌کرد. چون طبق ماده ۷۵ قانون اساسی، قانون‌گذار نمی‌تواند تکلیفی ایجاد کند که منابعش را ندیده باشد. وقتی تکلیفی منابع بسیار زیادی بطلبد و این تأمین‌شدنی نباشد، شورای

نگهبان باید آن را رد کند. ولی درباره دستگاه‌های اجرایی، ما با همه دستگاه‌ها در ارتباطیم. همه دستگاه‌ها مکلف بودند قرارگاه جوانی جمعیت تشکیل دهند و دبیر آن قرارگاه را به ما معرفی کنند. رئیس قرارگاه باید بالاترین مقام آن دستگاه باشد. بعضی از دستگاه‌ها این کار را کرده‌اند. یعنی مثلاً وزارت کشور با حضور آقای دکتر وحیدی جلسه قرارگاه جوانی جمعیت را تشکیل داده است. وزارت بهداشت حدود بیست جلسه قرارگاه جوانی جمعیت را با حضور وزیر بهداشت تشکیل داده است. بعضی دیگر از دستگاه‌ها هم به همین شکل. اما بعضی دیگر از دستگاه‌ها نه تنها جلسه قرارگاه با حضور بالاترین مقام دستگاه نبوده، حتی معاون وزیر هم نبوده است و با حضور مدیران کل، جلسات قرارگاه را برگزار کرده‌اند. لذا سطح اجرای تکالیف هم در آن دستگاه‌ها پایین‌تر است. برای اینکه مقامات اصلی و مدیران ارشد آن دستگاه پای کار جمعیت نیامده و درگیر نشده‌اند. این درگیر شدن خیلی مسائل را حل می‌کند. خیلی از مسائلی که در حوزه جوانی جمعیت دستگاه‌ها وجود دارد و مطرح می‌شود، این‌ها با یک دستور وزیر در آن دستگاه حل می‌شود. وزرا منابع اختصاصی و اختیاراتی دارند که می‌توانند از این اختیاراتشان در حل موانع اجرای قانون استفاده کنند. بعضی دستگاه‌ها در این خصوص یک مقدار کوتاهی کرده‌اند. یعنی اصلاً قرارگاه‌هایشان را خوب تشکیل نداده‌اند. بعضی دستگاه‌ها هم بوده‌اند که قرارگاه را که تشکیل نداده‌اند هیچ، در دستگاهشان خیلی تکالیف جوانی جمعیت را جدی نگرفته‌اند. ولی باز هم مقایسه دستگاه‌ها با هم کار مشکلی است.

بعضی دستگاه‌ها تکالیف خیلی متنوع و متعددی دارند و در مقابل، بعضی دستگاه‌ها تکالیف بسیار کمی دارند. دستگاهی که تکالیف خیلی کمی دارد و مأموریت اصلی‌اش هم چیز دیگری است، طبیعی است که مسئولان آن دستگاه خیلی وقت زیادی روی موضوع جوانی جمعیت نگذارند. دستگاه‌ها را خیلی نمی‌شود با هم مقایسه کرد؛ ولی مثلاً وزارت بهداشت به جهت اینکه بیشترین تکالیف این قانون را به عهده دارد و بعضی دیگر از دستگاه‌ها مثل وزارت رفاه، وزارت کشور، بانک مرکزی، وزارت صنعت، وزارت راه و بعضی دستگاه‌های این‌چنینی

که تکالیف مهمی در این قانون دارند، این‌ها مرتب ارزیابی می‌شوند که به چه نحو دارند تکالیفشان را انجام می‌دهند. واقعاً نمی‌شود مقایسه کرد. فقط به نسبت تکالیفشان باید ارزیابی شوند. یعنی ما می‌توانیم بگوییم وزارت بهداشت به نسبت تکالیفی که دارد، عملکرد کلی‌اش عملکرد خوبی است. چون حجم بالای تکالیف را سعی کرده اجرا کند. ولی در خود وزارت بهداشت باز می‌توانیم بگوییم معاونت بهداشت نسبت به سایر معاونت‌ها بسیار پرنرژتری و دلسوزانه‌تر وارد عمل شده است. مثلاً در حوزه شبکه بهداشت و تکالیفی که برعهده شبکه بهداشت قرار داده شده است، تحرک خیلی بیشتری را در سطح دانشگاه‌های علوم پزشکی می‌بینیم. ولی درخصوص بحث زایمان طبیعی، متأسفانه کم‌کاری در دانشگاه‌های علوم پزشکی زیاد است. یعنی در خود وزارتخانه‌ای مثل وزارت بهداشت، می‌بینید نهادی وظایفش را قوی‌تر، بهتر و پرنرژتری انجام می‌دهد، بخش دیگر و معاونت دیگری می‌بینید تکالیفش را خیلی خوب انجام نداده است. اگر بخواهیم بگوییم کدام دستگاه‌ها خیلی پرنرژری وارد شدند و قوی کار کردند، باید از وزارت کشور، وزارت ورزش و جوانان، وزارت بهداشت، سازمان تبلیغات اسلامی و اخیراً وزارت راه نام ببریم. این‌ها تکالیفشان را خیلی خوب انجام داده‌اند. بانک مرکزی هم پرکار ظاهر شده است. تعداد وام‌های ازدواج و فرزندآوری که در یک سال گذشته به مردم داده است، شاید بیشتر از ده سال گذشته بوده است. یعنی حجم وام‌هایی که به مردم اختصاص داده شده، در سال‌های اخیر کاملاً بی‌سابقه بوده است. ولی از طرفی بانک مرکزی باز می‌توانست به لحاظ نظارتی، ابزارهایش را تقویت کند تا مردم این‌قدر بابت ضمانت و بابت معطلی در نوبت وام اذیت نشوند و آن حلاوت و امی که قرار بود فرهنگ‌ساز باشد، از بین نرود. صدوسیما هم در چند ماه اخیر خیلی بهتر عمل کرده است، ولی هنوز تا مطلوب فاصله دارد.

رهیافت‌اندیشه به‌عنوان آخرین سؤال، علی‌رغم اینکه این قانون تا الان خوب جلو رفته و اطلاع‌رسانی‌هایش هم درخصوص خیلی از قوانین مقبول بوده است، باز به‌نظر می‌رسد آگاهی مردم از این قانون، آن‌طور که باید پُررنگ نیست و حتی

شاید نوعی بدبینی در مردم به این قانون وجود دارد. شما علت این نگاه و این بدبینی مردم را در چه می‌بینید و چگونه می‌توان آن را جبران و اصلاح کرد؟

دو موضوع وجود دارد. یکی اینکه به‌صورت کلی مردم از اینکه سیاست‌گذار سیاست‌های خود را ناگهان ۱۸۰درجه عوض کند، آزرده می‌شوند. این طبیعی است. می‌گویند چطور سی سال به ما گفتید دو فرزند کافی است، بعد الان می‌گویید فرزند بیشتر؟ مردم از این موضوع آزرده می‌شوند و به لحاظ فرهنگی و آداب و رسوم و برنامه‌ریزی زندگی‌شان از این سیاست‌گذاری آسیب می‌بینند. این اشکال حاکمیت ماست که باید دقیق‌تر و با توجه بیشتری در سال‌های بعد از کنترل جمعیت، یعنی موقعی که ما به هدف برنامه اول توسعه رسیدیم - عمل می‌کردیم. برنامه اول توسعه گفته بود که نرخ باروری ما برسد به چهار و نگفته بود برسد ۱/۶. ما موقعی که به هدف رسیدیم، باید سیاست‌ها را متوقف می‌کردیم؛ ولی ادامه دادیم. پیش‌بینی شده بود که این روند حدوداً بیست‌سال طول بکشد تا ما به این نرخ باروری برسیم و بعد سیاست‌های کاهشی را متوقف کنیم. یعنی برنامه‌ریزی این بود که از سال ۶۸ تا سال ۹۰ این اتفاق بیفتد. اما این اتفاق در عرض چهار، پنج سال افتاد و ما به آن هدف رسیدیم. وقتی رسیدیم، باید سیاست‌ها را متوقف می‌کردیم. نکردیم؛ کوتاهی کردیم. اشتباه کردیم و الان داریم چوب آن اشتباه را می‌خوریم. سال‌هایی که اضافه‌تر این فرهنگ را برای مردم ادامه دادیم و فرزندآوری را امر ارزشمند و مثبتی در جامعه نشان ندادیم، حالا آسیب آن سال‌ها گریبان‌گیر ما شده است.

رهیافت‌اندیشه یعنی چهار سال بعد از شروع برنامه توسعه اول، نرخ باروری به چهار رسید؟

بله. ما خیلی زود به این هدف رسیدیم. یعنی به هدف حدوداً بیست‌ساله در عرض چهار سال رسیدیم. سال ۶۸ بود که این برنامه مصوب شد و قرار بود ۲۲ ساله یعنی تا سال ۹۰ به هدف این برنامه برسیم، ولی سال ۷۲ به نتیجه‌ای که می‌خواستیم، رسیدیم. همان موقع باید متوقف می‌کردیم. یا مثلاً باید سال ۷۵ متوقف می‌کردیم. ولی این کار را نکردیم. ما

تازه سال ۲۰۰۰ بابت کنترل جمعیت رفتیم جایزه و گرنت گرفتیم. یعنی دو، سه سال بعد از اینکه به نرخ باروری چهار رسیده بودیم، تازه رفتیم بابت آن جایزه گرفتیم. این‌ها اشتباهات ما بوده است. یعنی سیاست‌مداران ما احساس کرده بودند این سیاست، سیاست درستی است و باید ادامه پیدا کند. حاکمیت در این خصوص کم‌کاری کرد. حالا الان داریم آسیب همان دوران را می‌بینیم. مردم آزرده شده‌اند و این بدبینی که شما فرمودید، تا حدی صحت دارد. بخش دیگر بحث اطلاع‌رسانی است. اتفاقاً من فکر می‌کنم اطلاع‌رسانی درخصوص این قانون بسیار ضعیف انجام شده است. یکی از مجموعه‌ها همین اخیراً از مردم سؤال کرده بود؛ ۷۰درصد مردم اصلاً نمی‌دانستند این قانون چیست. مردمی که در سن ازدواج و فرزندآوری هستند و قصد فرزندآوری دارند، خیلی وقت‌ها از این قانون مطلعند؛ آن هم فقط از دو، سه ماده این قانون. یعنی فقط از قوانین مربوط به وام و مسکن و خودرو و... اطلاع دارند. در صورتی که این قانون ابعاد خیلی گسترده‌ای دارد. خیلی از خانم‌های دانشجوی ما نمی‌دانند می‌توانند بابت فرزندآوری‌شان چهار ترم مرخصی بدون احتساب در سنوات بگیرند. نمی‌دانند که واحدهای نظری‌شان را دانشگاه محل تحصیلشان باید به‌صورت مجازی به آن‌ها ارائه دهد و این‌ها می‌توانند در خانه و کنار فرزندشان بنشینند و به تحصیلشان بدون مرخصی ادامه دهند. این‌ها مواردی است که خیلی از جوانان ما اطلاع ندارند. این از کم‌کاری رسانه‌هاست. ما مرتب داریم از رسانه‌ها پیگیری می‌کنیم تا همه ابعاد قانون را به مردم معرفی کنند. ولی رسانه‌ها می‌روند سراغ آن قسمتی که یا مردم بیشتر به آن اقبال نشان می‌دهند یا قابلیت این را دارد که به موضوعی چالشی تبدیل شود. تا مدت‌ها مردم قانون جوانی جمعیت را با ۷۳ ماده و ۲۰۰ تکلیف به اسم قانون غربالگری می‌شناختند؛ چون غربالگری در رسانه‌ها باعث چالش شده بود. درحالی که غربالگری فقط یک ماده است و ما تکالیف بسیار بیشتری را در این قانون داریم که مردم اصلاً نمی‌شناسند. ❀

مسائل و چالش‌های سیاست‌گذاری اشتغال زنان در ایران



محمدامین مهدی‌زاده
پژوهشگر حوزه زن و خانواده

انقلاب اسلامی ایران ایده‌ای را در حوزه زنان مطرح کرد که هم با دیدگاه‌های غربی و هم نگرش سنتی متفاوت بود. این دیدگاه با نقد نوع نگاه نظام سرمایه‌داری به زن به‌عنوان کالا و سوءاستفاده از جذابیت‌های جنسی‌اش از یک‌سو و نقد نگرش سنتی در موضوع پرده‌نشینی زن و منحصرکردن آن به خانه، به‌نظر می‌رسد به‌دنبال خارج کردن زن از حالت ابژگی بوده و به جنس زن به‌عنوان انسانی با اندیشه، شعور و شناخت -در عین اعتقاد به تفاوت‌های میان زن و مرد و اهمیت نهاد خانواده- نگاه کرده است. این ایده که از آن می‌توان به‌عنوان ایده کلی انقلاب اسلامی در حوزه جنسیت نام برد، هم در کلام امامین انقلاب و هم در مقدمه قانون اساسی تبیین شده است.

براساس این نگرش هرچند مهم‌ترین نقطه اثرگذاری زن در درون خانواده به‌شمار می‌رود، حضور زنان در عرصه‌های مختلف اجتماعی نیز به‌رسمیت شناخته شده و نقش‌های متعددی برای آن‌ها تعریف شده است. در این میان حضور در فعالیت‌های اقتصادی و اشتغال از جمله زمینه‌های حضور اجتماعی زنان به‌شمار می‌رود. از همین رو در اسناد بالادستی مختلفی حق اشتغال به‌عنوان یکی از حقوق زنان به‌رسمیت شناخته شده و در قوانین بر فراهم کردن فرصت حضور زنان در فعالیت‌های اقتصادی به‌خصوص در مشاغل حوزه بهداشت و سلامت تأکید شده است. باین‌حال در طی گذر زمان چالش‌های مختلفی در این موضوع پدید آمد و مشخص شد گسترش اشتغال زنان در صورت رعایت‌نکردن ملاحظات و برنامه‌ریزی دقیق می‌تواند جامعه و خانواده را با آسیب‌های مختلفی از جمله کاهش بعد خانوار روبه‌رو سازد.

درواقع به‌نظر می‌رسد پیش‌نیاز فراهم کردن فرصت اشتغال برای زنان برنامه‌ریزی و سیاست‌گذاری دقیق مبتنی بر اهداف مدنظر در این زمینه بوده است؛ اما بررسی وضعیت موجود در این حوزه و همچنین برنامه و قوانین نشان می‌دهد سیاست‌گذاری در بحث اشتغال زنان با خلأ و چالش‌های جدی روبه‌روست که در ادامه به بخشی از آن‌ها پرداخته می‌شود.

نداشتن تطابق گفتمانی سیاست‌ها با یکدیگر

از جمله اولین مسائل در این زمینه تعارض گفتمانی سیاست‌های مصوب با یکدیگر و همچنین تبعیت‌نکردن قوانین از سیاست‌هاست. حتی در برخی موارد دیده می‌شود در یک متن سیاست، بندهای آن از دو گفتمان مختلف نشئت می‌گیرد. تاج‌مزیانی و همکاران (۱۳۹۸) در پژوهش خود به وجود تناقض‌های آشکار میان سیاست‌ها و قوانین اشاره کرده و بیان می‌کنند دو گفتمان متضاد ذات‌گرایی و برابری‌محور در قوانین و سیاست‌ها قابل مشاهده است. برای نمونه ماده ۱۰، ۱ و ۱۲ سند سیاست‌های اشتغال زنان که مصوب شورای عالی انقلاب فرهنگی است، به اولویت نقش مادری و خانوادگی پرداخته که از گفتمان ذات‌گرایی نشئت گرفته است. اما در مقابل، ماده ۲ و ۶ همین سند به برابری بی‌قید فرصت‌ها در اشتغال میان زن و مرد اشاره کرده که به گفتمان برابری‌محور متعلق است.

نبودن مابه‌ازای قانونی برای سیاست‌ها

از دیگر مسائل مهم که پیگیری جدی می‌خواهد، این است که هرچند در طول این چند دهه سیاست‌های به نسبت خوبی نگاشته شده است، بخشی از آن‌ها فقط در حد سیاست باقی مانده است و هیچ ماده قانونی مابه‌ازایی برای آن تعریف نشده است. از جمله این موارد اشتغال همراه با رشد معنوی، قداست مقام مادری، ارزشمند نگاه‌داشتن نقش خانه‌داری و ایجاد فرصت اشتغال برای مادران در خانه است که در سیاست‌های بالادستی به آن‌ها اشاره شده؛ اما قانونی برای آن وضع نشده است. به این نکته در پژوهش استیری و تفضلی (۱۳۹۸) و همچنین خادمی (۱۴۰۰) نیز اشاره شده و او از تعبیر سیاست‌های بدون پشتوانه برای آن استفاده می‌کند و آن را ناشی از چرخه معیوب برنامه‌ریزی و سیاست‌نویسی در این زمینه می‌داند.

وجود ابهامات و خلأهای نظری در زمینه سیاست‌گذاری جنسیت

یکی دیگر از مسائل موجود شفاف‌نبودن مفهوم جنسیت و یکی از شاخه‌های مهم آن یعنی عدالت جنسیتی است. حتی در صورت تعریف کاربرد این عبارت به دلیل تعاریف بین‌المللی نیز میان نخبگان اختلاف نظر وجود دارد. در پژوهش باستانی و خسروی (۱۳۹۸) یکی از دلایل اولیه شکست‌خوردن در سیاست‌گذاری اشتغال زنان را همین موضوع دانسته و بیان شده اولین مانع اساسی در سیاست‌گذاری نبودن تعریف مشخص از عدالت جنسیتی است. این مفهومی نیست که تعریف شده و قطعی باشد و بتوان گفت به‌صورت عینی این است. اگر نتوانید بگویید عدالت چیست، می‌توان از این مفهوم سوءاستفاده کرد. مفاهیم خوب و کاربردی می‌آیند؛ اما معلوم نیست چه اراده‌ای از آن می‌شود. مفاهیم و اصطلاحات زیادی در این زمینه وجود دارد که مشاهده می‌شود، در متون سیاستی به شکل ابهام‌گونه استفاده شده و از این‌رو امکان برداشت‌های متفاوت از آن را فراهم می‌کند.

نبود رویکرد بومی و محلی

یکی دیگر از مسائل مهم و شایان ذکر که به‌صورت کلی در حوزه سیاست‌گذاری زن و خانواده وجود دارد، نبود رویکرد بومی و همچنین بی‌توجهی به مسائل و ظرفیت‌های هرمنطقه است. نداشتن شاخص بومی و پرداختن به اولویت‌های داخلی و حتی محلی از مشکلات و مسائل در این زمینه است. «ما با عقل دیگران فکر می‌کنیم. یعنی در جامعه ایرانی وقتی وارد موضوعات زنان می‌شویم، گویا با مغز دیگران می‌خواهیم فکر کنیم.» (باستانی و خسروی، ۱۳۹۸) استیری و تفضلی (۱۳۹۸) نیز یکی از رویکردهای مهم برنامه‌های چهارم و ششم توسعه را وارد کردن گفتمان‌های بین‌المللی و جهانی درخصوص تبیین جایگاه زنان در جامعه ایرانی عنوان کرده‌اند.

شکاف بین نهادهای پژوهشی و سیاست‌گذاری

از دیگر چالش‌های موجود در چرخه سیاست‌گذاری شکاف میان نهادهای پژوهشی و سیاست‌گذار است. این امر بنابر نظر خادمی (۱۴۰۰) موجب شده است سیاست‌گذاری‌ها در برقراری ارتباط و پیوند میان آرمان و واقعیت اجتماعی با مشکل مواجه شوند. به‌نظر می‌رسد در این موضوع مسئله فقط بی‌توجهی سیاست‌گذاران به نظرات کارشناسی نیست و نهادهای پژوهشی نیز نتوانسته‌اند به خواسته‌های این نهادها به‌خوبی پاسخ دهند.

در پایان و به‌عنوان جمع‌بندی می‌توان بیان کرد وجود خلأ و ضعف‌های جدی در زمینه سیاست‌گذاری اشتغال زنان به دورشدن وضعیت و شاخص‌های این حوزه با رویکرد و ایده اصلی جمهوری اسلامی در این زمینه منجر شده است. 

منابع

۱. استیری، لیلا، تفضلی، حسین (۱۳۹۸). جایگاه اشتغال زنان در سیاست‌های کلان کشور پس از انقلاب اسلامی، فصلنامه علمی‌پژوهشی رهیافت انقلاب اسلامی، شماره ۴۶.
۲. خادمی، عاطفه، یاسری، زینب (۱۴۰۰). فراتحلیل سیاست‌گذاری جمهوری اسلامی ایران در موضوع اشتغال زنان، زن در توسعه و سیاست، دوره ۱۹، شماره ۱.
۳. باستانی، سوسن، خسروی، کوثر (۱۳۹۸). موانع و چالش‌های سیاست‌گذاری بر مبنای عدالت جنسیتی، نشریه مسائل اجتماعی ایران، دوره ۱۰، شماره ۲.
۴. تاج‌مزیانی و همکاران (۱۳۹۸). تحلیل جنسیتی سیاست‌گذاری اشتغال در ایران پس از انقلاب، فصلنامه برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی، شماره ۳۸.



گفت‌وگو با

حجت الاسلام محمد داستانی‌پور

مدیر مجموعه فرهنگی فانوس

تحول خواهی

لازمه تحول در وضع حجاب



رهیافت‌ان‌پیشنه مسئله حجاب در جامعه ما و به‌خصوص

برای دهه ۶۰ و ۷۰ و ۸۰ چه سیری داشته و وضعیت امروز کشور در این زمینه تحت‌تأثیر چه عواملی بوده است؟ به‌نظر شما سهم هر کدام از مردم، حاکمیت و روحانیت در پیدایش وضع موجود چیست؟

به‌نظر من، شاید در بدترین برهه زمانی از لحاظ موقعیت زیست فرهنگی نسل نوجوانان و جوانان خود هستیم. یعنی بدترین اوضاع برای زیست فرهنگی و اجتماعی نسل نوجوان و جوان در این ایام و در این دهه است و به‌خصوص بعد از قضایای گشت ارشاد و مرگ مهسا امینی. بنده به‌عنوان مبلغی که حدود ۲۵ سال دغدغه حجاب و مسائلی از این دست را داشته‌ام، واقعاً می‌بینم که در نسل‌های قبلی با مخاطبی مواجه بودیم که گوش شنوا داشت؛ ولی ما حرفی برای گفتن نداشتیم. شاید هم حرف داشتیم و نزدیم و هرکس هم در این زمینه به طریقی بود؛ کار اصلی را حوزه تبلیغ نمی‌دانست. شعار حاکمیت شعار فرهنگ بود؛ اما آن را در اولویت خود قرار نمی‌داد. دانشگاه‌ها که اصلاً در این فضاها نبودند و برای خود در این زمینه رسالتی قائل نبودند. شعار هنر برای هنر سر می‌دادند و هنر هدفمند و جهت‌دار را امری دگم و به قول معروف خشکه مقدس‌بازی می‌دیدند و قائل بودند که هنر وسیله نیست و خودش هدف است و خودش قداس دارد و بنا نیست چیزی را تقدیس کند. لذا این ضعف‌ها در این مجموعه‌ها وجود داشت؛ اما با مخاطبی مواجه بودیم که اگر به‌سمتش می‌رفتیم و گفت‌وگو را با آن شروع می‌کردیم، گوش شنوا داشت و همان موقع می‌دیدم و به دوستان می‌گفتم که ما در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها می‌رویم و حرف می‌زنیم و بچه‌ها تا سه ساعت بعد ما را رها نمی‌کنند و دائماً درباره دین و مسائل دینی و حجاب از ما می‌پرسند.

وقتی می‌خواستیم با بچه‌ها ارتباط بگیریم، میانگین زمانی که ارتباط با آن‌ها شکل بگیرد و به قول معروف یخ آن‌ها بشکند و به حرف‌های ما دل بدهند، سه دقیقه بود. وقتی به این حرف‌ها دل می‌دادند، دنباله آن را می‌گرفتند و چقدر از ما می‌پرسیدند که می‌خواهیم محجبه شویم و بیشتر به مسائل دینی ورود کنیم. آن موقع هرچه فریاد می‌زدیم و می‌گفتیم وضعیت این‌چنین است و باید ورود بیشتری پیدا کرد، توجه آن‌چنانی نمی‌شد و

کسی به سراغ این نوجوانان نمی‌رفت.

لذا بنده وضعیت حجاب جامعه را در این زمان امری غیرعادی نمی‌بینم؛ چون اصلاً اقدامی صورت نگرفته است. درحالی که برای دهه ۵۰ و ۶۰ زمینه و امکان لازم را داشتیم و فقط لازم بود که از شخص و مجموعه و زیرگروه، حمایتی صورت بگیرد. یادم می‌آید که می‌خواستیم نمایشگاهی در مدرسه برگزار کنیم؛ اما پول نداشتیم. دفتری هم نداشتیم تا به‌صورت رسمی ارتباط بگیریم و حتی تلفن خاصی در اختیار ما نبود.

بنابراین آن زمانی که می‌توانستیم کارها و اقدامات خوب فرهنگی انجام دهیم، دغدغه نبود و حوزه، تبلیغ را اقدامی در درجه ۳ و ۴ می‌دانست و درباره برخی طلبه‌ها که مبلغ می‌شدند، گفته می‌شد که از بی‌سوادی اوست که رفته و تبلیغ انجام می‌دهد و چنین شخصی در مسائل فکری و اندیشه‌ای سطح پایینی دارد. الان هم که متوجه اهمیت مسئله شده و شروع به انجام اقداماتی در این زمینه کرده‌اند، دست به انجام کارهایی می‌زنند که مسئله را سخت‌تر و پیچیده‌تر می‌کند؛ چراکه فهم خوب و مناسبی از این مسئله وجود ندارد.

بنابراین قبلاً می‌توانستیم خیلی کارها در این زمینه انجام بدهیم؛ اما کسی در آن زمان اهمیت این مسئله را جدی نگرفت و درحالی که فضا فراهم بود، کسی جلو نیامد. شما در این سال‌ها یک فیلم مناسب درباره حجاب و حمایت از آن که صداوسیما تولید کرده نمی‌توانید پیدا کنید. شعارهای ما در باب حجاب هنوز همان شعارهای دهه ۴۰ و ۵۰ است و به اموری در تبلیغ این مسئله روی می‌آوریم که ادبیات و دغدغه نسل جدید نیست و اصلاً حرف‌ها و صحبت‌ها فهم نمی‌شود که بخواهند زمینه‌ساز تحول بشوند. بنابراین ما بعد از ماجرای مرگ مهسا امینی، با جامعه‌ای مواجه هستیم که گوش شنوای آن خیلی سنگین شده است.

رهیافت‌ان‌پیشنه

از مواردی که بیان می‌فرمایید، می‌توان چنین برداشت کرد که اساساً زبان بچه‌های دهه هشتادی زبان خاصی است و باید این زبان را فهمید و خوب درک کرد؟

زبان خاصی بوده و هست و تازه بعد از قضایای مرگ مهسا امینی این زبان خاص فیلتر هم پیدا

کرد؛ یعنی ما این موضوع حجاب را امنیتی کردیم و تنها راهکاری که به ذهن من می‌رسد، این است که مسئله حجاب باید از امنیتی‌بودن خارج شود. حجاب چیزی نیست که فقط با توپ و تشر و بگیروبند بخواهد حل شود. امنیتی‌شدن این مسائل نتایج خوبی به بار نمی‌آورد و نتیجه این می‌شود که در این زمان که قرآن‌سوزی پیش آمد و قرار شد در جایی بر سر اعتراض به این مسئله تجمع شود، برخی گفتند ما از این مسئله ناراحت هستیم؛ اما نمی‌خواهیم از اعتراض و تجمع ما سوءاستفاده سیاسی شود و به نظر ما این تجمع سیاسی است. من می‌فهمم که اوضاع سیاسی ما به شدت پیچیده است و نظام جمهوری اسلامی فوق‌العاده در غربت است؛ اما راهش این نیست که لزوماً با امنیتی‌کردن برخی مسائل بخواهیم آن‌ها را در جامعه حل کنیم.

همین الان که با هم صحبت می‌کنیم و در آستانه دهه محرم هستیم، یکی از نگرانی‌های من این است که چگونه بتوانیم در این دهه درباره مسائلی مثل حجاب صحبت کنیم. باید خیلی ظریف در باب این مسائل صحبت کرد و مخاطبان امام‌حسینی ما در بحث تبلیغ نباید قربانی بدسلطی‌گی ما شوند. ما باید توجه کنیم که رسانه خیلی بر مردم تأثیر گذاشته و بسیاری از آن‌ها از برخی امور شاکي و ناراضی هستند و بسیاری افراد بزرگ‌شده در خانواده مذهبی و معتقد، پس از این ماجراها و تحت‌تأثیر اتفاقات و رسانه‌ها حتی تا جایی پیش رفته‌اند که بعضی از آن‌ها دین را کنار گذاشته‌اند. چقدر پدر و مادرانی ناراحت و آشفته به سراغ ما می‌آیند و نگران این مسئله هستند که فرزند ما تحت‌تأثیر دیدن فلان فیلم از برخورد و اتفاقی، درباره مسائل دینی و حجاب موضع گرفته است.

لذا حرف من این است که حجاب مبتنی بر بسیاری از امور است و بعد از این ماجراهایی که گذشت، کار تبلیغی درباره حجاب به شدت سخت و پیچیده شده تا جایی که مخاطب هنگام صحبت درباره این مسائل موضع می‌گیرد و آن را در فضای سیاسی می‌برد و مانعی برای بحث و شنیدن درباره آن قرار می‌دهد و علت اصلی بروز این موارد هم عملکرد غلط در این زمینه و به خصوص در مسئله حجاب بوده است. باید قبول کرد که برخی روش‌ها در این زمینه اشتباه

است.

ما نباید در نسخه‌های فرهنگی که می‌پیچیم، فقط قشری واحد را ببینیم. باید در این زمینه چند بُعدی نگاه کرد تا بسیاری از ارزش‌ها حفظ شود و از دست نرود. ولی در حال حاضر اوضاع تا حد زیادی غیرعادی و پیچیده است.

رهیافت‌ان‌دیشه شما این سیری را که ایجاد شده، ناشی از مسئله‌ای سیاسی می‌دانید که الان حساسیت و ناراضی‌های خیلی زیادی که ایجاد کرده، سبب شده که نوجوان‌ها هم با توجه به آن چیزهایی که در فضای مجازی از وضعیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی می‌بینند، همه را به هم بچسبانند و بگویند که این حجاب، سیاسی است و برچسب‌های مختلفی به آن می‌زنند و در نهایت این مسئله دافعه ایجاد می‌کند؟ نگاه برخی نوجوانان معترض در جامعه ما به حجاب به مثابه سنگری است که می‌توانند به آن حمله کنند و آن را فتح یا آزاد کنند. من خودم در دبیرستان‌های مختلف رفته و دیده‌ام که برخی از این نوجوانان امروز با حرارت درباره اقدامات خود که آن را انقلاب می‌نامند، صحبت می‌کنند. اعتقاد من این است که جامعه و حاکمیت در مرز خیلی ظریفی واقع شده است. اگر نسل نوجوان ما به سنی برسد که تا حدی استقلال پیدا کند و پدر و مادرشان دیگر نتوانند آن‌ها را مهار کنند، معلوم نیست که بتوانند چه موجی در اجتماع ایجاد کنند.

بنابراین باید فضا به خوبی مشخص شود و متوجه باشیم نسلی است که احساس می‌کند نادیده گرفته شده و به شدت معترض و شاکي است و احساس می‌کند فقط با زبان گشت ارشاد با او صحبت می‌شود و بزرگ‌ترین ابزار برای فشار آوردن به حاکمیت را حجاب می‌داند و این مسئله حجاب را فوق‌العاده سیاسی می‌بیند و به تبع آن مقابله با حجاب را حرکتی سیاسی قلمداد می‌کند. ما با چنین نسلی مواجه هستیم.

رهیافت‌ان‌دیشه نقش دشمنان را در پیشبرد این زمینه و جهت‌دهی به افکار این نسل چگونه می‌بینید؟ به نظر من هر چیزی علت و زمینه‌ای دارد. به نظر بنده علت این مسائل، نقش دشمنان نیست؛ بلکه زمینه این مسائل به دشمن برمی‌گردد. به نظر من علت اصلی این مشکلات به خود ما و ضعف‌ها و مواردی که به

آن بی‌توجهی کردیم، برمی‌گردد. دشمن هم در اینجا از این ضعف‌ها استفاده می‌کند و اگر این ضعف‌ها نباشد، دشمن با چه وسیله‌ای می‌تواند عوامل خود را در این راستا سر خط کند؟ لذا این مسئله زمینه است و علت، تضادهایی است که در جامعه بوده و هست. علت، فسادها و رانت‌خواری‌هاست. دشمن این‌ها را یکی‌یکی شناسایی می‌کند و برنامه‌ریزی‌هایی انجام داده و جوان‌ها را به کف میدان می‌کشانند. یکی از علت‌های ناامیدی به خاطر برخی مشکلات و تبعیض‌هایی است که در جامعه وجود دارد و دشمن از این علت زمینه می‌سازد و آن را بهانه‌ای برای کشاندن جوانان به میدان قرار می‌دهد.

من پس از ماجراها و اتفاقاتی که بعد از مرگ مهسا امینی پیش آمد، گفتم که بهتر است به جای درگیری‌های بسیار میان این و آن، مراکزی را شناسایی کنیم که کار فرهنگی می‌کنند و از طریق آن‌ها به مسئله ورود کنیم و اگر هم قصد برخورد با هنجارشکنان را داریم، نباید آن را در بوق و کرنا کنیم و بیشتر با آن سطح خاصی که فساد را در جامعه پمپاژ می‌کند، برخورد شود و این برخورد هم بهتر است در خفا صورت بگیرد. نباید اقدامات به گونه‌ای باشد که امنیت روانی جامعه به هم ریخته شود و فضای اضطراب میان خانواده‌ها بر سر این مسائل جاری شود. من بارها دیده‌ام که مادری خودش بدحجاب است؛ اما به زور بر سر دخترش روسری می‌اندازد و در این زمینه با او به شدت دعوا می‌کند. علتش طبیعتاً این نیست که او دغدغه حجاب دخترش را دارد؛ بلکه استرس دارد. به دختر می‌گوید که روسری‌ات را سر کن و او هم امتناع می‌کند و در نهایت دعوا و کشمکش میان مادر و دختر شکل می‌گیرد. این مورد را من چندبار در خانواده‌های مختلف دیده‌ام.

این‌ها همان ضعف‌هایی است که بهانه لازم را به دست دشمن می‌دهد تا از آن برای ضربه‌زدن به جامعه و فرهنگ ما استفاده کند و جوانی هم که ناامید است و احساس تبعیض می‌کند، تحت‌تأثیر تبلیغات او قرار می‌گیرد و با جامعه و حاکمیت خود بیگانه و دشمن می‌شود. حال با این اوضاع و در این فضا چگونه می‌توان به راحتی درباره حجاب حرف زد؟

رهیافت‌ان‌دیشه شما برای مسائل مرتبط با حجاب چه راهکارهایی پیشنهاد می‌کنید؟

اولین راهکار این است که نگاهمان را به مخاطب درست کنیم و جلوی نگاه‌های پوسیده و غیرواقعی را بگیریم. اگر نگاهمان درست شد و مخاطب را خوب شناختیم که در چه فضایی قرار دارد، پس از آن می‌توان بقیه کارها را هم درست انجام داد.

راهکار دوم این است که این مسئله را به تدریج از سیاسی‌بودن خارج کنیم و خود این سیاسی‌بودن، مانعی مهم برای حل مسئله حجاب است و دائماً آن را بدتر می‌کند.

سومین راهکار این است که نه دائماً در این زمینه برای طرف مقابل خط و نشان بکشیم و نه آن‌ها را کاملاً رها کنیم. نه اینکه دائماً به آن‌ها بگوییم اگر حجاب را رعایت نکنید با شما چنین و چنان می‌کنیم و جریمه پشت جریمه و نه اینکه بگوییم شما از اساس آزاد و رها هستید. بنابراین لازم است که نگاهمان را در این مسئله درست کنیم و فضا را به گونه‌ای مدیریت کنیم که مخاطب احساس نکند آزاد است؛ اما احساس هم نکند که همین الان می‌خواهند بیايند و او را ببرند و با او برخورد کنند.

راهکار چهارم این است که کار فرهنگی را در اولویت کامل قرار دهیم و از اقدامات فرهنگی حمایت کنیم. دهه هشتادی‌ها را به سختی می‌توان با این فضا تطبیق داد؛ مگر با اقداماتی خاص. نباید بگذاریم که نسل دهه هشتاد و نود از دست ما خارج شود و به همین ترتیب دیگر نمی‌توان نسل‌های بعدی را هم کنترل کرد و با آن‌ها وارد گفت‌وگو شد. باید حرکت‌های مختلف فرهنگی از رسانه گرفته تا فیلم و تئاتر و هر امر مربوطی را در این زمینه به کار گرفت و از آن‌ها برای ورود به این مسئله و تبیین آن استفاده کرد.

رهیافت‌ان‌دیشه شما تا چه اندازه موافق مردمی کردن جریان حجاب هستید؟

اصلاً حرف من همین است که اساس این کار باید مردمی باشد و تنها باید در این زمینه جریان‌های مردمی تقویت شوند و تشکل‌های مردمی در این زمینه ایجاد شود. ❶

دوستی‌های قبل از ازدواج؛ فرصت‌ساز یا فرصت‌سوز



ایمان زاغیان

دانشجوی دکتری علوم شناختی

مقدمه

دوستی‌های قبل از ازدواج اثرات جنسی و عاطفی سمی و مہلکی روی سرمایه عشق انسان‌ها می‌گذارند. روابط دوستی عشق و انگیزه عشق‌ورزی را در افراد نابود یا حداقل، کم‌فروغ می‌کند که همین امر به بروز افسردگی و کاهش شادکامی در زندگی افراد منجر می‌شود. در این یادداشت بنا داریم به بُعدی دیگر از مسئله دوستی‌های قبل از ازدواج بپردازیم که آن هم به دلیل ایجاد احساس خسران در افراد مشکلات روان‌شناختی بسیاری برای آنان ایجاد می‌کند.

ایده‌آل فرصت‌سازی

در میان بسیاری از دختران و پسران روابط دوستی به‌عنوان رابطه‌ای یاد می‌شود که فرصت‌های خوبی برای آنان ایجاد می‌کند. از جمله فرصت‌هایی که افراد تصور می‌کنند در رابطه برایشان ایجاد می‌شود، میان دختر و پسر متفاوت است که البته شباهت‌هایی هم می‌تواند وجود داشته باشد. از جمله فرصت‌های مطرح‌شده می‌توان مواردی چون ازدواج، حل مشکلات درسی، ایجاد فرصت‌های شغلی، شناخت جنس مخالف برای ازدواج و... را نام برد. اما از این میان مهم‌ترین شناختی که جالب توجه است اینکه افراد بتوانند به واسطه دوستی ازدواج خوبی نیز داشته باشند. استدلال پسران این است که وقتی با جنس مخالف خودت رابطه برقرار می‌کنی، می‌توانی نیازهای او را بشناسی و بدانی چگونه رابطه خوبی با او داشته باشی؛ اما اگر رابطه نداشته باشی، ازدواجت شکست می‌خورد. البته این دیدگاهی است که مورد تجربه و آزمون این افراد قرار نگرفته است و غالباً فرضیات و حدسیات خود را بیان می‌نمایند و طبق اصلی که پیش‌گویی خودکامروا نامیده می‌شود، کار خود را توجیه می‌کنند. دختران هم تصور می‌کنند با دوستی با پسران می‌توانند خود را به آنان بشناسانند و نشان دهند که مورد خوبی برای ازدواج هستند. با این کار می‌توانند خود را در معرض شناسایی بیشتری قرار دهند تا مورد انتخاب قرار گیرند. اما سؤال اینجاست که آیا چنین چیزی تحقق‌پذیر است؟

واقعیت فرصت‌سوزی

درباره بررسی اینکه آیا این اهدافی که افراد برای ورود به این روابط دارند، درست است یا غلط، نکات درخور تأملی وجود دارد. از این جهت برای آنکه موضوع به شکل واضح‌تری تشریح شود، در پسران و دختران جداگانه تشریح می‌شود.

فرصت‌سوزی در پسران

پسران نیاز دارند برای آنکه مسئولیت‌های مختلف اجتماعی و خانوادگی را برعهده بگیرند، مدیریت زمان و مدیریت مالی مناسبی داشته باشند. یعنی برای اینکه در جوانی از نظر شغلی و تحصیلی رشد و پیشرفت کنند، نیاز است مقداری پس‌انداز برای خود فراهم نمایند تا توانایی خرید وسایل مورد نیاز زندگی مانند خودرو، رهن خانه و سایر هزینه‌های جاری زندگی را فراهم نمایند. اما این درحالی است که در روابط پیش از ازدواج، این افراد مجبور هستند این سرمایه‌های به‌دست‌آمده خود را به اصطلاح معروف در قلکی سوراخ قرار دهند.

سیدمجتبی حورایی (۱۳۹۳) در کتاب «دوستی‌های پیش از ازدواج» می‌نویسد:

«فردی که هنوز شغل و کسب‌وکار ثابت و مشخصی نداشت، با دختری در شهری دیگر وارد رابطه دوستی شده بود که مایل بود این رابطه را به ازدواج منتهی کند؛ اما با وجود نداشتن شغل ثابت و پس‌انداز کافی مجبور بود برای حفظ رابطه خود هزینه زیادی صرف کند، به شهر دوست خود برود و علاوه بر هزینه رفت‌وآمد، هزینه‌های فراوانی برای گرفتن هدیه و بردن آن دختر به رستوران مصروف کند تا رابطه او با آن دختر حفظ شود. در چنین شرایطی آیا این پسر می‌تواند برای خود موقعیت شغلی مناسبی ایجاد کند و یا پس‌اندازی برای شروع یک زندگی ذخیره نماید؟»

در قسمتی دیگر از این کتاب آمده است:

«فردی دیگر مدتی بود به تازگی در یک شرکت استخدام شده بود و توانسته بود جایگاه شغلی مناسبی برای خود دست‌وپا کند، درگیر یک رابطه می‌شود. به دلیل درگیری‌هایی که آن رابطه برای او ایجاد کرده بود، دیگر نمی‌توانست با تمرکز کار کند و زمان‌های رفت‌وآمد به محل کار نیز نامنظم شده بود، به‌طوری که دیر می‌رفت و زود برمی‌گشت. شب‌ها تا دیر وقت مشغول وقت‌گذرانی با دوست‌دختر خود بود و یا اینکه از طریق فضای مجازی با او تا پاسی از شب چت می‌کرد. این باعث می‌شد نتواند صبح اول وقت سرحال و سر وقت به محل کار برود و همین عامل کیفیت کار او را نیز پایین آورده بود و باعث شد که در آن کار عذر او را بخواهند و او را اخراج کنند.»

بنابراین روابط دوستی پیش از ازدواج فرصت‌های اجتماعی پسران را برای کسب شایستگی‌های اجتماعی کاهش می‌دهد.

فرصت‌سوزی برای دختران

دختران ذاتاً خلقتی رحمانی دارند و مظهری از رحمت و مهربانی خداوند هستند. اما این لطافت و مهربانی لازم است در جایگاه اصلی خود که همان خانواده است، خرج شود تا محیط خانواده، محیطی شیرین و پرحلاوت گردد. اما همین توانمندی مهرورزی در دختران وقتی در جایی به غیر از محیط خانواده برای پسری غریبه خرج می‌شود، قدر آن به‌خوبی دانسته نمی‌شود؛ زیرا دختران کسی را که دوست بدارند، با قلب خود او را می‌خواهند؛ ولی پسری که این محبت را دریافت می‌کند، احساس می‌کند این محبت پیش‌درآمدی است برای اینکه بتواند از او رابطه جنسی بگیرد؛ بنابراین او هم سعی می‌کند به دختر مهر بورزد؛ اما با این نیت که وقتی او را به خود وابسته نمود، بتواند درخواست رابطه جنسی به او بدهد و او هم به دلیل مهر و علاقه‌ای که به پسر پیدا کرده، این درخواست را بپذیرد؛ شاید با این تصور که این پسر آن‌قدر مرا دوست دارد که قطعاً در آینده با من ازدواج می‌کند، حتی اگر پیشنهاد ازدواج هم مطرح نکرده باشد. پس چه اشکالی دارد که من با او تا این سطح وارد رابطه شوم و با این کار می‌توانم او را به خود وابسته‌تر کنم که رابطه خود را تا ازدواج با من ادامه دهد؛ اما این درحالی است که برای بسیاری از پسران مرحله آخر در هر رابطه دوستی، رابطه جنسی است و همین که آنان بدانند توانسته‌اند دختری را به رابطه جنسی با خود یک یا چند بار دعوت کنند و از او استمتاع کنند، کافی است و همین به او احساس عزت نفسی همچون فتح و پیروزی را می‌دهد و دیگر آنچنان احساس نیازمندی نمی‌کند که با آن دختر بخواهد بماند و حتی اگر بماند، چندان لازم نمی‌داند که مدت زمان زیادی رابطه را حفظ کند؛ چه برسد که آن را به ازدواج منتهی کند.

در گفت‌وگو با مشاور خانواده‌ای، گزارشی از مراجعه دختر و پسری برای ازدواج مطرح شد:

«پسری به یک مشاور مراجعه می‌کند و از مشاور می‌خواهد که به او راهنمایی کند آیا با این دختری که با او دوست است، ازدواج کند یا نه (درحالی خود خیلی مایل به این کار نبوده است و صرفاً سؤال می‌پرسد). مشاور از او می‌پرسد رابطه شما در چه حدی بوده است و او پاسخ می‌دهد در حد کامل (رابطه جنسی کامل). مشاور می‌گوید این دختری که با تو راحت وارد رابطه شد، از کجا معلوم با کس دیگری بعداً وارد چنین روابطی نشود. آن پسر هم پاسخ می‌دهد: بله راست می‌گویید، جامعه خیلی بد شده است! (بدین معنا که این حرف یک توجیه مناسبی برای اجرای میل درونی او بود).»

کوهرشناس

همین قدر که مرد احساس می‌کند که ازدواج باید بکند، برود سراغ يك زنی که دارای عفاف و نجابت هم باشد، زن هم همسری مردی را قبول کند که دارای عفاف و نجابت باشد، کافی است. دنبال زیبایی، شغل، اصل و نسب، اعتبار اجتماعی، پول، ابدا در اسلام این چیزها مورد نظر نیست، بلکه ممنوع هم هست.



در کنار همه این موارد باید توجه کرد که دختر در فرهنگ ایرانی اسلامی ما منتظر می‌ماند تا خواستگار برای او بیاید و دخترانی که خود را درگیر روابط دوستی می‌کنند، از این جهت که مورد انتخاب قرار گیرند، ممکن است با روابط دوستی فرصت‌ها برایشان از دست برود. این فرصت‌سوزی به دو صورت می‌تواند اتفاق بیفتد. در اولین شکل خود جایی است که این دختر در دانشگاهی درس می‌خواند یا در جایی کار می‌کند و در همین حین یکی از همکاران یا هم‌دانشگاهیان او را رصد می‌کنند که برای خواستگاری از او اقدام کنند؛ اما در عین حال متوجه می‌شود این دختر با فلان هم‌کلاسی یا همکار خود روابط دوستی دارد و این باعث می‌شود آن فردی که قصد ازدواج داشته، دیگر برای خواستگاری از آن دختر اقدام نکند. در حالت دوم ممکن است خود دختر به دلیل اینکه درگیر رابطه می‌شود، خواستگاران خوب خود را رد می‌کند و این پدیده ساده‌ای نیست؛ زیرا اولاً معلوم نیست دیگر خواستگارهای خوب برای آن دختر وجود داشته باشد. در ثانی وقتی سن دختر بالا برود، پسرهای متقاضی ازدواج در سنین بالاتر هم ممکن است به خواستگاری دختران کم‌سن‌وسال‌تر بروند. در این میان دختران مجرد سن بالایی می‌مانند.

در جهت دیگری از قضیه هم که بد نیست بدان توجه بسیاری شود، این است که پسران صرفاً وعده ازدواج را ابزار ورود به رابطه و جلب اعتماد دخترها می‌دانند و در عین حال با خود می‌گویند اگر قرار باشد ازدواج کنم، می‌روم سراغ دختری که با کسی قبلاً رابطه نداشته است یا اینکه این دخترانی که با آنها دوست بوده‌ام، زن زندگی نمی‌شوند؛ بلکه آنها صرفاً برای رفتن به پارک و کافی‌شاپ و پارتی و در یک کلام هوسرانی خوب هستند و برای زندگی باید دنبال دختران بهتری بود. البته ناگفته نماند که ممکن است خلاف این هم باشد؛ کما اینکه پسران زیادی هستند که با دوست‌دختر خود ازدواج کرده‌اند. اما...

چند سؤال برای اینکه بدانیم چه کنیم؟
به همین خاطر لازم است قبل از ورود به رابطه هر کدام از دختران و پسران به این سؤالات پاسخ مناسبی بدهند و بعد به برقراری رابطه تصمیم بگیرند.

چند درصد دوستی‌ها بدین شکل به ازدواج منتهی شده است؟ چند درصد این ازدواج‌ها تا دوران پیری پایدار است؟ چند درصد این ازدواج‌ها اگر پایدار است، با رضایت‌مندی بالایی است؟ آیا به‌راستی این حجم از خطرات احتمالی که می‌تواند برای دختر وجود داشته باشد یا فرصت‌هایی که برای پسر می‌سوزد، به اینکه با ابزار رابطه ازدواج را محقق کنیم، می‌ارزد؟ آیا آن دختر به این فکر نکرده که اگر با این پسر ازدواج کنم، به من به‌عنوان همسر اعتماد کامل دارد یا به من شک می‌کند؟ آیا این پسری که به‌عنوان همسر برای خود انتخاب کردم، بهترین کسی بود که می‌توانست همسر من شود و من بهتر نبود با سازوکار منطقی‌تر و عاقلانه‌تری انتخاب می‌کردم که بتوانم زندگی بهتری را برای خود رقم بزنم؟ و اگر صرفاً رابطه را می‌خواستم و به دنبال ازدواج نبودم، آیا این رابطه می‌تواند در دوران میانسالی به من احساس ارزشمندی و کارآمدی در زندگی را بدهد؟ یعنی تا کی می‌توانم این دوستی‌ها را ادامه دهم؟ و سؤال آخر اینکه چرا باید برای به‌دست‌آوردن لذتی که پشت آن این حد از استرس و خطر وجود دارد، اصرار کرد؟

درنهایت به‌عنوان جمع‌بندی همانند انجام هر کار دیگر و تصمیم به هر انتخابی، هزینه‌ها و پیامدهای هر انتخابی را پیش از اقدام به آن باید سنجید. این کار می‌تواند بهترین عملکرد را رقم بزند و از نیل به آسیب و ضرر جلوگیری نماید. *

منبع

حورایی، سیدمجتبی (۱۳۹۳). دوستی‌های پیش از ازدواج؛ بررسی روابط دختر و پسر برای شناخت بیشتر و ازدواج بهتر. تهران: انتشارات دکلمه‌گران



گفت‌وگو با

دکتر فاطمه قاسم‌پور

عضو هیئت علمی پژوهشکده زن و خانواده
و نماینده مجلس شورای اسلامی

توانمندسازی؛

رویکرد مهم در سیاست‌گذاری حوزه زنان سرپرست خانوار

رهیافت‌ان‌دیشته اصطلاح زنان سرپرست خانوار به زنانی اطلاق می‌شود که مسئولیت تأمین معاش زندگی یا اداره امور خود یا خانواده را به صورت دائم یا موقت عهده‌دار هستند. براساس داده‌های مرکز بهزیستی فوت، طلاق، از کار افتادگی، اعتیاد، زندانی و مفقودالاثر شدن سرپرست خانوار از دلایل مهمی است که باعث می‌شود زنان سرپرستی خانواده را برعهده بگیرند. حال این موضوع یعنی نسبت رو به رشد خانوارهای زن سرپرست، یکی از تحولات چشمگیر نهاد خانواده در ایران تلقی می‌شود. مطابق آمار سال ۱۳۹۵ تعداد زنان سرپرست خانواده در حدود ۳ میلیون و ۶۰ هزار نفر بوده است که ۱۲٫۶ درصد خانوارهای ایرانی را تشکیل می‌دهد. از همین رو بایستی به این گروه در سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی‌ها برای رفع مشکلات آن‌ها توجه ویژه‌ای شود.

آنچه به نظر می‌رسد مشکل اولیه این قشر مسائل اقتصادی است. مطابق برخی پژوهش‌ها از جمله تحقیق دکتر تاج مزینانی و همکاران (۱۳۹۸) فقط ۱۸ درصد از زنان سرپرست خانواده شغل ثابت دارند و ۴۳ درصد از آن‌ها نیز در دو دهک اول اقتصادی هستند. با توجه به این مشکل تا کنون چند طرح برای افزایش توانمندی زنان طراحی شده است. از جمله طرح جامع کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی که در بخش چهارم آن، به زنان سرپرست خانواده اشاره شده است. با توجه به جایگاه شما میزان موفقیت این طرح‌ها را چگونه ارزیابی می‌کنید و در صورت موفق نشدن، دلیل آن را چه می‌دانید؟

مسائل مرتبط با موضوع زنان سرپرست خانوار، مسائل پیچیده و چندبعدی است. یکی از آن مسائل، مسئله تأمین اقتصادی خانوار است. بخش عمده‌ای از زنان سرپرست خانوار ما در چهار دهک ابتدایی قرار دارند. درصدی از این خانوارها نیز تحت پوشش و حمایت نهادهای حمایتی متولی هستند. اولاً حمایت‌های صورت‌گرفته اگرچه مفید و ضروری است، کفاف مشکلات و مسائل معیشتی این خانوارها را نمی‌دهد و ثانیاً حتی در همین چهار دهک اول هم خانوارهای زن سرپرستی داریم که تحت پوشش هیچ نهاد حمایتی نیستند. این بخشی از مشکلات و مسائل این خانوارهاست. این خانوارها گاه به مشکلات

عیدیه‌ای در حوزه سلامت اعضای خود دچارند، یا از بُعد فرهنگی و اجتماعی مسائلی دارند که لازم است شایان توجه قرار گیرد. به تعبیری خانواده‌های زن سرپرست که حدود ۱۵ درصد خانواده‌های ما را تشکیل می‌دهند، نیازمند برنامه‌ریزی چندبعدی و توجه ویژه هستند. با همین رویکرد هم در برنامه‌های توسعه از همان ابتدا این قشر با رویکردهای مختلف مورد توجه سیاست‌گذاران بوده‌اند. قانونی هم در سال ۷۱ تصویب شده که آن هم با رویکرد حمایت از این قشر طراحی شده است. اما حجم مسائل این بخش از خانواده‌ها و مسائل و مشکلات معیشتی به‌طور کل، ایجاب می‌کند که برنامه‌ریزی چندبعدی و با دو رویکرد حمایتی و توانمندسازی خانوارهای زن سرپرست صورت گیرد. از همین منظر هم قانون‌گذار در بند ت ماده ۸۰ برنامه ششم توسعه مصوب کرده بود که دولت به طراحی برنامه جامع توانمندسازی زنان سرپرست خانوار مکلف شود و این برنامه را به تصویب مجلس نیز برساند تا قانون کلی شود. اما متأسفانه در دولت دوازدهم به این بند بی‌توجهی شد و تا الان که در لحظات پایانی اجرای برنامه ششم توسعه هستیم و بیش از ۶ سال از تصویب آن می‌گذرد، این اتفاق نیفتاده است. ما از ابتدای مجلس یازدهم در کمیسیون اجتماعی جلسات نظارتی متعددی در همین موضوع بند ت ماده ۸۰ برنامه ششم توسعه برگزار کردیم و با دستگاه‌های مختلف وارد مذاکره شدیم. یکی از جلسات نظارتی صحن علنی مجلس هم به همین موضوع اختصاص یافت و اصلاحاتی هم در نحوه هزینه‌کرد اعتبارات معین شده و هم در بخش‌هایی از فرایندهای مداخله‌ای صورت گرفت. ضمن آنکه معاونت امور زنان وقت هم برنامه اولیه‌ای را طراحی و تدوین کرد؛ هرچند نهایی و مصوب نشد. درواقع سعی کردیم از منظر نظارتی که یکی از شئون مجلس است، تا حد امکان دستگاه اجرایی را به حرکت واداریم. اما برای بهبود روند، نیازمند تغییر ریل سیاست‌گذاری از حمایت، به حمایت و توانمندسازی هستیم و این تغییر ریل عزم جدی متولیان و هماهنگی و هم‌افزایی دستگاه‌ها را می‌خواهد.

رهیافت‌ان‌دیشته در لایحه هفتم توسعه اصلاح طرح جامع کنترل و کاهش آسیب‌های اجتماعی

به عنوان یکی از بندها در فصل سیاست داخلی و ارتقای سلامت اجتماعی پیشنهاد شده است. پیشنهادات سرکارعالی ناظر به بخش زنان سرپرست خانوار چیست؟

در لایحه پیشنهادی دولت، در فصل زنان و خانواده، بندی مربوط به زنان سرپرست خانوار لحاظ شده است. این بند درواقع همان تکرار بند ت ماده ۸۰ برنامه ششم توسعه است؛ البته با تغییراتی. در لایحه دولت، معاون امور زنان مکلف شده برنامه جامع توانمندسازی زنان سرپرست خانوار را تدوین کند و به تصویب هیئت دولت برساند. درواقع در این بند الزام تصویب برنامه در مجلس برداشته شده است. به نوعی برنامه هفتم توسعه در موضوع زنان سرپرست خانوار، از برنامه ششم توسعه هم ضعیف تر است و لایحه دولت از این جهت ضعف جدی و شایان توجهی دارد. در اصلاحات کمیته زنان و خانواده کمیسیون تلفیق برنامه هفتم توسعه، این بند را به طور کل تغییر داده و اصلاح کرده ایم.

رهیافت اندیشه آیا اساساً قراردادن موضوعاتی از این دست در بخش آسیب های اجتماعی و نگاه به این موضوع به عنوان آسیب از منظر سیاست گذار صحیح است؟

بخش مربوط به زنان سرپرست خانوار در برنامه های توسعه، ذیل بخش زنان و خانواده تعریف شده است؛ هم در برنامه توسعه ششم و هم هفتم. درواقع مداخله اصلی از منظر آسیب و با رویکرد مبتنی بر آسیب نیست؛ بلکه رویکرد اصلی، توانمندسازی است.

رهیافت اندیشه باز در لایحه هفتم توسعه فصل ۱۶ در ماده ۷۹ پیشنهاد شده است که برای فقط ۱۰ هزار نفر تا پایان ۵ سال مهارت های شغلی و توانمندی های زنان ارتقا یابد. به نظر سرکارعالی این تعداد در طول ۵ سال تنها در مقایسه با میزان زنان سرپرست خانواده عدد مناسبی است؟ این در حالی است که در بند مورد نظر زنان به صورت عام بیان شده و تأکید بر زنان سرپرست خانواده صورت نگرفته است؟

ماده ۷۹ و شاخص های تعیین شده در آن در لایحه پیشنهادی دولت، غیرکارشناسی و غیرمرتبط با فضای فعلی جامعه نگارش شده است. یک نمونه آن، همین موردی که شما اشاره کردید؛ در اوضاعی

که فقط در سال ۱۴۰۰ سازمان فنی و حرفه ای، برای بیش از ۱۹۰ هزار زن دوره مهارت آموزش برگزار کرده، تعیین رقم ۱۰ هزار نفر آن هم تا پایان ۵ سال، هم بسیار کمتر از ظرفیت فعلی دستگاه هاست و هم با نیازهای جامعه همخوان نیست و همین تقلیل اهداف کمی نه تنها به حل مسئله کمک نمی کند؛ بلکه آن را تشدید خواهد کرد.

رهیافت اندیشه علاوه بر مشکلات اقتصادی به نظر می رسد زنان سرپرست خانواده با مشکلات فرهنگی و تربیتی نیز مواجه بوده و هم به واسطه نقش های متعدد توان کمتری برای توجه به فرزندان داشته و از سوی دیگر وجود نگاه های غلط به این گروه در فرهنگ عامیانه می تواند آن ها را دچار مشکل نماید. نظر سرکارعالی در این زمینه چیست؟ به نظر شما این وجوه از مشکلات زنان تا چه حد شایان توجه سیاست گذاران بوده و هست؟

کاملاً درست است. از همین منظر هم برنامه جامع توانمندسازی زنان سرپرست خانوار مدنظر قرار گرفته است. این توانمندسازی اعم از توانمندسازی اقتصادی است و شامل ابعاد مختلف روانی، فرهنگی، اجتماعی و... می شود. ضمن آنکه در این رویکرد به دنبال حل مشکلات یک نفر یعنی زن سرپرست خانوار نیستیم؛ بلکه کلیت خانواده زن سرپرست در نظر گرفته شده و برنامه جامع به نوعی است که این خانواده را توانمند کند و خانواده بتواند مسائل خود را حل کند. ❀



امروز پرچم استقلال هویتی و فرهنگی زنان در دست زنان ایرانی است؛ امروز بانوان ایرانی با حفظ حجاب، استقلال هویتی خودشان و استقلال فرهنگی خودشان را دارند اعلام می کنند و به دنیا صادر می کنند؛ یعنی دنیا سخن جدیدی دارد می شنود. زن می تواند در میدان های اجتماعی حضور فعال داشته باشد، تأثیرگذاری اجتماعی عمیق داشته باشد. امروز زنان کشور مادر بخش های مختلف چنین تأثیرگذاری ای دارند.

بیانات مقام معظم رهبری
در دیدار مداحان اهل بیت (ع)
۱۳۹۶/۱۲/۱۷

اهرم‌های اصولی در روابط میان فردی و درون خانوادگی



حسین رضایی

پژوهشگر حوزه زن و خانواده

در زندگی زناشویی و روابط بین زوجین همواره چالش‌ها و مشکلات زیادی پیش خواهد آمد که اگر با تدبیر و آگاهی درست با آن‌ها برخورد نشود، می‌تواند عواقب سخت و مشکلاتی جدی را به بار آورد. یکی از گلوگاه‌ها که معمولاً توجه زیادی به آن نشده و زوجین علم و آگاهی چندانی درباره آن ندارند، مناسبات رفتاری بین زوجین است. در این متن به ذکر مفاهیمی می‌پردازیم که شناخت و رعایت آن‌ها مانند اهرمی روابط بین زوجین را تنظیم می‌کند.

۱. رابطه کلامی و میان فردی بین زن و شوهر

حسن معاشرت با یکدیگر یکی از مؤلفه‌های ارتباطی مؤثر در زندگی زناشویی است. پایه و مبنای خانواده عشق و محبت است و ارتباطات در خانواده حول محور محبت می‌چرخد. به همین سبب این امر در قوام هرچه بیشتر خانواده اثری ماندگار داشته و لازمه استمرار هر رابطه مطلوبی در خانواده به‌شمار می‌رود. درواقع حسن مصاحبت با خانواده از پایه‌های رسیدن به یکی از اهداف میانی در خانواده یعنی رسیدن به آرامش است.

ارتباط درست کلامی با به‌کاربردن الفاظ عاطفی رابطه توانمند داشته و به‌نوعی لازم و ملزوم یکدیگر هستند. رابطه کلامی و بین فردی در اصل با به‌کاربردن کلمات محبت‌آمیز و عاطفی معنا پیدا می‌کند. اما به علت اهمیت خاص فهم رابطه کلامی و رابطه عاطفی این دو اهرم به تفکیک و جداگانه به تبیین و توضیح پرداخته شده است.

بیان کلمات محبت‌آمیز در ارتباط بین کلامی و بین فردی یکی از مصادیق مهم این رفتار به‌شمار می‌رود که هر دو طرف بایستی به آن مقید باشند. در ادبیات دینی تأمین نیازهای عاطفی از وظایف مهم زنان بیان شده و در قرآن کریم (روم، ۲۱) نیز به آن اشاره شده است. در طرف مقابل هم در احادیث متعددی، معصومان به مردان درباره رفتار محبت‌آمیز با همسران توصیه کرده و تصریح شده است که هر کس با همسرش خوش‌رفتارتر است، از مرتبه ایمان بالاتری برخوردار بوده (سالاری‌فر، ۱۳۹۶: ۶۱) و همچنین آن‌ها را در به‌کاربردن الفاظ محبت‌آمیز تشویق کرده است.

۲. ایجاد و حفظ بستر عواطف و احساسات میان تعاملات اعضای خانواده

بنای خانواده و استحکام آن در گرو حفظ و تقویت رابطه عاطفی میان اعضای خانواده و تقویت هرچه بیشتر این مهم در روابط میان فردی اعضای خانواده است. دو مؤلفه در حفظ و تقویت روابط عاطفی و احساسی زوجین باید در نظر گرفته شود و به آن‌ها اهتمام ویژه ورزید.

رهبر معظم انقلاب درباره این مسئله بیاناتی ایراد فرموده‌اند که به تفصیل در دو بخش توجه به آرامش یکدیگر و توجه به نیازهای عاطفی یکدیگر آورده شده است.

الف) توجه به آرامش یکدیگر

یکی از مسائلی که زوجین باید بدان اهتمام لازم را داشته باشند، فراهم کردن محیط امن و آرام برای یکدیگر است. زن به‌عنوان منبع آرامش در خانه باید به‌گونه‌ای با همسر خود تعامل کند که این آرامش به او منتقل شود. (بیانات، ۱۳۸۷) برای مثال گروهی از بانوان در خرید و مسائل دیگر نسبت به مردها سخت‌گیری کرده و شوهر خود را اذیت می‌کنند که این کار درستی نیست. (بیانات، ۱۳۷۴) زن باید با رفتار مناسب و صحیح مرد را اداره کند. اگر زنی، عقل و هوشمندی به خرج

دهد، مرد را اداره خواهد کرد؛ زیرا برخلاف آنچه که معروف است، در بین این دو جنس، زن‌ها قوی‌تر از مردها هستند. این مسئله هم با تجربه و هم به‌وسیله قیاس‌های فکری و عقلی قابل اثبات است. (بیانات، ۱۳۹۲) خدای متعال طبیعت زن را طوری آفریده که اگر زن و مرد، طبیعی و سالم و زن عاقل باشد، کسی که در دیگری بیشتر نفوذ دارد، زن است که البته با تحکم، زورگویی نمی‌توان به آن رسید. (بیانات، ۱۳۹۲) بلکه با روی خوش و مهربانی کردن و تدبیر به خرج دادن ممکن است. زن باید با شوهر خود این‌طور برخورد کند. (بیانات، ۱۳۹۲)

در طرف مقابل مرد نیز باید به امنیت و آرامش زن در محیط خانه و خانواده توجه کند. محیط خانواده برای زن باید محیط امن، محیط عزت و محیط آرامش خاطر باشد تا او بتواند وظیفه اساسی خود را - که همین حفظ خانواده است - به بهترین وجه انجام دهد. اگر زن داخل خانواده امنیت روانی، اخلاقی و آسایش داشته باشد، می‌تواند به‌عنوان منبع آرامش، این حس را به فضای خانه و افراد آن انتقال دهد. از اثرات دیگر تأمین امنیت زن در خانواده آن است که مشکلات بیرون خانواده نیز برای زن قابل تحمل خواهد شد. اگر زن در آسایشگاه خود، بتواند مشکلات را کاهش بدهد، بلاشک در عرصه اجتماع هم خواهد توانست. (بیانات، ۱۳۹۰)

ب) توجه به نیازهای عاطفی یکدیگر

یکی دیگر از مهم‌ترین کارهایی که هر دو بایستی به آن پایبند باشند، محبت کردن و عشق‌ورزیدن است؛ چراکه ملاط حفظ‌کننده زندگی همین محبت و عشق است. (بیانات، ۱۳۷۶) بالاتر از واقعیات زندگی؛ آرزوها، عشق‌ها و احساسات انسانی در زندگی نقش دارند. نقششان هم نقش تبعی و درجه دوم نیست؛ بلکه نقش اصلی است و می‌تواند ملاط این بنای فخیم و بسیار مستحکم قرار بگیرد. این را چگونه باید تنظیم کرد؟ اولاً زن و مرد باید هرکدام جایگاه خودشان را بشناسند. سپس مرد نسبت به زن و زن نسبت به مرد، نگاهی محبت‌آمیز و همراه با یک عشق پاک داشته باشند. (بیانات، ۱۳۷۸) محبت اولیه میان زن و مرد را خداوند پس از ازدواج در وجود آن دو قرار می‌دهد؛ اما بایستی آن را حفظ و تقویت کنند. (بیانات، ۱۳۷۶) به این معنی که در گام اول به هم محبت و عشق بورزند و این را روزبه‌روز بیشتر کنند که این نیازمند تلاش و خلاقیت است (بیانات، ۱۳۷۸) زیرا محبت امری دستوری نیست. (بیانات، ۱۳۷۶) در گام بعدی نیز باید در حفظ این محبت و عشق کوشا باشند و کاری نکنند که این محبت و علاقه از بین برود؛ چراکه محبت هم مثل همه چیزهای دیگر زایل‌شدنی است. (بیانات، ۱۳۷۸) بی‌اعتنایی و بی‌توجهی، کدورت، دورویی، دروغ، بی‌اعتمادی و از این دست موارد پایه‌های محبت را متزلزل می‌کند. (بیانات، ۱۳۸۱) محبت در صورتی خواهد ماند که طرفین حقوق یکدیگر و حدود خود را رعایت کنند و از آن تخطی و تجاوز نکنند؛ یعنی درواقع هرکدام از این دو طرف که دو شریک هستند و با هم زندگی را بنا می‌کنند، سعی کنند که جایگاه خود را در دل و ذهن و فکر طرف مقابل، جایگاه راسخ و نافذی قرار دهند. (بیانات، ۱۳۷۷) اما امروزه تعبیر بدی از محبت در دنیا وجود دارد. تعبیری که از عشق وجود دارد، حالتی از هیجانات جنسی و شهوات زودگذر است که براساس مبانی انسانی نیست. (بیانات، ۱۳۸۰) و پایه و بنیاد چندانی نداشته و ممکن است در خیلی از موارد پیش بیاید؛ اما ارزشی ندارد. آن چیزی که بالرش است، آن محبت عمیق و صمیمی و خدایی و همراه با احساس مسئولیت متقابل بین دختر و پسر است که بدانند حالا بعد از این، یک واحدند و یک هدف را دنبال می‌کنند. این، آن محبتی است که خانواده براساس آن شکل می‌گیرد. (بیانات، ۱۳۷۹)

برخی می‌پندارند که نیاز عاطفی بیشتر برای زن مطرح بوده و مرد چندان به این مسئله نیاز ندارد. حال آنکه طبیعت مرد نسبت به زن خام‌تر بوده و در میدان‌های خاص شکننده‌تر است. در این شرایط مرهم زخم مرد، فقط و فقط نوازش همسر است. برای یک مرد بزرگ، این همسر کاری را می‌کند که مادر برای یک بچه کوچک آن کار را می‌کند و زنان دقیق و ظریف، به این نکته آشنا هستند. اگر این احساسات و این عواطف محتاج وجود یک محور اصلی در خانه - که آن، خانم و کدبانوی خانه است - نباشد، خانواده یک شکل بدون معنا خواهد بود. (بیانات، ۱۳۷۰) و به‌معنای دیگر محور احساس و عواطف در خانواده زن است و برطرف کردن این نیاز برعهده اوست.

در استحکام بنیان خانواده، خود زن و شوهر بیشترین نقش را دارند. با گذشت، همکاری، مهربانی و محبت و اخلاق خوب خودشان - که از همه مهم‌تر هم محبت است - می‌توانند این بنای ماندگار و این سازگاری را همیشگی بکنند. به همین خاطر در ازدواج، اصل قضیه محبت است. (بیانات، ۱۳۷۹) زیرا محبت، خانواده را پایدار می‌کند و مایه آبادی زندگی است. (بیانات، ۱۳۷۶) محبت آن ملاطی است که زن و شوهر را برای هم حفظ می‌کند، در کنار هم نگه می‌دارد و

نمی‌گذارد از هم جدا شوند. نتیجه آنکه بدون محبت نمی‌توان امیدی به حفظ و استحکام این کانون داشت.

۳. درک متقابل

یکی از ابعاد مهم ارتباطی زوجین سازگاری و درک متقابل است. گرچه زن و مرد براساس علاقه‌ای ضمنی به هم و کشف شباهت‌ها به ازدواج با یکدیگر تن می‌دهند، از دو جنس متفاوت بوده که هریک ویژگی‌های جسمی و روانی متفاوتی دارند. علاوه بر جنسیت، هریک شخصیت منحصر به فردی با ویژگی‌های منحصر به فردی دارند که ممکن است با دیگری در تعارض باشد. به همین جهت در ابتدا هریک باید به ویژگی‌های جسمی و روانی جنس مقابل خود شناختی کافی پیدا کنند. علاوه بر این باید مهارت‌های ارتباطی لازم را نیز کسب نماید؛ چراکه محمل خانواده از جهت ارتباطات انسانی جامعیتی بی‌نظیر دارد و فرد بدون داشتن مهارت‌های لازم ارتباطی در خانواده، به‌خصوص در سال‌های اولیه، دچار مشکل می‌شود. به همین سبب فرد باید مهارت‌های ارتباطی کلامی، غیر کلامی و جسمی را فرا بگیرد. سپس در مرحله بعد و پس از ازدواج با استفاده از مهارت‌های ارتباطی به شناخت ویژگی‌های اختصاصی طرف مقابل خود دست پیدا کرده و سعی کند خود را با آن‌ها تطبیق دهد. بنابراین مرد (یا زن) نباید براساس ویژگی‌های روانی که در خود و سایر مردان (یا زنان) می‌بیند، طرف مقابل را بسنجد و انتظار داشته باشد که از لحاظ روانی کاملاً با او هماهنگ باشد؛ بلکه لازم است طرف مقابل را با همه ویژگی‌های مخصوص او بپذیرد و در برخی ابعاد، خود را با او هماهنگ سازد.

یکی از این ویژگی‌ها که در روایات نیز فراوان به آن اشاره شده است، توصیف زن به «ریحانه» و نفی صفت «قهرمانه» از اوست که به لطافت، عاطفی‌بودن و آسیب‌پذیری او اشاره دارد و اینکه سخت‌رویی، استواری و کارهای سنگین را کمتر باید از او انتظار داشت. در مقابل در مردان علاوه بر وضعیت هورمونی خاص خود که زمینه پرخاشگری را در آن‌ها بالا می‌برد، به علت اینکه بیشتر متحمل سختی و فشارهای اجتماعی و اقتصادی می‌شوند و تنش‌های بیشتری را در جامعه تجربه می‌کنند، آستانه پرخاشگری در آن‌ها پایین آمده و زودتر خشمگین می‌شوند و زنان در این جایگاه باید آن را به‌عنوان واقعیت پذیرفته و به‌واسطه حمایت‌های روانی از او، در تعدیل و آرام کردن مرد بکوشد.

۴. سازگاری

یکی دیگر از مؤلفه‌های مهم در جلوگیری از ایجاد اختلاف بین زوجین خصوصاً در سال‌های اول زندگی مشترک سازگاری در مقابل کاستی‌ها و مشکلات است.

سازگاری نشان‌دادن در خانواده از عوامل مهم استحکام خانواده است؛ به‌صورتی که می‌توان سازش را جزء واجبات در محیط خانه به شمار آورد. (بیانات، ۱۳۷۸) هم زن و هم مرد باید از هر چیزی که محیط خانواده را متشنج و دچار افسردگی و هیجانهایی بی‌مورد نماید، اجتناب کنند و بنا را بر سازش و هم‌زیستی و همراهی بگذارند. (بیانات، ۱۳۷۶). هر دو طرف بایستی روش برخورد با یکدیگر را یاد بگیرند. بی‌تحملی، تند و خشونت‌طلبانی است که خانواده را به سمت متلاشی‌شدن سوق می‌دهند. (بیانات، ۱۳۷۵)

یک عقیده و سنت اشتباه و قدیمی در بحث سازگاری وجود داشته است که هم‌اکنون نیز در میان عده‌ای رواج دارد و آن این است که معتقد بودند سازگاربودن از وظایف دختر است و مرد هیچ وظیفه‌ای در این زمینه ندارد. اما اسلام این را نمی‌گوید، اسلام می‌گوید هم دختر و هم پسر بایستی سازش داشته باشند. هر دو باید بسازند. باید بنا را بر این بگذارند که زندگی خانوادگی را سالم و کامل و آرام و همراه با محبت و عشق متقابل اداره کنند و این را ادامه بدهند و حفظ کنند. اگر چنانچه این فراهم شد، که فراهم کردنش هم با تربیت‌های اسلامی مشکل نیست، این خانواده همان خانواده سالمی خواهد بود که اسلام معتقد به اوست. (بیانات، ۱۳۷۵)

مقام‌معظم‌رهبری در این خصوص به زوج‌های جوان توصیه‌هایی کرده‌اند. می‌گویند که سعی زوجین این باشد که در تمام دوران زندگی، به‌خصوص سال‌های اول، این چهار، پنج سال اول، باهم سازگاری داشته باشند. این‌طور نباشد که یکی اندکی ناسازگاری نشان داد، آن دیگری هم حتماً در مقابل او ناسازگاری نشان بدهد. نه! هر دو با هم سازگاری نشان بدهند و اگر دیدند همسرشان ناسازگاری کرد، طرف مقابل سازگاری نشان دهد. این از آن جاهایی است که سازش و کوتاه‌آمدن خوب است. (بیانات، ۱۳۷۶)

معنای سازگاری چیست؟ معنایش این است که زن ببیند این مرد، درست ایدئال اوست تا با او سازگار باشد؟ یا مرد ببیند که این زن، کاملاً ایدئال اوست و همان فرد مطلوب عالی است، تا با او سازگاری داشته باشد؟ اگر یک ذره این

گوشه یا آن گوشه‌اش کج بود، قبول نیست. معنای سازگاری این است؟ نه! اگر سازگاری این باشد که این خودش به‌طور طبیعی انجام می‌گیرد و اراده فرد را نمی‌خواهد. اینکه می‌گویند شما سازگار باشید، یعنی شما با هر وضعیتی که هست و پیش آمده، بسازید. معنای سازگاری این است. یعنی چیزهایی در زندگی پیش می‌آید. خب دو نفرند با هم تا حالا آشنایی نداشته‌اند، زندگی نکرده‌اند، ممکن است فرهنگشان دو تا باشد. ممکن است عاداتشان دو تا باشد. اول ممکن است یک ناسازگاری‌هایی ببینند، حالا اول ازدواج که نه، آدم هیچ متوجه نیست. بعد از یک خرده که گذشت، ممکن است یک ناسازگاری‌هایی حس کند، آیا باید اینجا از هم سرد شوند و بگویند: این مرد یا این زن دیگر به درد من نمی‌خورد؟! نه! شما باید خودتان را با این مسئله تطبیق دهید. اگر چنانچه قابل اصلاح است، اصلاحش کنید و اگر دیدید نه، کاریش نمی‌شود کرد، خب با او بسازید. (بیانات، ۱۳۷۸)

سازش کاری در محیط خانواده جزء واجبات است. نایب‌ستی زن و شوهر تصمیم بگیرند که خودشان هرچه گفتند، همان شود. آنچه خودشان می‌پسندند و آنچه راحتی آن‌ها را تأمین می‌کند، همان بشود. نه، این‌طور نباید باشد. باید بنا داشته باشند که باهم سازگاری کنند. این سازگاری لازم است. اگر دیدید مقصود شما تأمین نمی‌شود مگر با کوتاه‌آمدن، کوتاه بیايید. سازگاری در زندگی، اساس بقای زندگی است و همین است که محبت می‌آفریند. همین است که موجب برکات الهی می‌شود. همین است که دل‌ها را به هم نزدیک کرده و پیوندها را مستحکم می‌کند. (بیانات، ۱۳۷۸)

۵. تقسیم کار بر حسب توانمندی‌ها

تفاوت و تناسب نسبی که در تقسیم حقوق و وظایف از منظر اسلام بر خانواده حاکم است، خود یکی از علل تفاوت و قوام خانواده از منظر اسلامی است. دو جوان عزیز ما با هدف مشترک تکامل مادی و معنوی و با سرمایه عشق خدادادی، برای آغاز زندگی جدید خویش مهیا می‌شوند. خداوند حکیم، زن و شوهر را مکمل یکدیگر قرار داده است و متناسب با نیازهای گوناگون میدان زندگی، متفاوت آفریده است. در شکل‌گیری هر خانواده بالنده و موفق و زندگی شیرین، «هنر تقسیم کار»، از اهمیت بسزایی برخوردار است. هریک باری را متناسب با توانایی خویش بردارند و ضمن اهمیت‌دادن به نقش خویش به اهمیت و حساسیت نقش طرف مقابل هم ایمان داشته باشند و کاری را که به‌عهده می‌گیرند، با تمام توان خود و با سلیقه فراوان انجام دهند و هم زمان با همتای خود در تحقق نقش خاص او همفکری و همکاری نمایند. منابع

۱. سالاری‌فر، محمدرضا (۱۳۹۶). خانواده در نگرش اسلام و روان‌شناسی. تهران: انتشارات سمت.

۲. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۸/۱/۲۴

۳. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۴/۵/۱۸

۴. بیانات در دیدار جمعی از بانوان فرهیخته حوزوی و دانشگاهی ۱۳۹۲/۲/۲۱

۵. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۲/۳/۱۹

۶. بیانات در دیدار جمعی از بانوان نخبه ۱۳۹۰/۳/۱

۷. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۶/۹/۲۴

۸. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۸/۱۲/۲۲

۹. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۶/۱۲/۱۹

۱۰. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۷/۱/۱۹

۱۱. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۶/۷/۳۰

۱۲. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۸/۱۲/۲۲

۱۳. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۸۱/۶/۶

۱۴. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۷/۱۲/۱۱

۱۵. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۹/۱/۱۵

۱۶. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۸۰/۱/۲

۱۷. بیانات در دیدار با شورای فرهنگی، اجتماعی زنان ۱۳۷۰/۱۰/۴

۱۸. بیانات در جلسه خطبه عقد ۱۳۷۵/۱۱/۲۰

الگوی مطلوب هماهنگی و برنامه ریزی در نظام اداری

♦ خانواده محوری؛ راهبردی جامع برای نظام اداری

گفت وگوبا حجت الاسلام دکتر ولی الله نقی پورفر

♦ آسیب های برنامه ریزی در نظام اداری ایران

گفت وگوبا دکتر وحیدیاوری

♦ تأملی بر برنامه هفتم توسعه در محور نظام اداری

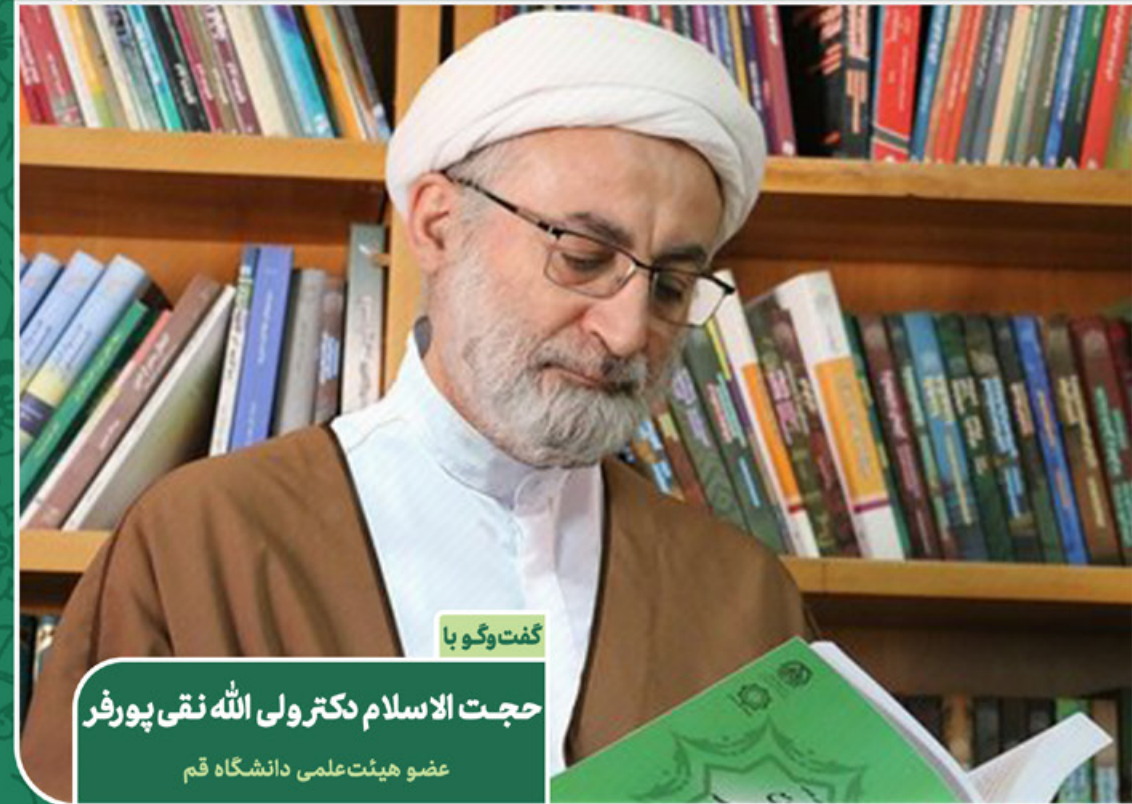
یادداشتی از مصطفی حیدری

♦ مردمی سازی؛ راهبردی بنیادین برای انسان سازی و تعالی جامعه

گفت وگوبا دکتر علی چیت سازیان

♦ مقدمه ای بر الگوی مطلوب هماهنگی

یادداشتی از محمد جان نثاری



گفت‌وگو با

حجت الاسلام دکتر ولی الله نقی پورفر

عضو هیئت علمی دانشگاه قم

خانواده محوری؛

راهبردی جامع برای نظام اداری

رهیافت‌ان‌پیشنه با توجه به برنامه هفتم و اصلاحات ایجاد شده در فصل نظام اداری نسبت به سایر سند های توسعه، به نظر شما تمرکز دولت در برنامه هفتم بر چه مباحثی است؟

از منظر اسلام، نگاه کلان در تمام برنامه‌ریزی‌ها، کلان راهبرد خانواده محوری است که در تمام قوانین و مقرراتمان اثر می‌گذارد. بند دو سیاست‌های کلی خانواده، خانواده محوری است؛ اما در برنامه هفتم، محورهای دیگری مانند عدالت محوری، اقتصاد محوری و... نیز مطرح است. در سند تحول دولت هم چند محور مطرح شده که یکی از آن‌ها خانواده است. باید به این نکته توجه داشت که همه این محورها ذیل خانواده محوری معنا دار می‌شوند. مثلاً عدالت به معنای یک چیز جدایی از تعریف اشیا در جایگاه خودش نیست. چیز مستقلی نیست. عدالت خود را در تعریف‌های درست موضوعات می‌تواند ارائه دهد. اگر به خانواده با نگاه درست توجه کنیم، در واقع نگاهی عدالت محور است و گرنه فارغ از عدالت خواهد بود.

پس نکته اساسی اول این است که تمام قوانین و مقررات ما تحت الشعاع اقتضائات اصیل مادی و معنوی خانواده، خودشان را باید تعریف کنند. از ما هم دعوت شد که از جانب انجمن مدیریت اسلامی حوزه علمیه سیاست‌های کلی برنامه هفتم را بررسی کنیم. آنجا تذکر دادیم که کلان راهبرد حاکم بر قوانین و مقررات و اهداف برنامه‌های ما مفقود است. مثال ساده آن انتخابات است. در انتخابات، وضعیت گزینش چیست؟ آیا خانواده محور است؟ خیر. شرط تأهل در کاندیداتوری وجود ندارد. این‌ها در عرصه‌های مختلف اثر می‌گذارد.

حضرت آقا هر سال را نام‌گذاری می‌کنند. این نام‌گذاری در خدمت خانواده می‌تواند معنا داشته باشد، نه جدا. الان جدا مطرح می‌شود. هر سال عنوانی برای سال گذاشته می‌شود؛ اما آن چتری که این عناوین سالیانه در ذیلش قرار بگیرد، در منظر سیاست‌گذاران و اتاق‌های فکر نظام، کم‌رنگ بوده یا اصلاً مطرح نیست. گرچه حضرت آقا خودشان سند خانواده را امضا کرده‌اند، این سند خانواده در نگرش اتاق‌های فکر نظام، کنار اسناد دیگر و در عرض آن‌ها، قرار گرفته است. من احصا کرده‌ام، حداقل یازده، دوازده

سیاست کلی داریم که این هم یکی از آن‌هاست. در حالی که باید مفادشان در برنامه‌ریزی‌ها با محور قرار گرفتن خانواده باشند. پس این اشکالی اساسی است که قوانین و مقررات ما به چه اقتضائاتی پاسخ می‌دهند. وقتی به این کلان راهبرد توجهی محوری نمی‌شود، لزوماً انسجام پیدا نمی‌کنند. مثلاً در همین برنامه هفتم برای کشاورزی، نسبت به سایر حوزه‌ها نرخ رشد کمتری را در نظر گرفته‌اند؛ در حالی که اولین ضرورت خانواده خورد و خوراک است. در عرصه‌های مختلف دیگر هم این کمبود وجود دارد.

رهیافت‌ان‌پیشنه دهه هفتاد تا دهه نود را که نگاه می‌کنیم، نام‌گذاری‌هایی که از سوی مقام معظم رهبری برای سال‌ها صورت گرفته، اشاره مستقیمی به خانواده ندارد.

در سال ۹۵ سیاست‌های کلی خانواده ابلاغ شد و فصل الخطاب بود. بند دو سیاست‌های کلی خانواده می‌گوید که تمام نظامات ما باید خانواده محور باشند؛ یعنی به بلوغی رسیده است؛ یعنی سیاست‌های کلی نظام، چتری شامل پیدا کرد. باین حال در سند الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، خانواده یکی از اولویت‌ها در کنار اولویت‌های دیگر است. اینجا هم حلقه مفقوده‌ای وجود دارد. نظام خانواده باید در جایگاه زیرساخت و علت وجودی نظامات اجتماعی باشد؛ نظامات اجتماعی برای پاسخ به اقتضائات مادی و معنوی خانواده ایجاد شده‌اند. یعنی علت وجودی‌اشان اصلاً پاسخ به ضرورت‌های خانواده است. یعنی کلان شاخص کنترلی صحت هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی نظامات اجتماعی ما، اقتضائات اصیل مادی و معنوی خانواده است. این نظام خانواده است که می‌گوید اهداف و برنامه‌هایتان را در نظامات اجتماعی، درست تعریف کرده‌اید یا نه؟ با این نگاه، نظامات علمی و فرهنگی و بخش‌های دیگر ما مشکل دارد. الان جوان در سن ازدواج وارد دانشگاه می‌شود و ضرورت‌های این نیاز جزو اهداف و برنامه‌های دانشگاه نیست. یعنی می‌خواهم بگویم این کلان راهبرد وقتی در هدف‌گذاری و برنامه‌ریزی‌ها مفقود باشد، نگاه‌های شبه سکولاری جریان دارد؛ یعنی نگاهی که تحت الشعاع فضای جهانی است. فضای نظامات ساختارهای جهانی فردمحورانه است.

رهیافت‌ان‌پیشنه قانون مدیریت خدمات کشوری

درواقع اصلاح‌شده قانون نظام اداری است که آمریکایی‌ها در دهه ۴۰ نوشتند و در دهه ۵۰ اجرا کردند؛ اینکه پشتوانه قانونی در سطح کل نظام اداری، وام گرفته شده از آمریکا باشد، چه اشکالاتی دارد؟

نظام اداری ما در قبل از انقلاب برگرفته از نظام اداری آمریکایی بود و نظام آمریکایی نظام فردمحور و سکولاری است و نظام شاه هم نظام سکولاری بود و با هم هماهنگ بودند. بعد از انقلاب، متأسفانه نظام اداری جمهوری اسلامی با آن نظام سکولاری استمرار پیدا کرد. قبل از انقلاب اولویت در استخدام با مجردها بود. به این معنا که مجرد درسش برای نظام اداری کمتر از متأهل است. نگاه مزاحمی، یعنی نگاهی تحت‌الشعاع نظام سکولاری فردمحور. ما همین نگاه را ادامه دادیم. ما نباید به نظام شاه اشکال بگیریم، بلکه باید به خودمان اشکال کنیم که نتوانستیم یکی از جلوه‌های خانواده‌محوری را اصلاح کنیم.

یکی از بحث‌ها صلاحیت مدیریت خانواده است؛ کسی که صلاحیت مدیریت خانواده را ندارد، حق نداریم به‌عنوان مدیر سازمان و اداره منتصبش کنیم. وقتی قدرت اداره مسائل خانواده‌اش را ندارد، چگونه می‌خواهد سازمان را اداره کند؟ طبیعتاً اقتضائات و تأثیرات اراده‌های افراد خانواده در اداره هم خود را نشان خواهد داد.

اشکال دیگر بحث نظام گزینش است؛ یعنی نظام مدیریت منابع انسانی. این اشکال با توجه به نظام اداری ما رابطه رفت‌وبرگشتی با نظام سیاسی ما دارد. نظام سیاسی جریانی است که تازه شکل گرفت، نظام اداری به راه خود ادامه داد و تحولی جدی در آن پیدا نشد. غالب دولت‌های بعد دفاع مقدس، نگاهشان شبه‌سکولاری بود. درواقع بیش از بیست سال، نظام سیاسی ما شبه‌سکولار بود؛ نظام دولت هاشمی، خاتمی و روحانی. یعنی سلیقه‌های حزبی هم تأثیر داشته‌اند. طبیعتاً وقتی نظام سیاسی و انتصابات ما

این سبکی باشد، دیگر در نظام اداری ما تحول جدی صورت نمی‌گیرد. درواقع نظام این سبکی به‌سمت ضوابط گزینش نظام اداری قبل از انقلاب چرخش پیدا می‌کند. ما به این کلان راهبرد، توجه محوری نکردیم و حالا هم که توجه کرده‌ایم، آن را راهبردی در کنار راهبردهای دیگر می‌بینیم. هنوز به‌عنوان چتر شامل مطرح نیست تا حاکمیت پیدا کند. مثلاً نظام تولید و اقتصاد ما به‌طور کاریکاتوری رشد کرده است. الان نهادهای دامی ما حجم سنگینش از خارج وارد می‌شود. نگاه ما باید خانواده‌محور باشد؛ زیرا اقتضای اولی نظام خانواده، خوردخوراک است تا اعصابی آرامی داشته و از فشار روانی آزاد شود و جامعه فرصت کند به مسائل مهم‌تر مثل مسائل معنوی بپردازد. ما این چتر را باید مینا قرار دهیم.

خانواده‌محوری دو عرصه دارد؛ یکی اینکه اقتضائات اصیل مادی و معنوی خانواده چیست؟ دوم اینکه این خانواده اقتضائات اساسی‌اش چه آثاری بر اهداف و برنامه‌های نظامات اجتماعی ما می‌گذارد.

براساس بحث خانواده، بحث نظام مدیریت منابع انسانی و نظام گزینش مطرح است. یکی از چالش‌های نظام اداری ما، بحث گزینش است. شاخص‌های گزینش چیست؟ شاخص‌های گزینش بخشی از آن بحث شاخص‌های خانوادگی است. الان درباره مسئله آقازادگی کلی حرف و حدیث شکل گرفته و آسیب‌زده است. مسئله آقازادگی تحت‌الشعاع خانواده است. مثلاً در بحث خانواده‌محوری پنج شاخص برای صلاحیت سلامت خانوادگی فرد باید لحاظ شود.

یکی از بحث‌ها صلاحیت مدیریت خانواده است؛ کسی که صلاحیت مدیریت خانواده را ندارد، حق نداریم به‌عنوان مدیر سازمان و اداره منتصبش کنیم. وقتی قدرت اداره مسائل خانواده‌اش را ندارد، چگونه می‌خواهد سازمان را اداره کند؟ طبیعتاً اقتضائات و تأثیرات اراده‌های افراد خانواده در اداره هم خود را نشان خواهد داد.

بحث دیگر حرمت خانواده است. آیا این فرد حرمت خانواده را نگه می‌دارد یا نه؟ قدم اول حرمت پدر و مادر است. در قرآن داریم کسی که حرمت پدر و مادر را نگه نمی‌دارد، ملعون است. کسی که ملعون است، به درد کارمندی نمی‌خورد؛ چه برسد که سمت مدیریتی بگیرد. این‌ها بخشی از اثرات

خانواده‌محوری در نظام گزینش ماست. حالا در بحث گزینش که وارد می‌شویم، مطرح می‌شود که نظام اداری ما متورم و دست‌وپاگیر است. ما نیاز داریم که نظامان چابک باشد. مثلاً اقتضائات مدیریت جهادی نقش‌آفرین باشند. اقتضائات مدیریت جهادی چیست؟ اصلاً شاخص‌های مدیریت جهادی چیست؟ این‌ها را اصلاً ما درست تعریف نکرده‌ایم تا انتظار داشته باشیم محقق شوند.

مدیریت جهادی به‌طور خودجوش، تحت‌تأثیر فضای معنوی اوایل انقلاب و نفس مسیحایی حضرت امام که تحولی در نفوس ایجاد کرد و زمینه ارتقای وجودی را فراهم کرد، قرار داشت. مدیریت جهادی، مدیریت اهل ایمان است. درحالی که مدیریت اداری رایج مدیریت فقهی و حقوقی است، مدیریت مسلمین است. یعنی مدیری که خوب کار کند، الزامات فقهی و حقوقی را رعایت کرده است. مدیریت جهادی، مدیریت اهل ایمان و یک پله بالاتر از مسلمانی است. یعنی الزامات فقهی و حقوقی به‌علاوه الزامات اخلاقی حداقلی را باید داشته باشد تا بتواند به‌عنوان مدیری جهادی نقش‌آفرینی کند. ما الان تأسف می‌خوریم که چرا جهاد سازندگی را حذف کردیم و با وزارت کشاورزی ادغام کردیم و اسمش را گذاشتیم وزارت جهاد کشاورزی که عملاً بعد جهادی‌اش مغفول شد. یک دلیلش این است که ما ادبیات مدیریت جهادی را تئوریزه کرده و به آن توجه نکردیم. ما الان خلأیی داریم که الزامات اهل ایمان که الزامات اخلاقی است، چیست؟ این الزامات، تعریف عملیاتی دارد.

در این راستا، در بحث گزینش بایستی توجه داشت، اینکه می‌فرمایند: «الناس علی دین ملوکهم» یا «الناس بأمرائهم أشبه منهم بأبائهم»؛ یعنی نظام گزینش ما ابتدائاً برای احراز پست‌های سیاسی، نظام گزینش جهادی را تعریف کند. ما تعریف نکردیم، این معنی در نظام گزینش اداری ما اثر مستقیم و غیر مستقیم دارد.

اوایل انقلاب گرچه این مفهوم، تئوریزه شده نبود، تحت‌تأثیر فضای معنوی، افرادی که به هر حال با روحیه انقلابی همراه بودند، علی‌فطرت‌الله و اقتضائات معنوی خویش، نقش‌آفرینی جهادی داشتند. اما بعد از جنگ، آرام‌آرام با فضای بریده از حال‌وهوای دفاع مقدس، روحیه جهادی به کنار

رفت، بلکه در محیط اداری محل طعن و تمسخر قرار گرفت؛ چون حرکت جهادی را تئوریزه نکرده بودیم و شاخص‌های مدیریت جهادی مشخص نبود. زیربنای حرکت جهادی، ناظر به تبیین و مرزبندی مراتب الزامات دینی است.

تبیین مراتب الزامات دینی و جایگاه حرکت جهادی و ضرورت آن، از رسالت‌های اجتهاد دینی است که تاکنون در حوزه‌های علمیه، حق تبیینش ادا نشده است.

ما سه مرتبه الزامات دینی داریم؛ الزامات اهل اسلام، اهل ایمان و اهل یقین.

یکی از ویژگی‌های مدیریت جهادی، مدیریت پدری و معنوی در ساختار سازمان است. یعنی سازمان، خانواده معنوی مدیر است. این خودش نوعی تحول در مدیریت رفتار و مسائل مختلف ایجاد می‌کند. همبستگی سازمانی را تعمیق می‌دهد.

مدیریت جهادی مدیریتی قرآنی است. ما اگر بخواهیم شاخص‌های مدیریت جهادی را تعریف کنیم، سه دسته شاخص دارد که ذیل عنوان کلان شاخص عقلانیت الهی تعریف می‌شود: شاخص‌های سلامت خانوادگی، سلامت ارزشی و سلامت حرفه‌ای.

شاخص‌هایی که برای انتصابات سیاسی ماست باید از شاخص‌های فعالیت جهادی باشد که نیست. برای مثال صلاحیت حداقل معرفت جامع قرآنی برای نماینده مجلس، وزرا، رئیس‌جمهور، اعضای مجمع تشخیص مصلحت، شورای انقلاب فرهنگی، مسئولان قوه قضائیه و قضات و... در نظام اسلامی موضوعیت دارد. لیکن از واقعیت کنونی تا مطلوب فاصله زیادی داریم.

سلامت ارزشی ابعاد معرفتی، گرایشی و عملی دارد. شاخص‌های سلامت حرفه‌ای هم تخصص، تجربه و صلاحیت مدیریت است. وقتی اکثر این شاخص‌ها را به‌درستی و قابل ارزیابی تعریف نکرده‌ایم، انتظار چه چیزی را داریم؟ این شاخص‌ها هم ابتدائاً قبل از ساختار اداری نظامات اقتصادی و...، که عهده‌دار

تأمین معیشت جامعه هستند؛ بایستی در ساختار اداری نظامات فرهنگی ما جلوه گر شود؛ همچون ساختار اداری نظامات حوزوی و دانشگاهی.

یعنی در حوزه و در دانشگاه ما بایستی رابطه استادان با طلاب و دانشجویان، رابطه پدری و فرزندی معنوی باشد و استاد از وضعیت خانوادگی، اقتصادی و مشکلات طلاب و دانشجویان به طور جزئی اطلاع داشته باشد و در حد وسع، در بهبود امور انسانی آنان فردی یا جمعی مساعدت نماید. طبعاً علمدار این سلوک، حوزه‌های علمیه هستند. با این بستر مساعد حرکت جهادی در محیط اداری نظامات فرهنگی است که می‌توان، مدیریت جهادی را در سطح ساختار اداری نظامات دیگر اجتماعی و حکومتی پیگیری نمود.

اخیراً تلاشی در سازمان امور اداری و استخدامی در تحول نظام دستمزد و جبران خدمات صورت گرفته است که نظام رزق را برای بخش حاکمیت در نظر گیرند.

تحقق رابطه ولایی پدری و فرزندی معنوی مدیریت‌ها در محیط سازمانی دولتی، اثرات عمیقی در احساس تعلق کارکنان به سازمان و نظام اسلامی و حرکت به سوی فعالیت‌های جهادی و ایثارگرانه داشته و بهره‌وری مادی و معنوی بیشتری با خود به همراه دارد. قدم اول در تحقق حرکت جهادی، تعریف مدیریت جهادی؛ فرهنگ‌سازی، برجسته‌سازی و ایجاد انتظار تحقق آن در انظار عمومی است. باید این‌ها را معنا کنیم و رشد و آگاهی اجتماعی را ارتقا دهیم.

پشتوانه نظام رزق، بینش جهادی و حرکت جهادی کارکنان و سلسله‌مراتب مدیریت اسلامی است؛ شما وقتی فعالیت جهادی را تعریف نکردید و افراد را براساس ضوابط استخدامی عادی جذب کردید که با روحیه جهادی نسبتی ندارد، چگونه بحث رزق را برای این فضا مطرح می‌کنید؟ این‌ها جزو پیش‌نیازها و الزامات نظام پرداخت رزقی است که برای منابع

انسانی فعال در ساختارهای حاکمیت مطرح می‌شود. شاخص‌هایی که برای انتصابات سیاسی ماست باید از شاخص‌های فعالیت جهادی باشد که نیست. برای مثال صلاحیت حداقل معرفت جامع قرآنی برای نماینده مجلس، وزیر، رئیس‌جمهور، اعضای مجمع تشخیص مصلحت، شورای انقلاب فرهنگی، مسئولان قوه قضائیه و قضات و... در نظام اسلامی موضوعیت دارد. لیکن از واقعیت کنونی تا مطلوب فاصله زیادی داریم؛ مقام‌معمظم رهبری سال‌ها پیش در جلسه پژوهشگران حوزوی عرصه علوم قرآن و حدیث، بدین مضمون فرمودند: «کاری کنید که مدیران و مسئولان نظام جمهوری اسلامی، معرفت قرآنی پیدا کنند؛ از مسئولان کشورهای عربی که به حضور من می‌رسند، از دو کلمه‌ای که بر زبان جاری می‌کنند، یک کلمه آن آیات قرآنی است. حال آنکه برخی مسئولان ما در قرائت قرآن مشکل دارند! (تا چه رسد که...)».

چالش در عرصه مراتب الزامات و نظام‌گزینش ما که از نظام سیاسی نشأت می‌گیرد؛ طبیعتاً اثرات چالشی را بر نظام‌گزینش اداری خواهد گذاشت.

رهیافت‌اندیشه در نظام اداری ما افرادی به صورت جهادی کار می‌کنند، آیا نظام رزقی که مطرح کردید، فقط برای این‌ها باید باشد؟

تا نظام‌گزینش را اصلاح نکنید، نظام رزق را نمی‌توان مطرح کرد.

نظام‌گزینش با موضوع انتصابات مسئولان سیاسی مرتبط است و اگر در آن مسیر حرکت کنیم، زمینه برای انتصابات مدیران اداری با شاخص‌های جهادی هموار می‌شود و در ادامه، گزینش در بدنه کارکنان دولتی، براساس شاخص‌های جهادی، شکل می‌یابد. پس، تحقق نظام رزق، از سطوح عالی انتصابات آغاز می‌گردد. در جبهه‌ها هم شاهد بودیم که اگر گروهان به میدان مین می‌رسید، این فرمانده بود که برای بازشدن معبر، پیش‌قدم می‌شد که خود را روی مین‌ها بیندازد. در این فضا است که رزمندگان تحت فرمان، به سرعت با فداکاری، مانع از فداشدن فرمانده خویش می‌شدند؛ جبهه و جنگ ما هم اگر پیش رفت، با این شاخصه‌ها بود.

طبعاً، تحقق رابطه ولایی پدری و فرزندی معنوی مدیریت‌ها در محیط سازمانی دولتی، اثرات عمیقی

در احساس تعلق کارکنان به سازمان و نظام اسلامی و حرکت به سوی فعالیت‌های جهادی و ایثارگرانه داشته و بهره‌وری مادی و معنوی بیشتری با خود به همراه دارد.

قدم اول در تحقق حرکت جهادی، تعریف مدیریت جهادی؛ فرهنگ‌سازی، برجسته‌سازی و ایجاد انتظار تحقق آن در انظار عمومی است. باید این‌ها را معنا کنیم و رشد و آگاهی اجتماعی را ارتقا دهیم.

از چالش‌های شایع دیگر محیط اداری، ضعف مفرد در وظیفه نظارت و کنترل بر امور اداری و ارزیابی عملکرد اداری و بازخورددهی بهینه، به موقع و متناسب با عملکردهاست.

وقتی نظارت را از وظایف مدیریت بگیرید، مدیریت معنای جدی خود را از دست می‌دهد.

رفتار کارکنان در نظام اداری ما ویرینی است که بایستی ارزش‌های حاکم اسلامی را به مخاطبان و ارباب‌رجوع ارائه دهد. حال آنکه با این مطلوب، فاصله زیادی داریم.

فرهنگ و رفتار سازمانی این نظام، باید سلوک انسانی و معنوی و ارزشی باشد؛ یعنی استخدام در سازمان‌های دولتی حرمت و حیثیتی ویژه دارد، خصوصاً اگر کسی مسئول این سازمان باشد. حرمت ویژه از یک طرف دارد و از طرف دیگر با ارزیابی عملکرد ویژه همراه است.

مثلاً معاون وزیری که با بخش خصوصی تباری کرده بود، مدیر بخش خصوصی اعدام شد و به معاون وزیر حکم حبس ابد دادند. درست برعکس است. اگر حکم مدیر بخش خصوصی اعدام است، حکم معاون وزیر باید یک درجه بالاتر باشد. این شخص نماینده حیثیت جمهوری اسلامی است. ما به این توجه نکردیم. تخلف مدیر بخش دولتی ما به اعتماد عمومی و تحقق ارزش‌های اسلامی آسیب می‌زند. جایگاه مدیریت در نهادهای دولتی یا صدمه‌زدن به ارزش‌ها جایگاه ویژه است. ما ارزیابی عملکرد متناسب بر ارزش‌ها یا تخلفات را نداریم و از آن طرف ارزش‌گذاری کسی که زحمت می‌کشد، متناسب با ارزش‌هایش نیست. این‌ها چالش‌های کلی است که در برنامه هفتم توسعه به آن توجه نشده است. ما در مرکز تحقیقات مجلس در قم در بحث پیش‌نویس طرح‌گزینش مدیران این را

تعریف کردیم. ما این را دو سال پیش تعریف کردیم که گزینش مدیران با این وضعیت باشد؛ اما به آن توجه‌ای نشد. این را به دفتر مقام‌معمظم رهبری انتقال دادیم که این اوضاع گزینش مدیران جهادی را مجلس تصویب نخواهد کرد؛ چون خودش ذی‌نفع است، تصویب نمی‌کند و این باید در سطح بالاتر و در سطح حاکمیتی تصویب شود.

یکی از جلوه‌های مشارکت مردمی نظارت مردمی در عرصه‌های عمومی و تخصصی است. ما دست مردم را از عرصه نظارت قطع کرده‌ایم. در عملکرد مدیریتی که نظارت عمومی برایش وجود ندارد. خیلی مسائل رخ می‌دهد و رخ داده است. این موضوع خلأیی جدی در سطح عمومی کشور و سطح اداری ماست. باید سازوکارهای سالم عقلایی و شرعی تعریف و عملیاتی شود.

رهیافت‌اندیشه اولین مرحله تحول اداری ما سال ۷۷ شروع شد و مرحله دوم آن سال ۷۹ بود. بعد سال ۸۱ هفت برنامه تحول اداری داده شد و قانون مدیریت خدمات کشوری سال ۸۶ اجرا شد و سیاست‌های کلی نظام اداری سال ۸۹ مصوب شد. بیشتر قانون مدیریت خدمات کشوی درباره حقوق و مزایای کارمندان بود و همه را در یک سطح دیده بودند که به مشکل برخوردند.

در نقد لایحه مدیریت خدمات کشوی از ما دعوت شد که به اتفاق آقای دکتر رضاییان به کمیسیون تلفیق مجلس رفتیم و نکاتی مطرح شد. آقای عسکری‌آزاد ما را به سازمان امور اداری و استخدامی دعوت کرد و تمام مدیران منابع انسانی وزارتخانه‌ها هم دعوت بودند. ما سه ساعت این مسئله را تبیین کردیم. در نهایت آقای عسکری‌آزاد گفت که حرف‌های شما حرف‌های پنجاه و هفتی است و این را دیر مطرح کردید، الان فضا این مطالب را بر نمی‌تابد، باید زمینه این حرف‌ها ایجاد شود. متأسفانه از همان موقع باز همین وضعیت ادامه پیدا کرد. یعنی باید چهره‌های ارزشی ما بستر را فراهم می‌کردند که گفت‌وگوها اجتماعی شود و در سطح عالی نظام‌گزینش‌مان قرار

بگیرد و آرام آرام در چرخه گزینش‌های سیاسی ما به‌عنوان قوانین و مقرراتی قرار بگیرد که شاخص‌های کاندیداتوری را مطرح می‌کند. این‌ها بخشی از چالش‌های اداری ماست.

بحث نظام کنترل نظارت ما نیز مشکل دارد. کنترل نظارت مردمی موضوعیت اساسی دارد و ما سازوکارش را هنوز تعریف نکردیم.

قانون سلامت نظام اداری و مبارزه با فساد، سال ۹۰ تصویب شده است. آنجا مطرح کرده‌اند افرادی که می‌آیند و فساد را گزارش می‌دهند، حمایت‌هایی از آن‌ها شود. حال آنکه ضرورت دارد؛ نظام‌یافته شبکه نظارت مردمی و بازرسی افتخاری را ایجاد کنیم.

یکی از جلوه‌های مشارکت مردمی نظارت مردمی در عرصه‌های عمومی و تخصصی است. ما دست مردم را از عرصه نظارت قطع کرده‌ایم. در عملکرد مدیریتی که نظارت عمومی برایش وجود ندارد. خیلی مسائل رخ می‌دهد و رخ داده است. این موضوع خلأیی جدی در سطح عمومی کشور و سطح اداری ماست.

باید سازوکارهای سالم عقلایی و شرعی تعریف و عملیاتی شود. ما در بخش دانش‌آموزان، دانشجویان، استادان، حوزویان، خانه‌دارها، بازاری‌ها، کارگران، کارمندان اشخاص با صلاحیت قابل قبول محلی زیادی داریم.

بحث دیگر در خانواده‌محوری، ارتقای افراد سازمانی از حیث تأهل است. یعنی افراد مجرد زمینه ازدواجشان فراهم شود. ما به معاونت قدرتمند خانواده در تمام نظامات اداریمان نیاز داریم که در تشکیل و تحکیم خانواده و جلوگیری از گسست خانواده نقش‌آفرینی کند. این ضرورتی حیاتی است. ما این معاونت را نداریم. ابتدائاً ما باید در نظامات علمی و فرهنگی‌مان داشته باشیم؛ سپس در نظامات دیگر عملیاتی کنیم.

«زمانی که آقای رئیسی، رئیس سازمان بازرسی کل کشور بودند (حدوداً بیست‌سال پیش) و بنده در

آنجا کارگاهی درباره نظارت و بازرسی از منظر اسلام، داشتم. از من پرسیدند که طرح شما برای سازمان بازرسی و نظارت چیست؟ من گفتم: شما همچون حضرت امام علیه السلام به مردم اعتماد کنید و بازرسی افتخاری به مردم بدهید، مجانی مملکت را برای شما قرق خواهند کرد!».

با وجود اینکه به‌نظر رسید این طرح برایشان، شایان توجه است. لیکن بایستی بررسی شود چرا پیگیری نشد.

بحث نظارت و مشارکت مردمی در خیلی از عرصه‌ها از جمله عفاف و حجاب جایش خالی است. نظارت و مشارکت مردم با موانع جدی روبه‌روست، گویا دست مردم قطع شده است و این وضعیت برای سلامت محیط اجتماعی و اداری ما خطرناک است. اصلاً نظام اسلامی، نظامی مردمی است، نظام مبتنی بر مشارکت مردمی است. ما نمی‌توانیم مفاسد را بدون نظارت مردمی جمع کنیم. شبکه‌های ترور و تبهکاری را که سال ۶۰ شورش مسلحانه می‌کردند، با همین مشارکت مردمی جمع شد. متأسفانه این نقش مردمی را قطع کردیم. پس این هم خلأیی است که در قوانین و مقررات و عرصه اجرا وجود دارد.

موضوع دیگر به طرح کلی مدیریت نظام اوقات مربوط است. ما این طرح را با نگاه جامع اسلامی به مرکز تحقیقات مجلس ارائه کردیم و به مرکز پژوهش‌های مجلس هم ارسال شد تا با همراهی دوستان مرکز پژوهش‌ها دوباره به مجلس ارائه شود. در این دوره اخیر وزارت نیرو می‌گفت اگر ساعت اشتغال تابستان را پایین نیاورید، برای برق‌رسانی دچار مشکل می‌شوم و فعلاً با توسل به منطق، دولت قدری در باب ساعت اداری تدبیرهایی اندیشید. ولیکن این نحوه برخورد با موضوع، موقتی است و بایستی به نحو جامع موضوع را بررسی کرده و چالش‌های اجرایی آن را در سه فاز کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدت برطرف نمود؛ نظام جامع مدیریت اوقات شبانه‌روزی و اوقات اداری اسلامی را که ارائه دادیم، جایش در برنامه پنج‌ساله خالی است.

این نظام اوقات، تدبیر نظام اوقات چهارگانه است: نظام اوقات امور معنوی، نظام امور اقتصادی و اشتغال، نظام امور تجدید قوا، نظام روابط انسانی غیر شغلی. چهار عرصه‌ای است که در منابع دینی، خصوصاً در

حدیث امام رضا علیه السلام منعکس شده است. در این نظام، ساعت امور معنوی‌مان، مبنای نظام اشتغال و امور دیگر است؛ زیرا نگاه اسلامی نگاه آخرت‌گرا و معنویت‌گراست. مادیات در خدمت معنویات است. این‌ها پیش‌فرض‌های مسلم است. در قانون اساسی هم گفته شده که نظام اوقات اشتغال باید به‌گونه‌ای باشد که مردم فرصت کنند به امور معنوی بپردازند.

در این بحث گفتیم، از نظر اسلامی ساعت اشتغال ساعت طلوع آفتاب است، ساعت قبل طلوع آفتاب ساعت امور معنوی است؛ بین‌الطلوعین و قبلش. ما مبتنی بر ساعت معنوی باید ساعت امور اقتصادیمان را تعریف کنیم. الان طلوع آفتاب ساعت ۵/۳۰ است، در صورتی که زمان شروع کار ادارات ساعت ۷ صبح مقرر شده است. ما راهبردها را در هماهنگی امور مادی و معنوی مشخص نکرده‌ایم.

باید نظام اوقات مادی ما با نظام اوقات معنوی ما هماهنگ باشد. الان بخشی از فعالیت‌های ما براساس نظام اوقات شرعی ماست، براساس تحولات طبیعت و ماه‌های قمری است؛ نماز صبح، ماه رمضان، حج و ... و از طرفی امور معیشتی و ... ما براساس ماه‌های شمسی است که گسیختگی در فعالیت‌ها را به همراه دارد؛ با توجه به فوائد هر دو تقویم، بایستی تدبیر مناسبی در هماهنگی این دو تقویم، برای بهره‌وری مادی و معنوی هرچه بیشتر از اوقات شبانه‌روزی صورت گیرد. بدون توجه به این معنی، در دوره پهلوی، با نگرش سکولاری از سال ۱۳۰۴، رسماً تقویم هجری شمسی، مبنای فعالیت‌های اداری قرار گرفت. ما الان دچار دوگانگی هستیم، فرد وقتی برای نماز صبح، خصوصاً در نیمه اول سال، بیدار می‌شود، از فاصله نماز صبح تا اشتغالش مجبور است بخوابد. درحالی که خواب بین‌الطلوعین آثار سوءمادی و معنوی دارد. ما دچار این چالشیم. ما الان همانند نظام‌های سکولارها برنامه‌ریزی ساعت فعالیت‌های اداری داریم. این عیب بزرگی است. باید نظام ساعت تغییر کند. اگر نرساعت مفید را بر مبنای اقتصادی تعریف کنیم، میزان ضایعات اوقات فاحش است. بحث زمان در علم مدیریت یک علم شناخته شده است. ما بهترین فرصت‌ها را در چرخه اوقات شبانه‌روزی، به‌ویژه اوقات صبحگاهی را داریم هدر می‌دهیم. با این وضعیت نظام فعلی اوقات، بازدهی

ساعت بعد از ظهری ما نیز پایین می‌آید، خصوصاً در نظامات فرهنگی ما. مثلاً در نظام فرهنگی از صبح بدون وقفه شروع می‌کنیم، به تعلیم و تعلم تا بعداز ظهر بدون اینکه زمان استراحت مناسبی فیما بین و با لوازم مناسب آن، تعیین کرده باشیم. این ضایعات اثرات اقتصادی، پزشکی، معنوی منفی دارد.

ما از این نظام اوقات آسیب‌های چندمنظوره می‌بینیم که نه عقلی است و نه شرعی. تحول این وضعیت براساس نظام جامع اوقات اسلامی، باید از سران نظام شروع شود و بیاید در بدنه کارشناسان اداری جامعه و بعد در بدنه عمومی جامعه؛ با حرکت حکیمانه کوتاه‌مدت، میان‌مدت و درازمدتی، تا به تدریج عملیاتی شود. پس این هم چالش بزرگی در کلیت نظام فرهنگی و اداری ماست که به آن توجه نشده است.

بحث دیگر در خانواده‌محوری، ارتقای افراد سازمانی از حیث تأهل است. یعنی افراد مجرد زمینه ازدواجشان فراهم شود. ما به معاونت قدرتمند خانواده در تمام نظامات اداریمان نیاز داریم که در تشکیل و تحکیم خانواده و جلوگیری از گسست خانواده نقش‌آفرینی کند. این ضرورتی حیاتی است. ما این معاونت را نداریم. ابتدائاً ما باید در نظامات علمی و فرهنگی‌مان داشته باشیم؛ سپس در نظامات دیگر عملیاتی کنیم.

نظام حقوق و دستمزد با سبب هزینه زندگی ارتباط دارد. یکی از مسائل اساسی سبب هزینه زندگی مسکن است. مسکن به‌طور متوسط ۵۰ درصد درآمد را به خود اختصاص می‌دهد. یعنی اگر شما بخواهید نظام دستمزد را با این وضعیت اصلاح کنید، هیچ‌وقت اصلاح نمی‌شود. یکی از حرکت‌های درست این است که مسکن از هزینه سبد خانواده حذف شود. با این وضعیت تورم، پول ابتدایی و اقساط وام برای خانه‌های هفتاد، هشتادمتری که دولت قرار است به مردم بدهد، عملاً بخش جدی از درآمد خانواده را به خود اختصاص می‌دهد.

معاونت قدرتمند خانواده الزاماتی دارد. مؤلفه مهم آن، افرادی هستند که باید صلاحیت مشاوره خانواده را داشته باشند. ما اصلاً مشاور مناسب تربیت نکرده‌ایم. ما حتی واحدهای درسی مناسبی برای مشاوران خانواده تعریف نکرده‌ایم. یعنی مشاوران خانواده ما از نظر معرفتی افراد تک‌بعدی و ناقص هستند و شاید بعضی از آن‌ها برای مشاوره خانواده بلایی باشند تا اینکه بخواهند نقش‌آفرینی کنند. پس این هم بحث مهمی است که در برنامه هفتم به آن توجه نشده است. همان‌طور که عرض شد، خانواده‌محوری، کلان راهبرد حاکم بر تمام قوانین و مقررات ماست. ما شعار خانواده‌محوری را هنوز به‌درستی در نیافته‌ایم و لذا از بسیاری از الزامات آن غفلت داریم؛ ما بایستی اولاً از نظر کمی ده‌ها برابر آمار فعلی مشاور خانواده تربیت کنیم (هر هزار خانوار حداقل به یک مشاور زن و یک مشاور مرد نیازمند است؛ یعنی ۶۰ هزار مشاور برای ۳۰ میلیون خانوار، بالفعل و بالقوه)؛

ثانیاً باید حداقل پنج عرصه معرفتی با هم تلفیق شوند تا این رشته را شکل بدهند؛ عرصه‌های علوم تربیتی، روان‌شناسی، «عقاید، اخلاق و احکام اسلامی»، «مسائل تغذیه» و «حداقل مسائل عمومی پزشکی خانواده». حداقل این پنج عرصه را باید در آموزش‌هایمان تلفیق کنیم تا مشاور جامع خانواده داشته باشیم تا وقتی کسی به مشاور مراجعه می‌کند، او بداند مشکل از کدام عرصه است. پس به این مقوله نه کمی توجه کرده‌ایم و نه کیفی. این هم خلاص دیگری است که در برنامه هفتم وجود دارد. درواقع سند خانواده به‌خصوص بند دو غریب و در حاشیه است و به‌عنوان محور اصلی در نظر گرفته نمی‌شود.

یکی از چالش‌های دیگری که در بحث نظام خانواده است، نظام حقوق و دستمزد است. نظام حقوق و دستمزد با سبد هزینه زندگی ارتباط دارد. یکی از مسائل اساسی سبد هزینه زندگی مسکن است. مسکن به‌طور متوسط ۵۰ درصد درآمد را به خود اختصاص می‌دهد. یعنی اگر شما بخواهید نظام دستمزد را با این وضعیت اصلاح کنید، هیچ‌وقت اصلاح نمی‌شود. یکی از حرکت‌های درست این است که مسکن از هزینه سبد خانواده حذف شود. با این وضعیت تورم، پول ابتدایی و اقساط وام برای خانه‌های هفتاد، هشتادمتری که دولت قرار است به

مردم بدهد، عملاً بخش جدی از درآمد خانواده را به خود اختصاص می‌دهد. سؤال اینجاست که چرا با این وضعیت تورم، ما خانه‌های هفتاد، هشتادمتری می‌خواهیم به مردم بدهیم.

من طرحی را در زمان آقای احمدی‌نژاد ارائه دادم و در آنجا خانه‌های سی تا پنجاهمتری را پیشنهاد کردم. الان بعضی اعتراض می‌کنند که خانه‌های کوچک چه آفات و آسیب‌هایی دارد. ما الان در وضعیت اضطرار هستیم. فرد عاقل در وضعیت اضطرار به اقتضائاتی توجه می‌کند و در وضعیت اختیار به اقتضائات دیگر. ما در بحث مسکن در وضعیت اضطراریم. با این سختی هزینه و تورم و... کسی که مستاجر است و می‌خواهد خانه‌دار شود، به او بگوییم یک خانه سی، چهل‌متری می‌خواهیم به تو بدهیم، مثل این است که به او بهشت می‌خواهیم بدهیم. در اینجا دولت نگاه واقع‌بینانه نداشته است؛ زیرا با توجه به وعده‌ای که به مردم داده، در تأمین مسکن باید بخشی از هزینه را دولت بدهد و بخش دیگر را مردم پرداخت کنند؛ در این میان اقشار ضعیف توان پرداخت چنین هزینه‌ای را ندارند. این نکته‌ای است که باید به آن توجه داشت که فضای عمومی اقتصادی و وضعیت معیشتی مردم، فضای اضطرار و دوره ریاضت است و با طرحی پلکانی، با توجه به وسع جامعه در دوره‌های مختلف زندگی متأهلی برنامه‌ریزی شود؛ دوره پنج تا ده‌ساله اول زندگی، برای عموم اقشار زیر متوسط درآمد، مسکن‌های سی تا پنجاهمتری، برای دوره دوم زندگی، متراژهای بیشتر. تا به‌سرعت همه جوانان متأهل شده، هرچه سریع‌تر سفره ناموسی حلال زندگی خود بنشینند که اخلاقاً و شرعاً تأخیر تأهل جوانان به‌هیچ‌وجه مورد رضایت خداوند نیست.

دولت‌هایی بوده‌اند که در کشورشان تدبیرهایی در دوره ریاضت اتخاذ کردند. چهل سال پیش چین از لحاظ قدرت اقتصادی خیلی نمودی نداشت؛ اما سیاست ریاضت اقتصادی را در پیش گرفتند؛ یعنی واقع‌بینانه نگاه کردند. ما اوضاع خودمان را باید خوب درک کنیم. ما در دوره ریاضت هستیم نه دوره رفاه. دوره ریاضت قناعت را اقتضا می‌کند؛ نه کفایت اقتصادی را. توجه به اینکه در چه دوره‌ای هستیم، خیلی مهم است. این است که ما با این نگاه باید مسکن‌های کوچک و موقتی برای زوج‌های جوان

در نظر بگیریم. این برای حفظ ناموس است. اگر ناموس ضربه بخورد، هیچ ارزشی در جامعه مستقر نمی‌شود. اسلامیت نظام در درجه اول به حفظ ناموس و تشکیل خانواده جوان ماست و این هم الزاماتی دارد؛ یکی از الزامات جدی‌اش، مسکن است که کسی که در ریاضت است، می‌تواند در این خانه‌ها زندگی کند. مسکن‌ها می‌توانند فازبندی شوند؛ مثلاً بگوییم در دوره ده‌ساله اول زندگی، خانه‌های سی تا پنجاهمتری و بعد از ده سال متناسب با دوره‌های زندگی جامعه و واقعیتی که داریم، باید مسکن را تعریف کنیم. نه اینکه از اول بگوییم این مقدار متراژ، آسیب روانی و اخلاقی برای اعضای خانواده دارد.

بنابر منطق عقلی و روایات ما، عاقل آن نیست که بین خیر و شر، خیر را انتخاب کند؛ عاقل آن است که بین دو شر، آنچه را که ضررش کمتر است، انتخاب کند. پس این هم موضوع دیگری است که بر حقوق و دستمزد اثر می‌گذارد و دولت باید به‌سرعت مسئله مسکن را سامان دهد تا بار فشار مسکن را از حقوق و دستمزد و معیشت جامعه بردارد و رضایت شغلی را در سطح اداری و سطح کارگری ارتقا دهد.

رهیافت‌ان‌نیشته: قبلاً این‌طور بود که برای کارمندان دولت یک‌سری خانه‌های سازمانی وجود داشت، با آن چقدر موافقت می‌کرد؟

ما از نظر اقتصادی ظرفیت خانه سازمانی را نداریم. این خانه‌ها رفاهی نسبی دارند. درحالی که در دوره ریاضت می‌توان این خانه‌ها را به چهار خانه تبدیل کرد. در روایات داریم که از سعادت مرد این است که خانه‌اش وسعت داشته باشد. خانه وسیع آثار و برکات دارد؛ ولی ما در وضعیت ریاضتیم، در وضعیت رفاه نیستیم. افراد در وضعیت اضطرار با اولویت‌های عقلایی مسائل را حل و فصل می‌کنند.

رهیافت‌ان‌نیشته: تمرکز دولت بر برنامه توسعه هفتم چه مباحثی بوده است؟ الان خیلی بحث خانواده مطرح نیست و آن را در اولویت قرار نمی‌دهند؟

تمرکز دولت، اقتصادی است که این به‌خاطر ضرورت‌های جاری است. درک درست خانواده‌محوری سلامت هدف‌گذاری، برنامه‌ریزی و انسجام برنامه‌ها را تضمین می‌کند. مثلاً الان عنوانی که در بحث خانواده در برنامه هفتم به‌کار برده‌اند، برعکس است. زن را بر خانواده مقدم

داشته‌اند. این خانواده است که زن و مرد را در کنار هم معنا می‌دهد و خانواده باید مقدم باشد. این معنادار است و تقدم و تأخری ساده نیست، بلکه بینش است. الان در نظام اشتغال ما، سازمان امور اداری و استخدامی برای جذب نیرو در سازمان‌های مختلف، آزمون برگزار می‌کند و بعد هر خانم و آقای مجرد یا متأهلی که امتیاز بیشتری بیاورد، مقدم است. این سیاست با توجه به خانواده‌محوری، ناقص بلکه خلاف عدالت است؛ چراکه اولاً اولویت با متأهلان است. به عبارتی دیگر تأهل شرط حداقل سلامت روابط اداری و اجتماعی است. ثانیاً ما در بحث تشکیل خانواده تا جایگاه شغلی زن و مرد را در داخل خانواده معلوم نکنیم، وضعیت اشتغال و استخدام در جامعه معنای درستی پیدا نمی‌کند. زن در خانواده با ازدواج شاغل می‌شود. درحالی که مرد محتاج شغل است. این‌ها دو مقوله یکسان نیستند. در برنامه هفتم این نگاه وجود ندارد. این نگاه را نداریم که مسئولیت اقتصادی به‌عهده مرد است نه زن. می‌خواهم بگویم بحث خانواده بر نظام اشتغال ما اثر می‌گذارد. در عرصه اشتغال عمومی اداری، باید بحث تأهل مردها موضوعیت پیدا کند.

ما سه عرصه اشتغال تعریف کرده‌ایم؛ عرصه مختص خانم‌ها که عرصه آموزش و پرورش و بهداشت و درمان و... است و مشابه برای مردان (عرصه‌هایی که مرد برای مرد و زن برای زن است) و عرصه سوم که عرصه عمومی اشتغال و ارباب رجوع است؛ در این عرصه ما تا وقتی مرد بیکار داریم، نباید زن استخدام کنیم. ما این مقررات را تعریف نکرده‌ایم؛ در عرصه سوم، تازه مردی که استخدام می‌کنیم، باید متأهل باشد یا شرط می‌گذاریم که به‌سرعت متأهل شود و گرنه جایش را با سرپرست مرد دیگری عوض می‌کنیم. ما در بحث اشتغال باید به خانواده اهمیت بدهیم. نان باید سر سفره خانواده برود. لذا وقتی به اقتضائات خانواده تأکید نمی‌کنیم و به‌عنوان محور امور، فرهنگ‌سازی نمی‌کنیم و گفتمان‌سازی نمی‌کنیم، جرئت طرحش را هم دیگر پیدا نمی‌کنیم. ●

۱. این شاخص‌ها در کتاب نگرشی کلی به نظام اسلامی (نشر معارف)، شرح و بسط بیشتری یافته است.



گفت‌وگوبا

دکتر وحید یآوریمشاور رئیس سازمان اداری و استخدامی
و عضو هیئت علمی دانشگاه امام صادق (ع)**آسیب‌های برنامه‌ریزی در نظام اداری ایران**

رهیافت‌انگیز موضوع گفت‌وگو درباره برنامه هفتم توسعه و سند تحول دولت مردمی است که آقای رئیسی با آن برنامه خود را شروع کرد. نسبت این سند با آن برنامه توسعه چیست؟ یعنی آیا قرار بود که کنار این‌ها بیاید و به این‌ها کمک کند یا اینکه اصلاً قرار بود دولت با آن برنامه جلو برود و اساساً این برنامه با چه هدفی نوشته شده است؟

برنامه ششم به مدت پنج سال و از سال ۹۶ تا ۱۴۰۰ بود و برنامه هفتم برای اینکه تثبیت شود، باید در سال ۱۴۰۰ نوشته می‌شد و از اول سال ۱۴۰۱ مبنای عمل قرار می‌گرفت. اما در سال ۱۴۰۰ برای اینکه سال تغییر دولت بود و دولت قبل هم برای نوشتن برنامه اقدام مؤثری انجام نداد و شاید هم به‌خاطر تجربیات قبلی که بعضاً در مقاطع تغییر دولت‌ها اگر برنامه‌ای هم نوشته می‌شد، دولت بعدی روی آن اصلاحیه می‌داد یا مثلاً می‌گفت که من این برنامه را قبول ندارم. دولت دوازدهم ترجیح داد که اساساً برنامه ننویسد و بگذارد که دولت سیزدهم بیاید و خودش برنامه بنویسد. اما این مسیری بود که دولت قبل باید طی می‌کرد و باید برنامه را آماده می‌کرد؛ یعنی مثلاً از سال چهارم برنامه باید ارزیابی‌ها در سال ۱۳۹۹ شروع می‌شد و پیش‌بینی‌ها برای پنج‌ساله دوم باید مبتنی بر عملکرد چهار سال قبل، تقریباً انجام می‌شد و در سال ۱۴۰۰ و در شش‌ماه اول باید برنامه تدوین می‌شد و طبق جدول زمانی که همیشه وجود دارد، حدوداً در شهریور ۱۴۰۰ باید برنامه تقدیم مجلس می‌شد. حال دولت قبل این کار را نکرد و البته من فکر می‌کنم که از منظر شاید کار درستی کرد که خودش برنامه را به مجلس نداد؛ چون اگر این کار را می‌کرد، شاید دولت بعد این‌گونه تلقی می‌کرد که این دولت دارد برای ما ریل‌گذاری می‌کند و ما می‌خواهیم خودمان ریل خودمان را بگذاریم؛ اما از جهتی هم می‌توان گفت کار خوبی نکرد و این ایراد به او وارد است که در لایه کارشناسی هم کاری صورت نگرفته است؛ یعنی برنامه می‌توانست در لایه کارشناسی تدوین شود، اما در لایه سیاسی منتظر شوند تا دولت مستقر شود و دیدگاه‌های دولت هم وارد آن شود و اصلاحاتی که لازم است، انجام شود که نخواهند از اول دوباره کار را شروع کنند.

به هر حال وقتی دولت در مرداد ۱۴۰۰ کار را

به‌دست گرفت، در چند ماه اول که کاملاً مشغول تغییر و تحولات مدیریتی بود و انتظار هم نمی‌رفت که دولت بتواند وارد فرایند تدوین برنامه شود، درخواست کرد برنامه ششم یک سال تمدید شود. وقتی بودجه ۱۴۰۱ تقدیم مجلس می‌شد، تقریباً چهارماه از استقرار دولت گذشته بود و طبیعی است که دولت، برنامه هفتم را ننوشته بود و باید بودجه سال بعد را می‌داد و بودجه هم باید مبتنی بر برنامه باشد و برنامه هم که داشت منقضی می‌شد و مجلس نیازمند زیرساختی بود که به لحاظ قانونی بتواند بودجه را طبق آن تصویب کند.

بنابراین برنامه ششم، یک سال تمدید شد. اما از اینجا دیگر به ضعفی برمی‌گردد که در دولت فعلی وجود داشت که حتی بعد از آن چندماه اول که التهاب‌های سیاسی خوابید و انتصاب‌های مدیران انجام شد و دولت مستقر شد، باز هم دولت در راستای تدوین برنامه هفتم اقدام شایسته و مؤثری انجام نداد و مشخصاً در سازمان برنامه و بودجه این اقدام انجام نشد. طبیعتاً اولین کاری که باید انجام می‌شد، در همان سال ۱۴۰۰ و بعد از سه، چهار ماه که کاملاً استقرار دولت انجام شد، باید سازمان برنامه در نوشتن برنامه هفتم اقدام می‌کرد و باید تا شش ماهه اول ۱۴۰۱ برنامه را به مجلس می‌داد که در نیمه دوم ۱۴۰۱ برنامه تصویب می‌شد تا بودجه ۱۴۰۲ مبتنی بر برنامه هفتم باشد. این چیزی بود که مطلوب بود، انجام شود. اما متأسفانه در سازمان برنامه و بودجه هم تعلل شد و برنامه تا سال ۱۴۰۱ نرسید. البته این تعلل واقعاً به‌نظر من به این برمی‌گردد که رئیس وقت سازمان برنامه نتوانست در تیم مدیریتی خود تحولی ایجاد کند و آن کسی که مسئول تدوین برنامه بود، کسی بود که از دولت قبل مانده بود و شاید اگر پای صحبت آن‌ها هم بنشینید، می‌گویند که ما هم بالاتکلیف بودیم و نمی‌دانستیم که هستیم یا نیستیم و به هر ترتیب اقدام مؤثری برای تدوین برنامه صورت نگرفت. نشانه آن هم این است که اولین اقدامی که شد، در اردیبهشت ۱۴۰۱ ابلاغی از سوی آقای میرکاظمی برای آقای پورمحمدی صادر شد که در زمان آقای روحانی هم معاون سازمان برنامه بود که شما مسئول تدوین برنامه هفتم هستید و عنوانی شبیه به دبیر ستاد برنامه هفتم به او داده شد.

آقای پورمحمدی باید کارگروه‌هایی را برای تدوین

برنامه هفتم تشکیل می‌داد و احکامی که برای دبیران این کارگروه‌ها زد، در آذرماه زده شد؛ یعنی اردیبهشت ۱۴۰۱ حکم خود آقای پورمحمدی به‌عنوان مسئول ستاد تدوین برنامه مهر شد و او تقریباً با تأخیری هفت ماهه در آذرماه، احکام کارگروه‌های برنامه را امضا کرد که چیزی در حدود بیست کارگروه برای برنامه هفتم تشکیل شد و در پنجم، ششم آذرماه و بعضی از کارگروه‌ها مثل کارگروه‌های نظام اداری که حتی بعد از دهم آذر احکامشان خورد. دبیران این کارگروه‌ها همه از سازمان برنامه بودند و هیچ‌کدام در تعامل با دستگاه‌های دیگر گذاشته نشده بود و در کارگروهی که برای نظام اداری بود، فردی را از سازمان برنامه گذاشته بودند که رئیس مرکز نظارت راهبردی سازمان برنامه بود که با نظام اداری چندان ارتباطی هم نداشت. این هم جالب است که در احکامی که آقای پورمحمدی صادر کرده، در همه احکام مربوطه اعم از حوزه‌های امنیتی، اقتصادی، سیاسی، فرهنگی به دبیران کارگروه‌ها گفته شد ظرف دو هفته احکام برنامه هفتم را آماده کنید و ارائه بدهید. طبیعتاً خود اینکه باید ظرف دو هفته احکام برنامه آماده شود، نشانه خوبی نیست و بالأخره نظام برنامه‌ریزی ما این‌گونه به سامان نمی‌رسد.

هیافت‌اندیشه نکته‌ای که درباره این موضوع وجود دارد، این است که اساساً نباید نوشتن برنامه از بالا به پایین باشد. باید وزارتخانه مربوطه برنامه را بنویسد و تدوین کند و برای سازمان برنامه و بودجه بفرستد.

این کار می‌تواند به‌صورت تعاملی و مشارکتی هم باشد؛ ولی ایراد اساسی این بود که دستگاه‌ها از این فرایند راضی نبودند. به این دلیل که تعجیل زیادی در آن صورت گرفت و همچنین انتظار می‌رفت که مثلاً در کارگروه نظام اداری که سازمانی تخصصی در این زمینه به اسم سازمان اداری و استخدامی وجود دارد، مسئولیت کارگروه تدوین برنامه هفتم در حوزه نظام اداری به سازمان اداری و استخدامی کشور واگذار شود و سازمان برنامه در تعامل با سازمان اداری و استخدامی، آن روش‌شناسی و الگوهای تدوین برنامه را بدهد یا اصولی را ارائه دهد که برای تدوین برنامه مدنظر دارد و حوزه تخصصی را به دستگاه‌های مربوطه واگذار کند؛ اما اتفاقی که افتاد، این شد که اکثر دستگاه‌ها و شاید بتوان گفت همه دستگاه‌ها از این

فرایند تدوین برنامه ناراضی بودند؛ چون خودشان کار تدوین برنامه را انجام دادند و از دستگاه‌ها به عنوان عضوی در کارگروه‌ها دعوت می‌کردند و حرف‌ها را می‌شنیدند و در آخر تصمیم‌گیر نهایی خود سازمان برنامه و بودجه بود؛ اما در اینجا می‌خواهم به سؤال شما پاسخ دهم که درباره سند تحول دولت بود.

واقعیت این است که این اتفاق برای اولین بار می‌افتاد که دولتی غیر از برنامه‌های پنج‌ساله برای خودش سند تحول بنویسد. این هم برای این بود که آقای رئیسی در جایگاه رئیس قوه قضائیه برای این قوه سند تحولی نوشته بودند و مقام‌معظم‌رهبری از ایشان خواستند که همان‌طور که در قوه قضائیه سند تحول نوشتند، برای دولت هم سند تحول بنویسند. درواقع من فکر می‌کنم که این خواسته رهبری به این خاطر بود که دولت با برنامه وارد کار شود. یعنی به همین صورتی که ایشان دیدند در قوه قضائیه برنامه‌ای جدی روی میز قرار گرفت و این برنامه تاحدی به‌سمت اجرا هم رفت و ثمرات مفیدی هم داشت، این تأکید رهبری به‌خاطر این بود که درواقع در دولت هم جدی‌تر به برنامه‌محوری پرداخته شود. البته نوشتن آن برنامه تحول طولانی شد و شاید خواسته حضرت آقا این بود که در همان اوایل که تحلیف دولت در مجلس انجام شد یا تنفیذ حکم رئیس‌جمهور صورت گرفت، در همان حدودها سند تحول هم انجام می‌شد و دولت کار خود را مبتنی بر سند تحول شروع می‌کرد. اما این اتفاق نیفتاد و تدوین سند تحول مقداری طولانی شد و دولت هم که وارد کار شد، طبیعی است که حجم کار زیاد وزرا و معاونین و رئیس‌جمهور تقریباً اجازه نداد که به سند تحول به‌صورت جدی پرداخته شود.

هسته اولیه و اصلی تدوین سند تحول، یکی از دستیاران فعلی رئیس‌جمهور، آقای اسماعیل سقاب اصفهانی بود و مجموعه‌ای از جوانان نخبه اندیشکده‌ای که در اندیشکده‌های مختلف مشغول فعالیت بودند و این‌ها حوزه‌های مختلفی را برای سند تحول نوشتند که درنهایت ۳۷ موضوع و حوزه شد که یکی از آن ۳۷ حوزه، تحول نظام اداری است. مثلاً در حوزه صنعت، معدن و حتی در حوزه فرهنگ ایثار و شهادت و در حوزه زنان و در حوزه مباحث حقوقی و همه موضوعات مهمی که در کشور وجود دارد، سند تحول با منطق و روش‌شناسی خاصی نوشته

شده بود؛ اما دولت که شروع شد، قرار بر این شد این اسنادی که در حوزه‌های مختلف نوشته شده، به وزرا و معاونین رئیس‌جمهور، هر کدام در حوزه‌های خودشان ارائه شود و با آن‌ها هم مباحثه‌ای صورت بگیرد و نظراتشان را بیان کنند؛ چون کسانی که سند تحول نوشته بودند، خودشان وزیر نشده بودند و حالا وزار و رؤسای دستگاه‌های اجرایی باید این سند تحول را اجرا می‌کردند. لذا قرار شد که این تعامل اتفاق بیفتد و نظرات دستگاه‌ها هم در سند تحول گرفته و نهایی شود. این فرایند هم طولانی شد و هم به این مشکل برخورد کرد که وزرا هرکدام مشغله‌های زیادی داشتند و این جلسه‌ها به‌خوبی شکل نمی‌گرفت و زمان لازم برای این کار نبود و نهایتاً این سند در اسفند ۱۴۰۰ از طرف رئیس‌جمهور ابلاغ شد؛ یعنی دولت در مردادماه مستقر شد و تقریباً بعد از هفت‌ماه، این سند ابلاغ شد؛ ولی از همان ابتدا هم که ابلاغ شد، با این چالش مواجه بود که بعضی از وزارتخانه‌ها و دستگاه‌ها می‌گفتند که این سند را ما ننوشته‌ایم یا اینکه نظرات ما گرفته نشده یا اگر هم گرفته شده، بعضاً از آن فاصله دارد و بالأخره وزیر طبق قانون اساسی ما از مجلس رأی اعتماد می‌گیرد و برنامه خود را به مجلس می‌دهد و بعد هم باید به مجلس پاسخگو باشد. پس می‌توان گفت که ساختار دوگانه پاسخگویی وجود دارد که وزیر باید به رئیس‌جمهور پاسخگو باشد؛ از آن جهت که رئیس‌جمهور اداره امور کشور را برعهده دارد و وزیر را انتخاب می‌کند تا آن برنامه اصلی را که به مردم ارائه کرده، از طریق همین وزیر اجرا کند. از طرف دیگر وزیر از مجلس رأی گرفته و برنامه خود را به مجلس داده و بعداً مجلس از وزیر مطالبه می‌کند که چه مقدار از این برنامه‌ای را که به من دادید و رأی اعتماد گرفتید، اجرا کردید.

وقتی وزرا برنامه خود را در زمان گرفتن رأی اعتماد به مجلس داده بودند، حالا سند تحول روی میز آن‌ها قرار گرفته بود و این سند تحول وقتی ارائه شده بود که وزیر، معاونان خود را مشخص کرده و تیم مدیریتی خود را انتخاب کرده بود و حتماً هم برنامه‌هایی را در ذهن خود داشته و معاونان او هم برنامه‌های مخصوصی را در ذهن خود دارند. مثلاً وزیر راه معاونی را در حوزه مسکن آورده و او هم ایده‌هایی دارد و معاونی را هم در حوزه راه و حمل‌ونقل آورده و آن‌ها

هم ایده‌هایی دارند و رؤسای دستگاه‌های ذیل خود را انتخاب کرده‌اند و آن‌ها هم برای خودشان اندیشه‌ها و ایده‌ها و برنامه‌هایی دارند و در این میان هم عدم انسجامی میان سند تحول و برنامه وزرا وجود داشت و از همان اول با این چالش مواجه بود و مسئله‌ای هم وجود داشت که برنامه ششم تمدید شده و باید برنامه هفتم تدوین شود و بسیاری فکر می‌کردند که سند تحول به برنامه هفتم تبدیل می‌شود یا به زبان برنامه هفتم ترجمه می‌شود؛ چون سند تحول زبان خاصی دارد و برای تدوین آن الگویی وجود دارد که در هر حوزه چرخش‌های تحول‌آفرین را ذکر کرده و بعد هم گفته که ما در هر حوزه حدود دو یا سه چالش اصلی داریم و آن‌ها را شناسایی کرده و برای هر چالش گفته که ما آسیب‌شناسی می‌کنیم و عوامل ایجاد این چالش‌ها را شناسایی می‌کنیم و برای رفع آن عوامل راهبردهایی تدوین می‌کنیم و برای اجرایی‌شدن آن راهبردها چند اقدام می‌نویسیم. سپس از چالش، عامل، راهبرد و اقدام به‌عنوان چهارگانه‌ای به این شکل استفاده کرده و این الگوی کلی سند تحول است و قبل از این چهار عامل هم، چرخش‌های تحول‌آفرین آن حوزه را نوشته است.

ما خودمان هم در سازمان اداری و استخدامی کشور، سند تحول دولت را جدی گرفته‌ایم؛ اما خود دولت در پیگیری سند تحول جدیت لازم را نداشت؛ چون در سازوکار اجرایی‌شدن سند تحول، ستاد راهبری تحولی به ریاست رئیس‌جمهور پیش‌بینی شده بود و همچنین کمیسیون تحول به ریاست سازمان برنامه پیش‌بینی شده بود و یک‌سری کمیته‌های اجرایی تحول پیش‌بینی شده بود که باید در هر دستگاه شکل می‌گرفت. ما کمیته اجرایی تحول خودمان را شکل دادیم و خیلی از دستگاه‌ها نیز کمیته اجرایی تحول خودشان را به ریاست وزیر یا معاون رئیس‌جمهور و رئیس دستگاه شکل دادند. کمیسیون ویژه تحول که در سازمان برنامه بود، تا الان که نزدیک به دو سال از دولت می‌گذرد، فقط یک جلسه تشکیل داد که در همان جلسه اول هم الگویی برای تدوین برنامه‌های تحول مبتنی بر سند تحول تصویب کرد و چون در خود سازمان برنامه هم تشکیل شده بود، خود سازمان برنامه پروژه‌های خودش را در راستای اقدامات سند تحول در زمان کوتاهی و در عرض ۲۰ دقیقه ارائه کرد و تا جایی

که خاطر می‌آید، حدود ۴۰ پروژه در راستای بیست و چند اقدام که در سند تحول داشتند، فقط عناوین آن مطرح شد و به‌عنوان مصوبه از آنجا گرفتند تا اجرا کنند. اما آن کمیسیون ویژه تحول جلسه‌ای دیگر تشکیل نداد و الان نزدیک به دو سال که از دولت می‌گذرد، ستاد راهبری تحول هیچ جلسه‌ای تا الان نداشته است. اتفاق دیگری هم افتاد تا سند تحول یک مقداری به واقعیت نزدیک شود، چون اقدامات زیاد بود و البته در مرحله تدوین خیلی تلاش کرده بودند که تدوین‌کنندگان اقدامات را کم کنند تا بتوان آن را اجرایی کرد، باز هم مثلاً ما در حوزه نظام اداری در حدود هفتاد اقدام داشته‌ایم. در مجموع ۱۰۲۴ اقدام که در کل سند تحول آمده بود، هفتاد اقدام آن مربوط به نظام اداری بود. البته در سند نظام اداری سی و چند اقدام بود و نزدیک چهل اقدام هم در اسناد دیگر بود که جنبه‌های اداری و استخدامی داشت که مسئولیت آن به سازمان اداری و استخدامی سپرده شد. مثلاً در حوزه انرژی گفته بودند که ساختار شورای عالی انرژی باید تغییر کند و این مسئولیت را به سازمان اداری و استخدامی کشور سپرده بودند و ما مثل این اقدامات در سندهای مختلف داشتیم که مجموعاً هفتاد اقدام می‌شد. برای اینکه این اقدامات را کاهش دهند، از این هفتاد اقدام، برای یازده اقدام اولویت تعیین کردند و این کار از طرف مرکز رصد و پایش تحول انجام شد و گفتند که این یازده تا را به توافق‌نامه تبدیل می‌کنیم و این را در سازمان برنامه می‌بریم که سازمان برنامه با هر سازمانی، اقدامات اولویت‌دار خود را که منتخبی از کل اقدامات سند تحول است، تحت عنوان توافق‌نامه امضا کنند و به اسناد بودجه‌ای آن سال ضمیمه کنند که این اقدامات اولویت‌دار، حتماً اجرا شود. مثلاً برای نظام اداری از هفتاد اقدام، یازده اقدام آن اولویت‌دار بود؛ اما آن یازده اقدام هم در مسیر قرار گرفت و پس از نامه‌نگاری‌ها، بحث‌های کارشناسی آن انجام شد؛ اما هیچ‌وقت به امضا نرسید و طبیعی است که دستگاه‌ها احساس کنند وقتی وقتی توافق‌نامه‌ای امضا نشده، تکلیفی برای اجرا وجود ندارد و الان می‌توانم بگویم با توجه به اطلاع محدودی که دارم، تقریباً خبری از سند تحول نیست و کسی در دولت پیگیر اجرای آن نیست و از وقتی هم که تدوین برنامه هفتم شروع شد، پیش‌بینی می‌شد که اگر سند تحول بتواند جای پای در برنامه

هفتم باز کند، می‌تواند ضمانت قانونی هم پیدا کند؛ یعنی مجلس آن را موظف می‌کند و به سندبالادستی کشور تبدیل می‌شود و آن وقت دستگاه‌ها باید آن را اجرا کنند؛ اما آن‌طور که تا الان پیداست، آن چیزی که از طرف دولت تدوین شد و به مجلس رفت، در حوزه نظام اداری آن ردپای کمی از سند تحول در آن وجود دارد و اگر سند تحول نتواند در برنامه هفتم وارد شود، می‌توان گفت که با تصویب برنامه هفتم دیگر به‌صورت کلی سند تحول کنار خواهد رفت. چون برنامه هفتم را مجلس مصوب می‌کند و ضمانت اجرایی بالایی دارد و دیگر کسی همین مقدار توجهی را هم که قبلاً به سند تحول می‌کرد، نداشته باشد، بنابراین فکر می‌کنم سند تحول دولت، عملاً تا الان پروژه شکست‌خورده‌ای است.

رهیافت‌ان‌پیش‌ه این‌گونه که من احساس می‌کنم، ما در برنامه‌ریزی‌های‌مان در سطح کلان ناهماهنگی داریم. شما منشأ این ناهماهنگی را چه می‌دانید؟ آیا می‌توان گفت سازمان برنامه و بودجه به‌عنوان بازیگری بزرگ در این مسئله دخالت می‌کند یا اینکه شاید چون تعدد نیروی مجلس و دخالت آن در اینجا زیاد است، چنین مسئله‌ای پیش آمده یا اینکه این امر منشأ دیگری دارد؟

این ناهماهنگی که واقعاً مسئله‌ای جدی در نظام برنامه‌ریزی است و می‌توان گفت که عدم انسجام یا ناهماهنگی یکی از عارضه‌های اساسی نظام برنامه‌ریزی کشور ماست. حال اگر بخواهیم این امر را ریشه‌یابی کرده و تحلیل کنیم که چرا ناهماهنگی اتفاق می‌افتد، به‌نظر من یکی از ریشه‌های آن یا شاید ریشه اصلی آن به لایه سیاسی برمی‌گردد؛ یعنی دولتی که می‌خواهد بیاورد، از اول با برنامه منسجمی نمی‌آید. بسیاری این امر را ناشی از این می‌دانند که ما حزب نداریم و احزاب سیاسی در ایران فعال نیستند. من نمی‌خواهم بگویم که لزوماً این چنین است؛ ولی در چند دوره ریاست‌جمهوری که ما دیدیم و از دولت هفتم و زمان آقای خاتمی، من به‌خاطر دارم و شاید قبل از آن هم چنین بوده که دولتی که می‌خواهد بر سر کار بیاید، از قبل درباره مسائل کشور فکر نمی‌کند و تیم منسجمی ندارد و این‌ها هم کارهای عمیقی انجام نمی‌دهند که بعد با دیدگاه روشن و با مجموعه‌ای از راه‌حل‌ها و چشم‌اندازهای مشخص کار

را به دست بگیرند. معمولاً در منازعات سیاسی که در جامعه اتفاق افتاده که عمدتاً هم قبل از انتخابات این منازعات به اوج خود می‌رسند و ظهور و بروز پیدا می‌کنند، در لایه‌های پنهانی دیده نمی‌شوند. مثلاً الان که دولت اصولگرا بر سر کار است، اصلاح‌طلبان خیلی دیده نمی‌شوند و زیاد ظهور و بروز ندارند و هرازچندگاهی در روزنامه‌ای یا در فضای مجازی نقدی به دولت می‌کنند.

قبل از انتخابات یک‌دفعه احزاب سیاسی شکل می‌گیرند و محور منازعات انتخاباتی هم بیش از اینکه روی برنامه و ایده‌های اجرایی برای حل مسائل باشد، بیشتر حالت‌های سطحی و عوام‌گرایانه پیدا می‌کند و بعضاً حالت‌های تخریب طرف مقابل را پیدا می‌کند و به این شکل جلو می‌رود. لذا مسئله‌ای به این شکل داریم و مثلاً واقعیت این است که در دوره اخیر، دولتی سر کار آمد که رئیس‌جمهور آن از قبل برای اداره کشور، شاید برنامه منسجمی نداشت و ما می‌دانیم که آقای رئیسی، رئیس‌قوة قضائیه بود و خیلی جدی هم به کار می‌پرداخت و واقعاً به این فکر می‌کرد که مسئولیت و مأموریتش آن‌گونه که مقام‌معلم‌رهبری از ایشان خواستند، این است که قوه قضائیه را اداره کنند. لذا ایشان اصلاً نباید به ریاست جمهوری فکر می‌کرد؛ اما در چندماهه منتهی به انتخابات، آرایش سیاسی که در کشور ایجاد شد، ایشان را به این نتیجه رساند که باید وارد عرصه انتخابات شود؛ چون شاید ایشان تنها کسی بود که می‌توانست در اوضاع فعلی جامعه ما مقبولیتی نسبی پیدا کند و اوضاع کشور را از جهاتی بهتر کند و بتواند انسجامی در بین نیروهای اصولگرا ایجاد کند و مورد وفاق قرار بگیرد. لذا واقعیت این است که ایشان از قبل تیم منسجمی برای این کار شکل نداده بود و طبیعتاً فعالیت حزبی نداشت و اگر این تیم منسجم از قبل وجود داشتند، باید وزرای ایشان می‌شدند. اما وزرا در فرایندی از بین افراد مختلف انتخاب شدند و آن انسجامی که باید از قبل شکل می‌گرفت، وجود نداشت.

شاید در اینجا بد نباشد که صریح عرض کنم ما در دولت آقای روحانی این انسجام را بیشتر می‌دیدیم. برای اینکه آقای روحانی شاید بیشتر از آقای رئیسی، سیاست‌مدار بود و در دوره‌هایی نماینده مجلس بود و همچنین دبیر شورای عالی امنیت ملی بود و به‌واسطه

اینکه مدتی از عرصه سیاست دور بود، تیم خودش را شکل داده بود و با آن تیم کار می‌کرد یا به‌واسطه آن، مؤسسه نیاوران، آقای نوبخت و برخی از افراد دیگر تیم ایشان با یکدیگر کار کرده بودند و برخی از آن‌ها در دولت آقای خاتمی بودند و در دوره اصلاح‌طلب‌ها وزیر بودند. یک‌سری از وزرای آقای روحانی همان وزرای آقای خاتمی بودند و بلکه بعضی از آن‌ها وزرای دوره آقای هاشمی بودند و با تفکری مبنایی درباره نظام جمهوری اسلامی و مدیریتی از قبل شکل گرفته بودند و این انسجام هم به این دلیل بود. درواقع می‌توان گفت که دولت آقای احمدی‌نژاد اولین دولتی بود که این نظم را به هم زد و دولت را به‌گونه‌ای سروسامان داد که این‌ها کسانی نباشند که در دولت آقای هاشمی و آقای خاتمی باشند. اما دولت آقای روحانی که آمد، دوباره تقریباً همان آرایش قبل را گرفت و همان تفکر قبل از آقای احمدی‌نژاد دوباره آمد و تقریباً همان میناهای فکری برقرار شد و بعضاً همان افراد وزیر شدند؛ مثل آقای نعمت‌زاده و آقای زنگنه و اگر هم این‌ها نبودند، تقریباً دوباره همان تفکرات حاکم شد و چون این تفکر شکل گرفته بود و منطقی داشت، انسجامی هم در آن بود و آدم‌های خودش را هم می‌شناخت و در آن لایه اول دولت آقای روحانی باز این انسجام دیده می‌شد؛ یعنی به لحاظ فکری در آن لایه اول، آقای نوبخت و آقای ربیعی و آقای واعظی و آقای آشنا قرار داشتند و این‌گونه نبود که همه وزرای آقای روحانی برای او در یک تراز باشند یا اینکه همه وزرا در حلقه اول ایشان باشند. آقای روحانی وزاری داشت که بعضاً چند ماه به چند ماه هم به آن‌ها وقت ملاقات نمی‌داد؛ یعنی وزیری داشت که این وزیر چند ماه نمی‌توانست رئیس‌جمهور را ببیند که مسائل خود را با او مطرح کند. برای اینکه اولویت رئیس‌جمهور، آن موضوع و آن وزارت‌خانه نبود و یکی از وزاری که از دولت ایشان جدا شد، بعداً گفت که شش ماه بود که می‌خواستم وقت ملاقات از ایشان بگیرم، نمی‌توانستم؛ چون ایشان اولویت‌هایی داشت و آن هم مسائل سیاسی و برجام بود و بعد هم تیم پنج، شش نفره نزدیک ایشان به‌عنوان حلقه یک بودند که با آن تیم کار می‌کرد و کشور را به این شکل اداره می‌کرد. اما در دولت آقای رئیسی، این انسجام از ابتدا نبود که کسانی که از قبل با یکدیگر کار کرده باشند و بتوانند در کنار

هم قرار گیرند و یکدیگر را تکمیل کنند. واقعیت این است که هیئت‌دولت باید تکمیل‌کننده‌ی یکدیگر باشند و باید به‌صورت تیمی کار کنند. درست است که هرکدام وزیر وزارت‌خانه‌ای جدا هستند، حتماً باید با همدیگر انسجام داشته باشند؛ چون آن‌ها در کمیسیون‌های دولت با هم کار می‌کنند و در هیئت‌دولت با هم تصمیم‌گیری می‌کنند و باید با هم همدل باشند و نظام فکری‌شان با یکدیگر نزدیک باشد. نمونه‌ی بارز نظام فکری نزدیک، مسئله‌ی حقوق و دستمزد است که الان دو سال است در لایحه‌ی بودجه، دارد چالش‌ساز می‌شود و بین دو معاونت ریاست‌جمهوری که شامل سازمان برنامه و بودجه و سازمان اداری و استخدامی است، دو گونه تلقی از عدالت وجود دارد که این دوگونه تلقی، دارد خودش را در میزان افزایش حقوق و دستمزد کارکنان دولت کاملاً نشان می‌دهد و به تقابلی میان این دو ایده تبدیل شده است. سازمان برنامه و بودجه معمولاً به سازمان اداری و استخدامی برچسب‌های کمونیستی می‌زند و می‌گوید تلقی شما از عدالت، تلقی کمونیستی است و سازمان اداری و استخدامی هم می‌گوید که شما به این مسئله از منظر لیبرالیسم نگاه می‌کنید. یعنی حرف سازمان اداری و استخدامی این است که آن کسی که هفت‌میلیون تومان حقوق می‌گیرد، اگر بخواهد ۲۰ درصد به حقوقش اضافه شود، یک‌میلیون و چهارصد هزار تومان می‌شود. آن کسی که چهارمیلیون تومان حقوق می‌گیرد، ۲۰ درصدش، هشت‌میلیون تومان می‌شود. این ناعادلانه است. ایده‌ی سازمان اداری و استخدامی این بود که بیاییم به طبقات پایین‌تر، درصدهای بالاتری را افزایش دهیم و به طبقات بالاتر درصد پایین‌تری بدهیم. در اینجا گذاشتن مبلغ ثابت هم همین معنا را دارد که اگر ما در طبقات پایین روی هفت‌میلیون، دو میلیون اضافه کنیم، روی هفت‌میلیون می‌شود تقریباً ۳۰ درصد؛ اما در چهارمیلیون، دو میلیون می‌شود ۵۰ درصد. حال در اینجا استدلال سازمان برنامه و بودجه در مقابل این طرح این بوده که به بار مالی آن اضافه می‌شود. طبیعتاً کسانی که در پایین دارند حقوق می‌گیرند، تعداد بیشتری هستند و افزایش حقوق طبقات پایین برای دولت بار مالی ایجاد می‌کند؛ اما استدلال سازمان برنامه و بودجه در مقابل این مسئله این بود که کسی که دارد چهارمیلیون حقوق می‌گیرد نیز چون

با قابلیت‌ها و شایستگی‌های خودش به آنجا رسیده، حقوقش باید به اندازه ۲۰ درصد افزایش پیدا کند، در غیر این صورت انگیزه‌های خود را از دست می‌دهد و از دولت خارج می‌شود. البته من فکر می‌کنم که تعارض منافع هم باعث می‌شود که این ایده‌ی کاهش فاصله‌ی پرداخت پذیرفته نشود؛ چون کسانی که بودجه را تصویب می‌کنند، خودشان کسانی هستند که در طبقات بالای حقوق‌گیران قرار دارند. اما اصل مسئله این است که ایده‌ی شفاف‌ی درباره‌ی تحقق عدالت در دولت نیست؛ یعنی عدالت حرف خوبی است و همه هم از آن صحبت می‌کنند و آن را قبول دارند؛ اما اینکه این عدالت چگونه محقق می‌شود، نمونه‌ی آن عدالت در نظام پرداخت است. ایده‌ای که در سازمان اداری و استخدامی است، این است که ما برای اینکه فاصله‌ی پرداخت را با فاصله‌ی طبقاتی ایجاد کرده و این را که سال‌ها حقوق حداکثر و حداقل به ۲۱ برابر رسید، کمتر کنیم، باید به طبقات پایین کمی بیشتر اضافه کنیم و به طبقات بالا کمتر اضافه کنیم که این موضوع از هفت‌برابر به شش‌برابر، پنج‌برابر و چهاربرابر برسد که برای مردم تحمل‌پذیرتر شود؛ یعنی مردمی که در طبقات پایین هستند و واقعاً با هفت‌میلیون زندگی خیلی سختی را اداره می‌کنند، دلشان به این گرم باشد که فاصله‌ی ما با کسانی که در طبقات بالا حقوق می‌گیرند، کمتر شد؛ یعنی این امر می‌توانست رضایت اجتماعی ایجاد کند و سرمایه‌ی اجتماعی دولت را بالا ببرد و نشان دهد که دولت به فکر طبقات محروم نیز هست؛ اما سازمان برنامه اصلاً ایده را قبول ندارد و می‌گوید که شما دارید کمونیستی فکر می‌کنید و می‌گویید که همه باید حقوق برابر بگیرند و این باعث می‌شود که مدیران و متخصصان از بدنه‌ی دولت خارج شوند و هیچ‌وقت در سازمان اداری و استخدامی این حرف نبود که همه باید برابر حقوق بگیرند؛ بلکه حرف این بود که از هفت‌برابر و هشت‌برابر به چهار، پنج‌برابر برسد و فاصله‌ی یک مقداری کمتر شود که مردم هم این را تحمل کنند و درواقع افکار عمومی هم احساس کند که به عدالت نزدیک‌تر شده است.

به هر حال حرف بنده این است که وقتی دولت انسجام تفکر نداشته باشد، خودش را در برنامه‌ها نشان می‌دهد. عدالت‌گستری به‌عنوان سیاست کلان که در شعارهای دولت سیزدهم و آقای رئیسی خیلی

پررنگ مطرح بود، وقتی می‌خواهد در عرصه‌ی عمل پیاده شود، در ماجرای حقوق و دستمزد به دو ایده تبدیل می‌شود. آن طرف هم می‌گوید که افزایش درصدی به معنای عدالت است و ما به همه ۲۰ درصد اضافه می‌کنیم و هرکسی سطح زندگی خود را با حقوق و دستمزد الان خود تنظیم کرده و اینجا هم ۲۰ درصد به حقوقش اضافه می‌شود و باز هم می‌تواند با نظمی منطقی زندگی خود را حفظ کند و آن کسی هم که تا الان چهل‌میلیون می‌گرفته، باید به حقوقش هشت‌میلیون اضافه شود تا بتواند سطح زندگی خود را حفظ کند. تلقی او هم این است که این عدالت است. یا می‌گوید که چون او قابلیت‌های بیشتری دارد، باید حقوق بیشتری داشته باشد و عدالت را به این شکل تفسیر می‌کند. این طرف می‌گوید عدالت این است که فاصله‌ی پرداخت‌ها را کم کنیم تا فاصله‌ی طبقاتی در جامعه کم شود و طبقات محروم تا حد زیادی از زیر فشار دربیایند. این دو تلقی از عدالت با همدیگر جمع نمی‌شود و ما در ماجرای بودجه ۱۴۰۱ و ۱۴۰۲ دیدیم که این دو برداشت، به مباحثه‌های جدی تبدیل شد و نهایتاً سازمان برنامه و بودجه غالب شد. چون سازمان برنامه، بودجه را می‌نویسد و حتی در جایی که معاون اول رئیس‌جمهور یا خود رئیس‌جمهور هم در متن این مباحثات حضور داشتند، درنهایت باز نظر سازمان برنامه غالب شد.

لذا حرف من این است دولتی که سر کار می‌آید، اولاً در لایه‌ی سیاسی باید میان اعضای آن در تلقی آن‌ها از سیاست‌های کلان و نحوه‌ی اجرا کردن این سیاست‌ها هماهنگی وجود داشته باشد که چگونه می‌خواهند شعار عدالت را در عرصه‌های مختلف اقتصاد، فرهنگ و مسائل اجتماعی محقق کنند. وقتی اعضای دولت از قبل با هم تبادل نظری نداشته‌اند و وقتی دو معاون رئیس‌جمهور از قبل با همدیگر فکر نکرده‌اند و حرف زده‌اند و از قبل در مکتب فکری واحدی نبوده‌اند و به تبع آن دیدگاه منسجمی درباره‌ی پیشرفت نداشته‌اند، نتیجه این می‌شود که نیروهایی که روی کار می‌آیند، علی‌رغم اینکه این نیروها به جد به آرمان‌های انقلاب معتقدند و همه نیروهای مذهبی و اصول‌گرا و انقلابی هستند، دیدگاه‌های آنان در نگاه به مفاهیم بنیادینی مثل عدالت دیدگاه‌های متفاوتی است و انسجامی در این زمینه ندارند. حالا جالب است که در برنامه‌ی هفتم

هم حضرت آقا کلمه‌ی توسعه را نیاوردند و وقتی که سیاست‌های کلی برنامه را ابلاغ کردند، ابلاغ‌شان سیاست‌های کلی برنامه‌ی هفتم بود و اصلاً هیچ پسوندی نیاوردند و حرفی از کلمه‌ی توسعه نزدند؛ اما نهایتاً در سازمان برنامه‌ای که حتی در دولت سیزدهم و انقلابی شکل گرفت، به‌خاطر اینکه بدنه‌ی سازمان برنامه همان بدنه‌ای بود که از قبل وجود داشت، به اعتقاد من خیلی دیدگاه‌های انقلابی و دیدگاه‌های پیشرفت که می‌توان گفت مؤلفه‌های متفاوتی درباره‌ی توسعه دارد، در برنامه‌ی هفتم دیده نمی‌شود.

بنابراین این ناهماهنگی تا حدی به لایه‌ی سیاسی برمی‌گردد و اینکه دولت‌ها باید قبل از اینکه سر کار بیایند، در حوزه‌ی مفاهیم کلان و راهکارهای اجرایی برای اداره‌ی کشور هماهنگ باشند. برخی می‌گویند که این هماهنگی با داشتن حزب انجام می‌شود و من هم نمی‌خواهم بگویم ما لزوماً باید حزب داشته باشیم؛ ولی حتماً دولتی که می‌آید، باید از قبل برنامه‌ی منسجمی داشته باشد و باید با تیم اصلی خود کار کرده باشد و باید با آن‌ها همفکر باشد. در همین دولتی که آقای رئیسی بر سر کار آمد، افرادی آمدند که در دوره‌ی آقای احمدی‌نژاد مسئولیت‌هایی داشتند و حالا یا در سطح فرماندار و استاندار یا در سطح وزارت. این افراد وقتی در این دولت قرار گرفتند، به‌خاطر آن سابقه‌ی مدیریتی قبلی که داشتند، به اعتقاد من نسبت به بعضی‌ها که سابقه‌ی مدیریتی نداشتند، موفق‌تر عمل کردند. این‌ها افراد موفق هستند؛ اما باز این هم تجربه‌ای بود که در یک دولت انجام داده بودند و به لحاظ فکری لزوماً با یکدیگر منسجم نبودند.

ناهماهنگی ناشی از ارتباط بین سازمان برنامه و بودجه و دستگاه‌ها است. همان‌طور که در قسمت اول صحبت اشاره کردم، بین دستگاه‌ها و سازمان برنامه و بودجه ارتباط منسجم و وثیقی نیست و همین مسئله در تدوین لایحه‌ی برنامه‌ی هفتم هم به نارضایتی دستگاه‌های اجرایی منجر شد. چون در دستگاه‌ها کارشناسان مختلفی وجود دارند و اطلاعات وجود دارد و درگیری با مسئله وجود دارد؛ اما سازمان برنامه و بودجه به اندازه‌ی آن دستگاه، با مسئله درگیر نیست. حتی به اندازه‌ی دستگاه، کارشناس متخصص در آن حوزه ندارد و من واقعاً در برخی حوزه‌ها این مورد را لمس کرده‌ام. در سازمان برنامه هم کارشناسان

موجود، درگیر کارهای اجرایی روزمره عمدتاً مبتنی بر بودجه هستند که این بودجه را تدوین کنند و بعد هم موافقت‌نامه‌ها را بنویسند و بعد هم نظارت‌های بودجه‌ای خود را انجام دهند و در ریز مسائل بودجه هم مداخله می‌کنند که مثلاً وزارتخانه‌ای در استانی می‌خواهد کاری انجام دهد، چقدر بودجه لازم دارد و این امور باعث می‌شود که این‌ها از فکرکردن به مسائل کلان کشور و عمیق‌شدن در برنامه‌های اساسی غافل شوند و باز بمانند.

پس مشکل ناهماهنگی هم به این نظام برنامه‌ریزی ما در تعامل بین سازمان برنامه و دستگاه‌ها برمی‌گردد و دستگاه‌ها هم معمولاً سازمان برنامه را در حوزه برنامه‌ریزی قبول ندارند و این اذعان خود سازمان برنامه و بودجه است و من در جلساتی این را از یکی از رؤسای امور سازمان برنامه شنیدم که دستگاه‌ها به ما نگاه عابربانک دارند؛ یعنی صرفاً می‌خواهند پولی از سازمان برنامه بگیرند و برونند؛ اما حاضر نیستند برنامه‌های خود را از ما بگیرند و برنامه‌پذیر نیستند و به برنامه‌هایی که ما به آن‌ها می‌دهیم، گوش نمی‌کنند. از آن طرف دستگاه‌ها می‌گویند که سازمان برنامه بعضاً توانایی تخصصی در برنامه‌ریزی ندارد و همچنین اشراف لازم را به اندازه‌ما در آن حوزه تخصصی ندارد و همچنین از طرف دیگر می‌گویند که ما مستقیماً به مجلس پاسخگو هستیم و وزیر ما از مجلس رأی گرفته و چرا باید به حرف‌های سازمان برنامه گوش کند. البته این حرف هم اشکالاتی دارد و سازمان برنامه منسجم‌کننده همه برنامه‌های کشور است؛ ولی چون وزیر از یک طرف باید به مجلس پاسخگو باشد، بعضاً این هم دوگانگی در پاسخگویی ایجاد می‌کند که وزیر به حرف سازمان برنامه گوش نمی‌کند و به تبع آن معاونان و دستگاه‌های زیرمجموعه او هم به همین ترتیب گوش نمی‌کنند و خودشان سعی می‌کنند در برنامه‌ریزی‌شان مستقل عمل کنند.

مشکل دیگر هم که باز این ناهماهنگی‌ها را در کشور ایجاد می‌کند، ناشی از مواردی است که مثلاً مقام‌معمظم‌رهبری در دوره‌های قبل تعبیر کرده‌اند که ما حرکت‌های زیگزاگی در کشور در دوره‌های مختلف داشتیم. هر دولتی به تناسب امکانات و اقتضائات روز به سمتی رفته و کارهایی کرده است و معمولاً چون دولت‌ها کوتاه‌مدت‌نگر هستند، مقداری دیدگاه‌های

سیاسی غلبه پیدا می‌کند که این دولت می‌خواهد در دوره بعد هم رأی بگیرد و حتی شاید بعد از دو دوره خودش هم می‌خواهد اوضاع را برای باقی‌ماندن گرایش سیاسی خودش در قدرت همچنان حفظ کند، باعث می‌شود که از آن نگاه‌های بلندمدت و کارهای بنیادینی که خیلی طول بکشد و لزوماً نتایج ملموس کوتاه‌مدت نداشته باشد که مردم بتوانند ببینند و بعد این رأی‌آوری داشته باشد، دولت‌ها میل پیدا می‌کنند به اینکه کارهای بنیادین بلندمدت نکنند و به کارهای پروژه‌ای میل پیدا می‌کنند و مثلاً پروژه آب‌رسانی به شهر فلان را یک‌ساله و دوساله انجام می‌دهند و آن را افتتاح می‌کنند و بعد هم می‌گویند ببینید ما این کارها را کرده‌ایم. اما کار عمیق بنیادین این است که واقعاً منابع آبی را چگونه می‌توان در کشور مدیریت کرد. اگر این مدیریت منابع آبی به این منجر شد که باید استانی، بیشتر سختی بکشد و لزوماً به این صورت به آن آب نرسد و شاید آن پروژه در بلندمدت، این استان و دیگر استان‌ها را دچار مشکل کند، چه مشکلی پیش می‌آید؟ معمولاً دولت‌ها به این مسئله خیلی فکر نمی‌کنند که مثلاً در سال‌های بعد چه اتفاقی می‌افتد. فقط برای آن‌ها مهم است که در آن سال و سال بعد، مردم درباره دولت چه فکری می‌کنند و این باید درست شود تا مردم احساس کنند که دولت دارد کار می‌کند و به نیازهای آنان توجه می‌کند. برای اینکه از این کوتاه‌مدت‌نگری رها شویم، در دوره‌های قبل چند کار انجام شد. ایده خود من این است که ما باید برنامه‌های ملی بلندمدت داشته باشیم؛ یعنی ما باید از این برنامه‌های توسعه پنج‌ساله فاصله بگیریم و این را کنار بگذاریم و برنامه‌های ملی داشته باشیم که خیلی بلندمدت‌تر باشد. یعنی برنامه‌های بیست‌ساله و پانزده‌ساله و ده‌ساله. البته به تناسب هر موضوعی ممکن است متفاوت باشد. مثلاً ممکن است ما بگوییم موضوع آب، برنامه‌ای سی‌ساله در کشور است و موضوع دیگر، موضوعی پنج‌ساله و هفت‌ساله و دوازده‌ساله است. لذا باید برنامه‌های ملی با رویکرد اقتضایی وجود داشته باشد و زمان‌بندی‌های متفاوتی ایجاد شود و این برنامه‌های ملی با سازوکاری در این کشور تصویب شود که همه دولت‌ها به آن برنامه متعهد باشند و به قول آقای دکتر پورعزت لازم است گروه‌های کاری فرازمانی و فرامکانی شکل بگیرد تا اهداف بلندمدت

محقق شود. این دولت‌ها به مثابه گروه‌های کاری فرازمانی با همدیگر مثل مسابقه دوی امدادی باید کار کنند تا برنامه شانزده‌ساله‌ای را به نتیجه برسانند. یعنی اندازه عمر چهار دولت پشت‌سرهم؛ نه اینکه هر دولتی برنامه خودش را بریزد و بخواهد کار خودش را انجام دهد. بالاخره مسائل کشور مشخص است و سیر منطقی منظمی باید به سمت اهدافش داشته باشد. نباید هر دولتی کشور را به سمتی بکشاند. برای اینکه این مشکل حل شود، من فکر می‌کنم مقام‌معمظم‌رهبری به‌درستی از سال‌ها قبل وقتی این مسئله را پیدا کردند و شناسایی کردند و با آن مواجه شدند، به سمت این رفتند که با تدبیری بتوانند این حرکت‌های زیگزاگی دولت‌ها را حل کنند. اولین تدبیر چشم‌انداز بیست‌ساله نظام بود و شاید کمی قبل‌تر از این، سیاست‌های کلی نظام بود. فکر می‌کنم اولین سیاست‌های کلی که مصوب شد و ابلاغ شد، در سال‌های ۸۲ و ۸۳ بود. نمی‌دانم قبل از آن هم داشتیم یا نه. درواقع این تدبیر برای این بود که سیاست‌های کلی وضع شود و نشان بدهد که از منظر کلان، کشور باید چه ریلی را دنبال کند و ما می‌خواهیم در این کشور به چه هدفی برسیم و بعد هر دولتی که آمد، مبتنی بر این سیاست‌های کلی برای استقرار عملیاتی کردن این سیاست‌های کلی برنامه‌ریزی کند. هر مجلسی که آمد، طرح‌ها یا لویحی را بررسی کند که برای تحقق سیاست‌های کلی باشد و در راستای آن باشد که درواقع سیاست‌های کلی نظام بتواند انسجام‌بخش حرکت دولت‌ها و مجالس در پیشبرد کشور به سمت اهداف خودش باشد.

ما سیاست‌های کلی زیادی در حوزه‌های مختلف داریم که البته اگر بخواهیم نگاه نقادانه داشته باشیم، به‌نظرم سیاست‌های کلی هنوز هم به آن هدف انسجام‌بخشی خودش نرسیده و هنوز فاصله‌ای از سیاست‌های کلی تا برنامه‌های اجرایی عملیاتی ما وجود دارد که این فاصله هنوز پر نشده است و حتی شاید سازوکارهای ضمانت‌آور یا ضمانت‌های قانونی وجود نداشته است. البته در بیست سال اخیر از وقتی که ایده سیاست‌های کلی مطرح شده، شاید بتوانیم به‌طور مشخص بگوییم دو اقدام برای اینکه این سیاست‌های کلی ضمانت قانونی و اجرایی داشته باشد، انجام شده است؛ یکی آن مرکز نظارت و ارزیابی است که ذیل رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام شکل گرفته که

آن مرکز زیرمجموعه دبیر مجمع نیست. ما یک مجمع تشخیص مصلحت داریم و یک رئیس مجمع داریم و یک دبیر مجمع. دبیر مجمع دبیرخانه‌ای دارد که آن دبیرخانه وظیفه کارهای پژوهشی و مطالعاتی و کارشناسی را دارد و تدوین اولیه سیاست‌های کلی که بعد هم این سیاست‌های کلی در صحن مجمع بیاید و بعد به مقام‌معمظم‌رهبری پیشنهاد شود و ایشان هم ابلاغ بفرمایند. در زیرمجموعه رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام مرکز نظارت و ارزیابی سیاست‌های کلی نظام شکل گرفت که این مرکز زیرمجموعه دبیر مجمع نبود و مستقیماً زیرمجموعه رئیس مجمع بود و کارش این بود که نظارت کند و ببیند که این سیاست‌های کلی که در دوره‌های قبلی تصویب شده، واقعاً اجرا می‌شود یا نه و بعضاً جلساتی برگزار شد که حتی وزرا را به مجمع تشخیص مصلحت دعوت کردند و گفتند که شما به ما بگویید کارهایی که انجام می‌دهید، چگونه در راستای سیاست‌های کلان نظام است و ما چه میزان به این سیاست‌های کلان نزدیک شده‌ایم و برنامه شما برای این مسئله چیست. در دوره‌هایی چند جلسه به این شکل برگزار شد؛ ولی باز یک مقداری افول کرده و همان سازوکار نظارتی و ارزیابی که در مجمع بود هم فکر می‌کنم الان قوی نیست.

یکی از تدابیر دیگر این بود که در قوانینی که مجلس تصویب می‌کند، چه لایحه از دولت بیاید و چه طرح در مجلس باشد، وقتی به شورای نگهبان می‌آید، برای تأیید آن یا عدم مغایرتی که با قانون اساسی و شرع دارد، ارجاعی هم به مجمع تشخیص مصلحت نظام داده شود که این قانون را از منظر عدم مغایرتش با سیاست‌های کلی نظام بررسی کند و درواقع استعلام هم از مجمع گرفته می‌شود که آیا این قانون با سیاست‌های کلی نظام مغایرتی دارد یا نه و درواقع این هم سازوکاری است برای اینکه سیاست‌های کلی نظام ضمانت اجرایی پیدا کند که در آن بزرگه قانون‌گذاری باید مجمع تشخیص هم قوانین را تأیید کند.

بنابراین تدبیری برای انسجام‌بخشی به برنامه‌ها و اقدامات سیاست‌های کلی نظام است. تدبیر بعدی چشم‌انداز بیست‌ساله بود. به‌نظر من این‌ها همه تدابیر حضرت آقااست. چشم‌انداز بیست‌ساله هم باز با

این دیدگاه نوشته شد که بتواند چتری را برای همه برنامه‌های کشور در حوزه‌های مختلف فراهم کند تا انسجامی ایجاد شود و جلوی حرکت‌های زیگزاگی دولت‌ها را بگیرد تا همه دولت‌ها در مسیر چشم‌انداز حرکت کنند. باز اگر شما چشم‌انداز را با نگاه نقادانه دنبال کنید، می‌بینید که در آن سال‌های اول که منظور سال ۸۴ به بعد است، شاید تا نزدیک‌های سال ۹۰، چشم‌انداز مطرح بود؛ ولی بعد از آن چشم‌انداز کم‌رنگ شد و توجه به چشم‌انداز افول کرد. اجمالاً اگر در بیانات مقام‌معظم‌رهبری هم نگاه کنید، ایشان چشم‌انداز را بیشتر در همان سال‌های اول یعنی از سال ۸۴ تا حدود سال ۹۰ به کار می‌بردند و تقریباً تا سال‌های ۹۰ به بعد که می‌رسد، دیگر از چشم‌انداز استفاده نمی‌کنند. شاید دلیلش این است که چشم‌انداز دیگر مورد توجه قرار نگرفت و شاید تشخیص ایشان هم این بوده که وقتی دیگران به این سند توجهی نمی‌کنند و دیگر این سند اعتبار خودش را از دست داده، ایشان هم دیگر خیلی روی آن تأکیدی نکردند.

تدبیر سوم از حوالی سال ۹۰، برای ایراد انسجام در سیاست‌های کلان و حرکت کشور و ایجاد هماهنگی در برنامه‌های کشور انجام شد و آن هم الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت بود. فکر می‌کنم حضرت آقا سال ۹۰ برای شورایی به این عنوان حکم زد که این‌ها با همدیگر الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت را تدوین کنند و مرکزی هم شکل گرفت و درواقع تشکیلاتی هم برای این الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت ساخته شد و حضرت آقا انتظار داشتند که این مجموعه الگو را تدوین کند و این مجموعه هم از نخبگان کشور و از دانشگاهیان و از اندیشمندان استفاده کرده و طی چندین سال فرایند تدوین الگو خیلی طولانی شد و بعد از هفت سال، در سال ۹۷ الگوی پایه ارائه کردند که خیلی مورد انتقاد قرار گرفت؛ ولی حضرت آقا روی همان الگوی پایه ابلاغیه‌ای نوشتند که به‌نظر من از آن ابلاغیه‌های بی‌نظیر یا کم‌نظیر است. تقریباً ایشان دو صفحه بر الگوی پایه پیشرفت مقدمه نوشتند و در آن دو صفحه هرکسی را که در این کشور می‌توانست نقش‌آفرین باشد، مخاطب قرار دادند و از دستگاه‌های دولتی گرفته و فراتر از دولت، قوای سه‌گانه و فراتر از آن، نیروهای مسلح و فراتر از آن دانشگاه‌ها و حوزه‌های علمیه و به همه گفتند که روی این الگوی

پایه پیشرفت فکر کنید و کار کنید و دو سال زمان دادند که نظرات جمع‌آوری شود و نقد شود و اصلاح شود و انتهای دو سال، آن الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی در بیاید که آنجا خود حضرت آقا در آن مقدمه ابلاغشان می‌گویند که از اول قرن پانزدهم هجری مدار کشور بر مبنای الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت تنظیم شود و انتظار ایشان این بود که وقتی سال ۹۷ الگوی پایه را برای نقد و اصلاح ابلاغ کردند، سال ۹۹ جمع‌بندی شود و الگوی پیشرفت در بیاید که مثلاً انتهای سال ۹۹، آن الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی ابلاغ شود و از اول سال ۱۴۰۰ کشور مبتنی بر الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت پیش برود که آن جنبه انسجام‌بخشی به سیاست‌های کشور و هماهنگ کردن برنامه‌های کشور و مسیر مشخص به سمت اهداف بلندمدت از طریق الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت فراهم شود؛ اما متأسفانه می‌توان گفت الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت هم به پروژه شکست‌خورده‌ای تبدیل شد و متأسفانه مانند چشم‌انداز که اوایل خوب بود و بعد به‌خاطر بی‌توجهی‌ها و بی‌مهری‌ها شکست خورد، الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت هم شکست خورد. حالا هنوز چیزی از آن درنیامده و ما هم وارد برنامه هفتم شدیم و وقتی برنامه هفتم هم با همان دست‌فرمان برنامه‌های قبلی نوشته شود، همچنان به سمت پیشرفت و الگوی پیشرفت نرفته‌ایم و شاید میان این سه تدبیری که گفتیم، همچنان تدبیر سیاست‌های کلی نظام باز نسبت به آن دو تدبیر دیگر زنده‌تر است. البته فکر می‌کنم اگر هنوز بتوانیم در کشور چشم‌انداز داشته باشیم، حتماً خوب است و اگر به سمت الگوی اسلامی‌ایرانی پیشرفت به‌صورت جدی برویم و حتی شده این را پنج سال بعد هم تدوین کند، به عنوان الگویی که می‌تواند جریان پنجاه سال آینده کشور را آن‌طور که حضرت آقا خواسته بودند تدوین کند، هنوز ما به آن نیاز داریم؛ ولی متأسفانه در نظام برنامه‌ریزی خودمان، هنوز در این برنامه پنج‌ساله گیر کرده‌ایم. به‌خاطر همین عرض کردم که ایده من این است که ما باید برنامه‌ای ملی با سازوکاری داشته باشیم که قطعاً در آن سازوکار مجلس نقش خیلی مهمی دارد؛ ولی فقط مجلس نیست و باید فراتر از مجلس هم در آن سازوکار قرار بگیرد و حتی توسط رهبری مشروعیت‌بخشی شود و معلوم شود که مثلاً ما در حوزه آب، برنامه سی‌ساله

داریم و هر دولتی که می‌آید، باید این برنامه را بگیرد و دنبال کند و این‌گونه نباشد که دولتی مثلاً در حوزه مدیریت منابع آبی از روشی استفاده کند و دولت بعدی از روش دیگر استفاده کند و دولت بعدی از روش سومی که هیچ‌کدام از این دو مورد نیست، استفاده کند و درنهایت اینجا منابع و امکانات کشور بابت ایده‌ای تلف شود که بعد هم به سمت ایده دیگری برود. مثال ملموس آن این است که یک زمانی در تهران گفته می‌شد که برای حمل‌ونقل عمومی مونوریل خوب است و این را تا حدی علم کردند و بعد شهردار بعدی گفت که این به درد تهران نمی‌خورد و بعد آن را در قم بردند و ستون‌های آن را زدند؛ اما سال‌های سال برپا نشد و بنابراین آنجا هم اتلاف هزینه و امکانات و همچنان تصمیمات متشتت و پراکنده وجود داشت. اما اگر ما برنامه روشن بیست‌ساله و سی‌ساله داشته باشیم که هر دولتی خودش را متعهد به آن بداند و این برنامه‌ها در سازوکاری هم در مجلس تصویب شود و همچنین در مراجع بالاتر و توسط مقام‌معظم‌رهبری مشروعیت‌بخشی و ابلاغ شود، دولت‌ها در راستای اجرای این برنامه‌ها باید برنامه‌های خودش را بدهند. یعنی هر دولتی بگوید من برای مدیریت منابع آب که برنامه کلی آن معلوم است، جزئیات آن را این‌گونه اجرا می‌کنم؛ مثلاً ما چندین سال است که در کشور گرفتار گرد و غبار هستیم. حل این مسئله به برنامه ملی نیاز دارد و این برنامه ملی ممکن است حدود پانزده تا بیست سال طول بکشد. همه دولت‌ها باید موظف باشند که این برنامه را انجام دهند. ما گرفتار مسئله فقر هستیم و باید بدانیم که چگونه باید آن را حل کنیم و قوه عاقله و ایده‌پردازی باید برای حل این مسئله باشد تا به برنامه‌ای ملی تبدیل شود و فقر از این کشور ریشه‌زدایی شود. هر دولتی هم که می‌آید، باید به این برنامه ملی ملتزم باشد و آن را انجام دهد. لذا بسیاری از برنامه‌ها نباید به دولت‌ها و تصمیم‌آنان متکی باشد و این باید در سطح بالاتری تصمیم گرفته شود و مثل مجلس و بالاتر از آن، مثل سطح رهبری و ظرفیت ولایت فقیه تصویب شود و هر دولتی که می‌آید، باید بداند که وظیفه‌اش این است تا برای حل مسئله‌ای مثل مسکن باید اقدام کند و حال روشی متناسب و مخصوص خود را باید در این زمینه در پیش بگیرد. البته این برنامه‌های ملی باید در هر دوره‌ای بنا

به اوضاع مخصوص خود بازنگری شود. راه‌حل بنده برای هماهنگی و انسجام در نظام برنامه‌ریزی کشور هم این است که باید برنامه ملی و مشخصی برای حل مسائل و مشکلات اساسی کشور وجود داشته باشد. واقعیت این است که در برنامه هفتم هماهنگی تا حد زیادی وجود داشت و الان هم که برنامه هفتم در مجلس هست، باید دید که چه چیزی از آن بیرون می‌آید. البته برنامه هفتم آسیب‌های دیگری هم دارد و یک مورد آن، این است که دستگاه‌های اجرایی به برنامه به چشم رفع نیازهای خودشان نگاه می‌کنند. در صورتی که برنامه باید واقعاً در مسیر پیشرفت کشور قرار بگیرد و توسعه و پیشرفت ما را باید در پنج سال آینده مشخص کند؛ ولی چیزهایی در برنامه می‌آید که اصلاً جنبه پیشرفت و توسعه ندارد و می‌گوییم که این را برای چه آوردید؟ می‌گوید ما این را گذاشتیم تا بتوانیم براساس اقتداری که از این مصوبه مجلس پیدا می‌کنیم، کارهایی انجام دهیم و بودجه‌ای بگیریم و اگر اینجا نیاید، بودجه آن را نمی‌دهند.

آسیب دیگر، بخشی‌نگری است. هر دستگاهی به بخش خودش نگاه می‌کند و می‌گوید که در برنامه من باید این‌ها وجود داشته باشد. یا مثلاً خلأهای قانونی که ما داریم، بعضاً می‌خواهند آن را با برنامه درست کنند و به‌جای آنکه قوانین و مقررات مربوطه را اصلاح کنند یا تدوین کنند و به تصویب برسانند، می‌گویند که در برنامه پنج‌ساله بگذارید و این جای آن خلأ قانونی را می‌گیرد و به مستمسکی برای ما تبدیل می‌شود که یک‌سری فعالیت‌ها را انجام دهیم و یک‌سری اختیارات را بگیریم. در صورتی که درست این است که دستگاه‌ها اختیارات را باید به موجب قوانین و مقررات از مجلس بگیرند؛ نه به موجب برنامه و نیز برنامه در راستای توسعه و پیشرفت کشور در پنج سال آینده است؛ اما این مشکلات باعث می‌شود که برنامه از مسیر اصلی خودش خارج شود و مسائل دیگر هم از جمله نگاه‌های منطقه‌ای نمایندگان باعث می‌شود که برنامه از مسیر و انسجام اصلی خودش خارج شود و لازم است که بازنگری جدی در نظام برنامه‌ریزی کشور ما وجود داشته باشد و به این شکل و با این مشکلات، این برنامه ما را به سمت توسعه حرکت نمی‌دهد. ❀

تأملی بر برنامه هفتم توسعه در محور نظام اداری



مصطفی حیدری
پژوهشگر مدیریت دولتی

مقدمه

برنامه هفتم توسعه، برنامه پنج‌ساله توسعه اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی نظام جمهوری اسلامی ایران است. لایحه برنامه هفتم توسعه پس از ۲ سال تأخیر درحالی برای تصویب به مجلس تقدیم شد که هیچ‌کدام از برنامه‌های توسعه در بعد از انقلاب موفقیت چشمگیری نداشته‌اند. به‌طور کلی در طول قرن گذشته، کاهش هزینه‌های بخش عمومی و افزایش بهره‌وری و کنترل عملکرد آن، مسائل مهم دولت‌ها در جهان بوده است. با مطالعه تطبیقی کشورهای توسعه‌یافته می‌توان اقدامات زیر را در راستای اصلاح نظام اداری و افزایش بهره‌وری آن برشمرد:

۱. راه‌اندازی سیستم‌های مدیریت عملکرد: دولت‌ها معمولاً برای افزایش بهره‌وری، سیستم‌های مدیریت عملکرد را در سازمان‌ها و واحدهای خود راه‌اندازی می‌کنند. این سیستم‌ها به منظور ارزیابی عملکرد کارکنان، تعیین اهداف، توسعه مهارت‌های کارکنان و بهبود فرایندهای کاری استفاده می‌شوند.
۲. آموزش کارکنان: دولت‌ها به‌منظور افزایش توانمندی و بهره‌وری کارکنان، بسترهای آموزشی را به‌وجود می‌آورند و کارکنان را در زمینه‌های مختلفی مانند مهارت‌های فنی، مهارت‌های ارتباطی و مهارت‌های مدیریتی آموزش می‌دهند.
۳. ایجاد فرهنگ کاری متناسب با اهداف سازمان: دولت‌ها به‌منظور افزایش بهره‌وری، سعی می‌کنند فرهنگی را ایجاد کنند که به تحقق اهداف سازمانی و افزایش بهره‌وری کمک کند. برای این منظور، از روش‌هایی مانند ارائه پاداش‌های عملکردی، تشویق به همکاری و تعامل و ایجاد روحیه رقابتی در سازمان‌ها استفاده می‌شود.
۴. استفاده از فناوری: دولت‌ها برای افزایش بهره‌وری و بهبود فرایندهای کاری، از فناوری‌هایی مانند نرم‌افزارهای مدیریت پروژه، نرم‌افزارهای مدیریت ارتباط با مشتریان و سیستم‌های خودکارسازی استفاده می‌کنند. این امر در ارتباط مستمر سازمان‌های دولتی و مردم بسیار مؤثر است.
۵. ارزیابی عملکرد مدیران: دولت‌ها برای بهبود مدیریت عملکرد، تعیین و ارزیابی عملکرد مدیران را به‌صورت دوره‌ای انجام می‌دهند. این اقدام باعث می‌شود رقابت سالم میان مدیران ایجاد شده و اهداف سازمانی تحقق یابد و همین‌طور مدیران ناشایست را شناسایی و از خدمت خارج کند.

آسیب‌های محور نظام اداری برنامه توسعه هفتم

با دقت در برنامه توسعه هفتم مشخص می‌شود که برخلاف اسناد توسعه گذشته، به مسئله بهره‌وری تأکید بسیار شده است. در بندهای مختلف برنامه هفتم، حدود بیست مرتبه به مفهوم ارزیابی و بهره‌وری اشاره شده است. این موضوع نشان از توجه دولت به این مسئله مهم دارد. همین‌طور عزم جدی دولت در کوچک‌سازی ساختار اداری و افزایش بهره‌وری نیروی انسانی و مردمی‌سازی برخی خدمات به چشم می‌خورد. همین‌طور به مباحث مرتبط با دولت الکترونیک و خدمات الکترونیک به‌طور جدی پرداخته شده است.

در کنار این نکات مثبت، یکی از ایرادهای اساسی به برنامه هفتم، دائمی‌بودن برخی مقررات و در نظر نگرفتن



اسناد و برنامه‌های قبلی و تداخل برنامه‌ها و قوانین با یکدیگر است. اگر ابلاغیه رهبری درباره اصلاح نظام اداری مهم‌ترین سند راهبردی در این حوزه باشد، باید برنامه‌ها و اهداف برنامه هفتم متناظر و در راستای آن تنظیم شود. از این حیث برنامه هفتم را می‌توان کلی و در عین حال ناقص دانست. کلی از آن جهت که بدون دقت در مسائل و صرفاً با ذکر یک‌سری کلیات در ترسیم چشم‌انداز کوشیده و ناقص از این حیث که همه ابعاد و جنبه‌های کارکردی نظام اداری را پوشش نداده و از میانی اصلی آن فاصله دارد. سیاست‌های کلی نظام اداری ابلاغی از سوی مقام‌معم‌رهبری شامل پانزده بند است که مبتنی بر فرهنگ اسلامی، عدالت در جذب و به‌کارگیری و پرداخت حقوق و دستمزد، شایسته‌سالاری و بهره‌وری است. از این میانی یادشده در برنامه هفتم فقط بر شایسته‌سالاری و بهره‌وری تأکید شده است و به مواردی چون «استقرار فرهنگ اسلامی در سازمان»، «تأمین حداقل معیشت کارکنان و بازنشستگان»، «توجه به استحکام خانواده و ایجاد تعادل بین کار و زندگی افراد در نظام اداری» و «ایجاد زمینه رشد معنوی منابع انسانی» اشاره‌ای نشده است. همین‌طور اگر عدالت را مهم‌ترین رکن نظام اداری یا به‌صورت کلان‌تر در حکومت اسلامی در نظر بگیریم، هیچ‌گونه پیوست عدالتی در سندهای پشتیبان برنامه هفتم یا در متن برنامه یافت نمی‌شود. یعنی حتی کلمه عدالت در بخش نظام اداری برنامه به چشم نمی‌خورد. اما بندهایی از سیاست‌های کلی نظام اداری ابلاغی از جانب رهبر که به عدالت می‌پردازد، مواردی را دربرمی‌گیرد از جمله: «عدالت‌محوری در جذب، تداوم خدمت و ارتقای منابع انسانی»، «رعایت عدالت در نظام پرداخت و جبران خدمات با تأکید بر عملکرد، توانمندی، جایگاه و ویژگی‌های شغل و شاغل و تأمین حداقل معیشت با توجه به اوضاع اقتصادی و اجتماعی» و «عدالت‌محوری، شفافیت و روزآمدی در تنظیم و تنقیح قوانین و مقررات اداری».

به‌طور کلی ایرادات وارد بر بخش نظام اداری برنامه توسعه هفتم به تفکیک سرفصل‌ها شامل موارد زیر می‌شود:

اهداف کمی

درباره اهداف کمی، علاوه بر بلندپروازی، شاخص‌ها بیش‌ازحد کلی هستند؛ به استثنای شاخص دولت الکترونیک که هدف‌گذاری منطقی و دقیقی انجام داده است. اما در زمینه کیفیت نیروی انسانی می‌شد از شاخص‌های دقیق بین‌المللی مانند میزان رضایت شغلی کارمندان، نرخ نوسازی مهارت‌های کارمندان و نرخ نگهداری یا وفاداری کارمندان به سازمان استفاده کرد؛ همچنین در زمینه بهره‌وری نظام اداری نیز می‌شد شاخص‌هایی چون شاخص ادراک فساد و میزان رضایت‌مندی مردم از نظام اداری استفاده کرد. شاخص بازطراحی و اصلاح روش‌های انجام کار نیز از شاخص‌های کلی و غیردقیق است و کاهش آن به میزان ۶۵ درصد معنای دقیقی به سیاست‌گذاران نمی‌دهد. نکته حائز اهمیت در این بخش تمیز قائل‌نشدن برنامه توسعه بین کوچک‌سازی دولت و چابک‌سازی و انعطاف آن است. سیاست‌های کلی نظام همواره به‌دنبال بهره‌وری از طریق چابک‌سازی بوده و باید دقت کرد که فقط یکی



از راه‌های این انعطاف، کوچک‌سازی است. در اوضاع کنونی بسیاری از بخش‌های آموزشی و بهداشت در کشور با کمبود نیروی انسانی مواجه است و این هدف‌گذاری قدرت خدمت‌رسانی در این حوزه‌ها را کاهش می‌دهد؛ شاید به جای کوچک‌سازی باید از واژه متناسب‌سازی استفاده می‌شد؛ زیرا برخی ساختارهای نظام اداری به دلیل منافع و حقوق و رفاهیاتی که دارند، نیروی بیش‌ازحد دارند و این نیرو حاضر نیست موقعیت خویش را ترک کند و در عوض در بسیاری از حوزه‌ها با کمبود نیرو مواجه هستیم و به دلیل سختی و مشکلات آن موقعیت‌های شغلی افراد به آن شغل‌ها میل ندارند. از طرفی حتی اگر سازمان مربوطه بخواهد به دلیل وجود این برنامه نیرو تأمین کند، به جذب قادر نخواهد بود. متأسفانه در متن برنامه اجازه استخدام را صرفاً به پست‌های حساس داده، درحالی که بیشتر پست‌های حساس در لایه مدیریت و معاونت هستند و چون جنبه مدیریتی دارند، به استخدام نیازی ندارند. درواقع ذاتاً پست‌های حساس قراردادی بوده و خواهند بود. از طرفی کوچک‌سازی با برنامه‌های کلان موازی در تعارض است؛ برای مثال با اصلاح نظام صندوق بازنشستگی و اصلاح نظام بودجه‌ریزی تعارض دارد. درواقع وقتی قرار است ۱۵ درصد از کارکنان دولت کاسته شود، این کاهش نیرو به معنای بازنشستگی پیش از موعد است و بازنشستگی پیش از موعد تعهدات صندوق‌های بازنشستگی را افزایش داده و از آنجایی که صندوق‌ها به انجام تعهدات قادر نیستند، بار مالی این تعهدات بر دوش بودجه کشور تحمیل شده و نسبت وابستگی صندوق به منابع عمومی بوده افزایش می‌یابد.

ساختار دولت

یکی از محورهایی که نسبتاً صحیح هدف‌گذاری کرده است، محور ساختار دولت است؛ سامان‌دهی به شوراهای عالی یکی از موارد مهم متناسب‌سازی ساختار اداری است. شوراهای عالی به صورت فزاینده‌ای در دهه گذشته رشد کرده‌اند و گاهی یک وزیر در پنج یا شش شورا عضو است؛ از طرفی هر شورا برای خود ساختار و دبیرخانه دارد. درحالی که افراد عضو در این شوراها از تعداد آن شوراها کمتر است. یکی دیگر از آسیب‌های شوراهای متعدد، متولی‌نداشتن برنامه است؛ به این معنی که مشخص نیست مسئول تحقق مصوبات یا شکست برنامه‌ها دقیقاً کدام سازمان و نهاد است.

درباره حکمرانی محلی نیز برنامه توسعه نسبتاً صحیح حرکت کرده و در راستای مردمی‌سازی و کاهش حجم دولت به سمت حکمرانی محلی و واگذاری اختیارات به سطوح استانی و شهرستانی رفته است.

سرمایه انسانی دولت

در محور منابع انسانی بیشتر تمرکز برنامه توسعه بر مشکلات امور استخدامی و قراردادهای کارکنان دولت و

مشخص کردن تعداد دقیق کارمندان است؛ زیرا به لطف شرکت‌های پیمانکاری و شفاف‌نبودن تعداد کارکنان و جریان‌های مالی آن‌ها، از تعداد افرادی که با بدنه دولت کار می‌کنند، هیچ تصویر دقیقی وجود ندارد.

ایراد اساسی نظام منابع انسانی کشور، نداشتن تناسب با نیازها و اهداف سازمان‌های دولتی است. در برهه‌های خاص و با مقاصد سیاسی نیروهایی وارد بدنه دولت شدند و از آنجایی که استخدام‌ها سی ساله است، سازمان‌ها قدرت تعدیل نیروی نامناسب را نداشته و به ساختارسازی و جابه‌جایی نیروها مجبور بوده‌اند. درواقع برخی ساختارهای نظام اداری به دلیل حفظ کارمند در نظام اداری شکل گرفته است. این مسئله باعث شد که رویکرد دولت از استخدام به سمت قراردادهای موقت برود و با سه یا پنج‌ساله کردن آن‌ها در برنامه توسعه هفتم، مشکل فوق را حل کند. به‌طور کلی در برنامه هیچ راهبردی برای منابع انسانی در بخش دولتی تا به امروز وجود نداشته است.

با توجه به اینکه رویکرد مشخصی در قبال کارمندان بخش دولتی از سمت دولت در پیش گرفته نشده است، به نظام ارتقا و کارراه، آموزش و توانمندسازی آنان نیز در برنامه اشاره‌ای نشده است؛ دوره‌های ضمن خدمت فعلی نیز کاملاً صوری بوده و ارزیابی در سطح کارکنان عملاً وجود ندارد. به‌طور کلی مسائل مهم منابع انسانی در برنامه مطرح نشده و صرفاً در برنامه به تقلیل نیرو اکتفا شده است.

هوشمندسازی دولت الکترونیک

در زمینه دولت الکترونیک به مباحث مناسبی اشاره شده است که یکی از ویژگی‌های خوب این محور مشخص کردن رویه‌ها و فرایندهای دقیق برای تحقق دولت الکترونیک، کاهش کاغذبازی‌های اداری، تقلیل زمان چرخه خدمات و افزایش رضایت مردم است. اما ایراد اساسی به این محور در متولی‌نبودن سازمان اداری و استخدامی برای تحقق این محور است. درواقع بیشتر وظایف برعهده وزارت ارتباطات است. این مسئله از این حیث اشکال دارد که قدرت اجرایی سازمان اداری و استخدام در موظف کردن بقیه سازمان‌ها به‌خاطر جایگاه ساختاری بالاتر بسیار بیشتر است. درواقع سازمان‌ها می‌توانند مانع انجام مسئولیت وزارت ارتباطات بشوند؛ چون هم‌سطح سایر وزارتخانه‌هاست. از طرفی سازمان اداری و استخدام اشراق بیشتری به فرایندهای نظام اداری دارد و بهتر می‌تواند نقاط گره را پیدا کرده و از طریق الکترونیکی کردن تسهیل کند.

ارزیابی عملکرد و ارتقای رقابت‌پذیری

از ویژگی‌های مثبت محور ارزیابی و مدیریت عملکرد، تمرکز بر مباحث مغفول‌مانده در قانون مدیریت خدمات کشوری است؛ همچون ارزیابی عملکرد مدیران، تعارض منافع، ارزیابی و رتبه‌بندی دستگاه‌ها و... . مسئله ارزیابی عملکرد به صورت جدی در این محور مشاهده می‌شود و رویکرد برنامه به سمت سنجش کاملاً محسوس است. اشکال اساسی به این محور فقدان نگاه سیستمی به ارزیابی عملکرد است. ارزیابی عملکرد جزوی از فرایند اجرای برنامه است و باید در خدمت آن باشد؛ نه فصلی جدای از آن. به این معنا که ارزیابی کارکنان باید در خدمت نظام پرداخت و آموزش آنان قرار بگیرد و بر انتصاب و ارتقای آنان اثر بگذارد. در سطح مدیران نیز با هدف پاسخگویی و حذف مدیران ناشایست باشد؛ نه صرفاً جمع‌آوری عملکرد آنان. در سطح سازمان نیز باید با بودجه ارتباط برقرار کند و بهره‌وری سازمان مبنا قرار گیرد.

نظام بهره‌وری

آسیبی کلی درباره نگارش برنامه‌های توسعه وجود دارد که برنامه‌ها را سازمان‌های متولی به صورت جداگانه می‌نویسند و سازمان برنامه و بودجه آن‌ها را تجمیع می‌کند. این روند باعث می‌شود برنامه‌های کلان کشور معطل بماند یا به صورت سیستمی به آن‌ها توجه نشود؛ برای مثال در محور بهره‌وری باید توجه کرد که بهره‌وری مفهومی کلان است و صرفاً چون سازمان ملی بهره‌وری وجود دارد، دلیل نمی‌شود که این سازمان را مسئول کل بهره‌وری دانست و فقط از این سازمان برای تدوین برنامه کمک گرفت. در مسئله بهره‌وری باید بین سازمان اداری و استخدامی، سازمان برنامه و بودجه و دستگاه اجرایی حلقه‌ای تشکیل شود و تقسیم کار صورت بگیرد؛ یعنی سازمان اداری و استخدامی وضعیت عملکرد سازمان را ارزیابی کند و نتایج را به سازمان برنامه و بودجه بدهد و برنامه و بودجه به بودجه‌ریزی مبتنی بر عملکرد سازمان ارزیابی‌شده اقدام کند و کل این فرایند باید با تعامل با سازمان مدنظر اتفاق بیفتد. نمی‌شود با نگاه از بالا به پایین سازمان‌ها را بهره‌ور کرد و اساس بهره‌وری توافق عملکردی بین سازمان و دستگاه ارزیاب است. ❁



گفت‌وگو با

دکتر علی چیت سازیان

عضو هیئت علمی دانشکده مدیریت
دانشگاه امام صادق (ع)

مردمی سازی؛

راهبردی بنیادین برای انسان سازی و تعالی جامعه

رهیافت‌اندیشانه منظور از مردمی‌سازی چیست؟

شاخص‌ها و معیارهای مردمی‌شدن امور را بفرمایید.

درباره مردمی‌سازی اگر بخواهم بحثم را از نقطه محوری شروع کنم، استنادم به آیه ۲۵ سوره حدید است: «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ وَأَنْزَلْنَا الْحَدِيدَ فِيهِ بَأْسٌ شَدِيدٌ وَمَنَافِعُ لِلنَّاسِ وَلِيَعْلَمَ اللَّهُ مَن يَنْصُرُهُ وَرُسُلَهُ بِالْغَيْبِ إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ». از نظر ادبیات عرب، لفظ ناس در جمله «لَيَقُومُ النَّاسُ» فاعل است. این لفظ به این موضوع اشاره می‌کند که مردم در نگاه دینی برای ساخت جامعه دینی نقش فعالی دارند. اساس و کارکرد حکومت دینی علاوه بر ساخت اجتماع، یعنی اقامه قسط و عدل و ایجاد زیرساخت حیات طیبیه برای جامعه، انسان‌سازی است. به تعبیری این آیه به‌نوعی مکمل و فرایند ارسال رسل و انزال کتب و مسئولیت‌پذیرکردن مردم اشاره دارد؛ به این معنا که خود مردم پای اقامه امر حق بیایند و این کار را به‌عنوان هدف اصلی و محوری زندگی خودشان قرار دهند. این به‌نوعی تفاوت ماهوی نگاه اسلامی درباره مسئله دولت و نگاه تمدن غرب به دولت است.

معمولاً در ادبیات سیاسی، دولت داریم و ملت. تعبیر هابز در لویاتان این است که ما بخشی از اقتدار مردم را به دولت به ودیعه می‌دهیم تا براساس آن، دولت قدرت متمرکز برتر باشد که نظام اجتماعی زیر دست آن کار کند، عدالت را به آن نحوی که خودش فهم می‌کند، پیاده‌سازی کند، رفاه را برای مردم ایجاد کند، مانع طغیان افراد شود و درنهایت در برابر دشمن خارجی مقابله کند. این واگذاری هم بخشی از آن با پذیرش قانون و بخشی هم با دادن مالیات است. با دادن اقتدار و منبع مالی به قدرت بالاسری، تبدیل می‌شود به تنظیم‌کننده روابط اجتماعی و دفاع‌کننده از مردم و اینکه رفاهیات را تا سطحی برای مردم تأمین کند.

اما در اندیشه اسلامی اگرچه کارکردهایی مثل تأمین رفاه، تأمین امنیت، اجرای قسط و عدل به‌نوعی برای دولت تعریف شده، به‌نظر می‌رسد سازوکار دولت و تعریفی که ما از آن داریم، چیزی نیست که نگاه رقیب به آن موضوع دارد. در نگاه اسلامی این‌گونه نیست که نهادی است که ما بخشی از اقتدار خودمان را به او قرض می‌دهیم و بخشی از آزادی خود را

محدود می‌کنیم تا بتواند امورات جامعه را بگذراند. اگر به سیر شکل‌گیری و تطوّر جمهوری اسلامی نگاه کنیم، این موضوع در عمل خود را نشان می‌دهد. وقتی انقلاب به پیروزی می‌رسد و جمهوری اسلامی به‌عنوان دولتی اسلامی شکل می‌گیرد، امام‌خميني (ره) نهادهای مردمی را در ابعاد مختلف راه می‌اندازند؛ از جمله سپاه پاسداران انقلاب اسلامی، جهاد سازندگی، نهضت سوادآموزی، بسیج، کمیته‌های مردمی انقلاب اسلامی و مانند آن. آیا این پلیتیک و بازی سیاسی است یا نه، برخاسته از منطقی است؟ امام بازی نمی‌کردند، بلکه برای ایشان منطق اداره کشور همین بود. البته این الگوی اداره امور عمومی مأموریتی بزرگ‌تر را نیز تأمین می‌کند و آن انسان‌سازی است.

• **تحقق مأموریت اصلی حکومت دینی از رهگذر مردمی‌سازی**

اگر ما معتقد به این هستیم که جامعه اسلامی به انسان‌سازی مکلف است، انسان‌سازی از این مسیر می‌گذرد. انسان‌سازی جامعه اسلامی این است که دولت اسلامی زیرساختی به‌وجود بیاورد که مردم در امورات عمومی پای کار بایستند. براین‌اساس در دولت اسلامی، نگرش مسئولان، برنامه‌ریزی‌ها، نظامات و تنظیمات اداری و قواعد حکمرانی لازم است تا این ظرفیت را ایجاد نماید که مردم به‌شکل واقعی در امور دخیل باشند.

وقتی حکومت اسلامی برقرار می‌شود، حتی سلوک معنوی مؤمنین درباره زمانی که حکومت نداریم، در ابعادی متفاوت است. تعالی انسان این است که بتواند پای امر حق بایستد و امر حق را احیا کند. گاهی اوقات مصداق احیای امر حق این می‌شود که مثلاً در جبهه شرکت کند. وقتی امام (ره) می‌گویند وصیت‌نامه شهیدان را بخوانید که این‌ها ره صدساله را یک‌شبه پیمودند، این‌ها تعارف نیست. درواقع کارکرد حکومت اسلامی این است که اگر زیرساختی را به‌وجود بیاورد که «لَيَقُومُ النَّاسُ بِالْقِسْطِ» شود، انسان‌ها در این زیست‌بوم می‌توانند ره صدساله را یک‌شبه طی کنند. یعنی انسان‌سازی حکومت اسلامی از قبل پذیرش مسئولیت توسط افراد است. احیای امر حق بعضی وقت‌ها جهاد و دفاع است، بعضی وقت‌ها حوزه عمرانی، بعضی وقت‌ها محرومیت‌زدایی است و بعضی وقت‌ها هم حفظ شعائر است. همه این‌ها در جهت



بقیه ارکان و آرمان‌های انقلاب است؛ چون در بحث انقلاب اسلامی جایی انقلاب، سرش را بالا می‌گیرد و می‌تواند مقاومت کند که مردم پای کار باشند. در تمام فتنه‌هایی که در سال‌های گذشته وجود داشته، ولو گروهی کوچک و به تعبیر دقیق قرآنی «فئة قليلة»، این‌ها باید بیابند پای کار بایستند تا انقلاب باقی بماند؛ وگرنه اگر ما بخواهیم سامان امور را به دست نظام‌های بوروکراتیک بدهیم، مثل دولت‌های متخصص حرفه‌ای، یا سازمان‌های متخصص امور عمومی، آن محتوا و بنیان ارتباط قلبی امام و امت در این‌ها تعریف نشده و چیزی که باقی می‌ماند، مؤسسه‌ای حرفه‌ای است، بدنه بوروکرات متخصص است. این که می‌گویید اول انقلاب، بله، اول انقلاب این اتفاق افتاد و این خواست مردم بود؛ اما این ادعا که بعدها این مردمی‌سازی از بین رفت، ادعای باطلی است. گرچه در ظاهر حجم زیادی از مردم در ابتدای انقلاب پای کار بودند، برای بقا همان مقدار کم هم می‌تواند کار تعداد زیاد را انجام دهند.

نکته‌ای که باید توجه شود، این است که وقتی اوضاع سخت‌تر می‌شود و افرادی هستند که از زندگی خود بزنند و در فضایی که جو حاکم (برخلاف اوایل انقلاب) مخالف پذیرش مسئولیت است، آنان به میدان بیایند، کیفیت و عمق ایمان این افراد جبران‌کننده

مردم، امور عمومی توسط آن‌ها انجام می‌شود؛ یعنی هم قدرت تصمیم‌گیری به آن‌ها داده می‌شود و هم آموزش دیده‌اند که این کار را به‌خوبی انجام دهند. لذا مردمی‌سازی قله بحث مشارکت است و فلسفه کاملاً متفاوتی از آن دارد.

رهیافت اندیشه بعضی بر این عقیده‌اند که اتفاقاتی که در اوایل انقلاب افتاد و نهادهای مردمی که شکل گرفت، ناشی از جوّی بوده که اول انقلاب به‌وجود آمده و شاید به‌خاطر این بوده که قبل از انقلاب خفقانی وجود داشته و حال که انقلاب شده، در این هیجان انقلابی، امام جوّی را ایجاد کرده که در پرتو آن، مردم عاملیت پیدا کرده‌اند. اما امروزه هیجان اول انقلاب و اراده برای اقامه قسط وجود نداشته و به همین دلیل مردمی‌سازی به حاشیه می‌رود یا شاید امکانش به صفر می‌رسد. اگر بخواهیم مردمی‌سازی مبتنی بر وضع موجود خودمان را شروع کنیم، چگونه باید قدم برداریم و چه اتفاقاتی باید رخ دهد که مردمی‌سازی اتفاق بیفتد؟

اول باید توجه کنیم که مردمی‌سازی یکی از ارکان اصلی جمهوری اسلامی است که همیشه وجود دارد و اگر این عامل حذف شود، انقلاب خالی از معنا و هویت می‌شود. قطعاً جمهوری اسلامی بدون ارتباط امام و مردم از محتوا خالی شده و این، آغاز از بین رفتن

چون افراد درون جامعه از ابعاد مختلف به هم مرتبط می‌شوند. در الگوی حکمرانی دولتی همه ارتباطات در قالب الگوی ستاره‌ای با دولت مرتبط است. اما در الگوی شبکه‌ای که ماحصل منطق مردمی‌سازی است، همه باهم درگیر هستند. در بحث مردمی‌سازی واقعاً این تمرکز از بین می‌رود و ارتباطی واقعی بین مؤلفه‌های جامعه، انسجام اجتماعی را به دنبال دارد. ۳. سومین اصلی که مردمی‌سازی به همراه دارد، توانمندی‌سازی جامعه است. شاید مردمی‌سازی بهره‌وری دولت متخصص بروکرات را نداشته باشد؛ حتی شاید در جاهایی اشتباهاتی هم داشته باشد، اما توانایی کلیت جامعه در حل مسائل را به شکل چشمگیری افزایش می‌دهد. اتفاقی که در مردمی‌سازی می‌افتد، این است که سطح مهارت و دانش و توانمندی اجتماع بالا می‌رود. در این ارتقای سطح به‌نوعی اولاً جامعه توانمندی این را پیدا می‌کند که نیازهای خود را از داخل خودش مرتفع کند و ثانیاً چون تنوع مهارتی در بین این‌ها اتفاق می‌افتد، قدرت جایگزینی در جامعه زیاد می‌شود؛ برعکس سیستم‌های تخصصی‌شده که معمولاً قدرت جایگزینی در آن‌ها کم است.

جامعه‌ای که بنیان حکمرانی و بنیان تفکر اداره‌اش مردمی‌سازی است، قطعاً هزینه‌هایی را برای این موضوع می‌دهد؛ اما در درازمدت توانمندتر می‌شود، تاب‌آوری بیشتری دارد، توان مقابله بیشتری دارد، انسجام‌های اجتماعی‌اش بیشتر است، درهم تنیدگی وجود دارد و پيامی از بالا به پایین راحت‌تر می‌رسد؛ چون ارتباط طولی شکل می‌گیرد. لذا در طول، عرض و عمق غنی‌سازی اتفاق می‌افتد و جامعه به‌نوعی آماده‌تر است.

مردمی‌سازی مشق انسان‌سازی است. مردمی‌سازی فقط مبحثی فانتزی نیست که صرفاً برای به‌دست‌آوردن مقبولیت اجتماعی باشد. مردم در مردمی‌سازی کاملاً درگیر شده و از قبال آن، هم به هم نوع خدمت می‌کنند و هم نوعی مسئولیت اجتماعی خود را انجام می‌دهند. در مردمی‌سازی تمام پله‌های مشارکت وجود دارد؛ از پله‌های اولیه و مشارکت‌های حداقلی مثل اظهارنظر و گزارش‌دهی و مشارکت سیاسی شروع می‌شود تا کمک‌های مالی در موضوعات جزئی و ارائه خدمات خاص اجتماعی مثل خدمات به نیازمندان و درنهایت اینکه مردم، خود متولی امر می‌شوند. با توانمندشدن

انسان‌سازی است، از این جهت که این انسان‌ها با پذیرش مسئولیت، جامعه‌ای را بسازند. در مفاهیم عمیق دینی، مفهوم ولایت وجود دارد. وقتی افراد خود را ذیل ولایت جامعه دینی و امام جامعه می‌بینند، نوعی سنخیت با امام جامعه و جوهره ایمانی مؤمنین پیدا می‌کنند. این باعث می‌شود که ظهور و بروز جامعه دینی از رهگذار مسئولیت‌پذیری افراد صورت پذیرد. احیای امر حق که مأموریت امام جامعه است، از طریق مؤمنان صورت می‌گیرد. مردم و مؤمنان درواقع دستی برای جاری‌سازی امر حق هستند. مؤمنان به همان میزان که پای امر حق ایستادگی کرده و در امور جامعه دینی شراکت می‌کنند، درواقع خودشان را با ولی پیوند می‌زنند. لذا این اولین و مبنایی‌ترین بحثی است که در مردمی‌سازی مطرح می‌شود و این را با مشارکت مردمی واقعاً متمایز می‌کند. مردمی‌سازی پیش از آنکه الگویی برای ایجاد رفاه اجتماعی و تأمین نیازهای عمومی باشد، استراتژی و بنیانی برای انسان‌سازی و ساخت جامعه است.

جامعه‌ای که بنیان حکمرانی و بنیان تفکر اداره‌اش مردمی‌سازی است، قطعاً هزینه‌هایی را برای این موضوع می‌دهد؛ اما در درازمدت توانمندتر می‌شود، تاب‌آوری بیشتری دارد، توان مقابله بیشتری دارد، انسجام‌های اجتماعی‌اش بیشتر است، درهم تنیدگی وجود دارد و پيامی از بالا به پایین راحت‌تر می‌رسد؛ چون ارتباط طولی شکل می‌گیرد. لذا در طول، عرض و عمق غنی‌سازی اتفاق می‌افتد و جامعه به‌نوعی آماده‌تر است.

• ثمرات مردمی‌سازی در جامعه اسلامی

اجرای اصل مردمی‌سازی در جامعه دینی ثمرات ارزشمندی به همراه دارد که در ادامه بدان‌ها اشاره می‌شود:

۱. مردمی‌سازی اتصال با امام جامعه را محکم می‌کند. افراد از طریق مسئولیت‌پذیری یاد می‌گیرند به میزانی در مسئولیت‌ها شریک شوند و اراده در این‌ها ظهور و بروز پیدا کند.
۲. مردمی‌سازی انسجام اجتماعی را افزایش می‌دهد؛

تعداد کم آن‌ها خواهد بود. باید توجه کنیم که قواعد حاکم بر نظام اسلامی فراتر از محاسبه‌گری و دودوتا چهارتای سایر نظامات است. هرچه مردم پای این امر بایستند، ما می‌توانیم اتفاقاتی را رقم بزنیم که در نظام محاسباتی ما هم نمی‌گنجد. مثل دستاوردهای جنگ، توفیقات جهاد سازندگی و....

عرض من این است که ما در تحلیل نظام اداری مان دو گونه می‌توانیم تحلیل کنیم: یک، تحلیل زمینی و مبتنی بر محاسبه‌گری است. برنامه‌ریزی می‌کنیم، می‌کاریم، برداشت می‌کنیم و تمام تلاشمان را می‌کنیم تا در این زمین بیشترین بهره‌وری را داشته باشیم. این مفهومی است که دولت مدرن کاملاً بر آن منطبق است و البته این سنت الهی است که هرکه حیات دنیایی بخواهد، به او داده می‌شود. تحلیل دیگر این است که سطحش بالاتر است؛ یعنی ارتباط مردم با حاکمیت، با خودشان، با اطرافیان و انجام امور اجتماعی. باید قبول کنیم که به این دو روش می‌توانیم حکمرانی کنیم. یکی حکمرانی که بر مبنای عرف و عقل متعارف، کار خود را می‌کند و اشتباه هم نیست. باید اصلاحاتی در آن انجام گیرد؛ ولی سیستم دیگری هم هست که بر مبنای محاسبه‌گری نیست و دو دوتا چهارتا نمی‌شود. چرا؟ چون کیفیت ارتباط مؤلفه‌های آن شبکه متفاوت است. رابطه مردم با مردم از جنس نصیح است. رابطه‌ای از حیث رابطه من با شهروند دیگر که در آن بی‌دغدگی وجود ندارد. رابطه وقتی از رابطه نصیح است، قواعد آن نظام حکمرانی بالایی به این ضریب اثربخشی می‌دهد. وقتی رابطه براساس رابطه امام و امت شکل گرفت، این ضریب دارد. هروقت این رابطه شکل گرفت، رابطه خاص مردم با هم و رابطه خاص حاکمیت با مردم از جنس نصیح و خیرخواهی شد و در رابطه امام و امت از جنس پذیرش کامل ولایت از سوی مردم شد، اینجا کاملاً متفاوت می‌شود و آن گروه کوچک هم ولو این وسط باشند، ضریب می‌خورد «کم مَن فَتَهُ قَلِيلُهُ غَلَبَتْ فَتَهُ كَثِيرُهُ». ولی باید متوجه باشیم که آیا می‌شود این را همه‌جا گفت؟ باید بدانیم که این سطح از حکمرانی، لوازم ایمانی، پذیرش قلبی و اعتقاد به غیب می‌خواهد. این می‌شود مینا و البته در شکل‌گیری روابط و قواعد اجتماع‌سازی‌اش باید اتفاق دیگری بیفتد.

رهیافت‌اندیشه پس به‌طور خلاصه، اگر می‌خواهیم

حرکت کنیم، خودمان باید این روابط را بسازیم.

برای حرکت باید این مشق در مجموعه‌های کوچک اتفاق بیفتد. به‌نوعی کسانی باید به‌عنوان نقطه‌های اتصال این امر حق قرار بگیرند، کار کنند و به جلو بروند. این کار بیش از همه چیز، به فرهنگ‌سازی نیاز دارد. ذکر در جامعه را می‌خواهد. اصلاً اعجاز بزرگ حضرت اَباعبدالله علیه السلام همین است که جریان ذکر حدود ۱۴۰۰ ساله‌ای را ایجاد می‌کند و وقتی قلب بتواند با این ذکر مواجه شود و احیا شود و انقلاب در آن اتفاق بیفتد، می‌رود پای این کار. کوچک‌ترینش چیست؟ برگزاری همین هیئات، برگزاری راهپیمایی اربعین و... در اینجا روابط متفاوت می‌شود. از مالشان، اسم و رسم و... می‌گذرند. این چیزی است که ما باید به‌سمتش حرکت کنیم. نه حمایت مالی می‌خواهد، نه حمایت دولتی می‌خواهد و نه نیاز است که اصول مدیریت را آموزش دهیم. اصل این موضوع ذکر است. همان‌طور که ذکر شد، جریان مردمی‌سازی جریان انسان‌سازی است. لذا ابزارهایش هم باید از سنخ خودش باشد و چون دریافت‌کننده موضوع قلب است، ابزار متناسب با قلب که همان ذکر است، باید اتفاق بیفتد.

رهیافت‌اندیشه نسبت خصوصی‌سازی را با مردمی‌سازی بفرمایید

به‌طور اساسی شکلی که مردمی‌سازی در آن طرح می‌شود، با شکلی که خصوصی‌سازی در آن طرح می‌شود، متفاوت است. خصوصی‌سازی راهکاری برای اصلاح مشکلاتی است که در دنیای مدرن و دولت متولی در آن به‌وجود می‌آید. خصوصی‌سازی دادن اختیار و مسئولیت به مردم نیست؛ خصوصی‌سازی دادن سرمایه انباشته‌شده مردم به نظام سرمایه‌داری است، درحالی که مردمی‌سازی مشارکت واقعی مردم است. در مردمی‌سازی کار به دست فرد سرمایه‌دار نمی‌افتد، بلکه به دست افراد مسئولیت‌پذیر سپرده می‌شود.

البته نباید فراموش کنیم که این سال‌ها از مردمی‌سازی برای تطهیر چهره نازیباي خصوصی‌سازی استفاده شده است. برای سرمایه‌داران، خصوصی‌سازی به افزایش ثروت منجر شده است. وقتی شما می‌خواهید پول انباشته‌شده دولت را با ترفندی که جامعه‌پذیر باشد، استفاده کنید، باید

این کار را تطهیر کنید. اگر کسی مردمی‌سازی را در عرض خصوصی‌سازی طرح می‌کند، این تطهیر چهره خصوصی‌سازی است. خصوصی‌سازی فرایندی بوده که ثمره‌اش را دیده‌ایم؛ غیر مولدسازی صناعی که فعال بودند و تجمیع منافع در دست عده خیلی کم. درباره آن خیلی صحبت شده و همه ثمره‌اش را دیده‌اند.

رهیافت‌اندیشه برخی می‌گویند که ما درست خصوصی‌سازی نکرده‌ایم و نهادگراها هم می‌گویند که ما برای مردمی‌سازی مدل داریم.

گاهی ادعاست و گاهی تجربه در دسترس داریم. شما ثمرات خصوصی‌سازی در کشورهای بلوک شرق پس از فروپاشی را ببینید. خصوصی‌سازی ابزار نظام سرمایه‌داری است که سرمایه در دست سرمایه‌دار را افزایش می‌دهد. اگر ملاک و ارزش محوری جامعه ما عدالت است، تجربه گذشته کشور ما و سایر کشورها نشان می‌دهد که خصوصی‌سازی راهی به‌سمت ترکستان است. خصوصی‌سازی در ایران این‌گونه بود که از دست قدرت خارج شد و افتاد دست سرمایه‌دار. مبنای تخصیص چه بود؟ داشتن سرمایه.

البته اندیشمندان نهادگرایی مانند الینور آسترم برای حکمرانی منابع مشاع مدل‌هایی دارند که مبتنی بر واگذاری حکمرانی امور به جوامع محلی است. صرف‌نظر از این نکته که مدل الینور آسترم مبتنی بر نگاه‌های هایک بود و نوعی فردگرایی جامعه لیبرالی را می‌پذیرد، در هر صورت به مدل مطلوب ما نزدیک است. واگذاری حکمرانی به جوامع محلی و سازوکارهای درون‌زای این جوامع. البته ما خیلی از جوامع محلی را داریم از جمله تعاونی‌های روستایی، دامداری و تولیدی. این‌ها مبتنی بر جوامع محلی است و جوامع محلی کشش جذب کسب‌وکارهایی را دارد که به‌صورت نهادی ظرفیت حضور در آن را امکان‌پذیر است.

در طراحی این سازوکارها برای واگذاری کارها به مردم و جامعه محلی نباید تقلیدی عمل شود؛ بلکه باید مبتنی بر ظرفیت‌های محلی اقدام شود. ما یک زمانی از روی تقلید، کارخانه‌هایی را درست کردیم که این کارخانه‌ها و صنایع را به‌هیچ‌وجه نمی‌توانستیم به جوامع محلی بدهیم؛ چون توسعه صنعتی و اقتصادی‌مان مبتنی بر زیست‌بوم مناطق خودمان

نبود. بنابراین جریان واگذاری این‌ها به دست کسانی افتاد که در آنجا نبودند. در اینجا هنوز هم ما قواعد اشتباهی را داریم که متأسفانه ناشی از تقلید بوده و مبتنی بر قواعد و بنیادهای بومی ما نیست. مثلاً در تخصیص مراتع، منابع مشترک باید به جوامع محلی داده شود؛ اما می‌بینیم که به مزایده گذاشته می‌شود. شخصی از شهر دیگر می‌آید و با کارگرهای خود به فلان منطقه روستایی یا عشایری می‌رود و دو ماه آنجا چادر می‌زند و برداشت خود را انجام می‌دهد و می‌رود. در اینجا می‌توانستیم این را به جامعه محلی که در آنجا حضور دارند، بدهیم که به‌طور صیانتی هم برداشت می‌کردند.

یکی از بزرگ‌ترین چالش‌هایی که در بحث مردمی‌سازی داریم، این قواعدی است که متناظر و متناسب نیست. مانند تخصیص مرتع، تخصیص زمین‌های روستایی و... در این‌ها اگر بحث جوامع محلی و عموم مردم همان منطقه در نظر گرفته شود، هم منابعمان حفظ می‌شود و هم توزیع ثروت متوازن می‌شود. ما از جایی مشکلمان شروع شد که تمام مشکلاتمان را به دولت مدرن متمرکز دادیم تا آن‌ها را حل کند و این دولت مدرن متمرکز با پول نفت و گاز و منابع زیرزمینی بدون نظریه و تعمق و استفاده از دانش بومی نتوانست راهکاری درست ایجاد نماید. هر کجا هم که اشتباهی شد، با پول نفت بر آن سرپوش گذاشت. درحالی که جامعه متکثر و متنوعی که در هر بخشی از آن منابع و ثروت وجود دارد، باید دست خودش باشد.

• نکاتی در تحقق مردمی‌سازی

۱. مردمی‌سازی در هر موضوعی اقتضائات مربوط به خود را دارد.

نکته‌ای درباره مردمی‌سازی عرض کنم. مردمی‌سازی در هر زیست‌بوم و موضوعی، قاعده مربوط به خود را دارد. نمی‌شود گفت مردمی‌سازی در همه‌جا به یک شکل است. قطعاً مردمی‌سازی در حوزه رفع فقر و آسیب‌های اجتماعی با مردمی‌سازی در حوزه آموزش و پرورش یا مردمی‌سازی در حوزه اقتصاد متفاوت است. مردمی‌سازی در رفع فقر و آسیب‌های اجتماعی رابطه متناظر یک‌به‌یک خانواده نیازمند و خانواده داراست. مردمی‌سازی در مدارس متفاوت است. از قدیم این‌گونه بوده که مدارس به‌نوعی با

وقف و کمک گرفتن از متخصصان محلی اداره می‌شد. در مردمی‌سازی اقتصاد، با قاعده‌گذاری برای جوامع محلی، برداشت منابع صورت می‌گیرد. در هر جایی مردمی‌سازی مفهومی دارد. لذا در مردمی‌سازی برای بحث رفع آسیب‌های اجتماعی، آموزش و پرورش و اقتصاد و... باید مدل‌سازی کنیم و جالب اینجاست که برای هر کدام از این‌ها قواعد فقهی داریم و می‌توانیم نهادهایی دینی هم برایشان ایجاد کنیم. مثلاً تکافل در بحث آسیب‌های اجتماعی خیلی کارایی دارد. وقف در بحث آموزش و پرورش کارایی دارد. در بحث زمین‌های کشاورزی و تولیدات کشاورزی، تقسیم اراضی و قواعدی که برای موات و زمین‌های بایر داریم (که هم حس مالکیت افراد را تأمین می‌کند و هم فعال‌سازی اقتصادی برایش ایجاد می‌کند) که می‌تواند کارگشا باشند. لذا نکته مهم این است که مردمی‌سازی در هر زیست‌بوم و در هر موضوعی باید طراحی شود. این نیست که برای همه‌جا قاعده‌ای کلی باشد.

۲. رعایت اصل تدریج (مسئولیت و اختیار)

نکته دوم اینکه پیاده‌سازی مردمی‌سازی باید به تدریج باشد؛ چون مردمی‌سازی عدیل توانمندسازی است. شما نمی‌توانید کسی را که توانایی ندارد، به یکباره پایش را در پله هفتم نردبان بگذارید. باید به مرور زمان مسئولیت داد، اختیار داد تا بیاید بالا. یکی از دلایلی که برخی تجربه‌های اول انقلاب زمین خورد، این بود که مسئولیت را به فرد ناموخته تا آخر خط سپردند. این باعث شد که اصل صحیحی نقض شود درحالی که نحوه اجرای آن اصل صحیح باید نقض می‌شد؛ نه خود آن.

رهیافت‌اندیشه - تاکنون به مردمی‌سازی چه انتقادهایی شده است؟

مواردی که در پاسخ به این پرسش عرض می‌کنم، نوعی نقد است که گاهی صریح و شفاف هم بیان نمی‌شود؛ اما وجود این نقدها در پس ذهن کنشگران کلیدی جامعه حرکت صحیحی در این مسیر را به همراه دارد. متأسفانه چه در بدنه دولت و چه در بدنه روشنفکری ما، معمولاً موضوع مردمی‌سازی مخالف دارد. نخستین مورد این است که مردمی‌سازی به نوعی کنترل‌پذیری را برای دولت از بین می‌برد و اقتدار مردم را زیاد می‌کند. از این رو کنترل‌پذیری

و امکان برنامه‌ریزی آسان را در آن حوزه‌ای که مردمی‌سازی شده، برای بدنه دولت از بین می‌برد؛ به عبارتی عامیانه کار از دست دولت خارج می‌شود. این سبب می‌شود که به مردمی‌سازی هم انتقاد شود و هم اینکه چندان جالب‌توجه باشد. این سبب می‌شود تا به نوعی فقط زمانی از آن استفاده می‌شود که دولت یا برای آن حوزه ارزش سرمایه‌گذاری قائل نبوده یا سرمایه‌گذاری در آن زمینه برایش ممکن نباشد. از سوی دیگر مردمی‌سازی مخالف فرهنگ مدرن است. به همین خاطر گاهی وقت‌ها اصل بهره‌وری را در کوتاه‌مدت نقض می‌کند و بنابراین جلوی گرفته می‌شود.

برخی نیز مردمی‌سازی را دریچه ورود جریان ضدانقلاب می‌دانند. یعنی گروه‌های معاند از طریق ایجاد تشکیلات به میان مردم نفوذ می‌کنند. البته مواردی مانند موارد معدود NGOهای فعال در زمینه محیط‌زیست یا حقوق زنان از این تشکیلات‌سازی سوءاستفاده نموده‌اند؛ ولی به قول معروف برای فرد بی‌نماز درب مسجد را نمی‌بندند. هر راهکار اجتماعی می‌تواند مشکلاتی به همراه داشته باشد و اگر ما بدنه اصلی جامعه را درگیر مشکلات جامعه کنیم و به سمت مردمی‌سازی واقعی حرکت کنیم، منافع آن بسیار بیشتر از تهدیدات آن است و سازوکارهای درون آن حتی می‌تواند جلوی آفات آن را بگیرد.

به هر ترتیب مردمی‌سازی این سدها را پیش روی خود دارد؛ ولی ما چاره‌ای نداریم. اگر می‌خواهیم کل منسجمی شویم، باید برای مسیر رشد و توانمندسازی جامعه‌مان فکر کنیم. آن وقت است که می‌توانیم به نوعی مردمی‌سازی را حلال همه مشکلاتمان بدانیم.

اگر ما به صورت صحیح مردمی‌سازی کنیم، می‌توانیم از بروز بسیاری از مشکلات هم جلوگیری کنیم. شاید این موضوع در ابتدای امر دور از ذهن به نظر برسد؛ ولی برای همین جریان حجاب، اگر ما در طول این سال‌ها به دهه هفتادی‌ها و هشتادی‌ها اعتماد کرده بودیم و بخشی از مسئولیت اجتماعی را روی دوش آن‌ها گذاشته بودیم، این مشکلات را نداشتیم. برخی بی‌حجابی‌ها به نوعی برای ابراز وجود است؛ به این معنا که نظر من هم مهم است و من هم درباره زیست خود می‌خواهم تصمیم بگیرم. ولی

اصل موضوع این است که جوان یا نوجوان کجا باید خودش را اثبات کرده و اثر اجتماعی خود را نشان دهد؟ این شخص اگر در جایی اثری اجتماعی گذاشته باشد، الان دیگر به ظهور و بروز آن هم به این شکل اشتباه در خود احساس نیاز نمی‌کند. وقتی به مردم مسئولیت داده می‌شود، درجه دغدغه‌ها، دهن کجی‌ها و اظهار وجودهایشان خیلی متفاوت می‌شود. سطح فهم و خواسته‌هایشان متفاوت می‌شود. وقتی فرد با واقعیت جامعه سروکله می‌زند، دغدغه و مسئله‌هایش رشد پیدا می‌کند. ما می‌توانیم بسیاری از مسائل فرهنگی امروز جامعه را با همین مردمی‌سازی حل کنیم. ما اگر بخواهیم الگوی دولت مدرن را در جامعه گسترش دهیم، نباید انتظار مسئولیت‌پذیری از مردم و ارتقا و رشد فرهنگی آن‌ها را داشته باشیم. الگوی سازمان مدرن، انسان جویای تعالی را نمی‌خواهد؛ انسان ساختارپذیر را می‌خواهد. انسانی که به نوعی در جاهایی کوچک‌بودن خود را می‌پذیرد و این تحمیلی است که الگوهای وارداتی حکمرانی اعم از دولت مدرن، حکمرانی سازمانی و... بر نیروی انسانی و بر انسان ایرانی وارد کرده است. این مردمی‌سازی است که ظرفیت انسان‌ها را آزاد می‌کند. به نظر من مردمی‌سازی بیش از اینکه برای حکمرانی اقتصادی یا اداری ما استراتژی باشد، برای عرصه فرهنگی راهبرد کلانی است. جاهایی ارزش دارد که بهره‌وری بیاید پایین، نظام اداری ما اشتباهاتی داشته باشد، اما اجازه ورود، حضور و تعالی را به مردم بدهد.

رهیافت‌اندیشه - مردمی‌سازی ادبیات علمی دارد؟

دو دسته منابع در این زمینه کاربردی هستند؛ نخست منابعی که به بنیان‌های نظری این موضوع پرداخته‌اند. مثلاً اندیشمندانی مانند شهید سیدمحمدباقر صدر، در آثار خود گنجینه‌ای ارزشمند دارند. استاد قاسمیان جلساتی را با همین عنوان داشته‌اند و به تبیین نظری موضوع از میان آیات قرآن و معارف اسلامی پرداخته‌اند. دو جلد کتاب با عنوان امام، اقتصاد و مردم در این حوزه نگارش شده است. همچنین کتاب‌هایی داریم که پایه‌های این بحث را می‌سازد. مثلاً مرحوم شیخ صدوق کتابی دارد به نام مصادقه الاخوان که در زمینه شبکه‌سازی افقی مؤمنین بحث می‌کند و برای شکل‌گیری پایه‌های بحث مناسب است. پایان نامه کارشناسی ارشد آقای محسن حبیبی در این حوزه

مناسب است. از سوی دیگر در زمینه پیاده‌سازی مردمی‌سازی هم کارهای ارزشمندی انجام شده است. رساله دکتری آقای محسن باقری به بررسی و الگوی مردمی‌سازی حکمرانی مراتع پرداخته که در جای خود تحقیق ارزشمندی است.

رهیافت‌اندیشه - چه تلقی‌های اشتباهی به مردمی‌سازی تاکنون داشته‌ایم؟

آن‌هایی که من برخورد کرده‌ام، یکی بحث خصوصی‌سازی که خیلی جدی بود. اشتباه دیگر هم که خیلی درباره آن بحث می‌شود و متأسفانه خیلی وجود دارد، این است که مردمی‌سازی را کاری پیش‌بینی‌ناپذیر و کنترل‌ناشدنی می‌بینیم و این هم برمی‌گردد به اینکه ما در مردمی‌سازی برای هر موضوع، مدلی نداریم. یکی از تهدیدهای جدی که الان مردمی‌سازی دارد و متأسفانه در ذهن یکسری نخبگان هم جای دارد، این است که هر وقت دولت‌ها پول کم می‌آورند، به دنبال مردمی‌سازی می‌روند. یکی از برداشت‌هایی که هم توسط دولت‌ها و هم نخبگان جامعه انجام می‌شود و گاهی وقت‌ها هم درست است، این است که هر وقت موضوعی که پولش را ندارند، به مردم می‌دهند. اگر مردمی‌سازی می‌خواهد درست اتفاق بیفتد، اگر پول مردم را می‌خواهید، باید اختیارات هم به آن‌ها بدهید. البته اختیارات با اشراف، توجه و در راستا. آدم‌ها را درست انتخاب کن، به آن‌ها اشراف داشته باش و در زمین صحیحی آن‌ها را نگه دار؛ ولی به آن‌ها اختیارات بازی را هم بده. ❁

1. satate

2. nation

۳. در این الگوی ارتباطی، دولت مانند مرکز ستاره‌ای است که ارتباط تمام اجزای جامعه لاجرم با موجودیتی میانی به نام دولت انجام می‌شود و دولت و سایر سازمان‌های بوروکراتیک، واسطه ارتباط همگان باهم است.

۴. مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الْآخِرَةِ نَزِدْ لَهُ فِي حَرْثِهِ وَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ حَرْثَ الدُّنْيَا نُؤْتِهِ مِنْهَا وَ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ نَصِيبٍ (شورا/۲۰)

مقدمه‌ای بر الگوی مطلوب هماهنگی



محمد جان نثاری
پژوهشگر مدیریت دولتی

مقدمه

پیش از آنکه به الگوی مطلوب هماهنگی بپردازیم، باید پیش‌فرض نظری خود را درباره ماهیت روابط اجتماعی (نظم یا تضاد) مشخص کنیم. اگر روابط اجتماعی به نظم یا وحدت میل داشته باشد، روابط و ساختارها به‌طور طبیعی به هماهنگی و یکپارچگی تمایل خواهند داشت. اما اگر روابط اجتماعی به تضاد یا نداشتن وحدت میل داشته باشند، روابط و ساختارها به‌طور طبیعی ناهماهنگ و ناپیکارچه خواهند بود.

بر اساس دیدگاه علامه شهید سید محمد باقر صدر انواع مختلفی از تضاد اجتماعی میان روابط اجتماعی حاکم است که در «حب ذات» ریشه دارد. بر اساس این دیدگاه روابط و ساختارها به عدم وحدت و یکپارچگی میل خواهند داشت. شایان ذکر است تضادی که مرحوم شهید صدر برای روابط اجتماعی در نظر می‌گیرد، با تضادی که برای روابط اجتماعی مدنظر مارکس است، تفاوت دارد؛ زیرا تضادی که مارکس از آن سخن می‌گوید، در طبقه اجتماعی و مالکیت خصوصی ریشه دارد؛ ولی تضادی که شهید صدر بیان می‌کند، در «حب ذات» ریشه دارد. از این‌رو روابط و ساختارها به‌طور طبیعی و بدون دخالت عامل بیرونی به ناهماهنگی میل دارند. از دیدگاه شهید صدر برای هماهنگی نیازمند حکمرانی هستیم؛ شهید صدر با استناد بر آیه ۲۱۳ سوره مبارکه بقره به نکته تضاد حاکم بر روابط اجتماعی اشاره می‌کند که این اختلاف و تضاد، نیازمند معیاری شد تا به حق تعریف و هماهنگی و نظم عینیت بخشد و امکانات ایجاد شده در اثر تجربه زندگی اجتماعی در مسیری مثبت هدایت شود. از این‌رو حکمرانی توسط انبیا پدید آمد.

الگوی مطلوب هماهنگی

برای الگوی مطلوب هماهنگی ابتدا باید مفهوم هماهنگی را از ابهام خارج کنیم و در مرحله بعدی کنش‌های مطلوبی بیان کنیم که هماهنگی را محقق می‌کند.

هماهنگی فرایند هم‌سوسازی تخصیص منابع و فعالیت‌ها با استراتژی‌ها یا خط‌مشی‌ها در جهت تحقق اهداف فرابخشی و میان‌بخشی است. به‌طور کلی هماهنگی در سازمان، هماهنگی درونی و هماهنگی بیرونی را در برمی‌گیرد.

در هماهنگی درونی محور اصلی هماهنگ‌کردن، فعالیت‌های درون‌سازمانی است و این هماهنگی درونی از طریق هماهنگی عمودی (یا سلسله‌مراتب) و هماهنگی افقی (ارتباطات کارمندان هم‌سطح) محقق می‌گردد. محور اصلی هماهنگی در هماهنگی بیرونی، مؤلفه‌های سازمان با محیط بیرون از سازمان است. کنش‌های مطلوبی که هماهنگی را محقق می‌کنند، از این قرارند:

۱. کل‌نگری یا تحلیل سیستمی: کل‌نگری یا تحلیل سیستمی از الزامات تحقق هماهنگی است؛ زیرا با رویکرد جزئی‌نگر و تک‌خطی نمی‌توان همه متغیرهای اثرگذار بر هماهنگی را شناسایی کرد.
۲. هم‌سوسازی: اگر قوانین، خط‌مشی‌ها و استراتژی‌ها با یکدیگر هم‌سو نباشند، هماهنگی محقق نخواهد شد.
۳. به‌کارگیری فناوری و نرم‌افزارهای تسهیل‌کننده هماهنگی: امروزه روابط اجتماعی به پیچیدگی‌هایی دچار

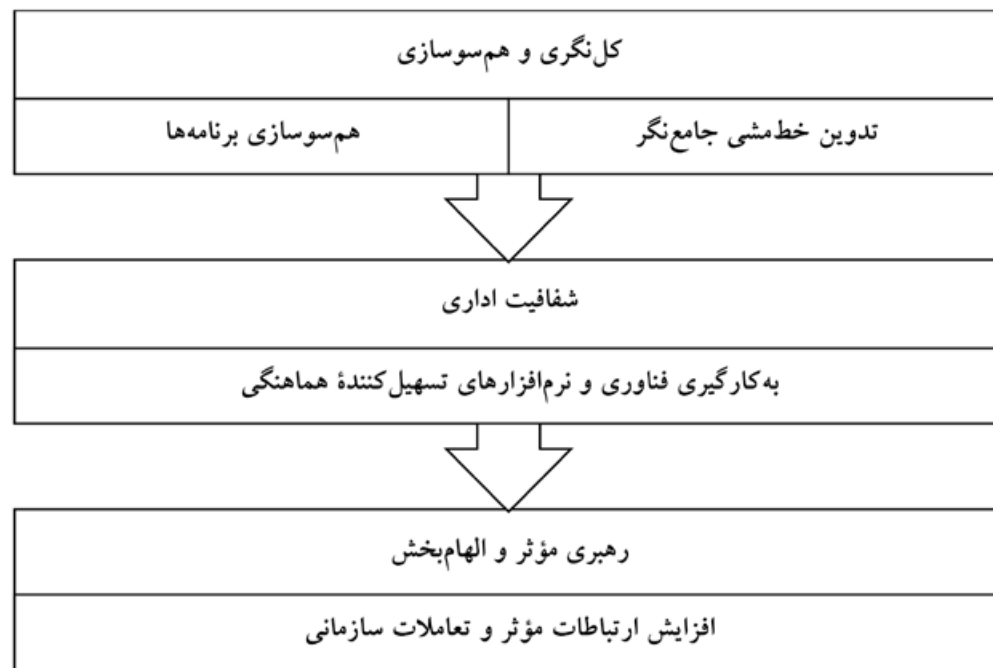
شده‌اند که از طریق فناوری‌ها می‌توان از پیچیدگی‌های آن کاست.

۴. افزایش تعاملات و ارتباطات سازمانی: توسعه ارتباطات مؤثر برای هماهنگی و پیوستگی در سازمان فرصت‌هایی عالی را فراهم می‌کند.

۵. شفافیت در ساختار، قواعد و منابع سازمانی: تعریف روشن نقش‌های سازمانی، مسئولیت‌ها و زنجیره فرمان گروهی برای ساخت هماهنگی قوی و جریان کاری مؤثر در سازمان، حیاتی است. همه باید از سیاست‌ها و فرایندهای روشن سازمان نیز آگاه شوند تا بتوانند دیدگاه شفاف از وظایف و اهداف خود داشته باشند.

۶. رهبری الهام‌بخش: اکثر افراد برای رهبران الهام‌بخش کار می‌کنند؛ نه برای دیکتاتورهایی که مدام دستور می‌دهند. رهبر واقعی، گروه خود را به سمت موفقیت هدایت کرده و نیازهای آن‌ها را نیز درک می‌کند. رهبر عالی کسی است که به الهام‌بخشیدن و انگیزه‌دادن به اعضای گروه قادر باشد تا بتواند بهترین ظرفیت‌ها را در آن‌ها فعال کرده و هرگونه اختلاف بین آن‌ها را به شکل مناسبی حل کند. رهبر کارآمد کسی است که می‌تواند هماهنگی را در تمام سطوح سازمان گسترش دهد.

در شکل زیر روابط کنش‌های مطلوب ایجادکننده هماهنگی بیان شده است:



هماهنگی کلید برقراری سیستم‌های ساختارمند و اتحاد بین بخش‌های مختلف سازمان است تا همه بتوانند به‌طور مؤثری برای رسیدن به اهداف خود و سازمان کار کنند؛ همچنین هماهنگی به ایجاد محیط مثبت و متعادل کمک می‌کند.

پس از طرح مطالب اشاره‌شده، امکان پرسش‌های زیر وجود دارد:

۱. ناهماهنگی چه زمانی مسئله نیست؟

ناهماهنگی هنگامی مسئله نیست که در ظاهر رخ داده‌ای سازمانی ناهماهنگی وجود دارد؛ ولی این ناهماهنگی در جهت تعاملات و چانه‌زنی‌هایی برای تحقق اهداف است. همان‌طور که در مقدمه اشاره شد، روابط و ساختارها به‌طور طبیعی به ناهماهنگی کشش دارند و برخی مقاومت‌های اولیه برای تغییر وضع موجود نباید مسئله ناهماهنگی تلقی گردد؛ به عبارت بهتر مقاومت‌های اولیه تغییر که از طریق تعاملات و چانه‌زنی حل‌شدنی است، مسئله ناهماهنگی نیست.



۲. ناهماهنگی چه زمانی مسئله است؟

ناهماهنگی هنگامی مسئله است که فعالیت‌ها یا نبودن فعالیت‌ها به تحقق اهداف منجر نشود؛ چه اینکه ناهماهنگی مشهود باشد یا خیر. برای مثال: ساخت چهارمیلیون مسکن در نهضت ملی مسکن سیاستی است که در مرحله اجرا به ناهماهنگی دچار شده است. برای حل مسئله ناهماهنگی باید نقطه تمرکز جایی باشد که فعالیت‌ها به تحقق اهداف منجر نشود؛ به عبارتی معیار ناهماهنگی، نداشتن اثربخشی است. اگر اثربخشی (تحقق اهداف بخشی و فرابخشی) در فعالیت‌ها وجود نداشته باشد، هماهنگی وجود ندارد.

جمع بندی

روابط و ساختارهای اجتماعی در علوم اجتماعی به دو صورت نظم یا تضاد توصیف می‌شود. در صورتی که پیش‌فرض روابط اجتماعی بر پایه نظم باشد، ساختارها به‌طور طبیعی، هماهنگی و یکپارچگی خواهند داشت؛ اما در صورتی که پیش‌فرض روابط تضاد یا عدم وحدت باشد، ساختارها به‌طور طبیعی، ناهماهنگ و ناپیکارچه خواهند بود. براساس دیدگاه شهید صدر روابط اجتماعی بر پایه تضاد ناشی از حب ذات است و برای رسیدن به هماهنگی، حکمرانی ضروری است.

هماهنگی در سازمان شامل هماهنگی درونی و بیرونی است و کنش‌های مطلوبی که هماهنگی را محقق می‌کنند؛ عبارت‌اند از کل‌نگری یا تحلیل سیستمی، هم‌سوسازی، به‌کارگیری فناوری و نرم‌افزارهای تسهیل‌کننده هماهنگی، افزایش تعاملات و ارتباطات سازمانی، شفافیت در ساختار، قواعد و منابع سازمانی و رهبری الهام‌بخش. ناهماهنگی هنگامی مسئله است که فعالیت‌ها یا نبودن فعالیت‌ها به تحقق اهداف منجر نشود. ❖

منابع

۱. قرآن کریم
۲. حسینی خامنه‌ای، سیدعلی. (۱۳۸۹)، سیاست‌های کلی نظام اداری.
۳. صدر، سیدمحمدباقر. (۱۳۹۴)، اسلام راهبر زندگی، قم: انتشارات دارالصدر.
۴. صدر، سیدمحمدباقر. (۱۳۹۵)، پژوهش‌های قرآنی، قم: انتشارات دارالصدر.



در زمینه‌های اقتصاد، در زمینه‌های مسائل اجتماعی، در زمینه‌های مسائل فکری، مشخص است کم‌کاری‌هایی وجود دارد و رفت و برگشت‌های اداری، کاغذبازی‌ها و دیوان‌سالاری‌های زائد و مقررات غیر مفید و گاهی مضر، مانع از تلاش است -هم در زمینه اقتصاد که خیلی واضح است و هم در زمینه‌های دیگر- بنابراین یک حوزه مهم برای تحول، همین بخش‌های مدیریتی کشور است.

بیانات مقام معظم رهبری

در ارتباط تصویری با نمایندگان تشکل‌های دانشجویی

۱۴۰۰/۰۲/۲۱

محروریت نردانی و اشتغال

♦ **ضرورت هماهنگی بین دستگاهی و گروه‌های مردمی در راستای فقرزدایی**

◀ گفت‌وگو با دکتر سید مرتضی حسینی

♦ **مسائل حوزه حمایتی در نظام تأمین اجتماعی ایران**

◀ یادداشتی از جواد کجوری

♦ **تشکل‌یابی کارگران؛ دشوار اما ممکن**

◀ گفت‌وگو با علیرضا میرغفاری

♦ **تشکل‌های کارگری، فرصتی برای جمهوریت**

◀ یادداشتی از علیرضا محقق



گفت‌وگو با

دکتر سید مرتضی حسینی

معاون برنامه‌ریزی، مالی و پشتیبانی سازمان تأمین اجتماعی

ضرورت هماهنگی بین دستگاهی و گروه‌های مردمی

در راستای فقرزدایی

بهبود کیفیت برای نظام تأمین اجتماعی ابعاد حمایتی، بیمه‌ای و امدادی در نظر گرفته می‌شود که عموماً حوزه حمایتی با حوزه رفع فقر مطلق است. در این فضا هم نهادهای مختلف حاکمیتی و مردمی و خبریه‌ها و امثالهم هستند. حوزه بحث ما در اینجا بیشتر ناظر به نهادهای حاکمیتی است. اولاً با توجه به اینکه شما در حوزه‌های مختلف حمایتی هم تجربه و حضور داشته‌اید، مسائل و مشکلات مهم بخش حمایتی را ناظر به آن کارکردی که باید، چه می‌دانید که بتواند زمینه‌ساز رفع فقر مطلق باشد؟

در باره نظام رفاه و تأمین اجتماعی در کشور ما، آنچه از ارائه خدمات اتفاق می‌افتد، باید دسته‌بندی شود. تکلیفی که ما در نظام جمهوری اسلامی داریم، این است که اقشار ضعیف بایستی حمایت شوند؛ یعنی اسناد بالادستی ما از قانون اساسی گرفته تا سایر اسناد بالادستی تکالیفی را بر دوش نظام گذاشته که اگر کسی آسیب‌دیده است و بایستی حکومت به او کمک بکند، چه برای بلندمدت و چه برای مقطعی تا بتواند از آن اوضاع بحران خارج بشود. این جنس حمایتی ما برای اقشاری است که یا اقشار ضعیفند و یا ادبیات امروزی، دهک‌های پایین جامعه‌اند، یا کسی که وضع خوبی داشته، اما با توجه به اوضاعی که اتفاق افتاده، آسیب جدی دیده و الان به کمک نیاز دارد. به فرض فردی توانمند بوده و روی پای خودش کار می‌کرده، در سانحه تصادف آسیب می‌بیند و معلول می‌شود. این معلول درست است که فرد توانمندی بوده و درآمد خوبی داشته، امروز به حمایت‌های ویژه حکومت نیاز دارد. به همین جهت خدماتی که دستگاه‌های مختلف جمهوری اسلامی در حوزه حمایت اقشار ضعیف می‌دهند، یک‌دست و یک‌شکل نیستند. ما کمیته امداد و بهزیستی را داریم. کمیته امداد خدماتش را به افرادی می‌دهد که از نظر معیشتی وضعیت نامناسبی دارند. در گام اول حمایت ویژه از سه دهک پایین جامعه است و در مرحله دوم تا دهک هفت، بتواند از آن‌هایی که اوضاع خاصی دارند، حمایت کند. یا مثلاً اولویت سازمان بهزیستی در کنار این بخش، عمدتاً بر حمایت از اقشار آسیب‌دیده از جنس معلولیت‌های مختلفی است که وجود دارد. افرادی که دچار اعتیاد شده‌اند، بی‌سرپرستان و زنان سرپرست خانوار که این هم دو بخشی است، هم کمیته امداد دارد و هم بهزیستی. اما اولویت همه این دو بخش اصلی حمایتی در کشور ما حمایت از دهک‌های پایین است. یعنی دهک یک، دو و سه اولویت دارند که پوشش دهند. یک موقع

به آمار نگاه می‌کنیم و می‌گوییم کمیته امداد چه تعداد را پوشش می‌دهد؟ بهزیستی چه تعداد از افراد را پوشش می‌دهد؟ جمع این دوتا خودش چند دهک می‌شود؟ و این توزیع خدماتی که ارائه می‌شود، در چه دهک‌هایی است؟ وقتی به آمارها مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم عمدتاً همان دهک یک، دو و سه بخش بیشتری را در برمی‌گیرد و در دهک چهار، پنج و هفت و گاهی دهک هشت و نه هم مشاهده می‌شود که حمایت‌هایی دارد اتفاق می‌افتد. آیا افرادی در دهک‌های پایین هستند که نیازمند کمک باشند و به آن‌ها کمک نشده باشد؟ بله حتماً هستند. عمدتاً به این شکل است که شناسایی این افراد راحت نیست. در سال‌های گذشته باید فرد مراجعه می‌کرد به دستگاه حمایتی و اعلام می‌کرد که من وضع معیشتی خوبی ندارم یا دچار مسئله‌ای جدی شده‌ام و به حمایت نیاز دارم.

الان دستگاه‌های حمایتی به این سمت‌وسو می‌روند که بتوانند دقیق شناسایی کنند و افرادی را که ضعیف هستند، خودشان شناسایی کنند و بعد با آن شناسایی، گروه تحقیق برود بررسی کند که آمار و اطلاعاتی که دارند، دقیق است یا خیر. دسترسی به پایگاه‌های اطلاعاتی در این ایام جدید بسیار کمک کرده که بتواند جلو برود. ولی اگر بخواهیم از چالش‌های امروز در دستگاه‌های حمایتی صحبت کنیم، بحث اول‌مان، بحث شناسایی است. یعنی ما بتوانیم افرادی را که ضعیف‌ترند، در اولویت قرار دهیم. لذا مشکل اصلی شناسایی است. یعنی ما بتوانیم دقیق پیدا کنیم که چه فردی امروز دچار مشکل است و آن آماری که می‌دهیم، دقیق است و بتوانیم اولویت‌بندی کنیم. یعنی در اولویت‌بندی اقشار ضعیف، با منابع محدودی که داریم، اولویت را به کدام‌یک از این افراد بدهیم. دوم اولویت‌بندی خدماتی است که باید ارائه دهیم. اینکه ما به همه افرادی که شناسایی می‌کنیم و قشر ضعیفند، همه نوع خدمت ارائه کنیم، محل اشکال است. یعنی ممکن است بتوانیم فردی را با ساخت خانه توانمند کنیم و دیگر نیاز نیست تحت حمایت دستگاه‌های حمایتی قرار بگیرد و بخواهد سال‌های سال خدمات بگیرد. یکی را کمک کنیم که در حوزه اشتغال توانمند شود و مهارتی را یاد بگیرد، دیگر به سایر حمایت‌ها نیازی ندارد. اما لایه‌ای هم داریم که باید از کسی تا انتهای عمرش حمایت کنیم؛ یعنی مستمری و سایر خدمات را بدهیم. شاید از مجموع بیش از صد خدمتی که دستگاه‌های حمایتی به افراد می‌دهند، یکی از آن‌ها می‌شود مستمری؛ اما افرادی هستند که

ممکن است حمایت‌های دیگر هم شامل حالشان بشود. یعنی پکی از حمایت را دریافت می‌کند؛ اعم از حوزه سلامت، بهداشت و درمان، مسکن، تأمین هزینه‌های تحصیل فرزندانش، مهارت‌آموزی به خود و خانواده‌اش (رفتن به دوره‌های مختلف)، کمک به اشتغال، تهیه بیمه، تأمین جهیزیه دختر خانواده، تأمین هزینه ازدواج خانم سرپرست خانوار. همه این‌ها می‌شود حمایت‌های سبیری که اتفاق می‌افتد. لذا در اولویت‌بندی‌ها باید مشخص شود که به هریک از افراد ضعیف دهک‌های پایین، کدام خدمات ارائه شود.

رهیافت اندیشه: این اولویت‌بندی الان به چه صورت انجام می‌شود؟

الان گروه‌های تحقیق از عوامل زیرمجموعه این دستگاه‌ها این کار را می‌کنند. طبیعتاً این دچار اشکال است. نمی‌توان گفت اشکال ندارد.

رهیافت اندیشه: مثلاً در حوزه بیمه بحثی که برای هماهنگی صندوق‌های بازنشستگی مطرح می‌شود، بحث نهاد تنظیم‌گر است. آیا چنین چیزی را در فضای حمایتی می‌توانیم داشته باشیم که ملاک‌های نیازسنجی را بگوید، وضعیت مناطق را بسنجد یا اصلاً چنین نهادی الان وجود دارد که به‌عنوان نهاد بالادستی به این صورت جهت‌دهی کند؟

نه. ما به این شکل، چنین نهاد تنظیم‌گری را در حوزه حمایتی نداریم که الان بخواهد این کار را بکند. این هماهنگی بین دستگاه‌ها بعضاً اتفاق می‌افتد. قبلاً این‌گونه بود که فردی می‌توانست از دو یا سه دستگاه حمایت بگیرد. الان این اتفاق نمی‌افتد. یعنی با دسترسی به اطلاعات، دیگر فرد نمی‌تواند از چند جا حمایت بگیرد. نکته دوم این است که شما درباره دستگاه‌های حمایتی صحبت می‌کنید؛ اما مشارکت مردمی در این قضیه ارجح است. یعنی شما اگر بخواهید مشکلات مردم را حل کنید، به‌جای اینکه کار را به دست خود نهادهای حمایتی جلو ببرید، بهتر است که این کار را خود مردم جلو ببرند و دستگاه حمایتی در کنار مردم باشد. یعنی این NGOهایی که درباره آن‌ها صحبت می‌کنیم و تعدادشان هم الان در کشور خیلی زیاد است، اگر این‌ها محور باشند و کار را جلو ببرند، با رویکرد محله‌محوری یا بعضاً مسجدمحوری و دستگاه حمایتی در کنار این‌ها باشد، رضایت بیشتری می‌تواند وجود داشته باشد و در شناسایی می‌توان بهتر عمل کرد و خود مردم هم پای کارند. یعنی منابعی که خود مردم می‌توانند پای کار بیاورند، علاوه بر آن جنس

نظام خیر و احسانی که می‌تواند شکل بگیرد و ثوابی که دارد و اصلاً آن نظام را در حکومتی مثل حکومت جمهوری اسلامی که بر این مبنا پیش می‌رود، بشود پایه‌گذاری کرد، حتماً اتفاق بهتری می‌افتد. یعنی در این دسته‌بندی‌ها نخواهیم بخش مردم و گروه‌های مردمی را از نهادهای حمایتی جدا کنیم. این جداکردن حتماً آسیب می‌رساند. به‌خاطر اینکه دستگاه حمایتی چقدر می‌تواند با ظرفیت دولتی به این بخش از مردم خدمات ارائه دهد؟ لذا اینجاست که حتماً باید گروه‌های مردمی را هم دید. نه تنها باید دید، بلکه باید تقویت کرد و دستگاه حمایتی را باید کنار گروه‌های مردمی گذاشت، نه بالادست‌شان.

رهیافت اندیشه: الان بین این نهادهای حمایتی با نهادهای مردمی اتصالی برقرار است؟

اتصال وجود دارد. بخشی از آن درون خود این‌ها شکل گرفته است. یعنی گروه‌های مردمی از طریق بهزیستی و کمیته امداد، در قالب گروه‌های خیریه آمدند. بخش دیگر را در حوزه سلامت در مجموعه وزارت بهداشت می‌بینیم. یا گروه‌های جهادی که الان شکل گرفته، از این ظرفیت دارد استفاده می‌کند. اما به‌صورت رسمی این دو دستگاه اولویت‌دار حمایتی با تعریفی که شما دارید، بخشی از خیرین را خودشان آورده و سازمان‌دهی کرده‌اند. مثلاً کمیته امداد، مراکز نیکوکاری را راه انداخته و این مراکز را به‌شدت توسعه می‌دهد. این بر مبنای اداره مردم و محله‌محور است؛ یعنی در مناطق مختلف این گروه‌ها شکل می‌گیرند. مراکز نیکوکاری مردم ضعیف را در مناطق و محلات شناسایی می‌کنند، خدمات را خودشان با ظرفیت‌های مردمی به‌کار می‌گیرند و در کنارش، دستگاه‌های حمایتی خدماتی را به آن‌ها تزریق می‌کنند؛ حال یا مستقیم به خود آن مددجو پرداخت می‌کنند یا به این گروه‌ها می‌دهند تا هزینه کنند. این‌ها جنس کمکی است که امروز اتفاق می‌افتد.

رهیافت اندیشه: همه این‌ها به‌نوعی از علت دیگری ناشی می‌شود که ما همه انتظاری را که از شناسایی و نیازسنجی داریم، نباید از نهادهای حاکمیتی داشته باشیم. اگر بتوانیم این را به‌سمت مردمی کردن ببریم، رفع می‌شود. لذا این را هرچه هم که بخواهیم صرفاً روی دولتی بودن متمرکز کنیم، بالأخره محدودیت‌های جدی خواهد داشت.

دقیقاً. نکته بعدی هم البته این کج‌کارکردی‌های حوزه‌های اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی است. یعنی شما دنبال دستگاه خاص می‌گردید. می‌گویید کمیته امداد

متولی محرومیت‌زدایی از جنس معیشت است. بهزیستی در حوزه معلولین متولی محرومیت‌زدایی از جنس معیشت است. بنیاد مستضعفان متولی محرومیت‌زدایی از جنس توسعه است و همین‌طور ستاد اجرایی امام علیه السلام می‌پرسید شما چهار نهاد دارید، چه کار می‌کنید؟ این چه وضعی است که در جامعه دارد اتفاق می‌افتد؟ اگر بخواهیم همه بار را روی دوش این چهار نهاد بگذاریم، مسیر را غلط می‌رویم. یعنی باید ببینیم هر دستگاهی، هر بخشی، مسئولیتی که برعهده داشته، به‌درستی انجام داده که این‌ها بتوانند مسیرشان را جلو ببرند یا نه؟ یاد این مثال می‌افتم که می‌گفت طرف رفته بود لب رودخانه دید که فردی در آب افتاده و دارد غرق می‌شود، پرید در آب و او را کشید بیرون و احیا کرد و تا او احیا شد، دید یکی دیگر داخل آب افتاده، دوباره دومی، سومی، چهارمی. یکی رسید و گفت تو تا فردا هم اینجا بایستی، باید آدم از این رودخانه بیرون بکشی. به‌خاطر اینکه فردی روی این پل ایستاده و هرکسی که می‌خواهد از روی رودخانه رد شود، می‌گیرد و داخل آب می‌اندازد. یعنی بانی اتفاقی که این پایین دست دارد می‌افتد، یکی آن بالادست است. بالادست در حوزه محرومیت باید ببینیم کجاست؟ یعنی حوزه‌ای در مسکن باید کارش را درست انجام دهد و انجام نداده، آسیب‌هایش می‌آید آنجا. در حوزه آموزشی باید مسیر درستی را می‌رفته، نرفته، سرریز خودش را اینجا نشان می‌دهد. شما اگر توسعه آموزشی را به‌خوبی انجام دهید، با این ترک تحصیل و مشکلات این‌چنینی و تفاوت بین مدرسه غیرانتفاعی و دولتی مواجه نمی‌شوید. در حوزه سلامت هم دوباره به همین شکل. می‌خواهم بگویم اولاً حواسمان باشد که وقتی از حوزه حمایتی نام می‌بریم و درباره چهار، پنج دستگاه به‌صورت خاص صحبت می‌کنیم، معنایش این نشود که همه بار را باید روی دوش این حوزه انداخت. پکیجی است که مجموعه نظام باید در حوزه حمایتی برای اقشار ضعیف کار کند. اما این مسیر و خروجی‌اش از کجا باید در بیاید؟ به‌نظر من هم باید به دست همین چند حوزه خارج شود.

رهیافت اندیشه: آنچه در تقسیم‌بندی بین وظایف نهادهای حاکمیتی و مردمی می‌بینیم، این است که نهادهای حاکمیتی ورود کرده‌اند و مثلاً کمیته امداد و بهزیستی به‌صورت فردی تحت‌پوشش قرار می‌دهند. اگر بگوییم خود مردم این پوشش و خدمات را انجام دهند، به‌نظر شما این نهادهای حاکمیتی چه نقشی را ایفا کنند بهتر است؟ مثلاً به لحاظ نقش حاکمیتی یا بسترسازی،

فرضاً کمیته امداد چه بستری می‌تواند بسازد یا بهزیستی به همین صورت؟ نمی‌گویم کارهای فردی و موردی را انجام ندهند و به اصطلاح متصدیان ورود نکنند؛ ولی در کنار آن، چه تقسیم وظایفی می‌توان انجام داد و اگر آن تقسیم وظیفه را الان بخواهیم انجام دهیم، آیا مانعی وجود دارد؟ آیا بسترش فراهم است؟

بگذارید از اینجا شروع کنم. بگوییم دستگاه حمایتی که کار می‌کند، عملکرد خوبی دارد یا نه؟ یعنی می‌خواهیم مقایسه کنیم با آنچه که در کشورهای دیگر دارد اتفاق می‌افتد، با گستردگی جامعه‌ای مثل ایران (هم گستردگی جغرافیایی و هم جمعیتی)، دارد اتفاقات خوبی می‌افتد؟ آیا این دستگاه‌ها عملکرد خوبی دارند؟ نمی‌شود این را کتمان کرد که برخی کشورها وقتی به ایران می‌آیند، برایشان خیلی جالب است که دستگاهی مانند کمیته امداد در حوزه حمایت از فقرا در این گستردگی دارد کار می‌کند. یا بهزیستی همین‌طور.

لذا پایه مسیر، پایه خوبی است. یعنی شما مجموعه‌ای به نام سازمان بهزیستی دارید که متولی معلولان، بی‌سرپرستان و بدسرپرستان است. در حوزه آسیب‌های اجتماعی تا بخشی ورود دارد. اشکالاتی هم دارد. یا کمیته امداد در حوزه فقر معیشتی تعداد بسیار زیادی را در سطح کشور تحت پوشش دارد و خدمات متنوعی می‌دهد. تا اینجا کار مسیر خوبی را شروع کرده‌ایم؛ اما آیا این ایدئال است؟ حتماً نیست. آیا این مطلوب است؟ به‌نظر می‌رسد تا رسیدن به نقطه مطلوب هم فاصله داریم. یعنی اینکه ما آرزویمان این باشد که فقر را ریشه‌کن کنیم، هنوز با آن فاصله داریم. حال تعریف‌مان از فقر چیست؟ آیا منظور فقر مطلق است؟ اگر منظور ریشه‌کنی فقر مطلق است که رویکرد معیشتی دارد، یعنی دیگر کسی را نداشته باشیم که در معیشت خورد و خوراکش مانده باشد. در این فضا، تا اندازه زیادی دستگاه‌های حمایتی خوب عمل کرده‌اند. در گام دوم فقرزدایی، در واقع خوراک و پوشاک و مسکن و تحصیل و سلامت و بهداشت و این‌ها مدنظر است. در این فضا نیز دستگاه‌های حمایتی بخشی را جلو می‌برند. اما دو مسئله وجود دارد: اول اینکه خدمات خوبی داده می‌شود؛ دوم، آیا به همه داده می‌شود؟

فکر کنید دو خانواده دارید با اوضاع یکسان؛ یکی تحت پوشش نهاد حمایتی است و دیگری خیر. در اینجا چه اتفاقی افتاده؟ دو حالت وجود دارد: یا شناسایی نشده یا اینکه در نوبت است و دستگاه حمایتی به دلیل محدودیت‌های منابع و اعتباراتی که از دولت می‌گیرد،

نمی‌تواند او را تحت پوشش قرار دهد. در اینجا حتماً با نقطه مطلوب فاصله داریم و بایستی کار کنیم.

نکته سوم اینکه این دستگاه‌ها، اگر هم‌افزایی داشته باشند، چقدر می‌تواند اثرگذار باشد؟ اصلاً این هم‌افزایی وجود دارد یا نه؟ پاسخ این است که هم‌افزایی دارند؛ اما خیلی کم. باید خیلی بیشتر از این باشد. در سال‌های اخیر، اتفاقات خوبی رخ داده، یعنی قرارگاه‌هایی در این حوزه راه افتاده که همه را دور هم جمع می‌کنند. ارتباطات نزدیکی بین دستگاه‌هایی مثل بهزیستی و کمیته امداد در تبادل اطلاعات بین این دو وجود دارد. بنیاد مستضعفان هم در این سال‌های اخیر از بهزیستی و کمیته امداد حمایت‌های خاصی کرده است. ستاد اجرایی فرمان امام (ع) هم همین‌طور. با این هم‌افزایی، ورودها هم مؤثرتر بوده است. مثلاً بنیاد مستضعفان در تأمین خانه برای خانواده‌های دارای دو معلول به بالا همکاری کرده است؛ دستگاه حمایتی بخشی از هزینه تأمین خانه را می‌دهد، بنیاد مستضعفان هم بخشی و بخش دیگر را هم خیرین و خود فرد می‌پردازد. یعنی سهم عمده‌تری را دستگاه حمایتی می‌پذیرد. این نقش‌ها نشان می‌دهد که به سمت‌وسوی بهتری می‌رویم.

رهیافت‌اندیشه: الان متولی رفع فقر کجاست؟

متولی رفع فقر یک حرف است، حرف دیگر تنظیم‌گری بین این دستگاه‌هاست. یعنی اینکه بتواند کمک کند. این هم شاید به آن شکلی که بایستی دقیق و شفاف و ساختارمند باشد، نیست. البته در سیاست‌های ابلاغی رفاه و تأمین اجتماعی که حضرت آقا تقریباً یک سال پیش ابلاغ کردند، این آمده و تکلیف دولت است که این را حل کند. هماهنگی بین این‌ها، در جاهایی که باید ساختارها اصلاح شود تا ما به این برسیم، تکلیف شده و به این سمت‌وسو تقریباً دارد حرکت می‌شود.

از نظر حقوقی هر کدام نکاتی دارند. یعنی سازمان بهزیستی را دارید که دستگاهی دولتی است. نهادهای مثل سازمان تأمین اجتماعی را دارید که نهاد عمومی غیردولتی است. کمیته امداد را دارید که نهاد عمومی غیردولتی است و با چهارچوب‌ها، ضوابط و اساسنامه مجزای خودش کار می‌کند. بنیاد مستضعفان هم به شکلی دیگر. اگر بحث ادغام مطرح شود، این‌ها اشکالات حقوقی است. مثلاً در بهزیستی جنس کارهایی که انجام می‌شود، با بعضی دستگاه‌های دیگر خلط شده است. یعنی کاری که باید شهرداری یا نیروی انتظامی یا سازمان زندان‌ها متولی‌اش باشد، در بخشی از آن، بهزیستی دخیل است.

این دوتکه‌شدن و سه‌تکه‌شدن بعضی از تکالیف دستگاه‌ها باعث می‌شود که به‌درستی کار انجام نشود. الان متولی آسیب‌های اجتماعی در کشور باید چه کسی باشد؟ حوزه آسیب‌های اجتماعی در شهر تهران، تبریز، اصفهان متولی‌اش کیست؟ اگر به سازمان بهزیستی تکلیف شد که این کار را پیش ببرد، ابزارهایش را هم دارد یا خیر؟ امکاناتش را دارد یا خیر؟ اعتباراتش به او داده شده یا خیر؟ این تکه‌تکه‌شدن اعتبارات حتماً چالشی در آن حوزه ایجاد می‌کند. در حوزه فقر هم به همین شکل.

درباره دهک‌بندی نکته‌ای را بگویم. الان تعاریف ما از فقر به‌سمت دهک‌های درآمدی سوق پیدا کرده است. در حوزه‌هایی مانند بهزیستی باید به این توجه کرد که الزام آدمی که در دهک نه قرار دارد، به‌عنوان فردی با درآمد خوب نیست. یا حتی اگر در دهک ده قرار دارد، به معنی این نیست که از نظر درآمدی خوب است و فقر مطلق نیست، چرا؟ شما فکر کنید شخصی پانزده یا بیست‌میلیون درآمد دارد، اما سه بچه معلول در خانه دارد. هزینه‌های سه بچه معلول با همین درآمد چقدر است؟ یا اگر در خانواده‌ای، شخصی با بیماری خاص باشد، هزینه‌های درمانش خیلی زیاد بوده و همه درآمد آن خانواده برای این کار هزینه می‌شود. در حوزه معلولان نگاه‌مان این است که باید حتماً این حوزه را هم ببینیم. اما با نکته‌ای که شما اشاره کردید، حوزه‌ای برای تنظیم‌گری روابط بین دستگاه‌های حمایتی، سامان‌دهی آن‌ها و بسترسازی یا زیرسازی چه در حوزه فناوری و چه در حوزه توزیع اعتبارات بایستی وجود داشته باشد. این کار البته شروع شده؛ اما اینکه در چه مرحله است؟ داریم خیلی لاک‌پشتی جلو می‌رویم. ما به‌جای فردمحوری باید نگاه‌مان خانواده‌محور باشد. یعنی نیاز اصلی آن خانواده چیست که ما می‌خواهیم به‌سمتش برویم؟ خیرین و گروه‌های مردمی اگر بخواهند ببینند، چه باری را می‌خواهند به دوش بکشند؟ اگر بشود بین این‌ها رابطه خیلی خوبی را ایجاد کرد، حتماً می‌توانیم مؤثرتر عمل کنیم.

رهیافت‌اندیشه: به‌نظرتان چه ساختار و چه شکلی از نظام حمایتی مطلوب است؟ اگر مثال موفقی در قالب آن دارید، بفرمایید.

اینکه به کدام سمت‌وسو بایستی برویم، تقریباً با نگاه کارشناسی که شده و همه هم به آن اجماع دارند، ما به‌سمت نظام چندلایه حمایتی بایستی برویم. در قالب این نظام چندلایه حمایتی مثلاً طرح اکرام کمیته امداد، مدل موفقی است. طرح اکرام اخیری که درواقع با

اصلاحاتی انجام شد و امروز دارد انجام می‌شود، بستری را فراهم کرد که مردم می‌توانند مراجعه کنند و ایتم را با توضیحات کامل لحاظ می‌کند و فرد می‌تواند برود افراد را آنجا شناسایی کند و ببیند نیازهای آن‌ها چیست و براساس آن نیازها مردم یا گروه‌های خیریه کمک می‌کنند. با این کار اعتماد خیرین بالاتر رفته و کمک را هم مستقیم انجام می‌دهند.

یعنی خیر وارد آن بستر و پلتفرم می‌شود و نیازمند و نیاز نیازمند را شناسایی کرده و بعد خودش می‌تواند آن را تحت پوشش قرار دهد و برایش پرداختی انجام دهد. کار دستگاه حمایتی این است که نظارت کند که آن کار انجام بشود.

رهیافت‌اندیشه: کار را چه کسی انجام می‌دهد؟ خود همان دستگاه؟

مددکار انجام می‌دهد. پول به حساب خود فرد واریز می‌شود؛ ولی به جهت اینکه بتواند درست در همان مسیر هزینه کند، درواقع سازوکاری تعریف شده که زیرنظر مددکاری آن خدمت انجام شود. مثلاً نیازمندی می‌گوید این بخش خانه من مشکل دارد. سرویس بهداشتی و حمام نیاز دارد. پولش را خیر داده است. مددکار نظارت می‌کند تا این پول صرف همین کار شود و نرود جای دیگری هزینه شود. برای خرید چرخ خیاطی، دوچرخه و... نیز پول در مسیر هدایت می‌شود. این مثال موفق، دو سه نکته دارد. یکی شفافیت است. دوم، افزایش اعتماد عمومی است که در همان مسیر است و سوم، به ثمر نشستن آن چیزی است که به‌دنبال آن بودیم، یعنی همان هدفی که به دنبالش هستیم. این خدمات جایی ثبت شده و این سیستم‌ها چون دارند به‌همدیگر وصل می‌شوند، می‌توانند متوجه شوند که چه خدماتی به خانواده‌ها ارائه شده است. درباره این مدل موفق در قالب نظام چندلایه، الان نمی‌خواهیم مصداق بگوییم، ممکن است بخشی از این دستگاه‌ها یا تکالیف این دستگاه‌ها بایستی با هم ادغام شود. باید کار کارشناسی بیشتر روی آن انجام شود. بخشی از این اقدامات به ادغام مربوط است و بخشی دیگر باید این باشد که همه این‌ها زیر چتر شفاف و مشخصی باشند. یعنی اگر قرار است برای چیزی که درباره آن صحبت کردیم، در واقعیت و به‌صورت کامل اتفاقی بیفتد، مجموعه بالادستی که بتواند این‌ها را سازمان‌دهی کند، نیاز است. مثلاً متولی بخشی از آن، مجموعه وزارت رفاه است. این برای اینکه عملیاتی شود، باید اشکالات حقوقی و قانونی آن برطرف شود. چون

وزارت کار به‌تنهایی نمی‌تواند و به صرف اینکه تکلیفی به‌گرددش افتاده، به جهت ماهیت حقوقی متفاوت همه دستگاه‌های زیرمجموعه، نمی‌تواند آن کار را دقیق و درست انجام دهد. اما اتفاقاتی درحال وقوع است؛ یعنی طبق همان تکلیفی که در سیاست‌های ابلاغی به وزارت رفاه داده شده، نقش تنظیم‌گری دارد تشکیلاتش دیده می‌شود تا به جلو برود.

به‌نظر من نیاز است که هم دولت و هم مجلس کمک کنند تا آن ساختار شکل بگیرد. ما اگر دو مشکل شناسایی نیازمند واقعی و شناسایی واقعی نیاز نیازمند را حل کنیم، خیلی از مسیر را جلو رفته‌ایم. در گام بعدی این را به‌صورت یکجا در بستری قرار دهیم تا همه نهادهای حمایتی و مردمی به آن دسترسی داشته باشند و آنجا با سازوکاری، هدف‌گذاری شود که حمایت‌ها از کجا شروع شود.

نکته دیگر این است که فراموش نکنیم در حوزه حمایتی، اولویت اول ما توانمندسازی است؛ یعنی اگر قرار است دستگاه حمایتی کمک کنند، حوزه توانمندسازی اولویت دارد. بدین معنا که اگر بتوانی به کسی کمک کنی تا مهارتی را یاد بگیرد و او را وارد بازار کار کنی و با درآمدش، زندگی‌اش را اداره کند، هم عزت نفسش حفظ می‌شود و هم راحت‌تر می‌تواند در جامعه ورود کند و هم اینکه نیاز نیست درآمدهای عمومی خود را هزینه تعداد زیادی از گروه‌های پایین‌دست کنی. حتماً درصد کمی از افراد چه در حوزه معلولیت‌ها چه در حوزه معیشتی و فقر مطلق هستند که دیگر توانایی اداره خود و هزینه‌های زندگی‌شان را ندارند. مابقی را می‌توان طبق سازوکاری توانمند ساخت. به‌نظر من در این حوزه هم اگر دستگاه‌ها با هم یکدست شوند، می‌توانند کمک کنند که توانمندسازی به شکل واقعی صورت گیرد.

به اینجا که می‌رسیم، دیگر از این چهار، پنج دستگاه خارج می‌شویم؛ یعنی تعداد دستگاه‌ها خیلی بیشتر می‌شوند که بایستی واقعاً درگیر این موضوع شوند. دستگاه‌هایی که متولی امر آموزش هستند، مانند سازمان فنی حرفه‌ای، دانشگاه‌ها، آموزش‌وپرورش می‌توانند در این امر نقش داشته باشند. همه این‌ها می‌توانند کمک کنند تا با امر توانمندسازی، مهارت‌آموزی و مهارت‌افزایی را جلو ببریم و به حل این معضل، فارغ از دهک‌های مختلف جامعه کمک کنیم. ❀

مسائل حوزه حمایتی در نظام تأمین اجتماعی ایران



جواد کجوری
دانشجوی دکتری علوم اقتصادی

نظام تأمین اجتماعی ایران شامل سه قلمرو حمایتی، بیمه‌ای و امدادی است. قلمرو حمایتی شامل مجموعه خدمات حمایتی نقدی و غیر نقدی به افراد و خانواده‌های نیازمندی است که به دلایل گوناگون قادر به کار نیستند یا درآمد آنان کفایت حداقل زندگی آنان را نمی‌کند. آسیب‌شناسی این حوزه که نهادهای دولتی و مردمی مختلفی در آن فعالیت دارند، مستلزم پژوهشی مفصل است؛ اما در ادامه به اختصار به برخی مسائل حوزه حمایتی به‌طور خلاصه اشاره می‌شود.

۱. خط‌مشی‌گذاری نامناسب در راستای فقرزدایی در کشور

رفع معضل فقر به‌منزله مسئله عمومی پیچیده، بیش از هر چیز متأثر از عملکرد سیستم خط‌مشی‌گذاری عمومی در زمینه فقرزدایی است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان کاهش یا افزایش میزان فقر در سطح جامعه را تابعی از عملکرد سیستم خط‌مشی‌گذاری کشور در زمینه فقرزدایی دانست (الوانی و همکاران، ۱۳۹۴: ۱). از جمله مسائل و ابهامات ناظر به خط‌مشی‌گذاری در راستای فقرزدایی می‌توان به ابهامات مربوط به تعریف فقر، توانمندسازی و سازوکارهای حمایتی اشاره کرد.

محمدپور و همکاران (۱۳۹۱) معتقدند که استاندارد و تعریف مشخصی برای پدیده فقر در کشور وجود ندارد. بعد از شناسایی فقرا، عمده راهبردهای فقرزدایی در برخی نهادهای کلان به انتقال آن‌ها از زیر خط فقر به بالای خط فقر یا به اصطلاح توانمندسازی‌شان معطوف می‌شود؛ درحالی که در اینجا نیز مفهوم توانمندسازی و راه کارهای آن جای بحث فراوان دارد. برای مثال، آیا افراد یا خانواده‌های تحت پوشش را می‌توان با طی دوره حمایتی کوتاه‌مدت و با آن مبالغ اندک پرداختی، «توانمند» محسوب نمود؟! (محمدپور و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۳۹-۳۳۴).

۲. ضعف در استفاده از مشارک‌های مالی و غیرمالی مردمی در رفع نیازمندان

کمبود منابع یکی از مسائل نهادهای حمایتی است؛ برای مثال، کسری بودجه بر فعالیت‌ها و اجرای طرح‌های کمیته امداد از قبیل ساخت مسکن، خدمات فرهنگی، طرح ازدواج، درمان، معیشت و... بسیار تأثیرگذار بوده است. تلاش کمیته امداد امام خمینی (ره) این است که بیشترین کسری بودجه خود را از طریق کمک و مشارکت‌های مردمی خیرین و حامیان تأمین و جبران کند؛ اما باز هم این منابع جوابگوی خدمات کمیته امداد نیست (انواری، ۱۳۹۳). از جمله مشکلات ناظر به مشارکت مالی مردم در کمیته امداد این است که به لحاظ مادی این مشارکت‌ها متناسب با نرخ تورم رشد نداشته است (بابایی ردویی، ۱۳۸۸: ۳۵۱).

۳. ضعف هماهنگی نهادهای حمایتی در رصد حمایت‌های ناظر به نیازمندان

یکی از مسائل فعالیت سازمان‌های متصدی امر فقرزدایی این است که با وجود نهادهای مختلف حمایتی، هماهنگی لازم بین این نهادها در جهت هم‌افزایی صورت نگرفته است و مشخص نیست کدام‌یک از این نهادها متولی اصلی حمایت از فقرا هستند (محمدپور و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۳۶). باید توجه داشت که لازمه کار بلندمدت با نیازمند آن است که او را از استضعاف خارج کنید و این کار جنبه تربیتی دارد. گاهی باید به او گرسنگی داد؛ گاهی حمایتش کرد و گاهی به کارش

واداشت تا او تربیت شود. لازمه این کار هماهنگی نهادهای حمایتی است. به این صورت که تمام کمک‌ها باید تحت اشراف نهاد یا فردی در هر محل صورت بپذیرد و آن فرد با در نظر گرفتن نکات تربیتی موردنظر به توانمندسازی فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی فرد کمک کند.

۴. بی‌کفایتی خدمات نظام حمایتی در مقایسه با نیازمندان

درخصوص مستمری‌های پرداختی باید توجه داشت که این مستمری‌ها به خانوارهای تحت پوشش در مقایسه با شاخص هزینه زندگی و هزینه ماهانه دهک اول، رقم جالب‌توجهی نبوده و کفاف هزینه‌های ضروری خانوارها را ندارد (دفتر مطالعات اجتماعی، ۱۳۸۷: ۱۴). درواقع، کمک‌ها و حمایت‌های کمیته امداد به دو صورت موردی و مستمری وجود دارد؛ اما عمدتاً به‌صورت موردی (مانند جهیزیه، وسایل کمک‌درسی و...) تحت حمایت قرار می‌گیرند و اساساً مزیت حمایت‌های کمیته امداد هم در همین کمک‌های موردی است و میزان مستمری آن‌قدر کم است که مشکل جدی را رفع نمی‌کند. در زمینه توانمندسازی شغلی، نوع آموزشی که به افراد داده می‌شود، در فرایند توانمندسازی آن‌ها نقشی محوری دارد. آموزش باید به‌گونه‌ای باشد که با نیازهای بازار و به‌ویژه ناظر به تقاضای آینده بازار متناسب باشد. آیا آموزش‌هایی در زمینه صنایع دستی نظیر گلیم‌بافی، جاجیم‌دوزی و از این قبیل را با فرض بازاریابی مناسب - که اغلب اوقات یکی از موضوعات پیش‌بینی‌نشده است - می‌توان راهکار مناسبی برای فقرزدایی دانست؟! آیا امروزه کسی با این آموزش‌ها می‌تواند زندگی مستقلی داشته باشد (محمدپور و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۳۹)؟ براین اساس، یکی از مسائل این است که توانمندسازی‌های شغلی چه میزان با نیازهای بازار مطابق است.

۵. عدم مقابله جدی با فرهنگ فقر در بین مددجویان

فرهنگ فقر مجموعه‌ای به‌هم‌پیوسته از ویژگی‌های خانوادگی، رفتاری، نگرشی و شخصیتی است که فقرا در طول زندگی خویش در اوضاع نامساعد مالی به آن عادت کرده و با آن سازگار شده‌اند که حاصل این مجموعه، ارزش‌های فرهنگی است که از نسلی به نسل دیگر منتقل شده است. در کنار عناصر عمومی فقر از قبیل کم‌سوادی، مسئله مسکن و نظایر آن برخی شاخص‌های عمده فرهنگ فقر در میان افراد تحت پوشش سازمان‌های حمایتی را می‌توان مواردی چون مسئولیت‌گریزی، مشارکت‌گریزی، پنهان‌کاری، تعصب جنسیتی، آسیب‌پذیری اخلاقی، ازدواج مجدد اجباری یا ناچاری، خطرپذیری پایین و در یوزگی ذکر کرد که بیانگر ماهیت چندبعدی فرهنگ فقر و شیوه تداوم آن هستند (محمدپور و همکاران، ۱۳۹۱: ۳۴۱).

مشکلی که در راستای خودکفایی مددجویان وجود دارد، این است که بسیاری از مددجویان طوری کاملاً هوشمندانه عمل می‌کنند که اصلاً به سمت خودکفا شدن سوق داده نشوند؛ چون به پذیرش ریسک دریافت وام و روی پای خود ایستادن حاضر نیستند. در گذشته این ریسک خیلی بالاتر بود؛ طوری که وقتی فرد به سمت خودکفایی می‌رفت، از همان ابتدا مستمری او هم قطع می‌شد؛ اما الان این‌گونه نیست و این مشکل برطرف شده است. ❀

منابع

- بابایی ردویی، مهران (۱۳۸۸)، نظام جامع مشارکت در کمیته امداد امام‌خمينی (ره)، مجموعه مقالات همایش ملی توسعه مشارکت‌های مردمی.
- جلیلیان، نسرين و پاپ‌زن، عبدالحمید (۱۳۹۸)، موانع و محدودیت‌های موفقیت طرح‌های خودکفایی و کارآفرینی کمیته امداد امام‌خمينی (ره) (مورد: زنان سرپرست خانوار دهستان هرسه، شهرستان اسلام‌آباد غرب)، فصلنامه اقتصاد فضا و توسعه روستایی، شماره ۲۷.
- دفتر مطالعات اجتماعی (۱۳۸۷)، بررسی وضعیت مستمری‌بگیران کمیته امداد امام‌خمينی (ره)، مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی، شماره مسلسل: ۹۴۵۱.
- محمدپور، احمد؛ بوستانی، داریوش و علیزاده، مهدی (۱۳۹۱)، ارزیابی کیفی عملکرد سازمان‌های بهزیستی و کمیته امداد در کاهش فقر زنان سرپرست خانوار شهر ساری، فصلنامه رفاه اجتماعی، شماره ۴۶، صص ۳۵۲-۳۱۹.
- الوانی، سیدمهدی؛ پورعزت، علی‌اصغر و نجابت، انسبه (۱۳۹۴)، بررسی دلایل اثربخش نبودن عملکرد سیستم خط‌مشی‌گذاری ایران در زمینه فقرزدایی (مطالعه موردی: لایحه «فقرزدایی در کشور جمهوری اسلامی ایران»)، فصلنامه مدیریت دولتی، دوره ۷، شماره ۱، صص ۱۸-۱.



گفت‌وگو با

علیرضا میرغفاری

رئیس هیئت‌مدیره کانون انجمن‌های صنفی پالایشگاه‌های پوشهر
و عضو کانون عالی انجمن صنفی کارگران

تشکل‌یابی کارگران؛ دشوار اما ممکن

جمهوری اسلامی در برابر استبداد سیاه پهلوی ایده نو مردم‌سالاری دینی را در دل خود پروراند. رهبران انقلاب به پشتوانه توده‌های عظیم رنج‌دیدگان هزاران ساله دیکتاتوری سلطنتی، آرمان مشارکت همگانی و رهبری امام-امت را در دل ملت کاشتند. تسلط ملت بر مقدرات خود در هر بستری شکلی می‌یافت. در بستر اقتصاد نیز شکل‌گیری تشکلهای و گروه‌هایی که بتوانند برای قشر و صنف خودشان صدایی باشند، مظهر مردم‌سالاری بود. پدیده تشکلیابی پس از انقلاب صنعتی در اروپا تاریخ پر فرازونشیبی دارد. در ایران نیز ورود صنعت (به‌شکل نسبتاً مدرن خود) از اواخر قاجار و ابتدای پهلوی به‌خصوص در مراکز نفتی جنوب آغازگر جنبش‌های صنفی کارگری از همان جنس اروپایی خودش بود. اعتصابات کارکنان نفتی جنوب در جریان ملی‌شدن صنعت نفت اوج این تحولات بود. این جریان تحولات و پستی و بلندی‌های فراوانی را تا ایام انقلاب اسلامی شاهد بود. پس از آن نیز به‌عنوان یکی از گروه‌های اصلی دخیل در انقلاب به‌دنبال بستری برای جایابی خود در نظام سیاسی در تدوین قوانین علی‌الخصوص قانون کار تلاش‌هایی صورت گرفت؛ اما به‌نظر می‌رسد با وجود این تلاش‌ها، در مقایسه با گروه‌ها و اصناف دیگر، خانواده بزرگ کارگری هیچ‌گاه نتوانست متناسب با جمعیت و اهمیت خود، جایگاهی برای حضور درخور در حکمرانی بیابد.

در این زمینه به سراغ آقای علیرضا میرغفاری رفته‌ایم. جوانی دغدغه‌مند که در سالهای اخیر تلاش‌های خستگی‌ناپذیر او در پیگیری حقوق کارگران پالایشگاه‌های پارس جنوبی و ایجاد تشکل قدرتمند کارگری جالب‌توجه است و به‌عنوان نمونه‌ای موفق معرفی می‌شود.

هیافت‌ان‌پیشیه در ابتدا از شما می‌خواهم که به‌طور کلی به مسئله اصلی جامعه کارگری و ریشه‌های آن اشاره‌ای کنید؟

در میان مسائل کارگری دو مورد به مطالبات مهم جامعه کارگری در سال‌های اخیر تبدیل شده است؛ موضوع معیشت و امنیت شغلی. ریشه این معضلات به بخش‌هایی از قانون کار باز می‌گردد که هیچ‌گاه اجرا نشد؛ ماده ۷ قانون کار (که مرتبط به قرارداد کار است) و به‌خصوص تبصره دوم آن که با دادنامه

۱۷۹ دیوان عدالت اداری عملاً بلاموضوع شد و به موقتی‌سازی گسترده نیروی کار تا حد بیش از ۹۵ درصد منجر شد و همین موقتی‌سازی مهم‌ترین ابزار دست کارفرما برای تحمیل وضعیت غیرقانونی به کارگران شده است. دیگری ماده ۴۱ قانون کار است که طبق آن، تعیین میزان حداقل مزد سالانه کارگران باید متناسب با درصد تورم اعلامی و هزینه سبد معیشت خانوار تعیین شود؛ قانونی که جز در سال‌های معدود نادیده انگاشته شده است.

هیافت‌ان‌پیشیه کنش وزارت کار در این باره چگونه بوده است؟

وزارت کار چون خودش به کارفرما تبدیل شده است، اهمیتی به اجرای قانون نمی‌دهد. در خلأ حضور مؤثر وزارت کار مشکلات به شورای حل اختلاف و سپس به دیوان عدالت اداری می‌رود؛ باین‌حال چون قرارداد نیروی کار موقت است، با اقدام او از طریق این دستگاه‌ها امنیت شغلی او نیز تهدید می‌شود. بنابراین در بسیاری از مواقع انگیزه پیگیری حقوق خود را نخواهد داشت.

هیافت‌ان‌پیشیه کمی هم از وضعیت کارگران در کارگاه‌ها بگویید؟

فتر فشار به جامعه کارگری به انتها رسیده است و این جامعه به لحاظ روحی، شخصیتی و معیشتی به‌شدت آسیب دیده است. در محیط کاری بنده در پالایشگاه‌های گاز جنوب، کارگر، شخصیت سه و چهار است و نحوه برخورد با آن در نهایت تبعیض است. خوابگاه، محل استراحت، خوراک و حقوق بدترین و کمترین است و در عوض، بیشترین ساعات کاری را دارد. به عبارتی کارگران از محیط خوب طرد می‌شوند. فرهنگ به‌گونه‌ای شکل گرفته که کار برای انسان نیست، اگر شیک باشی، محترمی و باارزش و آن کسی که در کار سنگین عرق می‌ریزد، ملاک نیست. همین روحیه ارباب‌رعیتی و ضدشخصیتی در فضای کارگاه در کنار درآمد اندک مشاغل کارگری در مقایسه با هزینه‌ها به پدیده بیکاری ارادی و گسترش شغل‌های کاذب منجر شده است.

هیافت‌ان‌پیشیه به‌نظر شما نقطه آغاز حرکت به‌سوی حل این مشکلات کجاست؟

کارگران باید به این نتیجه برسند که متشکل شوند؛ اما متأسفانه فهمی از کارگروهی و متشکل‌شدن

وجود ندارد. پانزده میلیون کارگر بیمه‌پرداز تأمین اجتماعی با بُعد خانوار ۳,۳ یعنی حدود ۴۵ میلیون جمعیت کارگری! از بزرگ‌ترین آسیب‌هایی که خود این جمعیت به خودش وارد کرده، این است که نمی‌دانند کارگر چیست و چگونه به حقوق خود می‌رسد!

این جمعیت در وضعیت نابرابر ساکت می‌ماند تا آنکه تحت‌تأثیر رفتار صاحبان سرمایه حرکت‌های هیجانی انجام می‌دهد و با برخوردهای امنیتی سرخورده می‌شود تا درآمدن مجدد فتر و حرکت هیجانی دیگر. این فرایند به کارگران مطیع و ناتوان در تشکلیابی منجر شده است.

بخش دیگر این ناآگاهی در برچسب‌هایی است که کارگران به خودشان می‌زنند، مثلاً به‌جای کارگر به خودشان می‌گویند ارکان ثالث، یعنی کسی که کار درجه پایین انجام می‌دهد. درحالی که ریشه این عبارت به زمان آقای زنگنه بازمی‌گردد. کارگری قدمت تاریخی و ارزشمند دارد، از عبارات مولا علی (علیه السلام) در باب ارزش کارگران تا بوسیدن دست کارگر توسط نبی اکرم (صلی الله علیه و آله).

از منظر سیاسی نیز به‌طور تاریخی کارگر خواه‌ناخواه جزو طبقه سیاسی خاص خود قرار می‌گیرد؛ اما بازهم کارگران به این جایگاه خودشان ناآگاه هستند و این ناآگاهی عمومی میان کارگران منجر به آن شده که ایجاد تشکلهایی که مشکلات کارگری را احصا، جمع‌آوری و اولویت‌بندی کند، برای کارگران مهم و در اولویت نباشد.

رهیافت‌اندیشه: تشکلهای موجود کارگری و نمایندگان کارگری در چه وضعیتی قرار دارند؟

تشکلهای کارگری برخلاف تنها انجمن صنفی کارفرمایی، سه دسته شده است. یکدستی در انجمن صنفی کارفرمایی به انسجام درونی در آن منجر شده است. تشکلهای کارگری در ایران شامل سه دسته نمایندگان کارگری، شورای اسلامی کار و انجمن صنفی کارگران هستند. از میان این سه دسته سازمان جهانی کار (ILO) به دو دسته اول به‌عنوان سندیکای کارگری اعتبارنامه نمی‌دهد و از میان آن‌ها تنها انجمن صنفی است که مطابق مقاله‌نامه‌های ۹۸ و ۸۷ می‌توان گفت ۵۰ تا ۷۰ درصد تشکل کارگری است و اعتبار دارد.

رهیافت‌اندیشه: از دیگر موانع اصلی تشکلیابی کارگران چیست؟

وزارت کار از عوامل اصلی در ممانعت از تشکلیابی است؛ برای مثال از دی‌ماه سال گذشته پالایشگاه گاز پارسیان تقاضای رسمی خود را به اداره کار محل تحویل داده است و مطابق ماده ۱۳۱ قانون کار درخواست انجمن صنفی کرده و با بیش از ۲۰۰ امضا هیئت‌مؤسس مشخص کرده‌اند. حال پس از چندین ماه گفته شد که کارفرما با انجمن صنفی مخالف است و به‌جای آن بروید و نماینده کارگری انتخاب کنید.

در این میان شیطنتهایی نیز وجود دارد که به بروز اختلاف‌نظرهایی میان این سه تشکل کارگری منجر شده است. از سوی دیگر ترکیب هیئت‌مدیره بسیاری از همین تشکلهای مانند انواع کانون‌های عالی فرمالیته و با نظارت سلیقه‌ای وزارت کار است. ساختار تشکیلات کارگری عموماً صوری است و وزارت کار با اعمال نفوذ و برخوردهای سلیقه‌ای آنجایی که صلاح بداند، اعتبارنامه می‌دهد و آنجا که نخواهد، بدون هیچ توضیحی اعتبارنامه صادر نمی‌کند. معضل مهم دیگر آن است که عموماً تشکلهای اصلی ما پشتوانه جمعیتی ندارند، کارگران به دلیل موقتی‌سازی‌های گسترده و نبود امنیت شغلی به میدان نمی‌آیند مگر اینکه فضای رسانه و اجتماع حمایت گسترده انجام دهد یا آنکه سازوکاری ایجاد شده باشد که در صورت اخراج کارگری، با فشار دسته‌جمعی او را به کار بازگردانند یا خود کارگران از محل حق عضویت‌ها معیشت کارگر اخراجی را تأمین کنند.

رهیافت‌اندیشه: از برخوردهای سلیقه‌ای اداره کار گفتید. این اعمال نفوذ و سلیقه‌ها تا چه حدی است؟ دلیل آن چیست؟

تمام تشکلهای کارگری ذیل نظارت و تأیید وزارت کار شکل می‌گیرند و طی مراحل تأسیس آن‌ها منوط به تأیید وزارتخانه است. سیاست کلان وزارت، بازی با تشکلهاست. دولت وقتی می‌خواهد گروهی را تضعیف کند، به گروه رقیب آن بها می‌دهد. البته تمامی این بازی‌ها در سطح کانون‌های عالی است و در محدوده شهرستان و کارگاه خبری و فضایی نیست. برای مثال کارگران هفت‌تپه درخواست

انجمن صنفی داده بودند؛ اما اداره کار اجازه نداد و درخواست آن‌ها را با سیاست به‌سمت نماینده کارگری بردند؛ زیرا کنترل دو نفر بسیار آسان‌تر از کنترل یک انجمن است. به این صورت که کارگران دی‌ماه سال گذشته درخواست انجمن صنفی دادند و خرداد امسال بازرس اداره کار (که وظیفه نظارت بر اجرای قوانین کار را دارد، نه تشکیل تشکل) به محل آمد و با جمع کردن ۵۰ تا ۱۰۰ نفر از کارگران نزدیک به کارفرما (از میان ۱۰۰۰ کارگر آنجا) دو نماینده کارگری انتخاب کردند. درحالی که نماینده کارگری برای کارگاه‌های کوچک زیر پنجاه نفر و حتی زیر سی نفر مناسب است و در بسیاری موارد ضعف نماینده کارگری در برابر تصمیمات کارفرما و منحصرشدن او در حضور در کمیته انضباطی به وضوح مشاهده می‌شود.

درباره شورای اسلامی کار نیز اساساً این شورا نماینده کار است؛ نه کارگر. در بسیاری از موارد رئیس این شورا نماینده کارفرماست؛ اما انجمن صنفی مختص کارگران است و تعدادشان نیز متناسب با تعداد کارگران از پنج نفر تا یازده نفر است که برخورد قهری با آنان را دشوار می‌کند. در پارس جنوبی ده تا دوازده دپارتمان کارگری وجود دارد که هرکدام کاندیدای خود را برای حضور در هیئت مدیره معرفی می‌کنند که همین توزیع صندلی‌ها به وحدت رویه و قدرت رأی منجر می‌شود.

تمام این مسائل ابتدائاً با شیطننت در سه دسته‌کردن تشکلهای کارگری آغاز شده است. در برخی موارد نیز کارگران به تأسیس تشکلهایی با فرمت‌های من‌درآوردی اقدام کرده‌اند که در انتها با عملکرد ضعیفشان به بی‌اعتمادی کارگران منجر شدند.

رهیافت‌اندیشه: از انجمن صنفی شما به‌عنوان انجمنی موفق یاد می‌شود. کمی درباره اتفاقاتی که در تشکل کارگری شما رخ می‌دهد، بگویید؟

بازگرداندن اعتماد از دست‌رفته کارگران به دلیل عملکرد بد گذشتگان کار دشواری بود که با زحمت به دست آمد. اکنون اگر برخورد بدی با هر کارگری صورت گیرد، انجمن به‌سرعت موضع می‌گیرد و پیگیری می‌کند. ما انجمن گروه خاصی نشدیم و تلاشمان این بوده که نماینده مطالبات همه گروه‌ها

باشیم؛ از رانندگان تا کارگران فضای سبز و خدماتی و... برای مثال چند روز پیش جلسه‌ای در اتاق کنفرانس با حضور مدیر خدمات رفاهی کارکنان ترتیب دادیم و تمامی نیروهای خدماتی را دعوت کردیم تا سؤالات و خواسته‌هایشان را مطرح کنند. اتفاق بی‌سابقه‌ای بود و خدماتی‌ها می‌گفتند ما تصور می‌کردیم که مهم نیستیم و اکنون اگر هم همه خواسته‌هایمان عملی نشد، همین که حرف زدیم، خیلی از عقده‌های ما تخلیه شد. این اعتمادی که به انجمن شده است، اتفاق بزرگی است.

رهیافت‌اندیشه: علل موفقیت انجمن صنفی خودتان را چه می‌دانید؟

۱. اولویت اول ما تشکیل این انجمن بود که به آن رسیدیم. افراد مطالبه‌گر در فضایی کارگری، انجمن صنفی را دستاوردی می‌دانند که با زحمت به دست آمده و حال همان‌ها با گوشت و پوست و استخوان از این میوه در برابر سوءاستفاده افراد ناسالم محافظت می‌کنند. با روشنگری‌های مداوم، کارگر نماینده خود را شناخته است. ۲. افرادی که وارد مجموعه ما می‌شوند، مقید هستند که دنبال کار سیاسی نباشند و در فضای صنفی بمانند. ۳. مطالبات و اعتصابات و اعتراضات ما تحت هدایت کنترل تشکل و با همراهی کارگران بوده است. ۴. فضای رسانه‌ای که ما را حمایت کرد و اجازه داد که بتوانیم حرف بزنیم. این فضا به عقب‌نشینی شورای تأمین و وزارت کار در برخی مقاطع منجر شد.

در ابتدای مسیر تشکیل انجمن، مطالعاتی را با استادان انجام دادیم. با افراد باسابقه‌ای مانند خیراللهی و میرناصری از هپکو و خنیر و چشم‌خاور از هفت‌تپه مشورت کردیم و به این نتیجه رسیدیم که به‌سمت تشکل باارزشی حرکت کنیم.

بعد از تشکیل انجمن‌های صنفی در ۱۲ پالایشگاه متوجه شدیم برخی انجمن‌ها قوی هستند و برخی ضعیف و چون ما در پالایشگاه‌های ضعیف جایگاهی نداشتیم، امکان دخالت وجود نداشت. به همین دلیل کانون انجمن‌های صنفی پالایشگاههای گاز بوشهر را تأسیس کردیم تا از این طریق بتوانیم به انجمن‌های ضعیف کمک کنیم. این کانون نقطه ثقل فعالیت‌های ما شد. البته تأسیس این کانون هم سختی‌های خودش را داشت. برای مثال ۷ ماه

اعتبارنامه‌های ما را صادر نمی‌کردند که با مکاتبه‌ها و فشار رسانه‌ای موفق به اخذ اعتبارنامه شدیم.

ما هیچ‌گاه وارد مسائل سیاسی نشدیم و موضع‌گیری‌های خاص و نگاه‌های صفر و صدی علیه هیچ نهاد و گروهی نداشتیم. الحمدلله در هر مجموعه‌ای که وارد شدیم، انسان‌های سالم و دلسوزی بودند که در جلسات از ما دفاع می‌کردند. ارتباط خوبی با تشکلهای دانشجویی مثل بسیج و انجمن عدالتخواهی گرفتیم و از آن مسیر ارتباطات ارزشمندی برای ما پیش آمد.

لازم است بگویم که در فضای ما اولین سیاست منافع ملی است. اگر خواسته‌های ما به منافع ملی آسیبی بزند، بدون شک آن را مطالبه نخواهیم کرد، این‌گونه بود که نگاه زیاده‌خواه و هیجانی‌بودن کارگران از بین رفت.

ما سعی می‌کنیم از منظر کارفرما و پیمانکار هم به موضوع نگاه کنیم. هماهنگ با تلاش ضد استثمار به دنبال فرهنگ‌سازی روحیه کار و تلاش هم هستیم. اگر کارگری کم‌کاری کند، با او صحبت می‌کنیم و اگر لازم شود خودمان درخواست کمیته انضباطی می‌دهیم و از آن سو کارگر خوب را نیز تشویق می‌کنیم.

به پشتوانه این چند سال صبر و پشتکار، تلاش ما این است که به سمت محوریت انجمن‌های صنفی در مطالبات برویم.

رهیافت‌اندیشه: گفتید اولویت‌دادن به منافع ملی؛ آیا شاهد مثالی برای این ادعا دارید؟

بله، در اتفاقات و التهابات سیاسی سال گذشته بخش زیادی از پایگاه اجتماعی خود را خرج کردیم تا اتفاقی خلاف منافع ملی رخ ندهد. بعضاً برخی کارفرماها ما را تحریک می‌کردند که اعتصاب کنیم. برخی می‌گفتند قهرمان ملی می‌شوید. در فضایی که همه تصور می‌کردند کار تمام شده، ما مقابل اعتصابات ایستادیم و اجازه غلبه هیجانات را ندادیم، تا جایی که برخی فکر کردند ما مقابل آن‌ها هستیم. کارفرمایان، کارگران دیگر را علیه ما تحریک می‌کردند و درحالی که نیروهای رسمی و کارفرماها مدام اعتصاب می‌کردند، ما تلاش کردیم فضا سیاسی نشود و صنفی بماند. بعضاً اخبار نادرستی هم از ما پخش می‌شد؛ مثلاً پنج کارگر بیرون از مجموعه

ایستادند و عکس گرفتند و به عنوان اعتصاب کارگران مجموعه پالایشگاه به بی‌بی‌سی فرستادند.

ما در فضای صنفی خودمان هرکجا نیاز بوده، فراخوان زدیم اما در فضای آرام و مسالمت‌آمیز.

رهیافت‌اندیشه: عکس‌العمل اداره کار در این موارد چه بوده؟

همچنان که عرض کردم، مطلوب اداره کار این است که اصلاً تشکل قدرتمندی شکل نگیرد. ادارات کار شهرستان تحت تأثیر دو گروه هستند: کارفرمایان و دستگاه‌های امنیتی. ما با موضع‌گیری نکردن هیجانی در موارد حساس و انتقال دوستانه و صادقانه، مطالبات خودمان را به نهادهای انتظامی و امنیتی منتقل کردیم.

رهیافت‌اندیشه: به نظر می‌رسد درباره قدرت‌گیری تشکلهای کارگری، همچنان نگرانی‌های جدی بابت احتمال افزایش تشنج داخل کارگاه و اتفاقات امنیتی بیرون از کارگاه وجود دارد و ظاهراً همین موارد از مهم‌ترین موانع در شکل‌گیری تشکلهای هستند، آیا شما راهکاری برای این تهدیدات دارید؟ فکر کرده‌اید که اگر در مجموعه ما که بیست سال است، کارگران تحت تبعیضات شدید و انواع تحقیر و تخریب و سرکوب قرار گرفته‌اند، انجمن صنفی نبود، چه اتفاقی می‌افتاد؟ در مجموعه ما کارگران پیمانی نمی‌توانستند از سرویس بهداشتی کارمندان رسمی استفاده کنند، بدترین برخورد با پیمانی‌ها می‌شد، در این اوضاع اگر اندک فضای رسانه‌ای ایجاد شده برای کارگران از سال ۱۴۰۰ و این انجمن صنفی نبود، چه انفجاری رخ می‌داد؟ به نظر در التهابات سال گذشته ارزش کار ما مشخص شد و تاحدی اعتماد دستگاه‌های مختلف جلب شد؛ حداقل مذهبی‌ها دیگر به ما کمونیست نمی‌گویند! این تجربه‌ای است که باید تسری پیدا کند.

در برخی موارد هم نگرانی‌های دستگاه‌های امنیتی بجاست. در مواقعی که مسئله منافع ملی است، گردن ما از مو باریک‌تر است؛ اما در مواردی نیز این دستگاه‌ها به وضوح حافظ منافع سرمایه‌داران هستند، در این موارد ما سریعاً موضع‌گیری می‌کنیم. متأسفانه بخش خصوصی رانتی خودمان را با بخش خصوصی رقابت‌پذیر اشتباه گرفته‌ایم. عمده نگاه‌های بزرگ و متوسط ما رانتی‌اند و انحصاری

و حافظ منافع حزبی و جناحی که ما با این‌ها حرفی نداریم و جلوی آن‌ها می‌ایستیم. اما بنگاه‌های رقابتی مشخصاً به نیروی انسانی و بهره‌وری آن اهمیت زیادی می‌دهند. روان‌شناسی کار و اهمیت به کرامت کارگر، بالابردن بهره‌وری با کاهش ساعات کار است. تجربه واحد تعمیرات مکانیک ما تجربه بسیار خوبی است. آن‌ها کار جسمی بالا و سنگین دارند. روال سابق بهره‌کشی با ساعات کاری حداکثری بدون استراحت کافی بود. ما استانداردهای منابع انسانی را مطرح کردیم و پیشنهاد دادیم ظهرها یک ساعت روی موکت استراحت کنند، همین تغییر کوچک نشان داد الزاماً با ساعات کاری بیشتر بهره‌وری به دست نمی‌آید، اما آنجا که با علم نیروی انسانی به نیروی کار بها داده می‌شود، بهره‌وری جای بهره‌کشی را می‌گیرد.

موضوع دیگری که پیگیری کردیم، تبدیل وضعیت ۱۰-۲۰ به ۱۴-۱۴ بود. بعد از آن ما بدون اضافه‌کردن نیروی جدید همان کارها را انجام می‌دهیم.

به نظر می‌رسد در مجموعه‌های دولتی مسائل ملی مهم نیستند و اکثر مدیران برای حفظ جایگاه خود درحال توزیع مداوم رانت به زیرمجموعه وزارت هستند. فضای انجمن صنفی می‌تواند دست آنها را ببندد و دغدغه تولید را به اولویت تبدیل کند.

رهیافت‌اندیشه: تقریباً تمام تلاش‌ها و بحث‌ها درباره تشکلیابی ناظر به بنگاه‌های صنعتی بزرگ است، آیا شما درباره کارگاه‌های کوچک به خصوص در بخش خدمات ایده‌ای دارید؟

به این حوزه ورود نکرده‌ام؛ اما همواره دغدغه من بوده است. بسیاری از این گروه‌ها مانند بنا و نقاش اصلاً ذیل قانون نیستند. برای بسیاری دیگر قانون اجرا نمی‌شود و برای برخی دیگر حداقل مزد، برای سرکوب دستمزدی آن‌ها ابزاری در دست دولت و کارفرما شده است.

برای بنگاه‌های کوچک باید صنفها را شناسایی کنیم و در محدوده شهرستان صنف تشکیل بدهیم؛ چراکه هرکدام به تنهایی امنیت شغلی ندارند و به سرعت اخراج می‌شوند. متشکل شدن این‌ها در شهرستان به رسانه نیاز دارد تا برایشان توضیح بدهد. البته همچنان بزرگ‌ترین مشکل، آن است

که خجالت می‌کشند به خودشان بگویند کارگر! بنده به غیر از پالایشگاه خودم، دوازده پالایشگاه دیگر مجموعه و پالایشگاه پارسیان را پیگیر بوده‌ام، الان هم کسی به راهنمایی نیاز داشته باشد، کمک می‌کنم. چنانکه کارگران قند خاورمیانه شوش و کارگران نساجی بروجرد درحال مشورت گرفتن برای تأسیس انجمن هستند.

رهیافت‌اندیشه: به نظر شما مسیر رسیدن به الگوی مطلوب از چه فعالیت‌هایی عبور می‌کند؟

ناآگاهی تاریخی کارگران به این جامعه آسیب زده است. به آموزش و تشریح الگوهای موفق با کمک دولت و رسانه نیاز است. باید برای این مسیر انسان‌های فعال را پیدا کرد (افراد رفاه‌طلب و کسانی که صرفاً به دنبال منافع شخصی هستند، وارد این حرکات نمی‌شوند مگر با ساپورت مالی و اغراض سیاسی) افراد دغدغه‌مند برای عدالت نیز عموماً تیپ مذهبی مقید هیئتی و مسجیدی معتقد به نظام و شهدایی هستند که در انجمن‌ها نیز غالبند.

درباره احساس تهدیدهای امنیتی در اعتصابات هم حرکات آرام و غیر هیجانی و گفت‌وگو با دستگاه‌ها حل‌شدنی است.

در کارگاه‌ها بسیاری از تبعیض‌ها ناشی از رعایت نکردن قانون است. این امکان موجب می‌شود کارفرمایان برای رقابتی کردن بنگاه به حقوق کارگران دست‌درازی کنند. اگر همه کارگاه‌ها در برابر قانون مطیع و مساوی باشند، این اتفاق نمی‌افتد.

یکی از بسترهای دیگر اجرای عدالت طرح طبقه‌بندی مشاغل است که مورد تأکید مقوله‌نامه‌های ILO بوده و کشورهای بسیاری مانند سوئد و آمریکا آن را اجرا می‌کنند. از این راه می‌توان تفاوت‌های دستمزدی خیلی زیاد را کنترل کرد. این طرح را می‌توان با فرصت‌دادن به تشکلات کارگران جلو برد. در پارس جنوبی طرح طبقه‌بندی را یکی در میان اجرا می‌کنند و این باعث می‌شود شرکت‌هایی که اجرا نمی‌کنند، رقابتی‌تر شوند. کارگران هم اگر از کارگاهی که طرح را اجرا می‌کند، اخراج شوند، در صورتی که به کارگاهی بروند که آن طرح را اجرا نمی‌کند، از حقوق قبلی خود محروم می‌شوند و این ترس از اخراج ایجاد می‌کند. ❖

تشکل‌های کارگری، فرصتی برای جمهوریت



علیرضا محقق
پژوهشگر اقتصاد

۱. چه کسی تعیین می‌کند که چه چیزی مسئله است؟

در سال ۱۹۶۸ مک کامبز (Mc Combs) و دونالد لوئیس شاو (Donald Lewis Shaw) مطالعه‌ای را روی صدنفر از اهالی چپل هیل در کارولینای شمالی آغاز کردند تا عمق تأثیر اخبار و رسانه‌ها را بر فهم مردم از مسائل و موضوعات اصلی بیابند. نتایج این تحقیق نشان می‌داد میان آن مسائلی که اهالی چپل هیل به‌عنوان مشکل و معضل مهم انتخاباتی می‌دانند، با آنچه که در همان ایام رسانه‌ها آن را انتخاب و برجسته می‌کردند، همبستگی قوی وجود داشت. (McCombs, M; Shaw, D, 1972) این تحقیق زمینه‌ساز بیش از ۴۰۰ پژوهش تجربی دربارهٔ اثر رسانه و اخبار بر مسئله‌شدن (problem) موضوعات مختلف برای عموم مردم و حکمرانان شد. این پژوهش‌ها دربارهٔ «نظریهٔ تعیین دستور» (Agenda setting theory) شکل گرفتند؛ طبق این نظریه: «هرچه رسانه‌ها به موضوعات خاصی توجه بیشتری کنند، احتمال بیشتری وجود دارد که مردم آن موضوعات را به‌عنوان موضوعات حیاتی بدانند؛ به عبارت دیگر، تنظیم دستور کار لزوماً به مردم نمی‌گوید که دربارهٔ برخی مسائل چگونه باید فکر یا احساس کنند، بلکه به آن‌ها می‌گوید دربارهٔ چه موضوعاتی باید فکر کنند.»

رسانه‌ها فقط یکی از ابعاد مؤثر در تعیین دستور و هدایت تصمیمات هستند. در نظامات سیاسی اینکه کدام مسئله روی میز تصمیم‌گیر و در اولویت قانون‌گذار باشد، نظام علمی برای کدام عنوان پژوهشی، پروژه تعریف کند و کنفرانس بگذارد، افکار عمومی برای کدام مشکل توثیق بزنند، کنشگران اجتماعی برای کدام بحران تحسّن کنند و لایو بگیرند، واعظان و صاحبان تریبون کدام ناهنجاری را فریاد بزنند؛ همگی در ارتباطی نزدیک، اولاً تحت تأثیر یکدیگر و ثانیاً تحت تأثیر جریان‌های صاحب قدرت، ثروت و اطلاعات هستند. هر گروه اجتماعی برای پیگیری منافع خود ناگزیر به نقش‌آفرینی و سهم‌داشتن در این جریان‌های تعیین اولویت است.

۲. جمهوریت؛ عدالت در تعیین اولویت

در هر نظام مردم‌سالار هر طیف از اجتماع باید به نسبت جمعیت و سهم خود از جامعه، فرصت داشته باشد برای دستور کار اجتماعی از بسترهای گفته شده نقش‌آفرین و تعیین‌کننده باشد، اساساً ایجاد انحصار در مؤلفه‌های تعیین دستورکار به‌واسطهٔ نزدیکی به قدرت، انحصار در رسانه، پول و ثروت و... تهدیدهای مهم علیه مردم‌سالاری در نظامات سیاسی حاضر است.

از ابتدا و ذاتاً قدرت در رابطهٔ نزدیک با ثروت و نژاد قرار داشته است و ایدهٔ جمهوریت به‌دنبال برهم‌زدن این رابطهٔ نامشروع قدرت-ثروت از دل تاریخ برآمد. جمهوری اسلامی ایدهٔ مرکزی خود را برپا داشتن احکام الهی در ادامهٔ خواست مردم قرار داد. حاکم کردن مستمندان بر مقدرات خود نتیجهٔ فرایندی است که در آن، این گروه می‌توانند با به‌دست آوردن مؤلفه‌های قدرت، اثر متناسب جایگاه خود در تعیین دستورات ملی داشته باشند. اما چگونه می‌توان قدرت را اندکی از سرمنشأهای تاریخی خود (ثروت و نژاد) جدا کرد و انسان‌های معمولی را نیز در آن بازی داد؟

۳. کارگران

مطابق آمار اعلامی معاونت روابط کار وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی، بیش از پانزده میلیون بیمه‌شدهٔ تأمین اجتماعی در ایران وجود دارد که اگر از کارگران خارج از شمول بیمه صرف نظر کنیم، با فرض بُعد ۳،۳ نفری خانوار در ایران، جمعیت خانوادهٔ کارگری چیزی نزدیک به پنجاه میلیون نفر خواهد بود که با تسامح معمولاً حدود ۴۰ تا ۴۵ میلیون نفر تخمین زده می‌شود. عددی که قطعاً بیش از نیمی از جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد. جمعیتی که نمی‌توان به‌سادگی از جان‌فشانی‌های صادقانه و نقش محوری آن در پیروزی و تثبیت جمهوری اسلامی گذشت؛ طبقهٔ رنج‌دیده‌ای که به‌رغم همهٔ بی‌مهری‌ها در حساس‌ترین برهه‌های تاریخی مطمئن‌ترین مأمین ایران اسلامی بوده است.

بررسی تحولات طبقهٔ کارگران پس از انقلاب صنعتی نشان می‌دهد که تنها راه تعدیل تعادل نابرابر بین اصحاب ثروت و کارگران، تکیهٔ کارگران به نقطهٔ قوت خود یعنی جمعیتشان است. تقریباً تمامی امتیازاتی که کارگران صنعتی توانستند از کارفرمایان خود کسب کنند (امتیازاتی که حقوق اولیه و حیاتی هر انسان بود) و تمام قوانینی که دولت‌ها به وضع آن وادار شدند مانند محدودیت کار کودکان، کاهش ساعات کاری، وضع حداقل مزد، قوانین مرتبط با ایمنی محیط کار و... نه نتیجهٔ دلسوزی کارخانه‌داران، بلکه سال‌ها مبارزات جمعی کارگران بوده است. گسترش نظامات سیاسی مبتنی بر رأی اکثریت و متأثر از افکار عمومی امکان تعدیل روابط و قوانین اجتماعی از بستر کنش‌های مدنی مسالمت‌آمیز و گفت‌وگوی اجتماعی را فراهم آورده است.

به‌نظر می‌رسد جمعیت کارگری برای جایابی در «سیستم انتخاب اولویت» راهی جز تشکلیابی و تشکیلات نداشته و نخواهد داشت. از همان ابتدای پیروزی، قانون‌گذاران جمهوری اسلامی نیز با دقت به همین مسئله، در تلاش بوده‌اند که نقش‌آفرینی مردم را در قالب فصل شوراهای قانون اساسی و به‌طور خاص زمینه‌های قانونی شکل‌گیری انجمن‌های صنفی و شوراهای اسلامی کار فراهم کنند. اما چرا همچنان و پس از گذشت ۴۵ سال از پیروزی انقلاب اسلامی تشکلهای کارگری در جهت‌دهی به افکار عمومی و انتخاب اولویت‌های ملی جایگاه جالب‌توجهی ندارند.

نیمی از محروم‌ترین افراد جمعیت ایران اسلامی در جریان‌های قدرت برای تعیین اولویت در وضعیتی به‌شدت نابرابر به‌سر می‌برند. برای مثال رسانه‌های بزرگ به برکت ریال‌های رانتی ناشی از فروش ثروت‌های ملی در قبضهٔ جریانات سیاسی و مراکز رانتی ثروت و قدرت است و صدای اندک جمع‌های کارگری منحصر است در چند صفحهٔ شخصی و کانال دانشجویی و سایت و وبلاگ بعضاً فیلتر. برای درک این مسئله کافی است هم‌زمان با دفن شش معدن‌کار در معدن طرزه در شهریور ۱۴۰۲، نیم‌نگاهی به عناوین مطرح در رسانه‌ها و شبکه‌های اجتماعی در همان زمان بیندازید؛ از وضعیت مهاجرت فلان بازیگر تا تلاش برای اجارهٔ دستگاه VAR و دغدغهٔ وضعیت چمن ورزشگاه هنگام بازی رونالدو در ایران و نهایتاً وضعیت شاخص بورس و قیمت‌گذاری خوراک پتروشیمی‌ها و... میلیون‌ها کارگر ساختمانی و صدها هزار حاشیه‌نشین یعنی بیش از نیمی از جمعیت ایران عملاً جایی در فرایند تعیین دستور ندارند.

عوامل مهمی را می‌توان برای این عدم کامیابی برشمرد؛ عواملی که برخی از آن‌ها درون‌زا و ناشی از فقدان تاریخی فرهنگ فعالیت صنفی و کار جمعی میان کارگران و برخی دیگر برون‌زا و ناشی از بستر نامناسب حقوقی و سیاسی برای شکل‌گیری این تشکل‌هاست. عوامل درون‌زا و فرهنگی نیازمند مذاقهٔ تاریخی عمیق است و آن را به یادداشتی دیگر و تأملی بیشتر موکول می‌کنیم و به بستر حقوقی و سیاسی نامناسب اشارهٔ مختصری خواهیم کرد.

۴. بستر حقوقی و سیاسی وابسته و بی‌اعتماد

در حال حاضر شوراهای اسلامی کار، انجمن‌های صنفی کارگران و نمایندگان کارگری تنها تشکلهای به‌رسمیت شناخته‌شده در قانون کار به حساب آمده و در کنار آن‌ها کانون‌ها و مجامع استانی و کشوری‌شان نیز فعال هستند. اگر انجمن‌های اسلامی کارگری و تشکیلات خانهٔ کارگر را نیز به‌عنوان تشکل کارگری به حساب آوریم، غیر از موارد یادشده، تشکل دیگری به‌صورت رسمی نمی‌تواند در محیط‌های کارگری فعالیت کند. با



ما برای اجرای عدالت آمده‌ایم. قشر محروم مردم، بلندگو و تریبون ندارند؛ اما قشر مرفه و زرمند و زورمند، هم از تریبون‌ها بناحق استفاده می‌کنند؛ هم هرجا بخواهند، در بدنه‌ها اعمال نفوذ می‌کنند و کارشان را پیش می‌برند؛ ولی آن قشر محروم زمین می‌مانند. اهتمام اصلی دولت در همه سیاست‌های اجرایی و بخشی، باید رفع محرومیت به نفع ایجاد عدالت باشد. این باید اولین چیزی باشد که مورد نظر قرار می‌گیرد... البته این که چه چیزهایی در رفع محرومیت بیشتر مؤثرند، شما آنها را خیلی خوب می‌دانید. اشتغال، مسکن، درمان، بیمه و موارد گوناگون دیگر، در کاهش و رفع محرومیت مؤثرند.

بیانات مقام معظم رهبری در دیدار رئیس جمهوری و اعضای هیئت دولت
۱۳۸۰/۰۶/۰۵



بررسی جایگاه قانونی، آئین‌نامه تشکیل و ساختار مدیریتی آنان به وضوح مشخص می‌شود که از لحاظ حقوقی تمامی تشکلهای فوق تحت نفوذ دولت و کارفرمایان قرار داشته، عضویت، حق رأی و حق انتخاب شدن در آنها محدودیت‌هایی جدی دارد و نظارت بر آنها و همچنین حق انحلالشان نیز برای دولت و کارفرمایان محفوظ نگاه داشته شده است؛ (خیراللهی، ۱۳۹۵) مواردی که برخی منطقی و برخی غیر منصفانه و ناشی از بی‌صدایی این گروه است.

اساساً همین وابستگی تشکلهای در شکل‌گیری، رسمیت، تصمیم‌گیری و ادامه فعالیت به تصمیمات اداره کار (که الزاماً امر منفی نیست) و برخوردهای سلیقه‌ای و متأثر از خواست کارفرمایان اداره کار (که الزاماً امر منفی است) به ضعف ساختاری این مظهر جمهوریت (شوراهای کارگری) در ایران منجر شده است. علاوه بر این، بی‌اعتمادی تاریخی که بعد از تحرکات مسلحانه جریانات چپ در دهه ۶۰ درباره تشکلات کارگری پیش آمده، در کنار تهدیدات امنیتی بی‌شمار خارجی و اوضاع تورمی اقتصاد ایران، باعث شده که حاکمیت در بیشتر موارد هرگونه قدرت‌یابی و تشکلیابی کارگران را نه فرصتی برای ظهور جمهوریت، بلکه تهدیدی بالقوه برای امنیت ملی بداند؛ مسئله‌ای که هم درک می‌شود و هم حل‌شدنی خواهد بود. با بررسی تجربی همراهی و خویش‌داری تحسین‌برانگیز مجموعه‌های کارگری دارای تشکل قدرتمند همچون کارگران پارس جنوبی در جریانات اغتشاشات می‌توان به زمینه‌سازی برای رشد و قدرت‌گیری مجموعه‌های متنفذ کارگری که اولویت اول خودشان را منافع ملی بدانند، امید داشت. ❖

منابع

۱. خیراللهی، علیرضا (۱۳۹۵). بررسی میزان تطابق وضعیت تشکلهای کارگری موجود با مقوله‌نامه‌های بین‌المللی؛ مؤسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی
2. McCombs, M; Shaw, D. (1972). The agenda-setting function of mass media. *Public Opinion Quarterly*, 176.

انگمارك



گفت‌وگو با حجت‌الاسلام دکتر حسن خیری
رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم

آسیب‌شناسی و ظرفیت‌سنجی تحول علوم انسانی

از رهیافت دانشگاه آزاد اسلامی

بحث علوم انسانی و تحول آن و همچنین جریان یافتن مسائل آن در بستر معارف اسلامی، نیازمند ظرفیت‌سنجی از قابلیت‌ها و آسیب‌شناسی از چالش‌های پیش‌روست تا با بررسی این موارد مسائل اساسی آن تبیین شده و در جهت پاسخ مناسب به این مسائل حرکت کرد.

در این راستا با حجت‌الاسلام دکتر حسن خیری، رئیس دانشگاه آزاد اسلامی واحد قم و عضو سابق شورای برنامه‌ریزی ستاد راهبری علوم انسانی اسلامی حوزه علمیه درباره آسیب‌شناسی و ظرفیت‌سنجی تحول علوم انسانی از رهیافت دانشگاه آزاد اسلامی به گفت‌وگو نشستیم.

رهیافت‌ان‌پیشنه اولین سؤال آسیب‌شناسی ما درباره ورودی‌های دانشگاه است. با توجه به اینکه علوم انسانی اسلامی دانشجویی مستعد، توانا و دغدغه‌مند لازم دارد، آیا در دانشگاه آزاد با توجه به کمبود ورودی در این چند ساله، ورودی‌های دغدغه‌مندی جذب می‌شوند؟ ارزیابی شما از علت‌های آن چیست؟

دانشگاه آزاد اسلامی با دانشگاه‌های دیگر که محدود هستند و احیاناً یک یا دو شعبه دارند و در حال حاضر مطمئناً ۳۵ درصد کل دانشجویان کشور را به خود اختصاص می‌دهند، فرق می‌کند. همچنین ساختار دانشگاه آزاد اسلامی از ابتدا مبتنی بر پذیرش نخبگانی نبوده و اساس دانشگاه آزاد اسلامی شکل گرفته تا همه افرادی که متقاضی تحصیل هستند، امکان تحصیل داشته باشند و شهریه بدهند که درس بخوانند. آن ابتدا هم خیلی مدرک و امثالهم مطرح نبود و به مرور حالت آکادمیک منسجم‌تری به خود گرفت. این از یک طرف که اساس آن، این نبود که بگوییم ما برای هدف خاصی می‌خواهیم به تربیت نیرو دست بزنیم و گزینش خاصی انجام دهیم.

نکته بعد هم اینکه مشکلی که در نظام آموزشی خود داریم، این است که ساختارها را ایجاد می‌کنیم و پس از آن کارمند و استاد را می‌آوریم و هزینه‌های هنگفتی بر دوش خودمان بار می‌کنیم و مسئولیت آن‌ها را هم برعهده می‌گیریم؛ به عبارت دیگر برای خودمان نان‌خور درست می‌کنیم. از این جهت هم دانشگاه آزاد وضعیت این چنینی دارد که مثلاً ۲۴ هزار کادر علمی دارد و این‌ها حقوق می‌خواهند و کارمند هم به همین ترتیب حقوق می‌خواهد. این گونه نیست که بگوییم دانشجو نداریم و شما هم بروید به سلامت و دولت هم در اینجا مسئولیتی ندارد. درواقع این مشکل هم وجود دارد که واحدها باید خودشان درآمد خودشان را تأمین کنند و هزینه‌های خود

را بدهند و نکته سوم هم همین بحث کاهش دانشجو است که کمبود متقاضی را با خود به همراه دارد و از طرف دیگر هم دانشگاه‌های دولتی تحت عنوان شبانه و امثال این‌ها مثل دانشگاه آزاد عمل می‌کنند و خلاصه که انواع دانشگاه‌ها از دولتی گرفته تا غیرانتفاعی، دانشجویان را از یکدیگر می‌قایند.

بنابراین درب دانشگاه آزاد هم مثل دانشگاه‌های دولتی و غیردولتی در مقاطع کارشناسی باز است و در مقاطع ارشد و دکتری هم به همین ترتیب. لذا گزینش خاصی صورت نمی‌گیرد. پس آن چیزی که اتفاق می‌افتد و اگر بتوان آن اهداف مورد نظر را تبیین کرد، در مرحله پذیرش نیست.

رهیافت‌ان‌پیشنه یعنی حتی در دوره‌های ارشد و دکتری هم دانشجو آنچنان هدفمند جذب نمی‌شود؟ در بحث سیاست‌های جدید و درباره بحث سند تحول نیز در اینجا اتفاقی می‌افتد؟

حال تا اینجا بحث بر سر جذب دانشجو بود. اما اینکه دانشگاه آزاد می‌خواهد چه کار کند و جهت‌گیری کار آن به چه صورت است، این بحث در مرحله بعد قرار می‌گیرد. هرکسی پس از جذب وارد شد، با بضاعتی که دارد، می‌آید و طبیعی است که بضاعت مراکز استان‌ها به لحاظ جذب نخبگانی بهتر از شهرستان‌هاست و لذا درون خود سطوحی دارد.

با همه این احوال بعید به نظر می‌رسد کسی در جذب رد شود؛ چون اوضاع به گونه‌ای نیست که کسی را به‌خاطر نداشتن صلاحیت‌های علمی خاصی رد کنند و اگر شرایطی هم باشد، به‌شدت صوری و سطحی است. این گونه نیست که بگوییم ۵۰ درصد افراد را می‌پذیریم و ۵۰ درصد آن‌ها را رد می‌کنیم؛ اما دانشگاه در حال حاضر به دنبال آن است که با هر بضاعتی که وجود دارد، می‌تواند با برنامه‌ریزی درست، کاری کند که خروجی مناسبی داشته باشد؛ یعنی به‌جای دغدغه ورودی، دغدغه خروجی دارد. لذا در اینجا ورودی و خروجی و فرایندی وجود دارد و باید این فرایند سامان داده شود. الان دانشگاه‌ها با نیازهای جامعه هم‌سو و هماهنگ نیستند؛ یعنی رشته‌هایی که دانشگاه‌ها می‌گیرند، مشخص نیست که آیا براساس تقاضای جامعه است یا چون برای خود رشته تعریف کرده، براساس آن دانشجو می‌گیرد.

دانشگاه آزاد اسلامی می‌گوید من با ورودی خودم فعلاً کار ندارم؛ اما در حال جهت‌دهی و اصلاح آن هستم.

چگونه اصلاح می‌کنیم؟ اولاً سند تحولی داریم و سند تحول در این فرایند به کار می‌آید که می‌گوید آموزش شما باید آموزش فناورانه و کاربردی و براساس تقاضای جامعه باشد و باید سرفصل‌هایی داشته باشد که به‌روز باشد و بعد هم کاربردی باشد. بنابراین تلاش دانشگاه در این راستاست.

نکته بعدی اینکه در دانشگاه از راه‌های دیگری هم غیر از شهریه برای کسب درآمد استفاده می‌شود. درآمدها غیر از شهریه از قبیل کارهای فناورانه و آموزش‌هایی است که به قراردادهای پژوهشی منجر می‌شود. حال این قراردادهای استادمحور است یا در کنار آن دانشجو هم حاضر است یا استفاده از امکانات دانشگاه مثل آزمایشگاه و کارگاه و امثال آن است که مثلاً خدمات آزمایشگاهی و کارگاهی ارائه می‌دهد.

وقتی این سند تحول در کنار سند آمایش قرار گیرد، سند آمایش در ورودی‌های دانشگاه هم تغییر ایجاد می‌کند. حال چگونه این کار را می‌کند؟ سند آمایش می‌گوید که من فعلاً در شورای گسترش، خودم را بسته‌ام تا تکلیفم مشخص شود. از این حیث که مثلاً فلان شخصی که در قم نشسته، سند آمایش به او می‌گوید که قم در حوزه رشته‌های فنی مهندسی چه ظرفیت‌هایی دارد و کجای کار آن در این حیطه روی زمین مانده است؟ شهرک‌های صنعتی چه نیازهایی دارند؟ آن شخص جواب می‌دهد در قم پایگاه اصلی صنعتی به نام چاپ و بسته‌بندی وجود دارد که این صنعت چهارمین صنعت پرونق جهان است. حال من از شما که مسئول دانشگاه هستید، می‌پرسم که دانشگاه چقدر بررسی کرده که نیازهای دانشگاهی چاپ و بسته‌بندی چیست؟ چه رشته‌هایی به درد آن می‌خورد؟ شما برآن اساس رشته تعریف کنید و به آن رشته‌ها جهت دهید و استاد بیاورید و کارگاه برگزار کنید و براساس آن بگویید که من می‌خواهم مطابق با نیازهایی که تشخیص داده‌ام، دانشجو بگیرم. یا فرض کنید که در حوزه علوم انسانی گفته می‌شود که در قم چه عرصه‌هایی وجود دارد که هنوز روی آن‌ها کار نشده؟ مثلاً زیاد گفته می‌شود که در دنیا، تورسیم و صنعت تورسیم یکی از صنایع پردرآمد است و ما در اینجا می‌توانیم نگاه توربستی و همچنین نگاه زیارتی به این مسئله داشته باشیم که حداقل ۲۴ میلیون زائر در طول سال از ایرانی و غیر ایرانی در قم رفت‌وآمد دارند. حال در بحث زیارت شما چه کار کردید؟ شما چقدر می‌توانید فرصت شغلی در قبال همین زیارت ایجاد کنید؟

از جهت برنامه پیشخوان هدایت‌کننده، از جهت هتل، از جهت زبان‌آموزی و از جهت افراد بلدی که کاروان‌ها را ببرند و از جهت سرویس‌دهی به زائران و توضیح و ارائه خدمت به آن‌ها. بعد گفته می‌شود شما درباره این فرصتی که در قم وجود دارد، بررسی کنید که چه مشاغلی می‌تواند ایجاد شود؟ اصلاً در قم نباید کسی بیکار باشد. به این خاطر که ۲۴ میلیون زائر در این شهر رفت‌وآمد می‌کند و اصلاً خود بحث سوغات را در نظر بگیرید. روی این مسئله چقدر کار شده است؟

حال به این نتیجه می‌رسیم که این فرصت‌ها وجود دارد و می‌خواهیم به آن‌ها ورود پیدا کنیم و باید اشکال ورود را بررسی کنیم. به این معنا که اینجا می‌توانیم رشته آکادمیک بزنیم یا اینکه مدرسه مهارتی ایجاد کنیم؛ کاری که ما پیگیر آن هستیم. مثل مدرسه مهارتی فرش و مدرسه مهارتی چاپ و بسته‌بندی؛ یعنی سنخ کار این است و مخاطب و متقاضی ما می‌گوید من نمی‌خواهم لیسانس یا دکتری بگیرم. من می‌خواهم کار یاد بگیرم و دوره فنی و مهارتی و گواهی بگیرم که نشان بدهد من این کار را بلد. لذا اشکالی ندارد به‌جای اینکه رشته‌های آکادمیک بزنیم، دوره‌های مهارتی منتج به خروجی بزنیم. مثلاً در همین صنعت چاپ و بسته‌بندی یاد می‌دهند که چگونه از بسته‌بندی مناسب مشتری پسند استفاده کنیم.

رهیافت‌ان‌پیشنه این مسائلی که می‌فرمایید بیشتر در حوزه بحث‌های کاربردی و مهارتی است. در حوزه پژوهش‌های بنیادین یا پژوهش‌های نظری که به حل مسئله منتهی شود چگونه است؟

اولاً این مسائلی را که من مطرح کردم، در خود موضوعات علوم انسانی هم جا دارد. فرض کنید می‌خواهید مشکل طلاق و مشکلات خانوادگی را به‌عنوان موضوعی اساسی در دانشگاه مطرح کنید. در اینجا بحث مشکلات خانواده محور بحث است و شما می‌خواهید از فضای مجازی در این راستا استفاده کنید. این موضوع تا چه اندازه می‌تواند افرادی را آموزش دهد که از فضای مجازی در ارتباط با توسعه فرهنگ خانواده استفاده کنند؟ یعنی مثلاً به‌جای اینکه افراد به بازی رایانه‌ای فلان و بهمان بپردازند، تربیت فرزند انجام دهند. پس در اینجا ما داریم آموزش آی‌تی انجام می‌دهیم؛ اما آموزش آی‌تی بر اساس جهتی است که دارم به کارم می‌دهم و حالا این آموزش در ارتباط با خود آموزش‌های رسمی است یا کاربردی یا مهارتی است و سامانه‌ای هم تولید می‌کنند و این سامانه هم

محل آمودشد مخاطبین است و آن‌ها سؤالات فقهی و روان‌شناختی خود را می‌پرسند و گویی به‌نوعی به مرکز مشاوره تبدیل می‌شود و مرکز مشاوره خانواده دیجیتال شکل می‌گیرد. پس در علوم انسانی هم بحث‌های زیادی حتی در بحث‌های مبنایی و بنیادی به این طریق شکل می‌گیرد. یا مثلاً در بحث سبک زندگی می‌خواهیم براساس نیاز به سبک زندگی و هویت انقلابی و هویت ملی به زیست فرد مسلمان و زیست مؤمنانه جهت بدهیم و دانشکده سبک زندگی ایجاد کنیم. برای ایجاد چنین دانشکده‌ای طبیعتاً باید بحث‌های نظری و بنیادین آن لحاظ شود. مثلاً بحث معماری اسلامی موضوعی جدی در سبک زندگی است و در خود قم مسئله‌ای حیاتی است. من حتی شنیده‌ام که پشت این قضیه بهاییان هم دارند کار می‌کنند؛ چون تمدن با همین نمادهای بیرونی خود کار می‌کند. طبیعی است که بخشی از کار من همین بحث‌های نظری است. جایگاه حریم و عفاف و حجاب و انسان‌شناسی و بحث فطرت و علایق انسان و ذائقه و زیبایی‌شناسی او، همه برای انسان بحث‌های بنیادی است و این‌هاست که برای سبک زندگی انسان، بحث‌های زیربنایی و جهت‌دهنده است.

پس بخشی از این امور هم در دسته آکادمیک قرار می‌گیرند و دسته دیگر جزء امور مهارتی است و یک‌سری هم در دسته مراکز رشد و تحقیقاتی هستند که در دانشگاه‌ها شکل می‌گیرند. یکی از کارهایی که دانشگاه انجام می‌دهد، این است که مثلاً در قم، یکی دو موضوع زمین‌مانده را پیدا و مشخص کند و موضوع پایان‌نامه و رساله از دل آن انتخاب شود؛ یک موضوع فرش قم است که موضوعی بین‌المللی است، می‌توان در قالب پژوهش و به‌عنوان موضوع پایان‌نامه و رساله بررسی شود. در باب همین موضوع فرش قم بیش از هزار موضوع بارگذاری شده است؛ از نقشه و مفاهیم بنیادی گرفته تا بازاریابی و مشتری‌یابی و امور مربوط به بازار.

رهیافت‌ان‌پیشنه درباره بحث آموزش معارف اسلامی در کنار بحث علوم اجتماعی با توجه به اهمیت آن، چه برنامه‌ریزی‌های آموزشی صورت گرفته و تا چه میزان به آن توجه شده است؟

رشته‌های مرتبط با الهیات و معارف اسلامی اگر در دانشگاه آزاد پررنگ‌تر از دیگر دانشگاه‌ها نباشد، کم‌رنگ‌تر هم نیست و تنها چیزی که وجود دارد، این است که کم‌کم به‌خاطر عدم استقبال، تعطیل شده یا با دانشجویان

کمی مواجه شده است. مثلاً دانشگاه آزاد اسلامی اولین دانشگاهی است که رشته‌های مرتبط با حضرت امام علیه‌السلام و اندیشه‌های ایشان و مباحث اندیشه اسلامی فقه و حقوق را به راه انداخت و مباحثی همچون اقتصاد اسلامی و بانکداری اسلامی وجود دارد و بسیاری از آن‌ها دایر است و از این حیث که به رشته‌های علوم انسانی هم در کنار رشته‌های دیگر در دانشگاه آزاد اسلامی توجه شده، با دانشگاه‌های دولتی رقابت می‌کند و حرف برای گفتن دارد. اما به‌صورت طبیعی اینکه چه عواملی باعث شده که استقبال کم شود، گویی این‌گونه است که هر جا که پسوند اسلامی دارد، محدودیت‌هایی ایجاد می‌کند و لذا استقبال از آن‌ها کمتر از وقتی است که پسوند اسلامی نداشته باشند و این چیزی است که باید آسیب‌شناسی شود و فقط هم با دانشگاه آزاد اسلامی مرتبط نیست و بحث کلی و مرتبط با دیگر دانشگاه‌های کشور است.

رهیافت‌ان‌پیشنه در رشته‌هایی که پسوند اسلامی نداشته باشد، دروس معارف اسلامی ندارید؟

چرا. ما که تولید سرفصل و برنامه درسی ارائه نمی‌کنیم. برنامه‌های درسی و عناوینی که می‌آید، کشوری است و همه باید از مجرای شورای تحول علوم انسانی گذشته باشد و دانشگاه آزاد اسلامی هم عضو آن شورا است و در آنجا نمایندگی دارد. بنده خودم سال‌هاست که به نمایندگی از دانشگاه آزاد اسلامی عضو آن شورای تحول هستم و در آنجا چندین کارگروه وجود دارد که بررسی‌هایی صورت می‌گیرد و پیشنهادهایی هم می‌شود که مثلاً در دانشگاه آزاد، رشته‌های جدیدی ایجاد کنند و وقتی که شورای تحول به این موارد اجازه داد، برای دانشگاه آزاد و دیگر دانشگاه‌ها اجرایی می‌شود. لذا خود دانشگاه آزاد رشته جدیدی تولید نمی‌کند.

رهیافت‌ان‌پیشنه به هر حال وقتی از علوم انسانی اسلامی صحبت می‌شود، به‌معنای توازن بین معارف اسلامی و علوم اجتماعی است. حال خروجی کسانی که در رشته‌هایی می‌آیند که با علوم انسانی اسلامی مرتبط است، واقعا کسی است که در آخر دوره خود به این بحث علوم انسانی اسلامی می‌رسد یا اینکه اساساً الگویی برای تلفیق کردن این دو مورد با یکدیگر نداریم؟

یکی از اتفاقاتی که در دانشگاه آزاد اسلامی افتاد، این بود که دو سه سال پیش برای اینکه این وزن علوم انسانی سنگین‌تر شود و با همین رویکرد اسلامی، نگاه استقلالی بیشتری به علوم انسانی شود، معاونت علوم انسانی و هنر

در سازمان مرکزی تأسیس شد و معاونت‌های سازمان مرکزی به معاونت‌های موضوعی تبدیل شد و ما در سازمان مرکزی، دیگر معاون آموزش و معاون پژوهش نداریم و معاونت‌ها تخصصی و موضوعی شده است که معاونت فنی مهندسی، معاونت پزشکی و معاونت علوم انسانی و هنر را دربر گرفته است. این امر برای همین نگاه استقلالی به علوم انسانی با همین رویکرد اسلامی بود. حال چرا می‌گوییم رویکرد اسلامی؟ اولاً آن نقشه را خود من نوشته‌ام که بعداً تأیید شد و برای اینکه این پررنگ شود، شخصی مثل آقای دکتر خسروپناه، معاون علوم انسانی و هنر شد و بعد در این معاونت، هم‌ارز با این معاونت‌ها، برای سامان‌دادن به خودش، سه قسم ایجاد کرد که شامل مدیر کل آموزش و مدیر کل پژوهش بود که همه امور مربوط به آموزش و پژوهش علوم انسانی به اینجا می‌آید و همچنین مرکز مطالعات و برنامه‌ریزی و تعالی علوم انسانی هم ایجاد شد که اساس کار این قسم سوم بحث تعالی در علوم انسانی است که به لحاظ وجاهت و به لحاظ اسلامی‌شدن، تعالی پیدا کند. من خودم قبل از اینکه اینجا بیایم، رئیس آن مرکز بودم و آنجا پنج دفتر ایجاد شده و تاریخ تمدن و علوم اجتماعی و روان‌شناسی و زبان و امثال این‌ها را دربرمی‌گیرد که همه رشته‌های علوم انسانی در این دفاتر می‌آیند و در هر دفتری به تعداد آن رشته‌ها کارگروه و گروه‌های مختلفی وجود دارد. اولین اقدامی که آن‌ها انجام دادند، بررسی سرفصل‌ها و به‌روزرسانی و اسلامی‌سازی آن‌ها بود و دانشگاه می‌تواند در حدود ۳۰، ۴۰ درصد عناوین درسی را تغییر دهد. این کار شروع شد و تقریباً می‌توان گفت که صددرصد انجام شده است.

رهیافت‌ان‌پیشه شما به عنوان رئیس دانشگاه قم، این تغییر را در خروجی‌ها احساس می‌کنید؟

بله. الان طبیعتاً وقتی سرفصل جدید ابلاغ می‌شود، در گروه‌ها می‌آید و جلساتی که برای توجیه گرفته می‌شود، متون می‌بایست براساس همین نیازها تدوین شود و درواقع اجازه استفاده از امکانات برای هر نشری داده نمی‌شود و جهت‌دار می‌شود و متن درسی هم باید متناسب با آن باشد.

رهیافت‌ان‌پیشه این مواردی که می‌فرمایید، در خود دانشجویان هم اتفاق افتاده و این تغییرات ایجاد شده است؟

اولاً این مواردی که عرض کردم، فقط در بخش علوم

انسانی اتفاق نمی‌افتد. یک‌سری چیزهای دیگر هم وجود دارد که به این ماجرا کمک می‌کند. وقتی که علوم انسانی مستقل شد، بحث ارتقای استادان جدی‌تر شد. یک زمان افراد در مجموعه‌ای هستند که چهار، پنج سال است که حتی استادیاری آن‌ها به دانشیاری تبدیل نمی‌شود و بی‌نشاط هستند و باید در مجموع احساس هویتی در استاد به‌وجود بیاید. این استاد در کلاس می‌رود و یک جور عمل می‌کند و استادی که احساس می‌کند شهروند درجه دو است و کسی به او گوش نمی‌دهد، خروجی دیگری دارد. پس درواقع یک‌سری چیزهاست که باید در افراد، نشاط کاری ایجاد کند. الان دیگر نگاه مهندسی بر علوم انسانی حاکم نیست؛ یعنی وقتی که گفته می‌شود دانشجو یا استاد باید مقاله ISI داشته باشد، من که عضو آن کمیسیون هستم، می‌گویم چون فضا، فضای علوم انسانی اسلامی است و این مقاله نیز در این راستاست، نیازی به ISI ندارد. کارهایی هم در گزینش ابتدایی و همچنین توانمندسازی‌های استادان به‌صورت جدی انجام گرفته است. ما در همین دانشگاه داریم که مثلاً در حوزه روان‌شناسی چند دوره اعلام فراخوان برای جذب دادیم؛ اما دیدیم که این‌ها از فروید و پیازه و نظراتشان بالاتر نرفته‌اند و به درد ما نمی‌خوردند. ما به‌دنبال استادی می‌گردیم که به جنبه‌های مختلف اشراف داشته باشد. الان در همین دانشگاه آزاد اسلامی قم، فردی را از مؤسسه امام خمینی (ره)، مدیر گروه کرده‌ایم؛ یعنی حق‌التدریس گذاشته‌ایم. بعد هم با توجه به اشرافی که مرحوم آیت‌الله مصباح درباره این مسئله داشتند، مؤسسه امام خمینی (ره)، این حق‌التدریسی‌ها را تأمین می‌کند که متولی علوم انسانی اسلامی کشور است. پس ما داریم تلاش می‌کنیم و این روحیه جمعی دانشگاه آزاد اسلامی است که به هرکسی اجازه صاحب کرسی تدریس شدن را ندهد.

بعد از این در فرایند توانمندسازی‌ها جدی وارد می‌شویم. دوره‌های اولی که آقای خسروپناه برگزار کرده‌اند، دوره‌هایی تحت عنوان حکمی‌سازی بود. این دوره‌ها شامل انسان‌شناسی اسلامی و جامعه‌شناسی اسلامی بود و استادانی که در آن شرکت داشتند، بعداً به ما گفتند که این بحث‌ها خیلی برای ما تازگی داشت و ما تا به حال آن‌ها را نشنیده بودیم. یعنی این‌گونه نیست که برخی با این مباحث تعارض داشته باشند؛ بلکه بسیاری از آن‌ها این مباحث را نشنیده‌اند و درباره آن بی‌اطلاع

هستند. دانشگاه آزاد برای اینکه استادان خود را در این حوزه آماده کند، این دوره‌ها و همچنین همایش علوم انسانی و حکمت اسلامی را برگزار کرد که دوره دوم آن هم دارد برنامه‌ریزی می‌شود.

رهیافت‌ان‌پیشه معمولاً از دوره‌های ارشد و دکتری توقع تربیت پژوهشگر می‌رود و قاعدتاً کسی که بخواهد وارد بازار کار بشود، چه بسا لیسانس برای او کفایت کند؛ اما کسی که می‌خواهد ارشد و دکتری بخواند، یعنی می‌خواهد وارد پژوهش شود. آیا درباره دوره‌های فعلی دانشگاه آزاد، تربیت پژوهشگر صورت می‌گیرد؟ به این معنا که آیا مباحث حوزه معارف اسلامی و علوم انسانی اسلامی و علوم اجتماعی به‌صورت عمیق بیان می‌شود و زبان‌های خارجه مثل انگلیسی و عربی و مهارت‌های پژوهش در دوره‌های ارشد و دکتری وجود دارد؟

بله. البته فقط هم مختص دانشگاه آزاد نیست. آنچه روی کاغذ است، با آنچه در عمل اتفاق می‌افتد، ممکن است خیلی فاصله داشته باشد. مثلاً کیفیت کلاس‌ها و اینکه چگونه برگزار شود، بیشتر به خود استاد بستگی دارد تا ساختارها. مثلاً می‌گویند برای این درس چندنمره سمینار وجود دارد و چندنمره هم به پژوهش اختصاص پیدا می‌کند و فلان مقاله علمی هم باید داده شود و برای نوشتن رساله هم باید حتماً مقاله علمی‌پژوهشی داشته باشید و... این‌ها ضوابط است و فرد را مجبور می‌کند که به‌سمت پژوهش برود؛ یعنی آنچه پژوهش را در ارشد و دکتری تقویت می‌کند، نوع کلاس‌ها و بارم‌بندی امتحانات است و ضوابطی که برای پایان‌نامه‌نویسی وجود دارد که خودش کار تحقیقاتی و مطالعاتی است. در این حالت دانشجو مجبور است تحقیق و پژوهش کند. الان دانشجو در دوره ارشد باید در پایان دفاع خود حتماً مقاله علمی‌پژوهشی بدهد و برای رساله دکتری هم قبل از برگزاری جلسه پیش‌دفاع باید حتماً مقاله علمی‌پژوهشی داشته باشد. دانشگاه هم در این زمینه مُصرّ است و به دانشجو می‌گوید که تا نتواند یک مقاله بدهد، جلسه پیش‌دفاعش برگزار نمی‌شود. دانشگاه آزاد از این حیث به‌نظرم جزو دانشگاه‌های پیش‌رو است؛ یعنی ممکن است در ورودی خیلی بر نخبه‌گزینی اصراری نباشد؛ اما در فرایند تحصیل و دفاع از پایان‌نامه و رساله به‌شدت حساس است که دانشجو حتماً باید مقاله علمی‌پژوهشی یا ISI داشته باشد و این چیزی است که دانشگاه آزاد، آن را مرتبط با خودش نمی‌داند و می‌گوید چیزی است که

وزارت علوم تعیین کرده است.

نکته بعد این است که دانشگاه آزاد در دوره دکتری، دوره‌های پیش‌دفاع متمرکز در همین دو، سه ساله اخیر ایجاد کرد. به این معنا که گرچه کشوری است و حجم آن هم زیاد است، می‌گویند هرکسی که بخواهد از رساله دکتری خود دفاع کند، خارج از آن دانشگاه و در کشور و سازمان یک گروه نه‌نفره هستند و حداقل هفت‌نفر آن باید حتماً حضور داشته باشند و استاد و دانشجو باید در اینجا رساله را ارائه کند و آن هفت‌نفر با گفت‌وگویی که سر می‌گیرد و نقدی که می‌کنند، درنهایت می‌گویند آیا این رساله کفایت علمی دارد یا ندارد. اگر از این هفت‌نفر، چهارنفر رساله را تأیید نکردند، رد می‌شود و ضابطه آن هم این است که یک بار دیگر اجازه داده می‌شود که رساله را تصحیح کند و اگر در جلسه دوم هم رساله تأیید نشد، دیگر آن دانشجو از گرفتن دکتری محروم می‌شود. البته شنیده‌ام که ارفاقی به دانشجو کرده‌اند و نوبت سومی هم به او داده شده که دوباره تلاش را انجام دهد و درنهایت اگر بار سوم هم نتوانست کفایت علمی خود را احراز کند، به‌طور کل از گرفتن دکتری محروم شود. این امر خودش باعث شد کیفیت آموزش خیلی بالا بیاید و استادان راهنما خودشان را جمع‌وجور کردند؛ چون کار دیگر حیثیتی شده است و در این حالت دیگر باب آن سهل‌انگاری‌هایی که درباره راهنمایی به دانشجو می‌شد، کاملاً بسته می‌شود. این‌ها در دانشگاه آزاد کاملاً جدی است. الان دوره ششم پیش‌دفاع‌ها از اول خرداد شروع می‌شود. یعنی چند مقطع شده، ثبت‌نام می‌کنند و مثلاً در گروه جامعه‌شناسی که خود بنده مسئولیت آن را به‌عهده دارم، سه یا چهار گروه نه‌نفره هستند که در چهار، پنج روز و تقریباً هر روز پنج جلسه دفاع دو ساعته برگزار می‌شود و در پایان آن‌ها، کفایت علمی یا عدم کفایت علمی پایان‌نامه اعلام می‌شود. بنابراین این‌گونه نیست که بتوان به‌راحتی از دانشگاه آزاد مدرک گرفت.

مسئله بعد هم درباره گفت‌مان‌سازی امروز دانشگاه آزاد است که گفت‌مان‌سازی در آن، اسلامی‌شدن است. در این زمینه با هیچ‌کس تعارف نداریم. کلاس جنبه تربیتی دارد و کسی که وارد کلاس می‌شود، دیگر آزادی کرسی آزاداندیشی را در کلاس ندارد؛ بلکه چیزی که در آنجا ارائه می‌کند، در مجموع باید به‌نفع هویت دینی، اسلامی و انقلابی باشد. لذا اینجا تعارف و رودربایستی وجود ندارد و پول و شهریه از دانشجو گرفته می‌شود و هدف این است

که خروجی در تراز انقلاب اسلامی باشد. به همین خاطر در همین دانشگاه آزاد قم، عذر چند استاد حق‌التدریسی که ۲۰ سال سابقه فعالیت داشته‌اند، خواسته شد و باز خریدهایی در اینجا از چند استاد صورت گرفت؛ چون ما نمی‌خواستیم در این دانشگاه، ضدانقلاب تربیت کنیم و باید شأن و شئون و پوشش اسلامی در اینجا رعایت شود.

رهیافت‌ان‌پیشنه آیا آن تغییر و تحولی که اشاره کردید، در مواد درسی و به‌خصوص در دوره ارشد و دکتری انجام شد و آیا این محتوا و مواد درسی مهارت پژوهش و روش تحقیق را به دانشجو می‌دهد؟

عرض کردم که جهت کار به این سمت است و طبیعی است که تا استاد آمادگی لازم برای این کارها را پیدا کند و فضای دانشگاه هم برای چنین کاری آماده شود، زمان لازم دارد و چنین کاری صرفاً با بخشنامه حل نمی‌شود؛ بلکه بخشنامه زمینه‌سازی می‌کند و مدیریت در فرایند و بازه زمانی انجام می‌شود که در این فرایند و در راستای توانمندسازی، استادان خوب انتخاب شوند و با استادانی که توانایی ندارند، قطع همکاری شود و فضای پژوهشی در این راستا مهیا شود. وقتی همه این‌ها باهم جمع شدند، آن وقت می‌توان امید داشت که اتفاقاتی حاصل شود. وقتی که ما در دانشگاه آزاد قم و در سال گذشته، حدود ۱۸ درصد افزایش پذیرش دانشجو داشتیم، این امری معنادار است و این نکته را می‌رساند که این فضا سازی صورت گرفته است که در آن به دانشجو گفته می‌شود که مثلاً شما در دوره کارشناسی اگر می‌خواهید بیابید و با صنعت مرتبط شوید، ما طرحی داریم به نام طرح پویش و شما را به کارخانه وصل می‌کنیم. البته متأسفانه تبدیلی نهادینه شده‌ای هم در برخی دانشجویان ما وجود دارد که اهل کار نیستند و به فرهنگ‌سازی نیاز دارد و لازمه این فرهنگ‌سازی اقداماتی در خانواده و جامعه و مدرسه است که بستر و پایه را در این‌ها ایجاد کنند. بعد هم که وارد دانشگاه می‌شوند، این بستر کار برای آن‌ها فراهم شده است. مسئله اصلی این است که اهداف ما در بلندمدت این است که اقبال و رضایت‌مندی در دانشجو ایجاد شود و احساس کند حضور در دانشگاه برای او فایده دارد و همچنین احساس رضایت در استاد نیز پدید آید و همچنین امکاناتی ایجاد شده و توسعه یابد؛ مثل مرکز رشد و هسته‌های فناوری و مدارس مهارتی و همچنین چندین دوره هم طرح‌ریزی شده و خلاصه که این اقدامات در حال انجام شدن است.

رهیافت‌ان‌پیشنه ارزیابی شما از موقعیت و جایگاه

دانش‌آموختگان علوم انسانی اسلامی و موقعیت شغلی آن‌ها چیست؟ آیا این دانش‌آموختگان در جامعه علمی کشور ما پذیرفته شده هستند یا نه؟

برخی قسمت‌ها بسیار مهارتی است و سیستم‌های ارزیابی خیلی راحت نشان می‌دهند که توان و خروجی دانشجوی ما چه میزان است. لذا در این قسمت‌ها هیچ مشکلی نداریم. مثلاً در پزشکی و در پرستاری بهترین فارغ‌التحصیلان از دانشگاه آزاد اسلامی هستند و همه، آن‌ها را قبول دارند. پس آنجایی که نگاه عملیاتی است و به‌خصوص در رشته‌های فنی و مهندسی، ما مشکلی نداریم. اما مشکل اساسی ما با خود علوم انسانی است که در آن، نظامی گزینشی نداریم که شاخصی برای سنجیدن توان افراد داشته باشد. ملاک در اینجا مدرک است و ما در اینجا مشکل پیدا می‌کنیم. بنابراین در مجموع با توجه به اعتباری هم که دانشگاه آزاد در سطح جهانی دارد و با دانشگاه غیرانتفاعی هم فرق می‌کند، ظرفیت‌ها و مزیت‌هایی در این راستا وجود دارد و ذهنیت‌های منفی در آن کمتر است و اگر هم مشکلاتی وجود داشته باشد، با توجه به آن مسئله‌ای که ذکر شد، بیشتر در حوزه علوم انسانی است. الان با تقلائی که در حال انجام است، نظارت جدی‌تری به خروجی‌ها صورت می‌گیرد و در آینده، خروجی‌ها وضعیت مناسب‌تری پیدا می‌کنند و این مجموعه اقداماتی که گفته شد، می‌تواند به بهبود وضعیت کمک کند.

رهیافت‌ان‌پیشنه ارزیابی شما از قوت گفتمان‌سازی نخبگانی و مردمی محصولات علوم انسانی اسلامی دانشگاه آزاد چیست؟ آیا واقعاً در بین نخبگان جامعه، کتب و نشریاتی که در دانشگاه تولید می‌شود، مورد پذیرش جامعه علمی و نخبگانی است؟ در بحث اینکه محصولات دانشگاه آزاد به‌صورت گفتمان در بین عموم به فرهنگ تبدیل شود، به چه صورت است؟

یک زمان بحث قبل از این سیاست‌هاست و یک وقت بحث این است که سیاست‌هایی که اعلام شده، چه آثاری بر آن مترتب است. در دانشگاه آزاد مثل بقیه دانشگاه‌ها به‌صورت خاص روی هدایت نشریات و امثال آن‌ها کار نشده است. این‌ها دیگر به واحد دانشگاهی و متولیان امر بستگی دارد. بعضی نشریات ما به زبان فارسی و انگلیسی بسیار معتبر هستند و جایگاه خودشان را پیدا کرده‌اند؛ چون در واحد دانشگاهی مربوطه جدی گرفته شده‌اند؛ اما بعضی نشریات هم وجود دارد که ممکن است ضعیف‌تر

باشد؛ اما چون به هر صورت نظامی وجود داشته که علمی‌پژوهشی‌ها باید فیلترهایی را می‌گذرانند که ربطی به دانشگاه آزاد ندارد، بنا بر آن‌ها جایگاه خودشان را دارند و دیگر اکتفایی به آن استاد دانشگاه آزاد نمی‌کند و لذا آن‌ها در حال رقابتند.

در خود همین بحث نشریات، کمیسیون نشریات علوم انسانی کار مهمی انجام داده و چون یکی از مشکلات دانشجویان در حال حاضر همین چاپ مقاله است و هزینه‌های زیادی برای آن صرف می‌کنند و در نهایت هم ممکن است سر از لیست سیاه دربیانورد، لذا یکی از اقدامات دانشگاه آزاد این بود که در ابتدا این نشریاتی را که در سطح کشور دارد، به‌روز کند. این اقدام صورت گرفت و از این حیث نشاطی ایجاد شد و اقدام دیگر هم ایجاد نشریات جدید است که خود این امر، کار مبارکی بود. مثلاً ما در خود همین دانشگاه آزاد، مجوز چند نشریه جدید را گرفتیم که عمدتاً هم جنبه‌های اسلامی دارد و یکی از آن‌ها به زبان انگلیسی است و در فضای آینده‌پژوهی مهدویت بوده و با همکاری مرکز تخصصی مهدویت منتشر می‌شود. به هر حال نشریات مسائل مربوط به خود را دارند و طبیعی است که در نهایت با وزارت علوم مرتبط است.

مسئله بعد هم درباره کتاب و آثاری از این دست است. این‌ها به توان استادان بستگی دارند و نمی‌توان دانشگاه آزاد اسلامی را در این زمینه یکپارچه دید و در مجموع با توجه به کثرتی که وجود دارد، کتاب‌های ارزشمندی وجود دارد که در پژوهش‌ها می‌توان به آن‌ها ارجاع داد و ما اگر بخواهیم استادان برجسته خود را در این زمینه نام ببریم که چقدر پر کار هستند، تعداد زیادی می‌شوند. بنده خودم یکی از اعضای هیئت علمی دانشگاه آزاد هستم و کتاب‌های مرا دفتر تبلیغات و المصطفی علیه السلام چاپ می‌کنند. یکی دیگر از هیئت علمی‌های ما بحث سبک زندگی را به راه انداخته‌است. همچنین در بحث اقتصاد اسلامی استادان شاخصی داریم. یک وقت به فراوانی نگاه می‌کنید و درصد می‌گیرید، ممکن است زیاد وضع مناسبی به لحاظ کثرت وجود نداشته باشد. اما یک وقت با توجه به این کثرت، خروجی را نگاه می‌کنید و می‌بینید که خروجی ارزشمندی است. اگر شما در مؤسساتی که کار سنجش انجام می‌دهند، رتبه‌ها را به لحاظ علمی حساب کنید، می‌بینید که در میان دیگر دانشگاه‌ها رتبه‌ای جدی دارد. اگر در سطح کشوری بررسی و سنجش کند و آمار یک‌پارچه‌ای بگیرد؛ چون دانشگاه آزاد باید یکپارچه دیده

شود، می‌توان نتایج خوبی به‌دست آورد.

در حال حاضر در پزشکی و علوم فنی مهندسی و شیمی یکی از کارهایی که اتفاق می‌افتد، رویداد گام دوم و عصر امید است که قرار است هزار ایده و پژوهش و فناوری به‌صورت نمایشگاه داشته باشیم که اینجا ظرفیت دانشگاه را نشان می‌دهد.

رهیافت‌ان‌پیشنه پرسش ما در حوزه پژوهش در ارتباط با تولیدات علوم انسانی دانشگاه آزاد است. در نسبت اینکه ویژگی‌های اسلامی را در خودش جای داده باشد و مبتنی بر بحث‌های معارف اسلامی باشد و مثلاً مسئله سبک زندگی و معماری و هر مسئله دیگری را مبتنی بر چهارچوب اسلامی حل کرده باشد، ارزیابی شما از این تولیدات چیست؟

یکی از شعارهای محوری دانشگاه، حل مسئله است و یکی از نمونه‌های این حل مسئله در پژوهش‌های آن تبلور پیدا کرده است. پژوهش‌های به‌معنای موضوعات مسئله‌محور است که برای رساله‌نویسی قابلیت دارد و امتیاز هم داده می‌شود. یعنی بخشی از آن الزامی است و بخش دیگر آن امتیازی است و هیئت علمی در آن دانشجو را هدایت می‌کند به اینکه برود و از این موضوعات مسئله‌محور، موضوع برای پایان‌نامه و رساله انتخاب کند؛ یعنی کار گروه‌هایی شکل گرفته و براساس این کار گروه‌ها مثلاً در بحث روان‌شناسی، آقای آذربایجانی و تیمشان مسئله‌شناسی کردند و اعتبارسنجی مسائل به آن تیم است؛ البته با توجه به فیلترهایی که از آن عبور می‌کند. مثلاً وقتی موضوعی مثل فرش مطرح می‌شود، ما براساس حل مسئله که چه مسائلی در فرش وجود دارد، آن را طرح می‌کنیم و دانشجو دیگر گپی نیست؛ بلکه می‌رود بررسی می‌کند که مسائل اساسی که وجود دارد و اعلام شده، چیست. مثلاً در بحث مهدویت، آقای کرباسی حدود ۶۰۰، ۷۰۰ موضوعی که می‌توان درباره آن کتاب نوشت و کار کرد، به ما داده و ما هم آن را در پژوهش‌های قرار دادیم تا کسانی که مایلند حول محور مهدویت پژوهش کنند، روی این مسائل کار کنند. بنابراین در این قسمت، یک کار اساسی صورت گرفته و سامانه پژوهش‌های ایجاد شده که همه موظفند از این مجرا وارد شوند و البته تا حدی کار استاد و دانشجو را سخت کرده اما اساس کار بر مبنای یک نظم مبتنی بر حل مسئله صورت گرفته است.

حال در بحث‌های محتوایی و حل مسائل مبتنی بر مباحث اسلامی، انتخاب استاد راهنما و استاد مشاور،

خودش را نشان می‌دهد که ممکن است به مرور زمان اتفاقاتی بیفتد. فرض کنید که من وقتی در پیش‌دفاع، ناظر کفایت علمی هستم، بخشی از کار همین نگاه به رویکردهاست که مثلاً در مباحث مرتبط با جامعه‌شناسی می‌گوییم این مطلبی را که شما این‌گونه تحلیل کرده‌اید، به لحاظ روایی یا پایداری مشکل دارد یا اینکه مدل شما مدلی نیست که بتواند جامعه ایرانی را ارزیابی کند. لذا باید این پژوهش خود را اصلاح کنید. بنابراین یک‌سری فیلترها و مجاری و موقعیت‌هایی ایجاد شده تا این‌ها به مرور زمان دست‌به‌دست هم کار را انجام بدهند.

رهیافت‌ان‌پیشنه با توجه به تولیدات خوبی که ما در عرصه علوم انسانی اسلامی داریم، چرا هنوز این جریان در متن جامعه علمی کشور وارد نشده است؟

این مسئله، خود نیازمند آسیب‌شناسی جدی است. اما اگر خواسته باشیم تا حدی کار را ساده کنیم و نگاه دم‌دستی و کلی‌نگری به آن داشته باشیم، باید بگوییم که این امر معلول عوامل مختلفی است و یکی از آن عوامل که به‌رغم بحث وحدت حوزه و دانشگاه، هم حوزه و هم دانشگاه آن‌گونه که شایسته است، نتوانسته‌اند نزدیک شوند و حتی به‌نظرم حوزه نسبت‌به دانشگاه قصور بیشتری دارد. زمانی که به همت آیت‌الله مصباح و امثال ایشان، مؤسساتی در این زمینه ایجاد شد، چون حوزه حالت خودبستگی در علوم انسانی نداشت، گفت‌وگو و تبادل نظر خیلی رواج داشت؛ یعنی روزانه صدها استاد از دانشگاه‌های تهران و دیگر شهرها به قم می‌آمدند و در مؤسسه امام خمینی (ره) و دیگر مؤسسات تدریس داشتند. لذا زمینه ایجاد شد و یک‌سری اتفاقات در این زمینه افتاد؛ اما کم‌کم حوزه به خودبستگی رسید و خروجی‌های این مؤسسه خودشان استاد و پژوهشگر شدند و این ارتباط حوزه و دانشگاه از این حیث تضعیف شد. دانشگاه هم به همین ترتیب می‌خواست در رشته‌های زیاد خود از خروجی‌های خودش استفاده کند و لذا به مرور زمان این ارتباط قدری لطمه خورد و به اضافه اینکه این مسئله جنبه دیگری دارد و وقتی بحث گفت‌وگو پیش بیاید، مسائل مشترک هم بیشتر مطرح می‌شود. لذا آن هم‌زمانی هم از این فضا متأثر شد و این مشکل و چرخه برگشت همچنان ادامه دارد و اگر اقدامی صورت نگیرد، وضعیت بدتر می‌شود.

از طرف دیگر شورای تحول علوم انسانی که موضوعات مهم آن اسلامی‌سازی علوم انسانی و بومی‌سازی آن و همچنین کارآمدی و کاربردی کردن آن

است، کارگروه‌های آن هم توسط خود دانشگاه سرپرستی می‌شود. درست است که شورای تحول، خروجی نهایی خود را برای شورای حوزوی واحد انقلاب فرهنگی به قصد بررسی می‌فرستند؛ اما این کجا و اینکه خودتان از اول در دل کار باشید و چند سال با کار مأنوس باشید. یعنی این ارتباط، از نوع ارتباط سازمانی نیست و فردی را گذاشته‌اند تا ارتباط بگیرد. یک زمان متن روی میز است و گفته می‌شود این را ارزیابی کنید و یک زمان دیگر هم گفته می‌شود که متن تولید کنید. این‌ها با هم خیلی فرق می‌کند.

من خودم چند سال است که در این مجموعه هستم و کار اساسی زیربنایی نداریم که ادبیات تولید کند و ظرفیت‌ها را هم بسیج کند و مسئله‌شناسی صورت دهد و به همین شکل کنونی تک‌گزارهای عمل می‌شود و این‌گونه نیست که در یک نگاه جامع، رشته‌ها را از نظر اولویت‌داشتن بررسی کنند و جهت‌دهی دانشگاه‌ها را نیز مشخص کنند. در این زمینه‌ها خلأ وجود دارد؛ یعنی ما در وزارت علوم و در شورای عالی انقلاب فرهنگی قوه عاقله‌ای نداریم. لذا نه شورای عالی انقلاب فرهنگی کار خودش را درست انجام می‌دهد و نه وزارت علوم.

رهیافت‌ان‌پیشنه به‌نظر می‌رسد مهم‌ترین مسئله‌ای که در حاشیه‌بودن علوم انسانی را نشان می‌دهد، این است که مشکل بیشتر داخلی است و مجموعه‌های حوزوی و دانشگاهی که متمرکز بر علوم انسانی اسلامی هستند، با هم اتحاد لازم را ندارند.

یکی از کارهای دانشگاه آزاد اسلامی ایجاد ارتباط است. ما تفاهم‌نامه‌ای داریم با عنوان تفاهم‌نامه حوزه و دانشگاه؛ یعنی آقایان اعرافی و تهرانچی تفاهم‌نامه‌ای را امضا کردند و الان یکی از ابتکارات که بیشتر هم دانشگاه بر آن مصر است، این است که دبیرخانه تحقق این تفاهم‌نامه و عملیات‌سازی آن ایجاد شود که یک نفر هم با حکم هر دو نهاد که منظورم آقای مرادخانی است که هیئت‌علمی ما در دانشگاه آزاد قم است، قرار است رئیس دبیرخانه شود و همچنین کارگروه مشترکی هم ایجاد شده تا از آن طرف آقای حسینی کوهساری و آقای ضیایی و دیگر دوستان و از این طرف هم بنده و آقای مرادخانی و دوستان دیگر هستیم تا این تفاهم تحقق یابد. این کار دارد انجام می‌شود تا این مشکلات در اینجا حل شوند و بخشی از آن هم بحث‌های آموزشی و پژوهشی و فضای مجازی و رسانه‌ای و فرهنگی است.

اقدام دیگر هم ایجاد تفاهم‌نامه با مؤسسه امام خمینی (ره) است که گفته می‌شود وقتی می‌خواهید استاد حق‌التدریسی بگیرید، ابتدا به سراغ این افراد در مؤسسه بروید و مثلاً در رشته روان‌شناسی مشکل داریم و استاد حق‌التدریسی برای این رشته از اینجا می‌گیریم و به هر حال سعی می‌کنیم این تعامل برقرار شود. البته بخشی از این کار، براساس ظرفیت‌های قم است و بخش دیگر آن هم کلی است که عرض کردم با تعیین نمایندگان استانی در همان دبیرخانه، رابط حوزوی داشته باشیم و رابط دانشگاهی و بعد هم دبیرخانه مرکزی آن را هدایت کند و به مرور زمان، اتفاقات مشترکی بیفتد و مثلاً فرض کنید که نشریات و کرسی‌ها و کتب مشترک داشته باشند و این‌ها اموری است که شدنی است؛ اما طبیعتاً باید مدیریت شود و باید عزم رؤسا جزم بر این اتفاق شود تا حاصل شود.

رهیافت‌ان‌پیشنه شما اشاره کردید که دانشگاه آزاد تا حدی به‌سمت مهارت رفته است. آیا تولیدات کتاب و نشریه هم در این زمینه تحقق پیدا کرده؟

ما الان در هسته‌های فناورمان، محصولاتی را داریم که به خروجی رسیده باشد. یکی از کارهای مرکز تحقیقات خانواده این است که انیمیشن‌هایی با موضوع مهدویت ایجاد کند و جنبه تربیتی داشته باشد. طبیعی است که علوم انسانی متأخر است و کارهای آن با تأخر فرهنگی به پیش می‌رود؛ اما امور فنی مهندسی از ابتدا مهارتی و فنی بوده و فضا در آن شناخته شده است. درحالی که فضای علوم انسانی باید بیشتر تعریف شود و کار بیشتری می‌طلبد و لذا نوآوری و نظریه‌پردازی در آن کمتر است و این چیزی است که فقط مختص دانشگاه آزاد نیست و در دیگر مراکز نیز وضع به همین صورت است.

رهیافت‌ان‌پیشنه آیا بحث تولیدات علوم انسانی اسلامی به‌سمت اینکه به گفتمان و فرهنگ در بین مردم تبدیل شود، پیش رفته است؟ آیا مردم با آثار ملموس در این زمینه مواجه شده‌اند؟

از جهت کلی که باید گفت بعضی از ناشران مثل پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی و پژوهشگاه حوزه و دانشگاه که معلوم است کتابی که آنان منتشر می‌کنند، کتابی قوی است و از فیلتر خاصی گذشته است. یا کتاب‌هایی که از دل جشنواره فارابی و جشنواره شیخ طوسی و جشنواره علامه طباطبائی بیرون می‌آید و کتاب سال می‌شود، درواقع مجراهایی

است که نشان می‌دهد آیا این کتاب ارزشمند است یا نیست. الان این جشنواره‌ها محلی برای شناختن این کتاب‌ها هستند. خود همین گفتمان با همکاری دانشگاه آزاد و آستان قدس رضوی و حوزه علمیه شروع شد و بعد که دیده شد این کار خوب و ارزشمند است، وزارت علوم هم وارد شد و شروع هم به این شکل بود که به‌جای اینکه ما در دانشگاه بگوییم که مناسبی است و برای ما سخنران بفرستید، گفتیم که چنین نظریه‌پردازی شده و شما می‌توانید از نظریه‌پردازان برای استفاده از نظراتشان دعوت کنید؛ یعنی حضور عالمانه نظریه‌پردازی در دانشگاه. این خودش الگوی خیلی خوبی بود.

رهیافت‌ان‌پیشنه این گفتمان‌سازی شاید بیشتر در عرصه دانشگاهی بوده و آنچنان در عموم رواج پیدا نکرده است.

عرض کردم که در سطح کلان این اتفاقاتی که ذکر شد، افتاده است. در دانشگاه آزاد اسلامی هم این‌گونه بود. اما ناشری نداریم که آنچنان که شایسته باشد در سطح عموم کتاب‌هایی منتشر کند و به‌طور کل در سطح عموم، ما کار منضبط سازمانی انجام نداده‌ایم و بیشتر، کتاب برای متخصص منتشر شده و اگر دانشگاه قرار است اجتماعی باشد، باید وارد فضای گفتمانی با ادبیات کودک و خانواده و زنان خانه‌دار و امثالهم شود و این یک امر زمین‌مانده‌ای است و آنجایی که ورود شده، چون خیلی کارشناسانه انجام نشده، حاصل خوبی نداشته است. مثلاً درباره موضوعاتی مثل استخاره مطلب نوشته‌اند و آن چنان کارشناسانه و در فضای علوم انسانی اسلامی نبوده است. یعنی اینکه مبانی فلسفی بتواند امتداد اجتماعی پیدا کند، هنوز حاصل نشده است و مثلاً رمان‌نویسی‌های ما این‌گونه نیست که براساس تقلیل مبانی فلسفی در فضای داستان و رمان نوشته شده باشد. کاری که در مغرب‌زمین در فضای رمان و فیلم انجام می‌شود. یعنی درواقع بحث‌های نظری ما یک طرف و بحث‌های فیلم و هنر و معماری و کاربردی ما هم یک طرف، در زمینه دوم، نه در دانشگاه آزاد و نه در هیچ جای دیگری خبری نیست؛ اما این‌گونه هم نیست که گفتمان و صحبت درباره آن وجود نداشته باشد.

رهیافت‌ان‌پیشنه آیا جهت‌گیری تمام اجزا و جوارح دانشگاه آزاد اسلامی از جهت سیاست‌گذاری و نظارت و هر چیز دیگر در همه عرصه‌ها به‌سمت علوم انسانی اسلامی بوده؟ اگر بخواهیم در مقام سنجش این امر را حساب کنیم، چند درصد فضای دانشگاه آزاد به این سمت

بوده؟

از نظر ایده که صد درصد جهت دانشگاه آزاد به این سمت بوده و موافق با علوم انسانی اسلامی است. می‌توانم بگویم که تقریباً همه سرفصل‌های علوم انسانی اسلامی در دانشگاه آزاد، بازنگری و به‌روز شده و در همه پایان‌نامه‌های مرتبط به این مسئله توجه می‌شود. همچنین بحث اسلامی‌بودن و معارف اسلامی در ورودی‌های دانشگاه به‌شدت اهمیت دارد و درباره استادانی هم که می‌خواهند جذب دانشگاه شوند، قبل از اینکه به کلاس بروند، باید دوره‌هایی را با فضای معارف اسلامی بگذرانند و آموزش‌های ضمن خدمتی که برگزار می‌شود، حداقل ۵۰ درصد آنان مستقیم اسلامی هستند.

این اتفاقات، اتفاقات خوبی است و همان‌طور که عرض کردم، یک وقتی مؤسسه‌ای به شما می‌دهند و می‌گویند شروع کنید و بسازید. یک وقت هم ساختمانی به دست شما می‌دهند و می‌گویند این را بازسازی کنید. بازسازی کردن کار سختی است و تا این ایده‌ها بخواهد محقق شود، زمان می‌برد و باید به امکانات در این زمینه توجه کرد.

رهیافت‌ان‌پیشنه اگر بخواهید وجه مزیت و وجه اختصاص مجموعه دانشگاه آزاد را در کاری بیان کنید، به چه چیزی اشاره می‌کنید؟ به عبارت دیگر مجموعه دانشگاه آزاد اسلامی در کدام حوزه در تحقق علوم انسانی اسلامی وجه اختصاص و مزیت دارد؟

در سیاست‌گذاری و اهتمام مدیران و باور و عزم آنان و نیز ظرفیت دانشگاه آزاد اسلامی برای اینکه سیاست‌های آن به کل بدنه انشعاب پیدا کند، قابلیت‌های بالایی وجود دارد و دانشگاه آزاد این ویژگی را دارد که یکپارچگی‌اش محفوظ است و گستردگی و حوزه نفوذ زیادی دارد. اگر هم سیاستی ابلاغ شود و ممارستی انجام گیرد، ضریب پذیرش آن زیاد است.

در حال حاضر مجموعه هم‌فکری در دانشگاه آزاد وجود دارد که دغدغه‌مند هستند و بدنه آن هم بدنه‌ای است که حوزه نفوذ خیلی زیادی دارد و باید این حوزه نفوذ را دریافت.

رهیافت‌ان‌پیشنه اگر دانشگاه آزاد بخواهد به‌عنوان مجموعه‌ای ستادی به مجموعه‌های دیگر در جهت تحقق علوم انسانی اسلامی بستری داشته باشد که آن‌ها بتوانند داخل این بستر بیایند، کدام حوزه‌ها می‌توانند این بسترها را ایجاد کنند؟

طبیعی است که آن مراکز و دستگاه‌های هم‌سو در بحث آموزشی و پژوهشی خیلی می‌توانند کمک‌کننده باشند. بخشی از آن شورای عالی انقلاب فرهنگی است که می‌تواند کمک بسیاری کند. همچنین مجلس شورای اسلامی هم در این امر می‌تواند یاری‌رسان باشد.

اما به‌رغم اینکه دانشگاه آزاد ۵۰ درصد این بار مسئولیت تسهیلات عالی را برداشته، همیشه مورد کم‌لطفی بوده است. اگر در بخشنامه‌ها و در دستورالعمل‌ها و در قوانین و ضوابط و مقررات، این فرصت‌ها برای دانشگاه در این اوضاع ایجاد شود، کارستان اتفاق می‌افتد؛ یعنی اینکه دانشگاه آزاد اسلامی را ایجاد کرده‌اند تا وزارت علوم اسلامی شود و می‌تواند الگوی موفق باشد. این کار را هیچ‌کس نمی‌تواند انجام دهد؛ چون اکثر مجموعه و نهادی کوچک هستند؛ اما دانشگاه آزاد اسلامی که در همه‌جا حضور دارد، می‌تواند انجام دهد. لذا به‌نظم بخشی از آن، این حمایت‌هاست.

بخش اساسی مشکلات دانشگاه، همین ذهنیت بعضی از مسئولان و بعضی از مردم درباره دانشگاه آزاد اسلامی است که یا به اعتبار علمیت آن برمی‌گردد یا به اعتبار وضع اقتصادی و امثالهم. ما الان در همین قم می‌خواستیم مدرسه‌های سما، قرآنی، علوی، فاطمی که مدارس بسیار عالی و منطبق بر آموزه‌های اسلامی هستند بنا کنیم که این کاری زیربنایی است؛ چون وقتی که شخصیت دانش‌آموز شکل گرفته باشد، دانشگاه او را به‌عنوان دانشجو تحویل می‌گیرد و اگر از ابتدا با خودش باشد، خیلی می‌تواند در رشد شخصیت به او کمک کند و برای خود دانشگاه هم می‌تواند مفید باشد. طبیعتاً از نظر اقتصادی توان این کار در ما نبوده و لذا دوستان خیریه که پای ثابت برای این کارها هستند، جلو آمدند و گفتند ما می‌خواهیم این کار را انجام دهیم. الان یک سال یا دو سال است که هیچ اتفاقی نیفتاده. با این حال که در همین مدت، ده‌ها میلیون تومان برای ساخت مدرسه جمع شده، یکی نیامده بگوید ما فلان مقدار به دانشگاه آزاد می‌دهیم تا در این زمینه، کار خود را انجام دهد. به این دلیل که فرضشان این است که دانشگاه پولدار است اما از آن طرف حجم کار و حقوق دستمزدی که پایین‌ترین میزان حقوق دستمزد است را نمی‌بیند.

بنابراین اگر آن مواردی که ذکر شد، اتفاق بیفتد و نگاه مردمی و همچنین نگاه دولت به دانشگاه آزاد، نگاه خوش‌بینانه‌ای باشد، بسیاری موارد را می‌توان در این

زمینه حل کرد.

رهیافت‌ان‌پیشنه نقاط ضعف دانشگاه آزاد در زمینه علوم انسانی اسلامی به چه صورت است؟

به بسیاری از این نقاط ضعف اشاره شد. طبیعی است وقتی که نگاهتان این نیست که جذباتان نخبگانی باشد، با مشکل مواجه می‌شوید. حال در اینجا باید دوچندان کار کنید. وقتی هیئت‌علمی که در اختیاران است، باید زحمت بکشید و این‌ها را با فضای اسلامی و علوم انسانی اسلامی هم‌سو کنید. این‌ها مشکلاتی است که دانشگاه آزاد دارد.

رهیافت‌ان‌پیشنه صحبت از همکاری با چند مجموعه مثل حوزه و مؤسسه امام خمینی علیه‌السلام و امثالهم شد که دبیرخانه‌های مشترکی با آنان ایجاد شده است. اگر بخواهید با مجموعه‌های دیگری چنین همکاری مشترکی داشته باشید، در راستای اینکه مثلاً بعضی از ضعف‌های دانشگاه که خودش نمی‌تواند آن را حل کند، روند و روال آن چگونه است که بخواهید این کار را انجام دهید؛ با توجه به آن ضعف‌هایی که اشاره شد؟

این امر به موضوع بستگی دارد. ما الان در حوزه‌های مختلف همکاری می‌کنیم و در حال حاضر ظرفیت‌های خوبی در آموزش و پژوهش برای همکاری مشترک با دیگر نهادها در قالب کارهای مختلف داریم. مثلاً در استفاده از امکانات و تسهیلات، می‌خواهید فرصت مطالعاتی پیش بیاید، فرصت مطالعاتی را در مؤسسه امام خمینی علیه‌السلام انجام دهید. یا مثلاً این فرصت در دانشگاه امام صادق علیه‌السلام فراهم شود. یا مثلاً امکاناتی که از جهت آزمایشگاهی و کتابخانه‌ای وجود دارد و خبرگزاری‌ها و اطلاع‌رسانی‌ها، خودش عالمی دارد. همچنین یک‌سری خدمات به دانشجو داده می‌شود و دسته‌ای تبادلات و همکاری‌های مشترک هیئت‌علمی و سیستم مدیریت هم در این زمینه وجود دارد.

رهیافت‌ان‌پیشنه امکانات و زیرساخت‌های دانشگاه آزاد برای تحقق علوم انسانی اسلامی چیست؟

چون سیستم دانشگاه آزاد یکپارچه است، به لحاظ شبکه کتابخانه‌ای و شبکه آزمایشگاهی و همچنین به لحاظ کادر علمی خود و فضاهایی که دارد، به‌شدت غنی است. بهترین سالن‌های ورزشی، تالارها و آزمایشگاه‌ها و لابراتوارها متعلق به دانشگاه آزاد است و از لحاظ جنبه اطلاعاتی نیز ظرفیت‌های خوبی دارد.

رهیافت‌ان‌پیشنه اینکه شما اشاره کردید که دانشگاه آزاد نفوذ و اثرگذاری بالایی دارد و همچنین سیستم آن

یکپارچه است؛ یعنی وقتی که از بالا یک دستوری ابلاغ می‌شود، این دستور تا پایین می‌رود، چرا سیستم به این شکل است و چرا سیستم وزارت علوم به این شکل نیست؟ واقعیت این است که ساختار مدیریتی در دانشگاه آزاد سیستم پر قدرتی است و سیستم گزینش و کنترل و نظارت‌ها و ارزیابی هم، سیستم بسیار فعالی است و وقتی که در کل کشور افراد را ارزیابی می‌کنند، سالیانه معلوم می‌شود که کجای کار هستند. حال چه در آموزش و چه در پژوهش و چه در فرهنگ و مدیریت و حساب و کتاب، همه سامانه‌های دقیقی دارند که همه این امور را بررسی می‌کنند و سیستم به‌صورت آنلاین است. در حال حاضر نیز رئیس دانشگاه به‌صورت آنلاین به همه سیستم‌های مختلف وصل است و به همه چیز اشراف کامل دارد و لذا سیستم به صورتی نیست که در بالا بنشیند و منتظر باشد که من به سراغ او بروم؛ بلکه سیستم، سیستمی است که اولاً به‌صورت پویا خودش را به‌روز می‌کند و همچنین خودش را به‌صورت پویا ارزیابی می‌کند. این سیستم در نظام‌های دولتی و وزارتخانه‌ها وجود ندارد. لذا طراحی سیستم در دانشگاه آزاد، طراحی پویایی است.

رهیافت‌ان‌پیشنه شما درباره همکاری با مجموعه‌های دیگر، محدودیتی از نظر همکاری دارید؟

بالاخره هر سیستمی ملاحظات برای خود دارد. آنچه که مربوط به کار ما باشد و در فرایند کاری آموزشی و اجتماعی و هویتی ما مؤثر و مقوم باشد، هیچ محدودیتی از نظر همکاری با ما ندارد؛ یعنی مثلاً ما با استانداری یا بهزیستی و کمیته امداد و اتاق بازرگانی و نهادهای مختلف دیگر همکاری داریم. در همکاری با قوه قضائیه در هفته گذشته، متولی برگزاری آزمون‌های وکلای کل کشور، دانشگاه آزاد بود. همچنین با سپاه و نیروی انتظامی هم تفاهم‌نامه داریم. لذا محدودیت خاصی در همکاری‌های خود نداریم و هر آنچه که به مجموعه کمک کند، ما با آن مرتبط هستیم.

به‌طور کل دانشگاه آزاد اسلامی کارهای بزرگ زیادی انجام داده، می‌دهد و انجام خواهد داد و چندین طرح و برنامه کلان پیش روی خود دارد. اما واقعیت این است که خیلی مظلوم است و چنین به‌نظر می‌رسد که انگار مؤسسه‌ای پولدار است که جیب مردم را خالی می‌کند و از سوی دیگر اقداماتی که انجام می‌دهد، دیده نمی‌شود. ❖



قاسم ترخان

مبانی جهان‌شناختی علوم انسانی اسلامی از منظر قرآن کریم

● انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی

بہیافت‌ان‌پیشہ کتاب مبانی جهان‌شناختی علوم انسانی اسلامی از منظر قرآن کریم تألیف قاسم ترخان در ۳۵۲ صفحه و قیمت ۱۶۸ هزار تومان توسط پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر شده است.

برخورداری جهان از مراتب و وجود رابطه طولی و ناگسستنی بین جهان غیب و جهان شهادت، علوم انسانی مدرن را که بر اساس طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی یا طبیعت‌گرایی روش‌شناختی شکل گرفته است، با چالش مواجه می‌سازد.

انکار جهان غیب که در طبیعت‌گرایی هستی‌شناختی بروز یافته یا انکار نقش جهان غیب در پدیده‌های مادی و انسانی که در طبیعت‌گرایی روش‌شناختی ظهور یافته، معرفت ناقصی را در علوم انسانی موجب شده است.

بررسی صرف عالم ماده با حفظ کلیت آن در علوم طبیعی اگرچه نواقص و نارسایی‌هایی را به دنبال دارد، از صرفاً مادی‌دیدن انسان در علوم انسانی و اجتماعی پذیرفتنی‌تر است و اگر با تسامح و تساهل بتوان طبیعت‌گرایی روش‌شناختی و بی‌توجهی به نقش و تأثیر علل غیرمادی در علوم طبیعی را پذیرفت، پذیرش این رویکرد در علوم انسانی به هیچ‌روی چشم‌پوشیدنی نخواهد بود.

در مقدمه این کتاب می‌خوانیم: «قرآن کریم جلوه ربوبیت و هدایت تشریعی خداوند در همه عرصه‌های حیات بشری است و مخاطبان آن براساس این ظرفیت، باید قوانین لازم برای حیات خود را از این کتاب الهی به‌دست آورند، ولی به دلایل متعدد که بیان آن مجال دیگر می‌طلبد، ظرفیت‌های متنوع این کتاب آسمانی، در ابعاد مختلف (فردی، اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و...) به‌صورت متوازن مورد توجه عملی مخاطبان نش نبوده است و به‌رغم تشریحات و آموزه‌های متعدد اجتماعی، سیاسی در لایه‌های مختلف آن، نشانه‌های متعددی از تلاش برای متوقف کردن نقش قرآن در عرصه حیات فردی و نهایتاً برخی ابعاد اجتماعی را در صفحه‌به‌صفحه تاریخ مسلمانان می‌توان مشاهده کرد. به همین دلیل، به‌رغم وجود صدها آیه مرتبط با حیات سیاسی مسلمانان، آنچه در عالم واقع در طول تاریخ مشاهده می‌شود، این است که زندگی سیاسی و نظام‌های سیاسی آنان عموماً بر پایه‌هایی غیر از آنچه قرآن کریم تشریح کرده، استوار بوده و خلاف اراده تشریعی رب‌العالمین شکل گرفته و تا امروز نیز تداوم یافته است. این انحراف بزرگ همواره دغدغه مهمی برای مفسران متعدد بوده؛ به گونه‌ای که در حد توان کوشیده‌اند ظرفیت عظیم قرآن کریم در تربیت و تدبیر حیات سیاسی بشر را فهم، تبیین و تشریح کنند.»

این کتاب از سه فصل تشکیل شده است: فصل اول با عنوان مفاهیم و کلیات که شامل مفهوم‌شناسی و کلیات می‌شود. فصل دوم با عنوان عوام وجود شامل دو بخش قرآن و هستی‌شناسی جهان غیب و پرونداد هستی‌شناسی جهان غیب در علوم انسانی می‌شود. فصل سوم نیز با عنوان ویژگی‌های کلی جهان در برگیرنده مباحث ویژگی‌های جهان به لحاظ سویه ارتباط با فاعل، ویژگی‌های مرتبط به صورت یا ماده جهان و ویژگی‌های جهان به لحاظ سویه ارتباط با غایات است.



مجید کافی سیده‌مرضیه شعاع‌هاشمی

خانواده فناورانه؛ پیامد سیطره شبکه‌های اجتماعی مجازی بر روابط خانواده

● انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه



بہیافت‌ان‌پیشہ کتاب خانواده فناورانه؛ پیامد سیطره شبکه‌های اجتماعی مجازی بر روابط خانواده تألیف مجید کافی و سیده‌مرضیه شعاع‌هاشمی در ۳۱۸ صفحه و قیمت ۱۳۱ هزار تومان توسط پژوهشگاه حوزه و دانشگاه منتشر شده است. نویسنده‌های این کتاب درصددند تأثیر استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی بر روابط ساختاری و انسانی (جنسی و عاطفی) خانواده‌ها را شناسایی کرده و با استفاده از روش پیمایش و تکنیک تحلیلی شبکه‌های عصبی مصنوعی، پیامد استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی بر نظام خانواده را براساس برخی ویژگی‌های از پیش تعیین‌شده پیش‌بینی کنند. این تحقیق با روش پیمایش و تکنیک معادلات ساختاری و دوازده متغیر ورودی به شبکه عصبی مصنوعی اجرا شده است. مسئله تحقیق این‌گونه صورت‌بندی شده است که استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی چه تغییری بر روابط ساختاری و انسانی خانواده‌ها در پی خواهد داشت؟ نتایج، حاکی از وجود چهار نوع روابط انسانی در بین خانواده‌های پسا فناوری است: ۱. خانواده متعهد و پایدار (روابط عاطفی مثبت و جنسی گرم)؛ ۲. خانواده ناکامیاب (روابط عاطفی مثبت و جنسی سرد)؛ ۳. خانواده ناسازگار (طلاق عاطفی، روابط عاطفی منفی و جنسی گرم)؛ ۴. خانواده گسیخته (طلاق فیزیکی، روابط عاطفی منفی و جنسی سرد).

در بخشی از مقدمه این اثر آمده است: «فکر آغازین موضوع تأثیر استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی بر روابط ساختاری و انسانی اعضای خانواده‌ها که مسئله روز جامعه محسوب می‌شود، از مشاهده استفاده روزافزون از شبکه‌های اجتماعی مجازی توسط اعضای مختلف خانواده‌ها شکل گرفت. استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی فارغ از جایگاه، نوع و ضرورت استفاده از آن‌ها، خواسته یا ناخواسته بر نوع روابط ساختاری و انسانی (جنسی و عاطفی) اعضای خانواده تأثیر گذاشته و شکل‌گیری نوع جدیدی از روابط ساختاری و انسانی را در پی خواهد داشت. از سوی دیگر صرف انجام تحقیقاتی که محدود به بررسی و تحلیل نوع روابط پیشا فناوری افراد خانواده باشد، به‌طور مسلم روابط درون خانواده‌ها و ایجاد بسترهای مناسب برای استفاده صحیح از شبکه‌های اجتماعی مجازی نخواهد بود. با در نظر گرفتن این نکته می‌توان اذعان نمود که سنجش تأثیر استفاده از شبکه‌های اجتماعی مجازی بر خانواده به منظور پیش‌بینی روابط انسانی خانواده‌ها در آینده می‌تواند موضوع یک تحقیق کارآمد و کاربردی باشد. همان‌گونه که پدیدارشدن فناوری اطلاعات و ارتباطات به طور کلی و شبکه‌های اجتماعی مجازی به‌طور خاص بر تمام شئون جامعه جهانی معاصر تأثیر گذاشته است، بر نظام خانواده و روابط آن نیز تأثیرگذار بوده است. افزون‌براین یک واقعیت اجتماعی انکارناپذیر خانواده‌های ایرانی نیز این است که تقریباً اکثر اعضای خانواده‌های ایرانی فارغ از جنس، سن و موقعیت اجتماعی، کاربران شبکه‌های اجتماعی مجازی محسوب می‌شوند. از این رو ضروری است در تحقیقی، تأثیرات شبکه‌های اجتماعی مجازی بر روابط ساختاری و انسانی اعضای خانواده‌های جامعه معاصر ایران نیز مطالعه و بررسی شود؛ اما از آنجا که جامعه ایران برای چنین بررسی‌ای بسیار گسترده است، تهران به‌عنوان نمونه گویا و کامل جامعه ایران انتخاب شده است.»



احمد اولیایی

عوامل مؤثر بر ادراک عدالت اجتماعی

● انتشارات مؤسسه شناخت پژوه

بہیافت ان ریشہ کتاب عوامل مؤثر بر ادراک عدالت اجتماعی تألیف احمد اولیایی در ۱۶۵ صفحه توسط انتشارات مؤسسه شناخت پژوه روانه بازار نشر شد.

دشمن برای ایجاد فاصله میان مردم و نظام جمهوری اسلامی از ابزارهای متعددی استفاده می‌کند؛ اما مقوله عدالت اجتماعی یکی از بسترهای مهمی است که دشمن با جنگ شناختی وضعیت آن را برای مردم نامطلوب بازغایی می‌کند و ادراک عدالت را دچار خدشه می‌کند.

در همه ساحات نظام اجتماعی، نظریه‌های گوناگونی در باب عدالت وجود دارد و تلاش‌هایی برای کاربردی‌سازی آن‌ها نیز انجام شده؛ اما در نهایت و فارغ از عدالت واقعی که در آن ساحت وجود دارد یا خیر، ادراک عدالت حائز اهمیت است. ادراک عدالت با عدالت واقعی و آنچه در توزیع عادلانه و مانند این‌ها وجود دارد، متفاوت است. ادراک عدالت به درک مردم از وضعیت عدالت اجتماعی اشاره می‌کند. گاهی این درک با واقع مطابقت دارد و گاهی نیز ندارد. توجه به درک مردم در موضوع عدالت اجتماعی از آن حیث اهمیت دارد که می‌تواند اصل عدالت اجتماعی را در جامعه نیز تحت الشعاع قرار دهد. از طرف دیگر، درک مفهوم عدالت نیز می‌تواند ادراک عدالت اجتماعی را متفاوت کند. پس، طبیعتاً با پدیده‌ای ذوابعدا روبه‌رو هستیم که اتفاقاً با ادراک و فرایند شناخت انسان نیز رابطه عمیق دارد. این نگاه شناختی به موضوع ادراک عدالت اجتماعی، نگاهی تازه است که فرایند رسیدن به درک انسان امروز از عدالت اجتماعی را بررسی می‌کند.

ادراک عدالت اجتماعی رابطه تنگاتنگی با خود عدالت اجتماعی دارد و اهمیت و ضرورت عینی عدالت طبیعتاً ضرورت پرداختن به ادراک آن را نیز ثابت می‌کند. اهمیت عدالت اجتماعی از منظر اسلام، انقلاب اسلامی و رهبر نظام، به اهمیت ادراک عدالت سرایت می‌کند.

فقدان نظریه جامع عدالت اسلامی همان‌گونه که رهبر معظم انقلاب تأکید دارند، می‌تواند به ادراک غیرمطلوب از عدالت منجر شود. از طرف دیگر، دشمن برای نشان دادن ناکارآمدی نظام، روی عدالت و بی‌عدالتی تمرکز دارد و می‌تواند با نشان دادن نابرابری‌ها در جامعه، ناکارآمدی نظام را بازغایی کند. این بازغایی اگر موفق شود، ادراک عدالت نزد مردم را تخریب کند، طبیعتاً اعتماد عمومی آن‌ها به نظام را کاهش می‌دهد و این برای دشمن بسیار مطلوب خواهد بود. بنابراین، ضروری است که تحقیقی چپستی ادراک و عوامل مؤثر بر آن را بررسی کند.

نویسنده هدف از تألیف این کتاب را بررسی مکانیسم تأثیر عوامل مؤثر بر ادراک عدالت اجتماعی و راهکارهای مطلوب‌سازی این ادراک می‌داند. لذا با این بررسی، سیاست‌گذاران، مجریان و کسانی که برای تقویت جایگاه عدالت و ادراک آن نزد مردم می‌کوشند، می‌توانند بر تقویت یا تضعیف عوامل مستخرج تمرکز کنند.

اینکه کدام عوامل معرفتی مانند تعریف ما از عدالت و کدام عوامل غیرمعرفتی مانند رسانه می‌توانند بر ادراک مردم از عدالت اجتماعی تأثیر بگذارند، مباحث اصلی این کتاب را تشکیل می‌دهند.



احمد شعبانی

تأثیر مبانی کلامی بر الگوی پیشرفت

● انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی



بہیافت ان ریشہ کتاب تأثیر مبانی کلامی بر الگوی پیشرفت تألیف احمد شعبانی در ۳۶۸ صفحه و قیمت ۱۹۰ هزار تومان توسط انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی منتشر شده است.

از جمله چالش‌های مهم در تدوین «الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت» این است که چگونه و با چه سازوکاری، می‌توان میان «مبانی کلامی و اعتقادی دین اسلام» و «الگوی پیشرفت» ارتباط برقرار کرد و آن مبانی نظری را در این برنامه کلان عملی، اشراپ کرد؟ در اثر پیش رو تلاش می‌شود به تأثیر مبانی کلامی از طریق ترسیم «پارادایم اسلامی پیشرفت»، در همه محورهای کلان الگو اشاره کرده و «نظریه اسلامی پیشرفت» را حلقه اتصال مبانی نظری دین اسلام با واقعیت‌های اجتماعی بداند.

در بخشی از مقدمه این کتاب آمده است: «تدوین الگوی اسلامی ایرانی پیشرفت، ضروری است. زیرا اولاً با توجه به مشکلات فراوان جوامع به اصطلاح توسعه‌یافته و پیشرفته و ناموفق بودن الگوی توسعه مدرنیته در ساختن دنیای مطلوب، طراحی الگویی جدید برای پیشرفت، ضرورت دارد. ثانیاً نظام جمهوری اسلامی ایران در طول چهل سال گذشته، با همه پیشرفت‌ها و موفقیت‌هایی که در عرصه‌های مختلف داشته است، به علت نبود یک نقشه جامع برای پیشرفت در عرصه‌های مختلف، گاهی دچار سردرگمی و در برخی از عرصه‌ها حتی دچار عقبگرد شده است. بنابراین، طراحی یک نقشه جامع برای جلوگیری از این‌گونه مشکلات، حیاتی خواهد بود.

حال باید دانست که در راستای تدوین الگو، انجام تحقیقاتی همچون تحقیق حاضر ضروری است؛ زیرا اسلامیت الگو به‌دست نمی‌آید مگر آنکه میان الگو و مبانی دینی ارتباط و اتصال برقرار گردد و مبانی نظری دین اسلام در این برنامه کلان عملی، اشراپ شود. به‌علاوه آنکه به‌نظر می‌رسد اساساً تدوین الگوی اسلامی پیشرفت، بدون دستیابی به نظریه‌ای دینی در باب پیشرفت میسر نخواهد بود.

بنابراین اگرچه هدف مستقیم تحقیق حاضر، ارائه مکانیزمی برای اشراپ مبانی کلامی در الگوی پیشرفت است، هدف نهایی تحقیقاتی از این دست، تأمین اسلامیت الگوی پیشرفت است. اثر حاضر، درصدد است تا با توجه به مبانی کلامی، پارادایم اسلامی پیشرفت را ترسیم کرده، در بستر آن پارادایم، به نظریه‌ای اسلامی در باب پیشرفت دست یابد تا بدین‌وسیله بتواند همه تدابیر و برنامه‌های عملیاتی الگوی پیشرفت را در چهارچوب مبانی و اهداف دین اسلام قرار دهد. از دیدگاه پژوهش حاضر، طراحی نقشه راه اسلامی پیشرفت، مبتنی است بر دستیابی به نظریه اسلامی پیشرفت؛ نظریه اسلامی پیشرفت نیز در بستر پارادایمی مشخص و مبتنی بر مبانی اسلامی به‌دست می‌آید. البته این بدان معنا نیست که تحقیق حاضر، نظریه مقبول را به‌دست آورده و نقشه راهی که در قالب الگوریتم ارائه داده، همانی است که باید مورد پذیرش قرار گیرد؛ بلکه به این معناست که راه دستیابی به نقشه راهی در باب پیشرفت اسلامی، چنین راهی است و نظریه مطرح در این تحقیق و الگوریتم پیشنهادی، فقط به‌عنوان «نمونه» ارائه شده است.»



مهدی عاشوری جمیله علم الهدی

نظریه رشد به مثابه فلسفه روان‌شناسی

● انتشارات سمت

هیافت‌ان‌پیشیه کتاب نظریه رشد به مثابه فلسفه روان‌شناسی تألیف مهدی عاشوری و جمیله علم‌الهدی در ۲۹۲ صفحه و قیمت ۱۴۶ هزار تومان توسط انتشارات سمت در شهریور ۱۴۰۲ منتشر شده است. برخلاف طبقه‌بندی رایج، «رشد انسان» صرفاً موضوع بخشی از دانشی تخصصی به نام روان‌شناسی نیست. نظریه‌پردازی درباره «رشد انسان» پاسخ به پرسش‌های بنیادینی است که در فلسفه روان‌شناسی و حتی تمام فلسفه‌های مربوط به علوم انسانی مطرح می‌شوند. الگوهای تغییر در ماهیت انسان هرچند برخاسته از ایده‌پردازی‌های فلسفی و یافته‌های علمی‌اند، به‌طور ضمنی بر معنایی از مطلوبیت و امکان دستیابی به مطلوبیت اتکا دارند. «نظریه رشد» علاوه‌بر تبیین مراحل و الگوی تغییرات وجودی انسان، راهی را برای قضاوت درباره ارزش این تغییرات نیز تعریف می‌کند. از این‌رو، سیاست‌گذاری و برنامه‌ریزی تربیتی، اجتماعی، فرهنگی و چه‌بسا سیاست‌گذاری‌های اقتصادی و بهداشتی تا حد چشمگیری به همین نوع بحث‌ها درباره ماهیت، عوامل، الگو و مراحل «رشد انسان» بستگی دارند. کتاب حاضر، بازنویسی کتاب نظریه اسلامی رشد انسان، تألیف جمیله علم‌الهدی است که توسط مهدی عاشوری در قالب درسنامه، در چهارده درس سامان یافته است که در درس اول، چستی روان‌شناسی و نسبت آن با فلسفه و آموزه‌های اسلامی بررسی می‌شود. در درس دوم، مبانی جهان‌شناختی و در درس سوم، مسئله تغییر و حرکت در انسان به مثابه اولین مسئله انسان‌شناسانه مطرح شده و در درس چهارم، ماهیت رشد بررسی می‌شود. در درس پنجم، با نقد الگوی خطی برای رشد، چرخه‌های تجسد-تجرد به عنوان الگویی عام برای حرکت مطلق و همچنین الگویی خاص برای حرکت در انسان معرفی می‌شوند. در درس ششم، موضوع علیت برای بحث عوامل رشد، مذاقه می‌شود و براساس علیت اعدادی، الگوی عاملیت در انسان مطرح می‌شود. در درس هفتم، پس از اشاره‌ای به نوشته‌ها و مفروضات نفس‌شناسی، چرخه‌های تجرد-تجسد متناظر با مقام‌های سه‌گانه بدن، عقل و قلب بررسی می‌شوند. در درس‌های هشتم و نهم، از ساحت‌های معرفتی و عملی انسان براساس چستی ادراک و اراده بحث می‌شود. در این بحث، مدلی از نقش اراده در ادراک ارائه می‌شود که به کاستی‌های مدل تقدّم اراده بر علم و سوژه‌گرایی دچار نیست. در درس دهم، به موضوع نیاز، دروس یازده و دوازده به موضوع استعداد و دروس سیزده و چهارده به بحث عاطفه اختصاص دارد. آنچه که با خواندن این کتاب می‌توان پی برد، این است که جهان بدون انسان جهانی مطیع است و آنچه یکنواختی جهان را به چالش می‌کشد، انسان است؛ با اتکا به اصول حکمت متعالیه، درک می‌کنیم که رشد انسان می‌تواند غایت جهان هستی تلقی شود و چشم‌انداز تازه‌ای برای درک و تبیین رویدادهای عالم، حتی عالم طبیعت و ماورای طبیعت عرضه کند. به واقع رشد انسان، مسئله اساسی فلسفه است که می‌تواند راهی جدید برای درک اهداف حرکت عمومی عالم و تغییرات تکاملی انسان به دست دهد؛ پس نظریه رشد انسان یکی از بخش‌های روان‌شناسی نیست؛ بلکه فلسفه روان‌شناسی است.

سید حسین حسینی



تحلیل مبانی فلسفی ظهور بحران محیط زیست

● دفتر نشر فرهنگ اسلامی



هیافت‌ان‌پیشیه کتاب تحلیل مبانی فلسفی ظهور بحران محیط زیست نوشته سیدحسین حسینی در ۱۶۰ صفحه و قیمت ۱۵۵ هزار تومان توسط دفتر نشر فرهنگ اسلامی منتشر و راهی بازار نشر شده است. نویسندگان در این کتاب می‌گویند: دانش، تکنولوژی، فرهنگ، سیاست، اقتصاد، جامعه و تمدن، دست یازیده انسان هستند. اما نمی‌شود به این مسئله توجه نکرد که انسان معاصر در چهارچوب چنین بسترهای اجتماعی پُرافسونی، به‌سان مومی به بازی درآمده و به دست خود، موجود/موجوداتی خلق کرده که اینک، مربوط این ربّ/ارباب متفرق شده است. کتاب تحلیل مبانی فلسفی ظهور بحران محیط زیست در واقع حاصل پژوهشی چندضلعی درباره روش‌شناسی مطالعات علوم دینی است که در دهه ۱۳۹۰ انجام شده است. فاز اول پژوهش درباره ضرورت و اهمیت نقش علم دینی از منظر بحران محیط زیست بود که نتیجه‌اش در قالب این کتاب چاپ شده است. به این ترتیب، کتاب حاضر به بررسی ارتباط و نسبت بحران زیست محیطی جهان معاصر با مبانی و نگاه‌های فلسفی می‌پردازد تا راهی به‌سوی طرح دیدگاه‌های دینی در مسئله مورد بررسی باز کند. کتاب پیش رو ۶ فصل دارد که شامل این موارد است: «ساختار تحلیل مسئله»، «مبانی و ریشه‌های فلسفی بحران محیط زیست»، «نقش علم و تکنولوژی در ظهور بحران محیط زیست»، «تحلیل سیستمی (نظام‌مند) بحران محیط زیست»، «اهمیت علم دینی در حل بحران محیط زیست» و «نتیجه‌گیری». در این فصول درباره علت‌یابی متافیزیکی، نگاه اومانستی، تحلیل حد فاصل اندیشه‌های فلسفی تا بحران محیطی، ارتباط مبانی فلسفی با علم و تکنولوژی، توسعه مفهوم تکنولوژی، نحوه پیوند تکنولوژی مدرن با علوم و فلسفه جدید، عوارض فلسفی تکنولوژی، عوارض علمی تکنولوژی، عوارض تکنیکی تکنولوژی، ویژگی‌های روش‌شناختی نگاه سیستمی، تفکیک راه‌حل‌های درون‌رفت و برون‌رفت، نقد و بررسی دیدگاه‌های صاحب‌نظران، تناسب علم با تمدن، ضرورت تحول رنسانس‌گونه و در نهایت نسبت بحران با علوم انسانی بحث می‌شود. در قسمتی از این کتاب می‌خوانیم: «اما تکنولوژی جدید نوعی انکشاف است که رابطه‌اش را با پوئیس از دست داده است. تکنولوژی، برخلاف تخته که در هماهنگی با طبیعت معنا می‌شد، به مبارزه با آن برخاسته است. تفاوت میان تخته و تکنولوژی جدید با تکیه بر این نکته مشخص می‌شود. مثالی که هایدگر برای برجسته‌کردن این تمایز می‌زند تمایز میان آسیاب‌بادی و نیروگاه آبی است که با آن مخاصمت دارد و رودخانه را منبع انرژی در نظر می‌گیرد. پس تکنولوژی جدید، برخلاف آنچه می‌پندارد، ابزار نیست و نوعی انکشاف است، اما انکشاف آن با طبیعت هماهنگی ندارد. طبیعت به عینی مبدل شده است که ذهن باید آن را بازگمائی کند و به صدق (مطابقت با آن عین) برسد. بدین گونه، شاهد تفاوت ماهوی تکنولوژی مدرن با ابزارهای فرهنگ‌های غیرمدرن هستیم. در تکنولوژی قدیم، به نظم درآوردن طبیعت برای بهره‌برداری همراه با مراقبت و نگهداری از آن بود، اما اکنون به نظم درآوردن به معنای با طبیعت در افتادن و تعرض به طبیعت است.»



کریم ابراهیمی

طراحی زنجیره تأمین نظام اداره خدمت فرهنگی تبلیغ دین

● پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی

رهیافت‌ان‌پیش‌ه کتاب طراحی زنجیره تأمین نظام اداره خدمت فرهنگی تبلیغ دین تألیف کریم ابراهیمی، میثم شهبازی، جعفر رحمانی و مرتضی سلطانی در ۴۷۹ صفحه و قیمت ۲۰۰ هزار تومان به همت انتشارات پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی روانه بازار نشر شد.

امروزه یکی از مباحث ضروری و اساسی که در مدیریت فرهنگی کشور به ترمیم و بهینه‌سازی نیاز دارد، ایجاد هماهنگی و هم‌افزایی و پیشگیری از موازی‌کاری کنشگران کلان و ساختارهای رسمی فعال در عرصه فرهنگ است. این امر بر شناسایی کنشگران کلان، نهادها و ساختارهای رسمی حوزه فرهنگ به‌ویژه فرهنگ دینی متوقف است.

در اثر پیش رو که پژوهشی انضمامی و کاربردی و در عین حال راهبردی است، مؤلفان تلاش کرده‌اند ضمن شناسایی کنشگران کلان حوزه فرهنگ دینی به‌ویژه امر تبلیغ دین، به توصیف وضع موجود به نقش یا نقش‌های هرکدام از این کنشگران، فرایند و ساختار ارتباطی آن‌ها و طراحی و تجویز وضعیت مطلوب نقش، فرایند و ساختار ارتباطی کنشگران کلان عرصه فرهنگ با استفاده از چهارچوب علمی مدیریت زنجیره تأمین خدمات بپردازند.

این تحقیق بر آن است به منظور رفع کژکارکردهای نهادهای رسمی متولی تبلیغ دینی و اصلاح تشکیلات دخیل در این امر، به ارزیابی وضع ساختار موجود مدیریت تبلیغ و طراحی زنجیره تأمین آن بپردازد و از این طریق بازدهی تبلیغ دینی را افزایش دهد.

این کتاب در چهار فصل تألیف شده است؛ در فصل اول که به کلیات طرح تحقیق پرداخته شده، ضمن اشاره به مدیریت زنجیره تأمین خدمات مدیریت فرهنگ، به تبلیغ دینی و روش‌های سیستم‌های نرم اشاره شده است. در فصل دوم در ابتدا «خدمات فرهنگی و تبلیغی؛ چیستی، شرایط و انواع آن» تبیین و ضمن اشاره به نظام اداره خدمات فرهنگی و واکاوی معنایی تبلیغ، اهداف اصلی مؤثر در برنامه‌ریزی تبلیغ دین تشریح شده و ضمن اشاره به سازمان‌دهی تبلیغ و ارکان و الزامات تبلیغ، به ابزار و قالب‌های آن اشاره شده و چالش‌ها و آسیب‌های مدیریتی و ساختاری و نیز نظام اداره تبلیغ و مسابقت زنجیره تأمین مورد تأکید قرار گرفته است. در فصل بعدی روش جمع‌آوری داده‌ها و اطلاعات و همچنین ابزارهای این امر بررسی شده است. در چهارمین و آخرین فصل از کتاب حاضر که با عنوان «تجزیه و تحلیل داده‌ها و اطلاعات» به رشته نگارش درآمده، اطلاعات جمع‌آوری شده از طریق مطالعات کتابخانه‌ای، حضور میدانی و مصاحبه‌های انجام‌شده با خبرگان دانشگاهی و سیاست‌گذاران و مدیران عرصه خدمات فرهنگی تجزیه و تحلیل شده است. به‌منظور احصای عارضه‌ها، نقش‌های بهبوددهنده عارضه‌ها از روش تحلیل مضمون و به‌منظور شناسایی موجودیت‌های مرتبط با نقش‌ها، از مدل مرجع اسکور و برای شناسایی و ساختاردهی مسئله و طراحی مدل مفهومی براساس آن از روش‌شناسی سیستم‌های نرم استفاده شده است.



محسن ملک‌افزلی اردکانی

حقوق کار

● انتشارات پژوهشگاه حوزه و دانشگاه



رهیافت‌ان‌پیش‌ه امروزه حقوق کار از جمله مباحث بحث‌برانگیزی است که ذیل حقوق عمومی قرار گرفته و هدف و غایت اصلی آن حمایت از کارگر است؛ به این صورت که بتواند حافظ حقوق او باشد که در این صورت وضعیت کار و اقتصاد و کارگر و معیشت او بتواند رشد کند.

کتاب حقوق کار یکی از کتاب‌هایی است که درباره این موضوع نوشته شده و نویسنده کوشیده است زوایا و مباحث حقوق کار ایران را با بهره‌مندی از متون قانونی و مقررات مربوطه و نیز استفاده از مبانی فقهی توصیف و تحلیل کند. متن پیش رو حاصل گفت‌وگوی ره یافت اندیشه با حجت‌الاسلام دکتر محسن ملک‌افزلی اردکانی، نویسنده محترم کتاب است.

سؤال: هدف خود را از نگارش این کتاب بیان فرمایید و اینکه اساساً چه شد که به تألیف این کتاب علاقه‌مند شدید و مطالعات خود را در این راستا قرار دادید؟

یکی از درس‌هایی که در مقطع کارشناسی حقوق و همچنین در مقطع کارشناسی‌ارشد حقوق عمومی جزو دروس الزامی تخصصی است، درس حقوق کار است که علی‌رغم اهمیت این درس، متأسفانه چندان مورد توجه استادان و دانشجویان قرار نمی‌گیرد.

اهمیت درس حقوق کار به این جهت است که اگر ما جامعه آماری کسانی را که برای دیگری کار می‌کنند، در نظر بگیریم، بخشی از آن‌ها مشمول مقررات حقوق اداری می‌شوند یا مشمول حوزه حقوق اداری می‌شوند و عدد بسیار بیشتری از این تعداد، مشمول مقررات و حوزه حقوق کار می‌شوند؛ اما متأسفانه درخصوص حوزه حقوق کار، نه تحقیقات گسترده‌ای انجام می‌شود و نه در دانشگاه‌ها آنچنان که شایسته و بایسته است، این موضوع توجه استادان دانشگاه را به خود جلب می‌کند و آنچنان که باید، در این زمینه تحقیق نمی‌شود و پایان‌نامه‌چندانی نوشته نمی‌شود. همین موضوع باعث شده است که حقوق کار نسبت به سایر گرایش‌های عمومی مثل حقوق اساسی و حقوق اداری کمتر توسعه و پیشرفت یابد و مسائل آن همچنان بدون حل باقی بماند.

ضمن اینکه در زمینه تدوین متون آموزشی درباره حقوق کار نیز عقب‌ماندگی داشته‌ایم. لذا بنده به پیشنهاد پژوهشگاه حوزه و دانشگاه، تصمیم گرفتم متنی در زمینه حقوق کار به‌عنوان متنی آموزشی یا کمک‌آموزشی برای این درس تهیه کنم تا برای مقطع کارشناسی و کارشناسی‌ارشد کاربرد داشته باشد. لذا سعی کردم از سایر متونی که تا کنون نگاشته شده، بهره ببرم؛ هرچند نوآوری‌های ویژه و خاص خود را هم در این اثر به کار برده‌ام و بحمدلله این اثر نوآوری‌هایی در حوزه حقوق کار دارد که تا کنون در این موضوع مشاهده نشده است.

سؤال: به‌طور کلی نقاط قوت و ضعف قانون کار فعلی را در چه محورهایی می‌دانید؟

درباره نقاط قوت و ضعف قانون کار حاکم باید اشاره کرد که به‌طور کلی همه قوانینی که در مجالس قانون‌گذاری به تصویب قانون‌گذار می‌رسد، نقاط قوت و نقاط ضعف خاص خود را دارد که به مرور، استادان و حقوق‌دانان آن‌ها را کشف و شناسایی می‌کنند و بیشتر از آن در مرحله اجرا، این نقاط ضعف و قوت خودش را نشان می‌دهد. درخصوص قانون کار هم این امر مستثنی نیست و می‌توانیم برخی از نقاط قوت را برای آن برشماریم. مثل اهمیت ویژه‌دادن به حقوق کارگر و جنبه کیفری‌دادن به تخلف از قواعد امره قانون کار. همچنین ➤

حقوق کار

◀ الزام کارفرمایان به تبعیت کامل از قانون کار و رعایت حقوق کارگران. اضافه بر آن، بحث گنجاندن مقاله‌نامه‌های سازمان بین‌المللی کار در این قانون و به‌طور کلی قانونی است که متناسب با نیازهای زمان خودش، یعنی حدود ۴۰ سال قبل تصویب شده و می‌توان گفت که در آن زمان قانون خوب و جامعی بوده است.

اما نقاط ضعفی هم در این قانون وجود دارد: اولاً وزن حمایت از کارگر، بیشتر از وزن حمایت از کار است و این امر سبب می‌شود کارفرمایان تا آنجایی که توان دارند، از اجرای مقررات کار و تن دادن به قواعد آمره آن، خودداری کنند و به‌گونه‌ای خود را از شمول قانون کار بر کارگاه خود فارغ کنند.

نکته بعدی این است که این قانون متناسب با وضعیت ابتدای انقلاب دیده شده و اکنون که بیشتر از چهل سال از تدوین آن می‌گذرد، ضروری است که با توجه به قوانین کار پیشرفته‌ای که در کشورهای دیگر وجود دارد، حتماً بازنگری شود.

بسیاری از مواد این قانون با اوضاع فعلی کار، کارگر، کارگاه و کارفرما منطبق نیست. در دو سه دهه گذشته، اوضاع کار و نوع کارها و پیشرفت کارگاه‌ها به تغییر و تحول دچار شده و ضرورت دارد که قانون‌گذاری جدیدی در این عرصه صوت پذیرد و با توجه به پیشرفت‌های تکنولوژی، توسعه انواع کار و کارگری و اقتضات جدید رابطه کار اعم از کار زنان و کار نوجوانان و به‌طور کلی کار همه کارگران، قانون جدیدی در دستور کار مجلس قرار بگیرد.

نقطه ضعف دیگر این قانون این است که به‌خاطر اشکالات مواد این قانون، کفه ترازوی حمایت از کارگر، سنگین‌تر از حمایت از کار و کارفرماست و این موجب افزایش بیکاری در کشور شده است؛ به این معنی که کارفرمایان حاضر نیستند با مواد این قانون، کارگران را به خدمت بگیرند و الزامات قانونی موجود برای کارفرمایان، سبب می‌شود که کارفرمایان به‌جای استخدام کارگران زیاد یا به‌طور کلی راه‌انداختن کار یا کارگاه و کارخانه، از پذیرش کارگران زیاد و گاهی جهت‌گیری سرمایه‌گذاری‌ها به سمت تولید و ایجاد اشتغال فرار کنند و سرمایه خود را به سمت درآمدها و ایجاد ثروت کاذب سوق بدهند یا اینکه از کشور خارج کنند و این امر فقط به خاطر این است که قانون کار را برای خودشان دست‌وپا گیر می‌دانند.

بنابراین باید در اصلاح و بازنگری قانون کار، حمایت از کارفرما، حمایت از کار و حمایت از کارگاه را همانند حمایت از کارگر، در نظر گرفت.

نقطه ضعف دیگر این قانون کار فعلی، این است که بعضی از مواد قانون کار، با یکدیگر تطبیق ندارند و احساس می‌شود که میان آنان به لحاظ ماهوی تعارض وجود دارد؛ به این معنی که در یک ماده، حکمی مقرر می‌شود که در مواد دیگر یا ماده دیگر به‌گونه‌ای قانون‌گذاری شده که حکم آن ماده سابق، کان لم یکن می‌شود. تعارضات و تضادهایی از این دست در قانون کار مشاهده می‌شود که لازم است قانون‌گذار با دقت آن‌ها را بررسی کرده و اصلاح کند.

نکته دیگر هم اشتباهاتی است که در تنظیم مواد وجود دارد. چند ماده در قانون کار است که در متن کتاب به آن‌ها اشاره می‌شود و به نظر می‌رسد که دقت در قانون‌گذاری در این زمینه وجود نداشته و علت آن هم رفت‌وبرگشت‌هایی است که بین مجلس و شورای نگهبان و بعد از آن بین مجمع و مجلس صورت گرفته و این امر باعث شده که یک‌سری اشکالاتی در تنظیم مواد وجود داشته باشد.

حقوق کار

سؤال: در حال حاضر مهم‌ترین محور اصلاحات در قانون کار چه باید باشد؟ در این اصلاحات چه ملاحظات باید رعایت شود؟

پاسخ این سؤال به‌نوعی در ضمن پاسخ سؤال دوم بیان شده است. اما به‌نظر بنده هم‌عصری در قانون‌گذاری بسیار مهم است؛ یعنی حقیقتاً در چهل سال گذشته، جهش‌های عجیبی در زمینه حقوق از یک جهت و در زمینه کار و اشتغال از جهت دیگر انجام شده که لازم است قانون‌گذار با توجه به این جهش‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی و به‌طور خاص کاری و کارگری، قانونی جدید طراحی کند و به مرحله تصویب برساند.

سؤال: همان‌طور که در مقدمه کتاب آورده‌اید، در این تألیف سعی شده است مطالب، منطبق بر اسلامی‌کردن محتوای دروس حقوق کار به وسیله احادیث و تقویت احکام حقوقی با آرای فقهی نگارش شود. آیا این تلاش را می‌توان به‌عنوان اسلامی‌سازی علوم انسانی قلمداد کرد؟

در این کتاب سعی شد که نسبت به کتب موجود در این زمینه از چند جهت نوآوری وجود داشته باشد. اول اینکه مبانی نظری و فلسفی حقوق کار در اسلام و ارزش کار و کارگری و جایگاه کارگر در موازین اسلامی و در نگاه معارف اسلامی بررسی شود و درکنار مباحث قانونی که شامل مباحث مربوط به رابطه کارگر و کارفرما و همچنین قرارداد کار است، به مباحث فقهی مرتبط و همچنین مسائل و موازین اخلاقی اشاره شود. درحقیقت به لحاظ اینکه ما در نظام حقوقی اسلام فعالیت می‌کنیم و کشورمان در این نظام حقوقی قانون‌گذاری و اجرای قانون می‌کند، لازم است که منشأ اسلامی همه قوانین بیان شود. البته اگر نتوانیم به این نحو و رویکرد تدوین کتاب، اسلامی‌سازی علوم انسانی را هم اطلاق کنیم، درحقیقت می‌توان گفت که تدوین کتاب و ارائه دانش با رویکرد اسلامی و اخلاقی و فقهی است؛ چراکه اسلامی‌سازی معنای بسیار وسیع‌تری دارد و این حرکت یعنی اشراپ مسائل اسلامی و فقهی در خلال متون حقوقی یا هر متن دیگری، می‌تواند زمینه و مقدمه‌ای برای اسلامی‌سازی علوم انسانی باشد که بحمدالله خداوند توفیق داد که در ضمن تدوین این کتاب که معمولاً مسائل حقوقی در آن گفت‌وگو می‌شود، برای اولین بار مسائل فقهی و اخلاقی هم در زمینه کار، کارگر و کارفرما مورد توجه قرار گیرد و جایگاه این مباحث در اندیشه اسلامی بیشتر نشان داده شود تا استادان و دانشجویان ما به داشته‌های دینی خودمان هم در این زمینه پی ببرند. امید است که این کتاب به تأیید استادان و دانشجویان هم برسد.

سؤال: این کتاب برای چه گروهی از افراد مفید است و چه مطالبی را به‌طور کلی در اختیار علاقه‌مندان این حوزه قرار می‌دهد؟

به‌طور خاص این کتاب به عنوان کتاب درسی حقوق کار در مقطع کارشناسی رشته حقوق طراحی و تدوین شده و سرفصل‌های مصوب وزارت علوم برای این درس را پوشش داده است؛ اما در مقطع کارشناسی‌ارشد هم می‌توان از این کتاب بهره برد؛ چراکه این کتاب به‌نوعی تصنیف و تحقیق است و صرفاً کتاب تألیفی نیست که فقط نظریات دیگران در آن جمع‌آوری شده باشد؛ بلکه نویسنده سعی کرده نوآوری‌ها و همچنین برداشت‌های فقهی و حقوقی خودش را ضمن مطالب بیان کند و به‌عنوان اثری تحقیقی هم جالب توجه و ارائه است. بنابراین کسانی که به دنبال تدوین مقاله و رساله و پایان‌نامه در مسئله حقوق کار هستند، می‌توانند به عنوان منبعی علمی از آن استفاده کنند.

جنگ‌های دوم ایران و روس؛ عرصه حضور فعال عالمان دین در دل نبرد



محمد رزمگه

مقدمه

در سال‌های ۱۲۴۱ تا ۱۲۴۳ قمری (۱۸۲۶ تا ۱۸۲۸ میلادی) دوره دوم جنگ میان ایران و روس در گرفت. دلیل شروع این جنگ، مشخص نبودن مرزهای ایران و روسیه بود که به همین دلیل روسیه دائماً به شهرها و ایالات مرزی شمال شرق ایران هجوم آورده و این تجاوزات دائمی، اعتراض مردم آن ناحیه را به همراه داشت و آنان از عالمان وقت درخواست کمک و یاری کردند. از سوی دیگر حکومت ایران نیز خود در اندیشه جبران شکست سنگین جنگ اول و در انتظار فرصت برای نبردی دوباره بود. با پیگیری‌های مکرر علما برای دفع تجاوز روس‌ها و حضور مستقیم آنان در صحنه عمل، حکومت ایران فرصت لازم را برای فراهم کردن لشکر به دست آورد و به این ترتیب دوره دوم جنگ‌های ایران و روس آغاز شد.

عباس میرزا؛ تلاشی دوباره برای جبران شکست

شکست ایران از روسیه و انعقاد عهدنامه گلستان، بیش از همه برای عباس میرزا گران تمام شد. ولیعهدی که آرزوهای درازی در سر داشت و سودای ترقی و رشد و تجدد را در ذهن می‌پروراند، اکنون در اولین آزمون عملی خود، شکستی سخت را تجربه کرده و او را فرسنگ‌ها از آنچه می‌خواست، دور کرده بود. شاهزاده قاجار به جای حرکت به جلو، تازه باید به عقب برمی‌گشت تا آنچه را از دست داده بود، بازستاند و در هیاهوی حسادت‌ها، طعنه‌ها و نیش‌خندهای دیگر شاهزادگان و رقبای خود، جایگاهش را تحکیم کند.

عهدنامه گلستان به چشم عباس میرزا نوعی متارکه‌نامه بود که جنگ با روسیه را متوقف ساخته و آتش آن را خاموش کرده بود؛ اما دیگر وقت آن رسیده بود که همه چیز به روال سابق برگردد و تزار روس، امانتی‌هایی را که از ایران گرفته، پس بفرستد. این امانات از قضا شامل پهنه عظیمی از ایالات شمال شرق ایران بود که بازگرفتن آن، به گفت‌وگویی دوستانه نیاز داشت. به همین دلیل ابوالحسن خان ایلچی مأمور شد تا به عنوان سفیر ایران، سلام و درود گرم خاقان اعظم فتحعلی شاه را به دربار تزار رسانده و محترمانه سرزمین‌های امانتی را پس بگیرد. ابوالحسن خان هم با نامه «فدایت شوم» وارد خاک روسیه شد: «التماس دارم که از وفور شفقت و مرحمت مشهور آن شاهنشاه اعظم درخصوص بخشش نمودن بعضی ولایات ایران که از برای سرکار آن پادشاه اعظم هیچ فایده و مصرفی به غیر از نقصان ندارد.» (علوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۱۸۹)

میرزا ابوالحسن خان می‌کوشید تا با تعیین مرزهای ایران و روس و مشخص کردن حدود آن و همچنین پرداخت غرامت جنگی، در نهایت از دولت روس چنین بخواهد که دولت ایران: «از سخاوت امپراطوری متوقع است که ولایات مذکور را رد نماید... گرجستان و داغستان متعلق به دولت علیه روسیه بود، مابقی ولایات را رد نمایند.» (علوی شیرازی، ۱۳۶۳: ۲۶۵)

با این حال حکومت روسیه این سرزمین‌ها را نه امانت، که حق مسلم خود می‌دانست و این نامه‌نگاری‌ها و مذاکرات باعث نمی‌شد تا امپراتور روس عذاب وجدان بگیرد و با شرمندگی از اخلاق دوستانه دولت ایران،



سرزمین‌های تصرف‌شده را پس دهد؛ لذا با این ادعا که این ایالات، خودخواسته از ایران جدا شده و به روسیه پیوستند، از برگرداندن آن‌ها به ایران سرباز زد و تنها لطفی که کرد، این بود که سفیر ایران چند روزی به نیابت از دیگر درباریان، از مواهب عیش‌ونوش روسیه بهره‌مند شود و دست آخر هم دست‌ازپادرازتر به مملکت خود برگردد.

مدتی بعد روسیه برای جلوگیری از بروز جنگ، سفیری به نام الکسی پتروویچ یرملوف را با هدایایی به ایران فرستاد. عباس‌میرزا دل‌چرکین از گستاخی روسیه و دخالت‌ها و بدعهدی انگلیس، به او روی خوشی نشان نداد و فرستاده روس هم مستقیم با خود شاه قاجار مرتبط شد و ضمن دادن هدایایی قیمتی همچون فیل طلایی‌رنگ که از آن صدای موسیقی بلند می‌شد، با او سخن از همراهی و دوستی به میان آورد و تقاضا کرد که اولاً ایران در نزاع روسیه و عثمانی جانب روس‌ها را بگیرد و متحد آنان شود. ثانیاً با مردم خوارزم و بخارا برخورد کرده تا آزاری به کاروان‌های تجاری روسیه نرسانند و در غیر این صورت اجازه دهند تا روسیه از راه گرگان به آنجا حمله کند و مردم آن منطقه را تأذیب نماید. ثالثاً روسیه کنسول‌گری دائمی در گیلان داشته باشد و دولت ایران هم برای توقف نمایندگان گمرکی ایران و روسیه در تالش، نظر قطعی خود را بیان کند.

فتح‌علی‌شاه، سفیر را به نایب‌السلطنه خود ارجاع داد و عباس‌میرزا هم با پاسخی منفی به تمام درخواست‌های سفیر روس، مقدمات آغاز جنگ دوباره با روس‌ها را فراهم کرد و پس از بازگشت بی‌حاصل یرملوف به کشور خود، تجاوز قوای روس به شهرها و روستاهای اطراف مرز ایران و غارتگری آنان از سر گرفته شد. (مفتون دنبلی، ۱۳۸۳: ۲۲۲ و ۲۲۳)

تحرکات و حملات روس‌ها به شهرهای مختلف، با اذیت و آزار مردم و به‌خصوص مسلمانان آن منطقه همراه شد و این امر باعث شد تا عده‌ای از مردمان آن منطقه دست به دامن عالمان و مجتهدان شیعه ساکن نجف شده و شکایت خود را به آنان برسانند و عباس‌میرزا هم که خود به جنگ با روس‌ها مایل بود، از این فرصت استفاده کرد تا برای تهییج و به‌پاخاستن مردم برای جهاد علیه قوای روس فتوای

عالمان شیعی را بگیرد.

دوره دوم جنگ‌های ایران و روس

با حضور مستقیم علما و مجتهدین در ایران و دعوت علنی مردم به جهاد علیه حکومت روسیه که با تجاوزهای پی‌درپی خود به بسیاری از شهرهای مسلمان‌نشین، باعث آزار آنان شده بودند، خیل عظیمی از مردم برای جنگ اعلام آمادگی و حضور کردند. نویسنده کتاب ناسخ التواریخ درباره حضور علما چنین بیان می‌کند: «در این مدت که روس‌ها در اراضی مسلمین مسلط بودند، از درازدستی با زنان بیگانه یعنی مسلمان و أخذ اموال مردم خودداری نمی‌ورزیدند. این حدیث به دست بعضی از چاکران نایب‌السلطنه عباس‌میرزا که از مصالحه با روسیان نگران بودند، گوشزد آقاسیدمحمد اصفهانی که ساکن عتبات عالیات بود، گشت و او (سیدمحمد اصفهانی) به کارداران درگاه شاهنشاه ایران نگاشت که این هنگام جهاد با جماعت روسیه فرض افتاده، پادشاه اسلام را در این امر رأی بر چگونه است؟ شهریار تاجدار فرمود که ما پیوسته به اندیشه جهاد شاد بوده‌ایم و خویشتن را از بهر ترویج دین و رونق شریعت نهاده‌ایم. جناب آقاسیدمحمد چون مکنون خاطر پادشاه را اصفا فرمود، بی‌توانی از عتبات کوچ داده، راه دارالخلافت برگرفت و در عشر آخر شوال‌المکرم وارد طهران شد و تمامت شاهزادگان و علمای آن بلده جنابش را پذیرا شدند و شه‌یارش نیز عظیم گرامی داشت و از اجزای لشکر بر زیادت سیصد هزار تومان زر مسکوک از خزانه خاص باز کرد تا در تجهیز لشکر به کار شود. پس آقاسیدمحمد دل شاد کرد و با هریک از علمای ایران مکتوبی نگار داد که به حضرت شه‌ریار گرد آیند و مردم را از بهر جهاد تحریض کنند. روز هفدهم ذی‌قعدة جناب آقاسیدمحمد و حاجی ملامحمدجعفر استرآبادی و آقاسیدنصرالله استرآبادی و حاجی سیدمحمدتقی قزوینی و سیدعزیزالله طالش و دیگر علما و فضلا وارد لشکر گشتند و شاهزادگان و امرا ایشان را پذیره کردند و روز شنبه هجدهم جناب حاجی ملااحمد نراقی کاشانی که از تمامت علمای اثنی‌عشریه فضیلتش بر زیادت بود، به اتفاق حاجی ملاعبدالوهاب قزوینی و جماعتی دیگر از علما و حاجی ملامحمد پسر حاجی ملااحمد که او نیز از قدوة مجتهدین بود،

از راه برسد و این جمله مجتهدین که انجمن بودند، به اتفاق فتوا راندند که هرکس از جهاد با روسیان باز نشیند، از اطاعت یزدان سرب‌تافته، متابعت شیطان کرده است. شاهنشاه دیندار و ولیعهد دولت نیز سخن ایشان را استوار داشت.» (سپهر، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۸۴) به این ترتیب با حضور شخص شاه و نایب‌السلطنه و همراهی مجتهدان و مردم، ایران آماده جنگی دوباره با قشون روسیه شد. پیش از شروع جنگ، سفیر دیگری از جانب روسیه نزد شاه قاجار آمد و اعلام کرد که نیکولای اول، تزار جدید روس صلح‌طلب است و قصد جنگیدن ندارد و روسیه حامل پیام صلح است؛ اما عباس‌میرزا این بار نیز با شدت بیشتر، به این درخواست روسیه پاسخ منفی داده و بیان کرد: «دولت روسیه تاکنون به هیچ‌یک از تعهدات خود وفا ننموده است. مثل این است که الحال مشاهده می‌شود. از طرفی برای تحکیم و دوستی به دربار ایران سفیر می‌فرستند [و] از سوی دیگر مأمورین مرزی خود را به تجاوز وامی‌دارند. این دوستی که دولت روسیه با همسایگان خود پیش گرفته، می‌رساند که دولت مزبور، این طریقه را شعار سیاست خود دانسته (با) ابراز دوستی، مقصود خصمانه خود را اجرا می‌نماید و همواره خصومت را در لباس معصومیت جلوه می‌دهد. جهت عهدشکنی دولت روسیه دلایل، بی‌شمار است و نظایر آن به کرات مشاهده شده (است). دولت مذکور در ظاهر، خود را پشتیبان گوسفند ولی در پناه (پنهان) محرک گرگ است روی این اصل، جنگ از ننگ اولی‌تر (و) مرگ از پالهنک راحت‌تر.» (مفتون دنبلی، ۱۳۶۹: ۲۳۴)

با خروج سفیر روس از ایران دو سپاه از سمت ایران به مناطق گوگچه و بالغو و تالش برای پس‌گرفتن آن مناطق روانه شد. هر دو سپاه توانستند شکست سختی به روس‌ها وارد کرده و مناطق متصرفه را از آنان گرفتند. از سوی دیگر عباس‌میرزا نیز به سمت آذربایجان حرکت کرد و بسیاری از شهرهای قفقاز را پس گرفت و به این ترتیب ایران توانست در حملات اولیه خود روس‌ها را شکست داده و تمام مناطق تصرف‌شده در جنگ اول را پس بگیرد.

پس از این پیروزی‌ها فتح‌علی‌شاه به بهانه رسیدگی به امور تصمیم گرفت میدان جنگ را ترک

کرده و به تهران برگردد. بازگشت او هم‌زمان با حمله روس‌ها به شهر گنجه بود که توانستند این شهر را تصرف کنند و عباس‌میرزا با سپاهی به‌سمت آن شهر روانه شد و نبرد سختی در آنجا درگرفت. در این میان عباس‌میرزا از ترس اینکه جان فرزندانش که در صفوف اول جنگ بودند، به خطر نیفتد، به آن‌ها دستور عقب‌نشینی داد. این اشتباه او کل سپاهیان را بر این داشت تا گمان کنند دستور عقب‌نشینی برای همه سپاه صادر شده و از جنگ دست کشیدند و این باعث شد که نیروها متواری و پراکنده شده، بسیاری از آنان کشته شوند. با عقب‌نشینی سپاه ایران، عباس‌میرزا تلاش کرد تا نزدیکی رود ارس، سپاه آشفته را سامان‌دهی کند. در این هنگام روس‌ها به شهرهای ایروان و تفلیس دست به حمله دوباره زدند و باز لشکر ایران به مقابله با آن‌ها پرداخت و توانست روس‌ها را شکست دهد و به عقب‌نشینی وادار سازد. پس از این اتفاق شاه قاجار باز هم میدان جنگ را ترک کرد و به پایتخت بازگشت و همین بازگشت دوباره او به حمله دوباره روس‌ها به ایران منجر شد و به دلیل مشکلاتی همچون کمبود آذوقه در میان سپاه، روسیه توانست شکست سنگینی به ایران وارد سازد و مناطق زیادی را تسخیر کند، تا آنجا که تا تبریز هم رسیده و پس از اشغال آن، به اذیت و آزار مردم پرداخت. نایب‌السلطنه باز هم با حس شکستی که داشت، مجبور شد صلح با روسیه را بپذیرد.

مدتی بعد عهدنامه‌ای ننگین‌تر از گلستان با عنوان عهدنامه ترکمانچای میان ایران و روسیه بسته شد که به موجب آن، ایران باید علاوه بر ایالت‌های داده‌شده به روسیه در عهدنامه گلستان، مناطق ایروان، نخجوان و اردوباد را نیز به روسیه بدهد و رود ارس نیز مرز میان دو کشور شود. از سوی دیگر ایران حق کشتیرانی در دریای خزر را نداشته باشد. (شمیم، ۱۳۸۹: ۹۴-۹۶)

عهدنامه ترکمانچای شکست سنگین‌تری برای ایران به همراه داشت؛ به اندازه‌ای که نه‌تنها شاه و نایب‌السلطنه بلکه عالمان و مجتهدان دینی نیز بار سنگینی این شکست را بر دوش کشیدند؛ اما علی‌رغم این شکست، این جنگ عرصه حضور مستقیم عالمان دینی در صحنه نبرد بود و نشان داد که آنان تا چه

اندازه در عرصهٔ اجتماع حضور جدی از خود نشان می‌دهند. در ادامه به دو تن از مهم‌ترین این عالمان که در جنگ، حضور شایسته‌ای از خود نشان دادند، اشاره می‌شود.

سیدمحمد مجاهد؛ مجتهد پیش‌رو در مقام عمل

سیدمحمد طباطبایی که بعدها به‌خاطر حضور مستقیم خود در صحنهٔ نبرد ایران و روس به سیدمحمد مجاهد معروف شد، از مجتهدین و مراجع بزرگ تشیع در عراق بود که در سال ۱۱۸۰ قمری در کربلا متولد شد. پدرش سیدعلی طباطبایی از شاگردان برجستهٔ وحید بهبهانی بود که بعدها داماد او نیز شد و به این ترتیب سیدمحمد، نوهٔ دختری وحید بهبهانی است.

سیدمحمد علاوه‌بر شاگردی پدرش، از جلسات درس سیدبحرالعلوم در کربلا استفاده کرد و داماد او نیز شد؛ اما سیدبحرالعلوم هفت سال پس از درگذشت وحید بهبهانی دار فانی را وداع گفت و سیدمحمد رهسپار نجف شد تا از درس‌های شیخ‌جعفر کاشف‌الغطا استفاده کند. شاید حضور در کنار این عالم فعال و پیگیری رفتارهای اجتماعی و سیاسی او بود که سیدمحمد را متوجه اوضاع و زمانهٔ خود کرده تا دربارهٔ حرکت‌های سیاسی و اجتماعی زمان خود غافل نماند.

سیدمحمد کمی بعد به اصفهان مهاجرت کرد و سیزده سال در اصفهان مقیم شد. دربارهٔ علت مهاجرت او دلایل مختلفی ذکر شده؛ از جمله اینکه حملات متعدد و غارتگری وهابیان به کربلا فضا را برای حضور مؤثر عالمان تنگ کرده بود؛ لذا سیدمحمد تصمیم گرفت مدتی به ایران مهاجرت کرده و ساکن اصفهان شود. اما سیدمحسن امین دلیل دیگری برای این مهاجرت ذکر می‌کند: «پدرش [سیدعلی طباطبایی] یقین کرده بود که سیدمحمد از او اعلم است. لذا تصمیم گرفت تا فرزندش در کربلاست فتوا ندهد، سیدمحمد وقتی این را متوجه شد، به اصفهان هجرت کرد.» (امین، ۱۴۰۶: ۴۴۳)

در زمان اقامت سیدمحمد در اصفهان، حوزهٔ علمیهٔ اصفهان به دلیل حضور شاگردان وحید بهبهانی از غنای کافی برخوردار بود و عالمانی همچون محمد اصفهانی، تقی اصفهانی و سیدمحمدباقر شفتی در

آنجا حضور داشتند. سیدمحمد نیز از این امکان استفاده کرده و به تدریس و تألیف در آن فضا مشغول شد. حضور سیدمحمد در حوزهٔ اصفهان چنان مؤثر بود که حتی به عالمان ساکن اصفهان نیز اعتبار بخشید. مشهور است که یکی از دلایل شهرت سیدمحمدباقر شفتی که از مراجع بزرگ اصفهان بود، تأییدی است که از جانب سیدمحمد به او ابراز شد. به این ترتیب که از سیدمحمد پرسیدند که آیا سید شفتی فردی مجتهد و عالم است یا نه؟ و او نیز در جواب بیان کرد: «شأن او بالاتر از آن است که من او را تأیید کنم؛ بلکه از او بپرسید که آیا سیدمحمد مجتهد است یا نه.» (تنکابنی، ۱۴۰۰: ۱۴۳)

سیدمحمد پس از سیزده سال حضور در اصفهان به دلیل فوت پدرش به کربلا بازگشت و پس از مدتی ساکن کاظمین شد و تدریس و تألیف خود را در آنجا ادامه داد و در آن اوضاع به‌صورت خاص مرجعیت و رهبری شیعیان را عهده‌دار شد.

در این سال‌ها بود که آتش جنگ دوم ایران و روس درحال برافروختن بود و تجاوز قوای روس به شهرهای مسلمان‌نشین شمال شرق ایران و اذیت و آزار ساکنان آن روزبه‌روز شدت گرفت. فشار و سختی چنان بر مسلمین شدت یافت که عده‌ای از آنان دست به دامن سیدمحمد شده و از او درخواست کمک و یاری کردند. سیدمحمد از وضعیت حاکم بر مسلمانان و شهرهای آنان آزرده‌خاطر شد و در پی درخواست یاری آنان، به فتح‌علی‌شاه نامه نوشت و از او خواست تا دربارهٔ این وضعیت و مقابله با تجاوز روس‌ها چاره‌ای بیندیشد و در غیر این صورت خود، شخصاً در دفاع از حق این مردم قیام خواهد کرد. عباس‌میرزا که مدت‌ها در اندیشهٔ فراهم کردن زمینهٔ نبردی جدید با روسیه و جبران شکست جنگ اول با آنان بود، از این فضا استفاده کرده و از سیدمحمد و دیگر علما درخواست کرد تا رسالهٔ جهادیه نوشته و مردم را به شرکت در جهاد علیه روسیه تشویق کنند. نامه‌های عباس‌میرزا به آصف‌الدوله، گویای اهمیت حضور فردی چون سیدمحمد مجاهد در آغاز جنگ با حکومت روسیه است.

عباس‌میرزا در نامهٔ اول خود چنین نوشت: «آمدن او [سیدمحمد مجاهد] هم در این وقت که ایلچی

[روسیه] می‌آید، یکی از نتایج اقبال بی‌زوال است؛ چراکه اگرچه، آنچه حالا منظور نظر همایون می‌باشد و ما هم مکرر عرض کرده‌ایم اقدام به کار بشود، وجود او یکی از اسباب و اظهار و اصرار او و علمای اسلام در کار جهاد و غزا در نظر روسیه و همهٔ دولت‌ها عذر کلی است و الا ایلچی می‌آید سخن تازه داشته باشد که مصلحت پذیرفتن آن بهتر از مصلحتی باشد که حالا دیده‌اند، باز اصرار او و ائمه و علمای اسلام را اسباب منت کلی روسیه می‌تواند کرد. خلاصه بحمدالله تعالی آنچه شده و می‌شود، همه تأیید بخت و اقبال شاهنشاهی می‌باشد.» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۵۷: ۴۸ و ۴۹)

عباس‌میرزا همچنین در نامهٔ دوم خود به آصف‌الدوله چنین می‌نویسد: «آمدن جناب معزی الیه [سیدمحمد مجاهد] در این وقت مفید فایده کلیه است؛ چراکه اگر صلح را مضبوط کند، منت‌ها بر سر روسیه می‌توان گذاشت که با آمدن او و شورش اهل اسلام، باز مصالحه را بر هم نزدیک و اگر جنگ را شروع نمایند، حرف او اثر کلی خواهد کرد و وجود او سبب شوق‌وشور مردم خواهد بود؛ چنانکه می‌بینیم، مردم تا شنیده‌اند او به دربار همایون می‌آید، شوری عظیم در دل‌های مردم افتاده... چون این خاصیت از آمدن معزی الیه می‌باشد. صلاح این است که ایشان دولت او را اعظم بسیار دهند و به قول عوام، هول عظیمی نکند و قدغن شود که در راه‌ها به هر شهر می‌رسد، مالا با چاوش و علم استقبال کنند و همچنین از دارالخلافه، مالا به این وضع و شاهزاده‌ها به طریق خودشان استقبال نمایند که اگر این عظم را برای مصلحت کار به او ندهند، نه در صورت صلح از نشیندن حرف او منتی به روسیه می‌توان [گذاشت] نه در صورت جنگ، حرف او برای مردم خودمان مایه‌ای و آمدنش برای روسیه باعث حرف خواهد بود. جناب معزی الیه مردی است ملا و ضعیف و اسباب جلالش دو سر ملا و سید فقیرند و عظم جلوهٔ آن بسته به این طورهاست که بشود. باری تفنگ خوبی پر شده، اگر خوب خالی بشود. چون طالع شاهنشاهی اسباب همهٔ کارها را آماده نموده و می‌نماید.» (قائم‌مقام فراهانی، ۱۳۵۷: ۵۰ و ۵۱)

در میانهٔ درگیری دوبارهٔ ایران و روسیه، سیدمحمد

مجاهد به همراه برخی علمای دیگر همچون آیت‌الله محمدجعفر استرآبادی، ملامحمدتقی برغانی، میرزاعبدالوهاب قزوینی، ملااحمد نراقی، سیدنصرالله استرآبادی، سیدمحمد قزوینی، سیدعزیزالله مجتهد طالشی و آخوند ملامحمد مامقانی به تبریز آمدند و در میدان جنگ حضور یافتند. آنچنان که گزارش شده، آنان ابتدا به قزوین وارد شده و در آنجا استقبال خوبی از این عالمان به عمل می‌آید و برخورد اولیهٔ عموم با فردی همچون سیدمحمد چنان بود که وقتی او از حوض مسجد بزرگ قزوین وضو می‌گرفت، بیشتر مردم آب حوض را برای تیمن و تبرک می‌بردند (مدرس تبریزی، ۱۳۶۹: ۴۰۱) و لذا سیدمحمد با این وضعیت وارد تبریز شد و در آنجا به وعظ و تشویق مردم و سپاه در جنگ پرداخت و به سبب حضور فعالانه‌اش در این عرصه، لقب مجاهد گرفت.

با این احوال دیری نپایید که اقبال عموم به این عالم بزرگ رو به زوال رفت و به سبب شکست‌هایی که از ناحیهٔ روس به ایران وارد می‌آمد، بسیاری تیر اتهام و کینهٔ خود را متوجه عالمانی همچون سیدمحمد کرده و آنان را مسئول حمله و شکست و مصیبت‌های واردآمده در جنگ می‌دانستند. برخورد بد بعضی از آن‌ها تا حدی بود که به او دشنام بسیاری داده و مورد توهین و تمسخر و طعنه فراوان قرار دادند. سیدمحمد آزرده‌خاطر و دل‌شکسته از این برخوردها و همچنین دلتنگ از سست‌رأی بودن شاه ایران و نبود مدیریت مناسب در جنگ، تبریز را ترک کرد و رهسپار نجف شد. او در قزوین به‌شدت بیمار شد و این بیماری درنهایت باعث درگذشت این عالم بزرگ شد و پیکر او برای دفن به کربلا منتقل شد.

سیدمحمد مجاهد عالمی بود که به تمام معنا سعی کرد دغدغه‌های اجتماعی خود را در عرصهٔ عمل پیاده کند و بیش از آنکه در این عرصه به نظریه‌پردازی دست بزند، تلاش کرد آن را تحقق بخشد و هرچند درنهایت آن گونه که شایسته بود، نتیجهٔ لازم را از این کار خود به‌دست نیاورد، تلاش و حضور مستقیم و مجاهدانهٔ او در مقالهٔ عالمی دغدغه‌مند در این عرصه چشمگیر است. به هر حال این عالم بزرگ در طول حیات خود علاوه‌بر آنچه که ذکر شد، شاگردانی همچون شیخ انصاری، سیدابراهیم موسوی قزوینی و

شریف‌العلمای مازندرانی را تربیت کرده و آثار مهمی همچون مفاتیح‌الاصول را تألیف کرد.

ملا احمد نراقی؛ آغاز سنجش نظریه ولایت فقیه
ملا احمد نراقی از جمله مؤثرترین روحانیون حاضر در دوره جنگ ایران و روس بود که حتی شخصا در این جنگ‌ها شرکت کرد و لباس رزم پوشید. احمد بن ملامهدی نراقی در سال ۱۱۸۵ در شهر نراق از توابع کاشان متولد شد. پدرش ملامهدی نراقی از بزرگ‌ترین علمای عصر خود بود و در علوم فقه، ریاضی، فلسفه و نجوم دستی توانا داشت. ملا احمد نراقی در ۱۲۰۵ ق به عتبات رفت و در حلقه درس بزرگانی چون وحید بهبهانی، سیدمهدی بحرالعلوم، شیخ جعفر کاشف‌الغطا و سیدعلی طباطبایی تحصیل کرد. (سپهر، ۱۳۵۳: ۸۴)

او به دلیل استعداد شگرفش در کسب علوم دینی به یکی از بزرگ‌ترین فقه‌های عصر خود تبدیل شد و قدرت علمی‌اش تا آنجا بود که صاحب ناسخ‌التواریخ او را فحل علمای ایران می‌داند و در جایی دیگر «از تمامت علمای اثنی‌عشریه به فضیلتش زیاده‌تر» می‌خواند. شیخ مرتضی انصاری عالم بزرگ دو سده اخیر شیعه هم پس از سه سال شاگردی نراقی در کاشان حوزه درس او را از دیگر حوزه‌های درس ایران سودمندتر دانسته است. (حائری، ۱۳۹۴: ۳۳۳)

درباره رابطه نراقی و فتحعلی‌شاه قاجار مواردی دیده می‌شود که نشان می‌دهد که میان این دو رابطه‌ای حسنه برقرار بوده است. این امر تا این حد بوده که نراقی دو کتاب معروفش معراج‌السعادة و وسیله‌النجاه را به او هدیه کرده و در برخی از کتاب‌هایش از شاه قاجار تمجید می‌کند. فتحعلی‌شاه نیز احترام زیادی برای این عالم بزرگ قائل بوده و هرگاه به کاشان می‌رفت، با او در خانه‌اش یا در باغ فین ملاقات می‌کرد. حتی مدرسه بزرگی را در وسط شهر کاشان ساخت و به نراقی هدیه کرد.

البته باید دانست این رابطه حسنه نراقی با شاه قاجار بیش از آنکه ناشی از تأیید او باشد، مربوط به وضعیت خاص دوره نراقی و جنگ‌های خارجی و دشمنان داخلی بوده که هرکدام با عناوینی چون شیخیه، اخباریه، صوفیه و... قصد داشتند نفوذ علما را در میان عامه مردم و طبقه حکومت از میان ببرند؛

اما باید اشاره کرد که نراقی هیچ‌گاه به صورت خاص در بحث‌های نظری خود، حکومت زمان را تأیید نکرد و حتی در باب جاثربودن حکومت اشاراتی هم داشته است و درباره برخی رفتارهای تند او با فتحعلی‌شاه، گزارش‌هایی ذکر شده است؛ از جمله اینکه زمانی به دستور نراقی چند کارگزار ظالمی که فرستاده شاه به کاشان بودند، اخراج شدند. فتحعلی‌شاه با شنیدن این خبر خشمگین شده و نراقی را به تهران احضار کرده و در جمع به او گفت: «شما در وضع مملکت اخلاص می‌کنید.» نراقی هم آستین‌هایش را بالا زد و درحالی که دست‌هایش را به سوی آسمان بلند کرد، گفت: «بار خدایا این سلطان ظالم، حاکم ظالمی را بر مردم قرار داد و من رفع ظلم کردم و این ظالم بر من عصبانی است.» و بعد هم خواست که لب به نفرین باز کند که در این میان فتحعلی‌شاه از جای خود بلند شد و از او عذرخواهی کرد و به دستور او برای کاشان والی جدیدی تعیین کرد. (تنکابنی، ۱۳۸۶: ۱۳۰)

نراقی در جنگ اول ایران و روس از جمله اشخاصی بود که رساله جهادیه نوشت و در این راستا هم در دوره دوم جنگ‌های ایران و روس حضور داشت و حتی فتوای جهاد صادر کرد. به دستور انگلستان از نراقی خواسته شد که حکم جهاد خود را لغو کند و از جنگ کناره بگیرد؛ ولی او هرگز فتوای خود را پس نگرفت.

با این حال نراقی پس از شکست ایران در دوره دوم جنگ ایران و روس تحلیلی کرد که از زبان شاگردش شیخ انصاری چنین نقل شد: «ما مسلمانان در ابتدای جنگ پیروز بودیم؛ اما نمی‌دانم روی چه جریاناتی یک شب اللهیارخان بجنوردی که میزبان من بود، نزد ما آمد و گفت: با زدوبندی که میان دولت روسیه و عباس‌میرزا به عمل آمده، فردا قسمتی از لشکر ایران خود را شکست‌خورده نشان خواهد داد و سبب شکست بقیه سپاه خواهد گردید؛ لذا برای علما اسب‌های تندرو تهیه و نزدیک چادرهایشان آماده کرده‌ایم. به محض دیدن چنین وضعیتی برای نجات خود بر اسبان سوار شوند و فرار را بر قرار ترجیح دهند تا خدای نخواست زبانی به وجود مبارکشان نرسد و فردا چنین قضیه‌ای پیش آمد و ما سوار شدیم و فرار کردیم و در این فرار و عقب‌نشینی رنج‌های بسیار

تحمل نمودیم.» (سبط الشیخ، ۱۳۷۲: ۵۹)

نراقی و ولایت فقیه

نراقی علی‌رغم رابطه نزدیک با دربار و شرکت در جنگ‌های ایران و روس، هیچ‌گاه در باب بحث نظری با موضوع حق حکومت و حدود مسئولیت آن و صفات و ویژگی‌های فرمانروای شایسته در بیان باور فقه شیعی و در نامشروع‌شناختن هر حکومتی در دوران غیبت جز حکومت فقیهان عادل و شایسته درنگ نکرده است.

می‌توان گفت که نراقی بعد از ابوالصلاح حلبی اولین فقیه‌ای است که رساله‌ای مستقل در باب بحث ولایت فقیه نوشت و در کتاب عوائدالایام که ۸۸ عائدة فقهی و اصولی دارد، یک عائدة را به ولایت فقیه اختصاص داده و زوایای این اندیشه را به گونه‌ای مستقل و مستقیم به بحث گذاشته است.

البته نراقی در اصل مسئله سخن تازه‌ای ارائه نکرده؛ ولی در شرح و تدوین آن، همچنین گردآوری دلایل، به‌ویژه روایات این باب، از فقه‌های گذشته پیشی گرفت و باعث شد بحث‌های سیاسی و توسعه و تعمیق آن تمرکز یابد.

او در این عائدة چنین بیان می‌کند:

«هیچ‌کس بر دیگری ولایت ندارد، مگر آنکه از سوی خدا، پیامبر ﷺ و یا یکی از اوصیای او در موردی بر دیگری ولایت یابد و البته این فقیهان هستند که در روزگار غیبت امام دوازدهم شیعیان ﷺ فرمانروا و نایب امام هستند.» (نراقی، ۱۳۷۵، عائدة ۵۴، ص ۱۸۷)

سپس بحث خود را این‌گونه ادامه می‌دهد:

«حوزه ولایت فقه‌ها به گستردگی حوزه قدرت و اختیار و ولایت پیامبر ﷺ و امام ﷺ است؛ مگر آنکه دلیلی روشن موردی را از اختیار فقیه مستثنی کند. از سوی دیگر هر کاری که مربوط به امور دین و دنیای مردم است، ناچار باید آن را انجام داد و نه تنها از نظر عقلی، که از نظر شرعی و رسم و عادات و دیگر جنبه‌های گوناگون راه‌گیزی از آن‌ها نیست؛ زیرا (امور المعاد و المعاش) فرد یا جامعه و (انتظام امور دین و دنیا) به آن بستگی دارد. افزون‌براین دستور خداوند بر اجرای آن صادر شده و از همه مهم‌تر جلوگیری از ضرر و عسروخرج را برای مسلمین به همراه دارد. حال اگر

فردی ویژه برای انجام کاری که مربوط به امور دین و دنیای مردم است، برگزیده نشده باشد، انجام آن کار، خودبه‌خود در وظایف فقیه قرار می‌گیرد و بر او واجب است که مسئولیت‌های انجام وظیفه و کار فردی یا اجتماعی را برعهده گیرد.» (نراقی، ۱۳۷۵، عائدة ۵۴، ص ۱۸۷) ◉

منابع

۱. امین، محسن (۱۴۰۶). اعیان‌الشیعه. بیروت: دارالتعارف للمطبوعات.
۲. تنکابنی، محمد بن سلیمان (۱۴۰۰). قصص‌العلماء، ترجمه محمدرضا برزگر، عفت کرباسی. تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۳. حائری، عبدالهادی (۱۳۹۴). نخستین رویارویی‌های اندیشه‌گران ایران با دو رویه تمدن بورژوازی غرب. تهران: امیرکبیر.
۴. سبط الشیخ، ضیاء‌الدین (۱۳۷۲). زندگی‌نامه استاد الفقها شیخ انصاری. تهران: سازمان تبلیغات اسلامی.
۵. سپهر، محمدتقی (۱۳۳۷). ناسخ‌التواریخ. تهران: امیرکبیر.
۶. شمیم، علی‌اصغر (۱۳۸۹). ایران در دوره سلطنت قاجار. تهران: بهزار.
۷. علوی شیرازی، میرزا محمد هادی (۱۳۶۳). دلیل‌السفر: سفرنامه میرزا ابوالحسن خان شیرازی (ایلچی) به روسیه. تهران: دنیای کتاب.
۸. قائم‌مقام فراهانی، ابوالقاسم (۱۳۵۷). نامه‌های پراکنده قائم‌مقام فراهانی، به کوشش جهانگیر قائم‌مقامی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
۹. مقتون دنبلی، عبدالرزاق (۱۳۸۳). مآثر السلطانیة. تهران: روزنامه ایران.
۱۰. مدرس تبریزی، میرزا محمد علی (۱۳۶۹). ریحانه‌الادب. تهران: انتشارات خیام.
۱۱. نراقی، احمد بن محمد مهدی (۱۳۷۵). عوائدالایام. قم: بوستان کتاب.

انتشارات منهاج علم

رویکردی نو در چاپ و نشر کتب علوم انسانی اسلامی

www.menhajelm.ir



آماده سازی، چاپ و انتشار بیش از ۴۰ جلد کتاب از اساتید برجسته حوزوی و دانشگاهی

آماده همکاری و انعقاد قرارداد با مجموعه ها و نهادهای علمی و پژوهشی در حوزه و دانشگاه

نشانی: قم، میدان معلم، بلوار سمیه، پلاک ۴۷۲ | تلفن: ۰۲۵۳۷۸۳۰۱۸۳



راه یافت اندیشه

فصلنامه رهیافت اندیشه رادنبال کنید



@rahyaft_andisheh
rahyaftandisheh@gmail.com

علم؛ کشتی آرزوها

ارتقای سطح علمی کشور، قدرت مواجهه با دشمنی‌ها و عبور از امواج سخت طوفانی را افزایش می‌دهد، موجب استحکام درونی بیشتر ایرانیان می‌شود و تحقق آرزوهای بزرگ ملت را ممکن می‌سازد.

عبدی
۹۶/۰۸/۱۱
رہبر انقلاب